

تجلی قرآن

در

عصر علم

(نگاهی تطبیقی به اعجاز علمی قرآن کریم در پرتو علوم جدید)

تألیف:

عبدالرؤف مخلص هروی

استاد دانشکده‌ی شرعیات دانشگاه هرات افغانستان

رساله‌ی علمی برای ارتقا به رتبه‌ی دانشیار

این کتاب از سایت کتابخانه‌ی عقیده دانلود شده است.

www.aqeedeh.com

book@aqeedeh.com

آدرس ایمیل:

سایت‌های مفید

www.aqeedeh.com

www.islamtxt.com

www.shabnam.cc

www.kalemeh.tv

www.islamtape.com

www.blestfamily.com

www.islamworldnews.com

www.islamage.com

www.islamwebpedia.com

www.islampp.com

www.zekr.tv

www.mowahedin.com

www.sadaislam.com

www.islamhouse.com

www.bidary.net

www.tabesh.net

www.farsi.sunnionline.us

www.sunni-news.net

www.mohtadeen.com

www.ijtehadat.com

www.nourtv.net

www.videofarsi.com

﴿سَنُرِيهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ۗ

أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿٥٣﴾﴾

[فصلت: ٥٣].

بسم الله الرحمن الرحيم
فهرست مطالب

پیشگفتار	۶
خلاصه‌ی مبحث	۹
مقدمه	۱۲
راز جاودانگی اعجاز قرآن:	۱۴
اهمیت مبحث اعجاز علمی قرآن کریم:	۱۵
اهداف انتخاب موضوع:	۱۹
پیشینه‌ی مباحث اعجاز قرآن:	۳۱
ضوابط، مواد و شیوه‌ی تحقیق در این رساله:	۳۷
نگاهی کلی به آیات علمی قرآن کریم	۴۰
ستون‌های غیرمرئی آسمان:	۴۰
حرکت منظم اجرام آسمانی:	۴۱
وجود برزخ در میان دریاها:	۴۳
ربُّ المشارق والمغارب:	۴۵
زوجیت در همه چیز:	۵۱
آغاز آفرینش (۱)	۵۳
ماده‌ی اصلی آفرینش (۲)	۵۵
پایان کار آسمان و زمین (۳)	۵۶
موقعیت نجوم در پرتو آیاتی از سوره‌ی نحل	۶۷

۷۲.....	نظام دقیق ماه و خورشید (۱)
۷۳.....	تقویم هجری قمری (۲)
۷۷.....	انشقاق نجومی قمر
۸۰.....	لنگرگاه‌های زمین
۸۲.....	روند تکامل زمین
۸۵.....	غلاف آبی زمین
۸۹.....	آهن و منافع آن
۹۲.....	خواب، برون فگنی موقت روح است
۹۶.....	جن زده‌گی یا مساس روحی
۱۰۰.....	از علم حرکت یا دینامیک
۱۰۵.....	مظاهر اعجاز در اثبات علمی تئوری معاد
۱۰۶.....	۱- از لاشعور انسان:
۱۰۹.....	۲- موضوع گفتار:
۱۱۲.....	۳- قضیه‌ی اعمال انسان:
۱۱۷.....	سحر رنگ‌ها
۱۲۰.....	وراثت صفات یا ژنتیک
۱۲۳.....	از علم تغذیه
۱۲۵.....	تقویم انسان
۱۳۳.....	شگفتیهای سلول زنده
۱۴۲.....	جنس نوزاد

تطوّر جنین	۱۴۵
پروتئین نباتی و حیوانی	۱۵۷
از علم جیولوجی	۱۶۰
عالم مرئی و عالم نامرئی	۱۶۴
از عالم روح	۱۶۷
« وَمَا تَحْتَ الثَّرَى »	۱۷۷
دمندگان افسون و حسادت حسود	۱۷۸
وسوسه‌ی جنّ و انس	۱۸۲
آرامش روان	۱۸۷
﴿وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ [البقرة: ۲۱۶]	۱۹۲
﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ [الضحی: ۱۱]	۱۹۸
﴿يُؤْتِ الْحِكْمَةَ...﴾ [البقرة: ۲۶۹]	۲۰۵
﴿وَجَدِلْهُمْ بِلَاَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [النحل: ۱۲۵]	۲۱۰
«اسراف نکنید»	۲۱۶
﴿وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا﴾ [الحجر: ۱۹]	۲۲۰
آیاتی دیگر در مورد کرویت زمین	۲۲۲
دوران زمین و حرکت کوه‌ها	۲۲۷
فراگیری اسماء (۱)	۲۲۹
آدم شنید و سپس سخن گفت (۲)	۲۳۰

عذاب دوزخ و پوست انسان	۲۳۴
عصر یخبندان	۲۳۶
﴿وَجَعَلْنَا آيَةً الْيَوْمِ الْهَارِ مُبْصِرَةً﴾ [الإسراء: ۱۲]	۲۳۷
از دیاد عددی بشر و معجزاتی دیگر از علم تاریخ (۱)	۲۴۰
﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ [الأنعام: ۱۱]	۲۴۵
اعجازی دیگر در عالم نباتات	۲۴۷
﴿ظَلَمْتُكُمْ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ [النور: ۴۰]	۲۵۰
﴿وَالْجِبَالِ أَوْتَادًا﴾ [النبا: ۶-۷]	۲۵۲
فرو دین منطقه‌ی زمین	۲۵۲
استخوان‌های انسان	۲۵۳
«کتاراکتا»	۲۵۹
﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ﴾ [البقرة: ۲۲۲]	۲۶۰
اتم و کوچک‌تر از آن	۲۶۴
توازن در همه چیز	۲۶۵
توازن محیر العقول در کره‌ی زمین	۲۶۷
شنود از آسمان	۲۷۶
رازهای دیگری در آسمانها و زمین	۲۸۱
سفر به سوی فضا	۲۸۳
زندگی و زندگان در آسمان	۲۸۸

۲۹۳ اتّسع مستمرّ کائنات
۲۹۵ نظر شیخ محمد عبده و مناقشه‌ی آن
۲۹۷ کاستن از اطراف زمین
۲۹۸ وسائل ترانسپورتی جدید
۲۹۸ مأموریت بادها
۳۰۰ نتیجه گیری
۳۰۴ فهرست آیات
۳۳۶ فهرست منابع

بسم الله الرحمن الرحيم

پیشگفتار

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۸۲].
«آیا در معانی قرآن نمی اندیشند؟ زیرا اگر از جانب غیر خدا می بود قطعاً در آن اختلاف بسیاری می یافتند».

آری! موضوع به یک یا چند آیه محدود از قرآن تعلق نمی گیرد تا مترددان و شک برانگیزان بتوانند حقایق و روشنگری های علمی قرآن را به تصادف نسبت دهند بلکه قضیه به بخش بزرگی از آیات قرآن کریم که نزدیک به یک ششم آن را احتوا می کند مربوط می شود. اعجاز قرآن در اینجاست که علم جدید با تمام سلطه و شکوهی که دارد نتوانسته است چیزی از اشارات یا عبارات علمی آن را رد نماید.

مگر می توان کتابی را به چالش کشید که گوینده و فرودآورندهی آن آفریدگار کائنات بزرگ است و خود بر حقانیت آن گواه بوده و آن را به علم خویش نازل کرده است؟:

﴿لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَكُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ [النساء: ۱۶۶]. «لیکن خدا به حقانیت آنچه بر تو نازل کرده است گواهی می دهد. او آن را به علم خویش نازل کرده است، و فرشتگان نیز گواهی می دهند. و کافی است که خدا گواه باشد».

در اینجا می خواهیم به پنج نکته ی مهم که می تواند جایگاه مبحث اعجاز علمی قرآن کریم در عرصه ی علوم تجربی را از منظر کاربردی آن بهتر روشن کند به طور مختصر اشاره کنیم:

۱- آشنایی با بعد علمی اعجاز قرآن، در دل های مسلمانان اثر بلیغی برجای می گذارد، زیرا وقتی این حقایق درخشان را در کتابی که به آن ایمان دارند ببینند، ابهت و عظمت

این کتاب، بیش از پیش در اعماق جان و روانشان رسوخ یافته و موجب تمسک بیشتر آنها به آموزه‌های این کتاب هدایت و نور خواهد گردید.

۲- در عصر حاضر که با انکشاف ظرفیتها و تبلور ابزارهای معلوماتی، روند مبادله‌ی علوم و معارف از سیّالیتی ویژه برخوردار گردیده است، پخش اندیشه‌های تردید برانگیز پیرامون حقانیت رسالت‌های آسمانی و از آن جمله رسالت محمدی صلی الله علیه و آله نیز رواج و رونق روز افزون یافته است. طبیعی است که مقابله با این موج فقط با زبان علم میسر است. بنابراین ارائه حقایق علمی از سوی یک پیامبر امّی و کتاب نخوانده، آن هم در عصری که هیچ نشانه‌ای از انکشاف علوم تجربی در آن وجود نداشته است می‌تواند بستری مناسب برای اقناع منصفان قرار گرفته و گواه قاطع راستی و درستی رسالت اسلام باشد و هم از این روی به عنوان سدّی استوار در برابر این موج ستیزنده بایستد.

۳- گشودن مبحث اعجاز علمی قرآن کریم، زمینه‌ی روشن برای معطوف ساختن نگاه‌ها به وجهه‌ی علمی کلیّت اسلام است، زیرا وقتی قرآن به عنوان سند اصلی این دین با مقوله‌ی علم تا بدانجا پیوند تنگاتنگ داشته باشد که بارزترین انکشافات علمی جدید را تفسیر نماید، بدیهی است که برآیند این امر، درخشش این حقیقت خواهد بود که: اساسا اسلام خود، دین علم است.

۴- پرداختن قرآن به علوم تجربی و طبیعی می‌تواند بهترین مشوّق و انگیزه برای مسلمانان باشد تا مسیر پژوهش‌های علمی را پی گرفته و به پیشرفت معرفتی و علمی دست یابند و بزرگترین چالش دنیای اسلام را که همانا عقب ماندگی در عرصه‌ی علوم است درمان کنند. چنانکه این عامل نقش خود را در عصر اوّلیه طلایی اسلام که مسلمانان هم از نظر فهم و هم در عمل به قرآن نزدیکتر بودند به درستی ایفا کرد و جهان اسلام در دوران خلافت‌های اموی و عباسی شاهد یک رستاخیز علمی فراگیر گشت، به طوری که رنسانس اسلامی پیش درآمدی برای رنسانس اروپا شد و تمدن اسلامی با دو ویژگی «معنویت» توأم با «مدنیت» پا به عرصه‌ی وجود گذاشت.

۵- اعجاز علمی قرآن کریم، ابزار مؤثر نوینی برای آشنا ساختن غیر مسلمانان به حقیقت اسلام است که می‌تواند پنجره‌ی جدیدی به سوی افقهای این دین به رویشان بگشاید. از آن روی که عصر، عصر علم است و زبان دعوت در عصر علم هم چیزی جز از سنخ علوم نتواند بود. به همین دلیل است که هر جا مسلمانان با زبان علم سخن گفته اند، گوشهای شنوای بیشتری برای این پیام روشنی بخش دل و جان یافته‌اند. پس پرداختن به بُعد علم در قرآن می‌تواند حقیقت فراموش شده‌ای را احیا نماید و آن این است که تعریف حقیقی اسلام آن چیزی نیست که غرض ورزان با قراردادن آن تحت تابلوی خشونت، از آن ارائه می‌کنند.

امیدوارم این کتاب بتواند در محیطی چون دانشگاه که اساسا بستر زایش و پردازش علوم است از این پنج نکته آینه داری نموده و به محصلان ما فرصت تولید نگره‌ی جدید به سوی قرآن را فراهم گرداند.

در اینجا لازم می‌دانم از استاد ارجمند جناب پوهنوال غلام یحیی فرهنگ که راهنمایی این رساله را قبل نمودند، از جناب پوهندوی دکتور محمد نعیم اسد رئیس پوهنتون هرات که مشوقم برای تدوین این رساله در این موضوع خاص گردیده و با نوشتن تقریظی، ارزش طرح این مبحث را برجسته‌تر نمودند. از معاونت محترم علمی، آمریت محترم دیپارتمنت تعلیمات اسلامی و ریاست محترم پوهنخی شرعیات پوهنتون هرات به خاطر فراهم ساختن زمینه‌ی طرح این مبحث، تشکر و سپاسگزاری نمایم. پروردگار متعال به همه جزای خیر عنایت فرماید.

پوهنیار عبد الرؤوف مخلص

خلاصه‌ی مبحث

معجزه‌ی علمی قرآن کریم در چندین بُعد و چند میدان برای دانشوران قابل ظهور است:

در لفظ و بیان قرآن،

در إخبار قرآن از امور غیب و خبرهای آینده،

در قوانین و برنامه‌های قرآن به عنوان سنگ بنای شریعت اسلامی، و در بسی از ابعاد دیگر...

اما این کتاب بیشتر به حوزه‌ی اعجاز علمی قرآن پرداخته است.

اصطلاح «اعجاز علمی» در عصر ما بیشتر برای بازتاب اکتشافاتی در عرصه‌ی علوم تجربی و حسّی به کار گرفته شده که آیاتی از قرآن، پیشاپیش آینه دار آن بوده است. آنچه اعجاز علمی قرآن را از دیگر انواع اعجازی آن متمایز می‌سازد، اهمیت بیشتر این مبحث نسبت به دیگر وجوه اعجازی قرآن نیست بلکه اهمیت و جاذبه‌ی پیام و اعجاز روحی و انسانی قرآن که در طول قرن‌ها امت اسلامی را به سوی خود کشانده است پیوسته بیشتر از دیگر ابعاد آن بوده و خواهد بود.

پس در واقع تمایز اعجاز علمی قرآن با دیگر ابعاد اعجازی آن در مصداقیّت علوم تجربی است، مصداقیّتی که نزد بعضی در مقایسه با دیگر میادین معرفت بشری تا مرز مطلقیت جلو رفته است. این مصداقیّت بر این پایست استوار است که علم تجربی توانسته است در قله‌ی هرم معرفتی عصر ما قرار گرفته و در هر آنچه صحیح یا در نهایت خطا آلود می‌باشد، جامه‌ی مرجعیت را بر تن کند.

کوشش این کتاب معطوف بر آن است که با ارائه‌ی تفسیر تطابقی آیاتی از قرآن با این مرجعیت - که هم اکنون به بخش واقعی ملموسی از زندگی مسلمانان و غیر آنها تبدیل

گردیده است - تعاملی منطقی برقرار کند.

با این وجود، کتاب حاضر تفسیر علمی قرآن کریم نیست. مأموریت تفسیر علمی، توظیف همه‌ی معارف در دسترس انسان در هر عصر و در همه زمینه‌های علم - اعم از پژوهشی و تطبیقی آن - برای بهتر فهمیدن متن قرآن است. بنابراین، تفسیر کوششی بشری برای حسن فهم دلالت‌های قرآنی است.

در میدان تفسیر، مفسر اجباری ندارد تا فقط از حقایق علمی سخن بگوید بلکه مادام که او با نیتی پاک به عرصه‌ی تفسیر کلام الله قدم می‌گذارد، و مادام که او به علوم آلی لازم در عرصه‌ی تفسیر قرآن مجهز است، می‌تواند از همه‌ی حقایق، نظریات و دریافتهای خود که چه بسا کثیری از آنها نسبی بیرون می‌آیند، در کار تفسیر بهره گیرد. در حالی که حوزه‌ی اعجاز علمی، منطقه‌ی چلنج و تحدی است.

پژوهشگر قرآنی در گستره‌ی اعجاز برآن است تا برای قاطبه‌ی مردم - اعم از مسلمین و غیر مسلمین - ثابت کند که کتاب نازل شده قبل از هزار و چهار صد سال بر پیامبری امّی و بر امّتی که غالب آنان نیز امّی بوده اند، حاوی حقایقی از جهان هستی است که بشر بعد از قرن‌ها و پس از تلاشهای دامنه دار، به گُنه آنها پی برده است.

نکته‌ی مهم در اینجا این است که به عکس تفسیر، در جایگاه اثبات اعجاز جز حقایق علمی قاطعی که علم به کرانه‌ی قطعیت آنها رسیده است دیگر مقولات به کار برده نمی‌شود، چه اگر فرضیه‌ها و نظریات در معرض تغییر و تبدیل، در این عرصه به کار برده شود، قضیه‌ی تحدی با چالش رو به رو شده و از اساس متزلزل خواهد گردید.

بنابراین، سعی مؤلف در این کتاب بر آن است تا این حقیقت نشان داده شود که علم همه جا به دنبال حقایق قرآن در حرکت بوده و اخبار و حقایق قرآن در عصر انفجار معلوماتی، در حال تجلی است.

گفتنی است که آیات قرآن در زمینه‌ی کونی از هزار آیه تجاوز می‌کند که بنده در مباحث مطرح شده، بیش از دوصد آیه در این ارتباط را با استناد به مراجع موثق، به

بررسی گرفته‌ام. این مباحث عمدتاً عرصه‌ی انسانشناسی، علوم نجومی، عرصه‌ی جیولوجی، عالم ارواح، علم اقتصاد، علم زیست‌شناسی و جلوه‌های دیگری از علوم مختلفی را در بر می‌گیرد که ره‌آورد بشری در آنها منطبق با معارف و مفاهیم قرآنی است.

با اذعان به اینکه آیات قرآنی که از کائنات، ساختارها، پدیده‌ها و تطورات آن سخن می‌گویند، در سیاق اخبار مستقیم علمی به انسان قرار ندارند از آن روی که همه‌ی اینها به اجتهاد و پژوهش خود انسان در گذار قرن‌ها واگذاشته شده است، و با اذعان به اینکه همه‌ی این آیات در مقام استدلال به قدرت آفریدگار بزرگ در عرصه‌ی ابداع، ربوبیت، اقتدار او بر اعاده و باز آفرینی و احاطه‌ی کامل وی بر امور عالم نازل شده اند، آری! با اذعان به این و آن حقیقت اما البته معارف مرتبط با اعجاز علمی، پیام روشن همه‌ی آنهاست.

همین بُعد مشخص از قضیه است که مؤلف در این کتاب همه جا آن را به مثابه‌ی یک هدف راهبردی دنبال کرده است.

مقدمه

خدای عز و جل بر اساس نظریه‌ی «خالقیت» برای هدایت و راهیابی انسان به سوی کمالات انسانی‌اش، پیامبرانی را مبعوث کرد و هر پیامبر را به سلاح معجزه‌ی مسلح نمود تا این معجزه بتواند گواهی روشن بر حقانیت دعوت آن پیامبر در میان امتش باشد.

با نگرشی کوتاه به تاریخ دعوت انبیای عظام علیهم افضل الصلاة والسلام در عصرهای مختلف، این حقیقت را به وضوح درمی‌یابیم که معجزات پیامبران در هر عصر از سنخ اموری بوده‌اند که مردم آن عصر در آن امور، نبوغ و آگاهی بالایی داشته‌اند، زیرا درک این حقیقت که معجزه‌ی آن پیامبر، خارق و شکننده‌ی توانمندیهای بشری است، فقط از این راه امکان ظهور می‌یافته است از آن روی که «تحدی» یا هم‌آوردخواهی در امری که مردم در آن از نبوغ و توانایی برخوردار نباشند، در واقع تحدی به شمار نمی‌آید. مثلاً اگر ما قهرمان وزنه‌برداری جهان را با مرد عادی که هیچ مهارتی در این فن ندارد، به مبارزه فراخوانیم این امر به هیچ وجه تحدی شمرده نمی‌شود به این دلیل که آن شخص عادی در این فن هیچ مهارت و آشنایی‌ای نداشته است. اما اگر دو قهرمان هم‌تراز از قهرمانان جهان را با هم رو در رو گردانیم، در اینجا است که معنی «تحدی» در میان آنها به درستی تحقق پیدا می‌کند.

بنابراین، معجزه‌ی یک پیامبر به علاوه‌ی آنکه باید شکننده‌ی قوانین بشری و خارج از حوزه‌ی توانمندیهای آن باشد در عین زمان باید از سنخ اموری نیز باشد که در عصر آن پیامبر، مردم و یا نخبگانی از آنان، در آن به نبوغ و کمال بشری رسیده باشند. از اینها گذشته، اسباب و ابزارهای آن تحدی نیز می‌باید برای هم‌آورد خواهان فراهم باشد. به این معنی که مخاطبان معجزه به وسایل مورد نیاز برای مبارزه با آن نیز باید دسترسی داشته باشند و سپس آن وسایل در میدان مبارزه با آن معجزه به کار افتد ولی سر انجام در

برابر آن ناتوان گردد.

البته مثال‌های صریح در این باره، معجزات ابراهیم، موسی و عیسی علیهم‌السلام است که همه به ویژگی‌های آنها آشنا هستیم.

تردیدی نیست که پیامبر خاتم در عصر بلوغ عقلی بشر به رسالت مبعوث گردیدند. آری، در شب خجسته‌ای از شب‌های ماه رمضان سال (۶۱۰ م) وحی الهی بر پیامبر امی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نازل شد و تعجب‌برانگیز نبود که اولین پیغام وحی، ایشان را به خواندن دستور داده و بحث علم و شاخص‌ترین ابزار تولید آن، یعنی «قلم» را به میان می‌کشید که این خود بدون شک اعلام صریح این حقیقت به تاریخ بود که بشر وارد عصر جدیدی گردیده است که عصر «علم» است.

بر همین مبنی است که معجزه‌ی پیامبر خاتم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم «کتاب» است، کتاب بزرگ خدای دانا و توانا که ابعاد و جوانب اعجازی آن فراتر از حد و حصر بشر می‌باشد. کتابی که معجزه است در لفظ و معنی، در امروز و فردا، در ادب و بلاغت، در ترکیب و ترتیب، در علوم و معارف، در برنامه و شریعت، در پاسخگویی همیشگی به نیازهای معنوی و مادی بشر، در اصلاح عقاید، اصلاح عبادات، اصلاح اخلاق، اصلاح اجتماع، اصلاح سیاست و اصلاح اقتصاد.

و در حوزه‌ی آزادی، آزادی خرد و اندیشه، آزادی شعور و ضمیر و آزادی روح و روان از بند هر نوع بندگی و بردگی ذلت‌آور برای غیر پروردگار یکتا.

و معجزه است در عرصه‌ی خبر، یعنی اخبار از امور غیبی و تاریخی، از گذشته‌های دور تا آینده‌های دور و نزدیک.

و معجزه است در تأثیرگذاری خارق‌العاده بر فطرت و روان بشر و بالاخره معجزه است در عرصه‌ی علوم هستی‌شناسی و تجربی که موضوع بحث این کتاب می‌باشد.

راز جاودانگی اعجاز قرآن:

بایسته‌ی ذکر است که معجزه‌ی قرآن با معجزات پیامبران پیشین از چندین وجه، تمایز اساسی و جوهری دارد که مهم‌ترین وجه تمایز، جاودانه‌گی آن است، زیرا معجزات پیامبران گذشته این حقیقت را که آن پیامبران فرستادگان خدای عز و جل اند، با خرق قوانین هستی به اثبات رسانده و سپس با مرگ آن پیامبران هم به پایان می‌رسیده‌اند، بناءً هر کس آن معجزات را دیده است، به آنها ایمان آورده و هر کس هم که آنها را ندیده است، آن معجزات برایش حکم خبری را داشته و دارد که به گذشته مربوط است و دیگر اثری عملی از آنها مشهود نیست.

اما معجزه‌ی قرآن جاودانه است، با گذشت روزگاران از بین نمی‌رود و با رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله هم به پایان نیامده است بلکه با حضور اعجازگرانه‌ی خود برای همیشه در صحنه‌ی زمان و زندگی حاضر است، هر منکری را به تحدی فرا می‌خواند و هر انسانی را در هر عصر و هر نسلی که زندگی می‌کند، به راه خیر و هدایت و رستگاری رهنمون می‌شود. این معجزه جاویدان است تا در گذار زمان هیچ کس را بر فرو گذاشت این دین که پایانبخش ادیان و شرایع آسمانی است، عذری باقی نماند.

راز جاودانگی اعجاز قرآن و پایان‌پذیری معجزات پیامبران پیشین در این حقیقت نهفته است که معجزات گذشته، فعلی از افعال خدای سبحان بوده‌اند و فعل خدای سبحان ممکن است بعد از اجرا به پایان برسد. مثلاً دریا برای موسی علیه السلام شکافته شد و سپس به طبیعت اصلی خود باز گشت. آتش ابراهیم علیه السلام را نسوزاند و لی بعد از به پایان رسیدن معجزه، مجدداً به خاصیت اولیه‌ی خود بازگشت. اما معجزه‌ی پیامبر ما فعلی از افعال الهی نیست بلکه صفتی از اوصاف او تعالی است که عبارت از صفت «کلام» می‌باشد. فعل در صورتی باقی می‌ماند که فاعل آن را ابقا نماید اما صفت تا آنگاه باقی است که موصوف خود باقی باشد. پس از این روی است که خدای حی لا یموت، برای همیشه به این معجزه که نه تنها فعلی از افعالش بلکه صفتی از اوصافش نیز می‌باشد،

جاودانگی بخشیده است.

اهمیت مبحث اعجاز علمی قرآن کریم:

یکی از الزامات جاودانه‌گی رسالت قرآن این است که قرآن باید برای هر نسل و هر عصر، عطاها و بخشش‌های نوینی داشته باشد، عطا‌هایی که نسل‌های گذشته را از آنها بهره‌ی بالاستقلال نبوده است، از آن روی که قرآن رهنمود الهی برای همه‌ی جهانیان است که پیام آن به عصر و نسلی خاص و اتمی معین محدود نیست. پس اگر داده‌های قرآن تجدد پذیر نبوده و در گذار اعصار و قرون، مستمراً متطور نشود و مثلاً در یک قرن به اتمام رسد، بی‌گمان قرآن دچار انجماد و ایستایی می‌شود و در آن صورت نسل‌ها و قرن‌های بعدی باید بر خوان گذشتگان نشسته و خود بهره‌های نوینی از این مائده‌ی پروردگار نداشته باشند، حال آنکه زمان، حرکت و تطور، راه خود را می‌روند و به ره‌آورد گذشته نه فقط قانع نیستند که آن ره‌آورد برایشان کافی و وافی نیز نمی‌باشد.

پس یکی از ملزومات اعجاز قرآن، سیالیت و تجدد پذیری مفاهیم آن است. عطا‌ی اعجازی قرآن متجدد و مائده‌ی فیاض آن در همیشگی زمان سخی و بخشنده است، هرگز انجماد نپذیرفته و قادر است تا برای هر نسل داده‌هایی را پیشکش نماید که با موهبت‌های آن برای عصرهای گذشته، متفاوت باشد.

در اینجا است که به اهمیت طرح مبحث اعجاز علمی قرآن کریم متوجّه می‌شویم، زیرا مفاهیم علمی قرآن کریم درست همان بستری است که عنصر تجدد و باز تولید مفاهیم در آن به روشنی نمایان است.

نکته‌ی بسیار مهم در اینجا این است که موهبت‌ها و عطا‌های تجددپذیر علمی قرآن البته در عین یک آیه نمایان است و صرف‌نظر از متغیّرات زمان، مکان و انسان، همچنان برای همیشه شناور می‌باشد. یعنی ما آیاتی از قرآن را داریم که هر روز در معنی و مبنای علمی خود، ابعاد و اعماق جدیدی را برای ما موهبت می‌کنند، ابعاد و اعماقی که انسان

عصر اولیهی نزول قرآن نمی‌توانسته به فهم و درک جامعی از آنها دست یابد. البته این بخش از آیات قرآن جدا از آیاتی‌اند که به برنامه‌ی عبادی و امور حلال و حرام یعنی حوزه‌ای تعلق می‌گیرند که کمتر متغیر بوده و بیشتر به ثبات گرایش دارند، بلکه این آیات از زمره‌ی آیات کونی‌اند که به حوزه‌ی آفرینش انسان و طبیعت، به آفاق و انفس ارتباط گرفته و در این میادین سیر می‌کنند. یعنی در حوزه و گستره‌ای که عقل بشر در هنگام نزول قرآن، آمادگی و توانایی فهم دقیق حقایق محیط بر آنها را نداشته است، حقایقی مانند کرویّت زمین، پوشش جوی زمین، نسبیت زمان، نظامهای دقیق و پیچیده‌ی منظورشده در متن آفرینش... و بسی از قوانین اساسی هستی که قرآن کریم بدانها پرداخته است، قوانین بزرگ کونی که انسان به هر حال از آنها بهره‌مند می‌شود، چه به آنها علم داشته باشد و چه نداشته باشد چرا که در تأثیرگذاری و بهره‌دهی آنها، آگاهی یا عدم آگاهی انسان منشأ اثر نیست.

به همین دلیل تفسیر دقیق این قضایای علمی برای معاصران نزول قرآن کریم، هرگز ضروری نبوده است. و لذا ملاحظه می‌کنیم که رسول خدا ﷺ از برابر آیاتی اینگونه، گذری بی‌درنگ کرده و محتوای آنها را به عقل بشری وا گذاشته‌اند تا هر نسلی فراخور حجم ادراکات علمی و عقلی خود، از آنها بهره‌گیرد.

معجزه‌ی قرآن در اینجا دقیقاً این است که برای هر عقلی، به اندازه‌ی حجم آن یعنی به همان مقدار که وی را ارضا نماید، می‌بخشد. به همین جهت می‌بینیم که مردم کم‌سواد فاقد دانش، در قرآن گم‌شده‌ی خود را می‌یابند، انسانهای متوسط و اندکمایه نیز مفاهیمی را در قرآن توانند یافت که ارضایشان نماید، افراد متبحر و متخصص در علوم مختلف نیز اعجاز قرآن را آنگونه در می‌یابند که با حیرت و اعجاب تمام در برابر آن درنگ می‌کنند. که من در این کتاب نمونه‌هایی از این دست را معرفی کرده‌ام.

پس از آنجا که قرآن برای همیشه آماده‌ی عطا و بخشش است، بناءً خدای عزوجل انسان را به تدبّر، تفکر و تأمل در این کتاب بزرگش فرا خوانده است، جایی که می‌فرماید:

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ﴾ [ص: ۲۹].

«کتابی است مبارک که آن را بر تو نازل کرده‌ایم تا در آیات آن بیندیشند».

﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ [محمد: ۲۴].

«مگر به آیات قرآن نمی‌اندیشند، یا که بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟».

این بدان جهت است که عقل بشر به بسیاری از حقایق اعجازی قرآن پی نمی‌برد مگر آنگاه که در آنها به تأمل و پژوهش بپردازد. پس قرآن برای همیشه آماده است تا جان و روان و خرد انسان را از فیضان معانی معجزآسای عقلی، علمی، و عرفانی خویش بهره‌مند گرداند.

قطعاً دعوت پروردگار بزرگ از انسان به تأمل در کتاب معجزش، خود نشانه‌ی روشن پایان‌ناپذیری اقیانوس بیکران‌هی موهبت‌های وی در این کتاب است، در غیر آن اگر همه عطا‌های قرآن در بُعد عقیدتی و عبادی و نهایتاً ایمانی آن خلاصه می‌شد، دیگر پروردگار بزرگ این فراخوان عام را اعلام نمی‌کرد بلکه در یک کلام می‌گفت: اینک قرآن به عنوان نظام‌نامه‌ی عقیدتی و برنامه‌ی زندگی تقدیم شما می‌گردد و شما را به کاوش در محتوای آن کاری نیست، زیرا این فرمان الهی است و باید بدون تأمل و تفکر آن را بپذیرید!

شگفت اینک دعوت الهی به تأمل و تفکر در قرآن کریم که کتاب «مقروء» وی است، با دعوت و فراخوان مکرر و مؤکدش به تأمل در طبیعت و کائنات که کتاب «منظور» وی می‌باشد همراه می‌شود، زیرا خدای سبحان در آیات عدیده‌یی به ما دستور می‌دهد که کتاب کائناتش را نیز بگشاییم و در آن به کاوش و تأمل بپردازیم چه شکی نیست که هر ورق‌ی از کتاب منظور کائنات وی، راهی و علامه‌یی و ایمانی است به سوی حرفی، کلمه‌یی و آیه‌یی از کتاب مقروئش.

از این روی است که تأمل در آیات کونی پروردگار متعال، امری واجب بلکه فرض ذمه‌ی هر انسان مکلفی است:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ [الذین

يَذْكُرُونَ اللَّهَ فِيمَا وُقُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَنَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ﴿١٩١﴾ [آل عمران: ۱۹۰-۱۹۱].

«مسلمان در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای صاحبان خرد نشانه‌های (قانع‌کننده) است. همانانکه خدا را (در همه احوال) ایستاده و نشسته و به پهلوی آرمیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند. (که): پروردگارا! اینها را بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار».

به همین جهت است که بایک نگاه اجمالی به قرآن کریم، در می‌یابیم که (۳۵) آیه در این کتاب الهی ما را به تأمل و تدبّر در آنچه می‌آموزیم فراخوانده و بیشتر از (۵۰) آیه ما را به نگرش در زمین و تأمل در ملکوت آسمانها و تمام عرصه‌گاه کائنات دعوت می‌نماید. این دعوت، مسلماً دعوت صریحی است به سوی علم.

و کدامین کتاب مانند قرآن از علما به گونه‌ی تجلیل و تکریم نموده است که بگوید:

﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸].

«از بندگان خدا فقط دانشمندانند که از او پروا دارند».

البته نباید تصوّر شود که این آیه فقط ناظر بر علمای دینی و مذهبی است، زیرا این آیه بعد از آیه‌ی (۲۷) سوره‌ی فاطر آمده است که می‌گوید:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيَضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ ﴿٢٧﴾ وَمِنَ النَّاسِ وَالْدَّوَابِّ وَالْأَنْعَامِ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ كَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ ﴿٢٨﴾﴾ [فاطر: ۲۷-۲۸].

«آیا ندیده‌ای که خدا از آسمان آبی فرود آورد و (به وسیله‌ی) آن میوه‌هایی که رنگ‌های آن گونه‌گون است بیرون آوردیم؟ و از برخی کوه‌ها راه‌ها (و رگه‌های) سپید و گلگون به رنگ‌های مختلف و سیاه پر رنگ آوردیم. و از بندگان خدا فقط دانشمندان (و دانایان اند) که از او پروا می‌دارند. آری! خدا غالب آمرزنده است».

چنانکه ملاحظه می‌کنیم، سیاق آیه به روشنی ناظر بر دانشمندان عرصه‌ی علوم هستی

شناسی است که علمای واقعی دین نیز می‌توانند از زمره‌ی آنان به حساب آیند. البته قضیه فقط به همین جا ختم نمی‌شود، بلکه خدای عَلَّمَ این دانشمندان را بعد از فرشتگان خود به عنوان شاهدان توحید خویش نیز معرفی کرده است، جایی که می‌فرماید:

﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [آل عمران: ۱۸].

«خدا که همواره به عدل قیام دارد، گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان (او) و دانشوران (نیز گواهی می‌دهند که) جز او که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست».

اهداف انتخاب موضوع:

پیش از آنکه مستقیماً به اهداف انتخاب موضوع پردازم بی‌مناسبت نیست تا بر زیرساخت‌های ضرورت رویکرد قرآن به آیات علمی که می‌تواند ما را به طور طبیعی وارد هدفمندیهای روشن و ضرورت مبرهن طرح این مبحث بسازد، اشاره ای گذرا داشته باشم:

در بررسی زیرساخت‌های المام و انهماک قرآن به آیات علمی، سه نکته‌ی مهم را متباز می‌یابیم:

۱. خدای سبحان در علم قدیم خویش می‌دانست که بعد از گذشت چند قرن از نزول قرآن، گروهی از انسانها خواهند آمد تا بگویند که با ظهور عصر علم، دیگر عصر ایمان به پایان آمده است. لذا برای وارونه ساختن این پندار، خدای متعال در قرآن کریم خود آیاتی را نازل نمود تا این گروه از مردم را به عجز و درماندگی واداشته و برایشان ثابت سازد که کتاب بزرگ وی چهارده قرن قبل، عصر علمی را که ایشان از آن سخن می‌گویند در تابلوی آیات کونی خویش به تصویر کشیده است، به طوری که بشر قرن‌ها بعد از آن توانسته است معانی آیات علمی قرآن را نه به طور جامع و مطلق، بلکه در

چهارچوبی محدود کشف نماید. هم از این روی در آیه (۵۳) سوره‌ی مبارکه‌ی «فصلت» می‌فرماید:

﴿سَنُرِيهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾ [فصلت: ۵۳].

«به زودی آیات و نشانه‌های خود را در آفاق و انفس بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد که او خود حق است».

در اینجا باید به معنی حرف سین در «سَنُرِيهِمْ» که مفید استقبال است توجّه داشته باشیم. یعنی: ما در آینده این آیات و نشانه‌ها را برای بشر روشن خواهیم ساخت، که البته این آینده در آیه‌ی کریمه پایانه‌ای معین نداشته و پیام آن برای همه نسل‌ها و عصرها تا قیام قیامت باقی است.

۲. شکی نیست که دعوت اسلامی برای انسانها فقط ویژه‌ی قوم عرب نبوده بلکه دعوتی است برای کافه‌ی بشریت، از آن روی که پروردگار متعال پیامبر گرامی ما را برخلاف سایر پیامبران که هر یک به سوی قوم و ملّتی معین فرستاده می‌شدند، برای عامه‌ی بشر مبعوث گردانید و ایشان را خاتم همه پیامبران ساخت. چنانکه در آیه‌ی (۱۰۷) (سوره‌ی «انبیا» می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الانبیاء: ۱۰۷].

«و ما نفرستادیم تو را ای پیامبر، مگر رحمتی برای عالمیان».

و در آیه‌ی (۲۸) سوره‌ی «سبا» می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَآفَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ [سبا: ۲۸].

«ما نفرستادیم تو را، جز بشارتگر و هشدار دهنده برای تمام مردم».

و در آیه‌ی (۱۵۸) سوره‌ی «اعراف» می‌فرماید:

﴿قُلْ يٰٓأَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ [الاعراف: ۱۵۸].

«بگو: ای مردم! بی‌گمان من فرستاده‌ی خدایم به سوی تمامی شما».

روشن است که «اعجاز بلاغی قرآن» فقط می‌تواند قومیت عرب [یا کسی که به عربی

تسلط دارد] را ارضا و اقناع نماید در حالی که تبلیغ پیام اسلام برای مردم غیر عرب، قطعاً مستوجب آن است تا در جهت اقناع ایشان به معجزه‌ی پیامبر اسلام ﷺ راهی دیگر وجود داشته باشد، چه ترجمه‌ی قرآن به زبانهای دیگر، اعجاز بلاغی آن را که کلاً به نصّ عربی وابسته است، به زبان دیگری انتقال نمی‌دهد و بناءً ترجمه‌ی قرآن نمی‌تواند تنها راه اقناع مردم غیر عرب نسبت به حقایق آن باشد.

هرچند این امر که ترجمه‌ی قرآن می‌تواند ارزش‌های اسلام را برای مردم غیر عرب روشن گرداند، حقیقتی است آشکار، ولی این امر به خودی خود بسنده نیست چرا که ادیان دیگر نیز به سوی بسی از این ارزشها فرا خوانده‌اند. بناءً پرسشی که در اینجا مطرح می‌شود این است که آیا ما واقعاً می‌توانیم از همه‌ی مردم دنیا بخواهیم زبان عربی را فرا گیرند تا با اعجاز بلاغی و ادبی قرآن آشنا شوند؟ قطعاً تحقق بخشیدن به این پیشنهاد اگر غیر ممکن نباشد، کاری سخت دشوار است.

پس از آنجا که قرآن معجزه‌ی پیامبری است که برای عموم مردم برانگیخته شده است بنابراین، معجزه‌اش نیز باید علاوه بر بُعد بلاغی دارای ابعاد دیگر اعجازی نیز باشد تا این ابعاد اعجازی برهان قاطعی بر حقایق قرآن برای مردم غیر عرب زبان نیز تلقی شود. بی‌گمان «اعجاز علمی قرآن» یکی از این ابعاد است.

۳. اعجاز قرآن در عرصه‌ی علمی بیشتر در این حقیقت متبازر می‌شود که قرآن در عصر خمودگی و خموشی علمی بشر نازل شده و معلومات بشر آن عصر، در گستره‌ی علوم طبیعی، کونی و سایر میادین علم بسیار اندک و اغلب خطاآمیز بوده است. مثلاً بشر قبل از عصر رسالت، آسمان را سقف زمین می‌پنداشت و ستارگان را میخ‌های نقره‌ای درخشان کوبیده بر این سقف و یا قندیل‌هایی که در فضا معلق‌اند. بشر در آن عصر خورشید را ساکن و بی‌حرکت، زمین را سوار بر یکی از شاخ‌های «گاو مادر» و زلزله‌ها را معلول انتقال زمین از یک شاخ گاو به شاخ دیگر آن می‌پنداشت. و بدین گونه افکار و اندیشه‌های خرافی دیگر.

در چنان عصری، قرآن می‌آید و در عرصه‌ی علوم آفاقی و انفسی آیاتی را که از ابتدا تا انتها و تا بی‌انتهای جلوه‌بخشای حق و صدق و معرفت اند به نمایش می‌گذارد و باز بر زبان پیامبر اُمّی که هرگز نمی‌خوانده و نمی‌نوشته است، چنانکه به هیچ مکتب و معلّم و آموزشگاهی هم نرفته است. آری! این آیات معجز علمی بر قلب مردی نازل می‌شود که در نوجوانی چوپان گوسفندان و در دوران جوانی کارگر امور تجاری در کاروان بوده است. چنانکه خدای متعال در آیه‌ی (۴۸) سوره‌ی «عنکبوت» می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذًا لَأَرْثَابَ الْمُبْطِلُونَ﴾ [العنکبوت: ۴۸]. «و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی‌خواندی و با دست هیچ کتابی را نمی‌نوشتی، وگرنه باطل‌اندیشان قطعاً به شک در می‌افتادند».

شهید سیدقطب رحمته‌الله صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» در بحثی روشنگرانه پیرامون تصحیح نگرش به آیات علمی قرآن کریم و اهداف آن، می‌نویسد:

«شکی نیست که قرآن کتاب هدایت انسان است. قرآن برای تحقق این هدف اساسی، در صدد ایجاد جهانبینی خاص، نظام خاص و جامعه‌ی خاص می‌باشد. در صدد ایجاد اُمت جدیدی در روی زمین است که نقش ویژه‌ی خود در رهبری بشریت به سوی شاهراه حق و خیر و فضیلت را بر عهده گرفته و نمونه‌ی معینی از جامعه‌ی انسانی را که در مکتب‌ها و نظامهای بشری تکرار نشده است، پدیدار گرداند. بنابراین، هدف اصلی قرآن پرداختن به علوم و معارف کونی نبوده و اعجاز علمی آن نیز کل ابعاد اعجازی قرآن را در بر نمی‌گیرد. به همین دلیل است که قرآن نیامده است تا کتابی در علم نجوم یا کیمیا یا طب باشد، آنگونه که بعضی از هواداران قرآن از آن می‌طلبند. یا چنانکه در جانب دیگر، برخی از دشمنان قرآن می‌خواهند تا آن را به پندار خود در سنگر مقابل این علوم قرار دهند! بی‌تردید هر دو نوع کوشش در این راستا، چه از سوی دوستان و چه از جانب دشمنان قرآن، نمایانگر درکی نادرست از طبیعت این کتاب و مأموریت اصلی آن می‌باشد. پس وقتی ما به میدان اعجاز علمی قرآن کریم وارد می‌شویم، باید بر این حقیقت

تأکید بگذاریم که مأموریت اصلی و موضوع اساسی قرآن همانا «انسان» است. وظیفه‌ی قرآن این است تا چهارچوبهای بنیادین یک جهانبینی کلی از نظام هستی و رابطه‌ی آن با آفریدگار آن را پی افکنده و جایگاه انسان در این میان را معرفی نماید. آنگاه بر اساس این بینش‌ها و نگرش‌ها، یعنی بر اساس این جهانبینی کلی، برنامه‌ای را برای زندگی به وجود آورد که به انسان میدان دهد تا تمام نیروها و توانمندیهای خود و از جمله توانمندی عقلی و علمی‌اش را در عرصه‌ی شناخت هستی به کار اندازد و در همان حدود و ثغوری که برایش تعیین شده است به بحث و بررسی، کاوش و پژوهش، تحقیق و تفسیر و تجربه و تطبیق پرداخته و به آن نتایج و باورهایی که می‌تواند برسد، برسد، نتایجی که بالطبع نه نهایی هستند و نه هم مطلق و غیر شکننده. پس اگر قرآن به میداین علم می‌رود تا کلیدهای اصلی مفاهیم کلی در عرصه‌ی علوم کونی و تجربی را به دست انسان بدهد، در واقع خود این امر، حرکتی در راستای هدفمندی یاد شده است و اما هرگز نباید فراموش کرد که رهیافتهای علمی قرآن در این بُعد از ابعاد اعجازی نیز نهایتاً به آن قله‌یی که نامش «ایمان» است منتهی می‌شود.

بنابراین، موضوع محوری قرآن همانا خود «انسان» است، انسان با دیدگاه‌ها و باورمندیهای خود، با مشاعر و ادراکات خود، با روش‌ها و رفتارهای خود و با روابط و علایق خود. اما علوم مادی و نوآوری در عالم ماده، با ابزارها و راهکارهای گونه‌گون آن، موکول به عقل انسان، تجارب، اکتشافات، فرضیات و نظریات اوست تا خود در این عرصه، منطبق با توانمندیهای خویش پیش بتازد.

سپس نویسنده می‌افزاید: «من از ساده‌لوحی بعضی از مسلمانانی که عاشق و دلسوخته‌ی خدمتگذاری به قرآن اند در شگفتم، آنانی که به انگیزه‌ی دفاع از قرآن یا خدمت به آن و دقیقاً تحت تأثیر زرق و برقهای خیره‌کننده‌ی علوم و تکنولوژی جدید، تلاش می‌کنند تا چیزهایی را بر قرآن بیفزایند که از قرآن نیست و اموری را بر آن تحمیل نمایند که هرگز مقصود قرآن نبوده است. کسانی که می‌کوشند تا قرآن را کتابی در علوم

طب، کیمیا، نجوم و... معرفی نمایند، گویی با این کار خود قرآن را بزرگ و باشکوه می-گردانند!!

این عده از مسلمانان ساده لوح باید بدانند که اولاً قرآن در موضوع خود کتاب کاملی است و ثانیاً اینکه موضوع آن بزرگتر از همه‌ی این علوم می‌باشد زیرا موضوع آن خود انسان است، انسانی که این علوم را کشف می‌کند و از آنها بهره می‌گیرد. شکی نیست که تحقیق و پژوهش، تجربه و تطبیق و اکتشاف و نوآوری، از توانمندیها و ویژگی‌های عقل انسان است، در حالی که قرآن بنای کلیت این انسان را بر عهده دارد، بنای مجموعه‌ی شخصیت آن، ضمیر آن و نیز عقل و اندیشه‌ی آن را. چنانکه قرآن عهده دار بنای جامعه‌ی انسانی نیز هست، جامعه‌ی که به این انسان اجازه دهد تا از امکانات به ودیعت گذاشته شده در اندرون وجود خویش، به درستی بهره گیرد. و بعد از آنکه انسانی سالم متولد شد و جامعه‌ی سالم به وجود آمد طبیعی است که آن وقت قرآن به او میدان می‌دهد تا در عرصه‌ی پژوهش و تحقیق جلو آمده به نتایجی درست یا نادرست دست یابد، در حالی که موازین و ملاک‌های بینش و تفکر صحیح را نیز برای وی تأمین و تضمین نموده است.

همچنان جواز ندارد که ما حقایق علمی نهایی و معجزات علمی را که این کتاب الهی در راه ایجاد یک جهانبینی درست از طبیعت هستی، طبیعت هماهنگی و انسجام میان اجزای آن و نهایتاً ارتباط یکپارچه‌ی آن با آفریننده‌ی یکتایش ارائه می‌کند، به فرضیه‌ها و نظریه‌های عقلی بشر و یا حتی به آنچه که «حقایق علمی» نامیده می‌شوند و از طریق تجربیات قاطع بشری به دست می‌آیند وابسته بسازیم، چه حقایق و آیات علمی قرآن، حقایق نهایی، قاطع و مطلق‌اند از آنجا که سرچشمه‌ی آنها، عقلی است ازلی و ابدی که بر ازل و بر ابد احاطه دارد، چه او خود آفریننده‌ی هستی است و بنابراین علم و معرفتش نیز در بند زمان و مکان نمی‌باشد. در حالی که ره‌آوردهای عقلی انسان - هر چند هم که از پشتوانه‌ی ابزارهای نوین برخوردار باشند - حقایق غیر نهایی، غیر قطعی و به

چهارچوب تجربیات و ابزارهای ناقص بشری محدود می‌باشند و به طبیعت حال، پیوسته در معرض تغییر، تعدیل و نقص قرار دارند و حتی در معرض اینکه رأساً به عقب برگردند!

لیکن این سخن بدین معنی نیست که ما از آنچه علم در عرصه‌ی آفاق و انفس، یعنی در عرصه‌ی انسانشناسی و هستی‌شناسی برای فهم روشن‌تر معانی و آیات قرآن و اثبات حقایق ایمانی آن به ما ارائه می‌کند و این داده‌ها در واقع تفسیری هر چند کم‌رنگ، ناقص و متغیر از اعجاز آیات علمی قرآن را به دست می‌دهند، تماماً چشم پوشیده و از آنها بهره نگیریم، قطعاً ما چنین چیزی را توصیه نمی‌کنیم.

در واقع برای تحقق همین مرام است که کتاب حاضر تدوین شده است. بنابراین مؤلف قطعاً بر سر آن نیست تا در این کتاب، قرآن کریم را به وسیله‌ی علم بشر اثبات نموده و یا با علم بشری بر صحت و حقانیت آن استدلال کند، زیرا در حقیقت این علم است که برای اثبات خود نیازمند استمداد از کتاب خدای علیم می‌باشد.

پس اگر در این رساله از اکتشافات علمی بشر سخن به میان می‌آید - که فراوان هم به میان می‌آید - غایه‌ی اساسی از این بیان، نزدیک‌ساختن معانی و مفاهیم اعجازی آیات علمی قرآن به اذهان بشر و به تبع آن متبلور ساختن حقانیت این کتاب الهی است. با ایمان راسخ به این حقیقت که میان علم «صحیح» و وحی «صریح» هیچ نوع تصادمی وجود نداشته و چنین تقابلی هرگز ممکن نیست مگر آنگاه که تئوری علمی نادرست بوده و یا فهم ما از قرآن، فهمی مغلوط و خطاآمیز باشد. و کسانی که نگارنده با بهره‌گیری از آثارشان این کتاب را به تألیف آورده است، هرگز مدعی چنین عصمتی نبوده و نمی‌توانند خود را از این نقص تبرئه نمایند.

به عبارتی دیگر، مطابقت آیات قرآن کریم با اکتشافات جدید علمی - که محور بحث این کتاب می‌باشد - مبتنی بر این حقیقت است که علم جدید در پاره‌یی از موارد توانسته است از روی رازهای علمی و اعجازی آیاتی از قرآن پرده بردارد، و هم از این روی علم

جدید توانسته است مضامین و مفاهیم سودمندی را در راستای تفسیر اشارات قرآنی در باره‌ی این موضوعات، در اختیار ما قرار دهد. حال اگر بررسیهای علمی آینده‌ی بشر، پدیده‌ای از پدیده‌های علم جدید یا موضوعی از موضوعات آن را به طور کلی یا جزئی ابطال نمود، این امر مطلقاً به صداقت و حقانیت قرآن لطمه‌یی نمی‌زند، بلکه معنی واقعی چنین تحوّل‌ی این است که مفسّر قرآن در آن مقطع خاص، در کوشش خود برای تفسیر یک اشاره‌ی مجمل قرآنی، ناکام بوده است.

بلی، قرآن برنامه‌ی هدایت انسان است و در این راستاست که آیات این کتاب معجز، سرشار از اشارات و بیانات علمی در هر دو میدان علوم آفاقی و انفسی می‌باشند تا دریچه‌های جدیدی را بر روی عقل جستجوگر انسان به سوی افق‌های هدایت و ایمان بگشایند. هم از این روی است که الفاظ و مشتقات «علم» بیشتر از (۱۶۰) بار در قرآن کریم تکرار گردیده و در حدود (۷۵۰) آیه از مجموع کل آیات آن، آیات علمی و بقیّه به ابعاد تشریع، عبادات، عقاید، تکالیف، معاملات، قصص، امثال... مربوط می‌باشد.

از آنچه گفتیم اهداف انتخاب موضوع این رساله که در بالا به مؤلفه‌های عمده‌ی آن پرداخته شد در چند نکته‌ی آتی خلاصه می‌شود:

۱- با نگاهی به میراث علمی گرانسنگ تاریخ تفسیر و علوم قرآن، این واقعیت در همان بادی امر به دیده می‌آید که حجم عظیم تفاسیر قرآنی از نخستین تفسیر جامع قرآن کریم -تفسیر طبری- گرفته تا آخرین تفاسیری که در اوایل نیمه‌ی اول قرن سیزدهم هجری تألیف شده است، کتاب‌هایی‌اند که هیچ یک آنها نه تماماً و به طور همه جانبه در بُعد تبیین اعجاز علمی قرآن کریم پاسخگوی داده‌ها و دریافت‌های نوین از آیات قرآن می‌باشند و نه عمدتاً جوابگوی همه‌ی مطالبات مخاطبان حال حاضر قرآن کریم. دلیل آن به طور روشن در این نکته متباز است که قرآن در عین اینکه فرازمانی، فراجهانی، فرا تاریخی و فراتر از تحولات مقطعی می‌باشد اما برای همیشه با زمان و سیر تحولات و انکشافات زندگی و جهان در حال حرکت و سیالیت است چرا که کتاب همیشه‌ی خدای

متعال برای همیشه‌ی بشر می‌باشد. حال آنکه تجارب و برداشتهای بشری غیر مأثور، همواره در معرض نسخ، انجماد و ایستایی قرار دارند و چه بسا اگر از پاره‌ی جهات به کلیت یک موضوع ناظر باشند، اما در بُعدی دیگر نتوانند افقهای جدید را تماماً برتابانند. البته این امر نه از ارزش میراث علمی بشر می‌کاهد و نه به جنبه‌های کاربردی آن در حیات و هستی لطمه وارد می‌کند چرا که قضیه در اینجا قضیه‌ی «نسبیت» است. در بسی از موارد چنین می‌شود که قضایای علمی ناشی از تجارب بشری، در پیوند با معارف الهی جاودانه و بدون تاریخ مصرف می‌شوند ولی در پاره‌ای از موارد هم آن فهم‌ها و دریافتهای تاریخ مصرف دارند. تازه اندیشه‌هایی هم که تاریخ مصرف دارند به درد بازخوانی مجدد می‌خورند و گاه در نسبیت ظروف بشری که از انسانی تا انسانی دیگر متفاوت است، کارایی و اثربخشی خاص خود را نیز ممکن است دارا باشند.

لذا تکرار و تأکید می‌کنم که میراث علمی مربوط به حوزه‌ی فهم بشری از آیات قرآن، از نظر فراگیری، ژرفا، تنوع، تکثر و گستره‌ی موضوعی همیشه کارا، مفید و اثربخش‌اند در عین اینکه نیاز به امتداد و تکامل داشته و ممکن است در ظروف و شرایطی پاسخگو نباشند. مثلاً روشن است که کتاب تفسیر فخر رازی به تصنیف آمده در ده قرن قبل، پیش از جهش علمی و خیزش تمدنی عصر حاضر تدوین شده است. بنابراین اگر این کتاب نتواند از توافق و تلائم دقیق و روشنی که میان نصوص کتاب و سنت و اکتشافات علمی جدید در حوزه‌ی هستی‌شناسی پدیدار شده است خبر دهد - که قطعاً هم نمی‌تواند - این امر مسلماً نقضی در تفسیر کبیر رازی به شمار نمی‌رود، به این دلیل که این کتاب بر حقایق مفهومی آیات قرآن منطبق با ظرف فکری عصر خود ناطق بوده و از ویژگی سیالیت ذاتی و جوهری متن قرآن کریم که از مختصات اعجازی آن می‌باشد در همان برهه‌ی مشخص، آینه داری نموده است و حالا آمده است تا بگوید: من پلکان صعود به معراج مفاهیم پایان ناپذیر قرآنی را تا بدینجا برافراشته‌ام، پس بر آن فراز آید اما از این فراز تا فرازهای ناشناخته‌ی بعدی و تا بی نهایت، دیگر مال من

نیست، این شما و زور گامهای تفکر و نفس نفس لحظه‌های تأمل و اندیشه تان، ولی من همچنان در پشت سر حامی و جانمایه‌ی راهتان هستم و همه‌ی تاریخ را در وراثتان با شما خواهم ماند.

۲- تفسیر آیات علمی قرآن از منظر علم جدید و همراه و همپا با انکشافات زمان در واقع همان تداوم پیام و اعجاز قرآن در عرصه‌ی بخشندگی مفهومی و معرفتی است. البته این امر مسئولیت قرآن پژوهان مسلمان را در عصر حاضر که عصر انفجار معرفتی و معلوماتی بشر است دوچندان می‌سازد. رساله‌ی حاضر کوششی متواضعانه در این راستاست.

۳- قوانین و برنامه‌های دینی برای جامعه‌ی بشری همواره از حکمت‌هایی ارزنده برخوردار می‌باشند که شارع حکیم، فهم بسی از این حکمت‌ها را به عقل بشر وا گذاشته است. روشن است که عقل فقط از دریچه‌ی علم می‌تواند به این رموز پی ببرد. پس تفسیر آیات علمی قرآن کریم خود رازگشای حکمت‌های قرآنی می‌باشد. مانند آنچه که علم جدیداً از حکمت‌های روزه‌ی رمضان، زیانهای گوشت خوک، شراب و امثال آن پرده برداری نموده است. این رساله نیز در بسی از عناوین خود همین هدف را دنبال خواهد کرد.

۴- استحکام تهداب‌های ایمانی در دل‌های مسلمانان از طریق بارورسازی اندیشه‌ی آنها با مفاهیم و حقایق علمی برخاسته از متن و روح قرآن، هدفی والا و گرانمایه است که جامعه‌ی علمی بویژه نهادهای اکادمیک باید در جهت آن گام‌های براننده‌ای بردارند. بدون تردید یکی از زمینه‌های این استحکام و باروری، بیان امتداد و پیوستگی برهان‌های قرآن از عصر رسالت تا عصر اکتشافات علمی و تا فراسوی آن می‌باشد. پس اگر معاصران پیامبر اکرم ﷺ بسیاری از معجزات ایشان را به چشم سر دیده اند اینک خدای عزوجل به مردم عصر ما و عصرهای دیگر، معجزات روشن قرآن را که متناسب با ایجابات عصرشان نیز

می‌باشد نشان داده و از این طریق راهی به سوی درک بیشتر حقانیت قرآن می‌گشاید. این یکی دیگر از اهدافی است که رساله‌ی حاضر به دنبال تحقق آن می‌باشد.

۵- خدای متعال نگرش در پدیده‌های هستی را که علوم تجربی بر بنیاد آن استوار اند، راهی به سوی ایمان به خود و ارزشهای دین خویش قرار داده است، اما گاه دیده شده که این نگرش در محیط‌های سنتی دینی و مراکزی که از آن نمایندگی می‌کنند نه تنها به زاویه‌ی افول پیوسته است بلکه حتی به نوعی دغدغه‌آمیز نیز با آن تعامل می‌شود. از این است که پیوند میان جامعه‌ی سنتی دینی و کانون‌های روشنفکری که دانشگاه، محور آنها محسوب می‌شود گاه دچار گسست و گاه انقطاع کامل گردیده است. طبیعی است که محیط‌های اکادمیک از این نظر که بتوانند این گسلها را به شیوه‌ی اصولی مرمت نمایند، مسئولیت سنگینی بر عهده دارند. پس این رساله شاید بتواند نگاه طالب‌العلمی را که از محیط سنتی با افقی بسته به پوهنخی‌های شرعیات گام می‌گذارد نسبت به مقوله‌ی ارتباط علوم جدید با نصوص دینی، متحوّل گردانیده و ب آینه‌داری از همسنخی دو مقوله‌ی «علم» و «دین»، نشان دهد که خاستگاه «علم» و «دین» هردو، یک چیز بوده و هردو در نهایت یک هدفمندی را دنبال می‌کنند.

۶- مضامین این کتاب که ناظر بر ارائه‌ی تفسیری علمی از آیات کونی قرآن کریم می‌باشد، نه تنها یکی از منابع اساسی ممدّ درسی در دیپارتمنت تفسیر و حدیث پوهنخی-های شرعیات پوهنتونهای کشور بوده می‌تواند بلکه مطابق کریکولم مرتبه‌ی جدید، از منابع مستقیم مفردات درسی مضمون ثقافت اسلامی در همه پوهنخی‌ها نیز به حساب می‌آید. از این روی، نیاز مبرم به تألیف چنین اثری که هر چند در نوع خود ممکن است منحصر به فرد نباشد ولی با پژوهش گسترده‌ای که به هم آمده است یقیناً در حیز آن تواند بود که راهگشای خوبی برای استادان و محصلان عزیز در این زمینه تلقی شود، بیش از پیش ملموس و محسوس است.

پس ضمن سپاس از مراجع محترم اکادمیک برای تأیید سر فصلها و عنوان کلی این رساله، امیدوارم اهدافی که از ارائه آن مطمح نظر می‌باشد به تحقیق پیوسته، چراغ راه انجمن دانشگاهیان و دانش پژوهان عزیز علاقه مند به عرصه‌ی علوم و معارف قرآن قرار گیرد.

پیشینه‌ی مباحث اعجاز قرآن:

پیشینه‌ی پرداختن به موضوع «اعجاز» قرآن کریم به مثابه‌ی یک سر فصل مستقل در علوم قرآنی، به قرن اول هجری بر می‌گردد.

نخستین بار دانشمندان عرصه‌ی علوم قرآنی در طبقه‌ی صحابه و تابعین مانند عبد الله ابن عباس، عبد الله ابن مسعود، ابو موسی اشعری، زید بن ثابت، مجاهد بن جبر، عکرمه، طاؤس، عطاء بن ابی رباح و ... بودند که در ذیل تفسیر مفردات قرآن، این موضوع را بر جسته ساختند.

سپس این بُعد از ابعاد علوم قرآن از طریق دانشمندان علم تفسیر در قرن دوم هجری تا بدانجا بارور ساخته شد که اعجاز قرآن به عنوان یک علم از شاخه‌های علوم قرآن جایگاه خود را به درستی پیدا کرد. با گذشت زمان بررسی‌ها پیرامون اعجاز قرآن گسترده و گسترده‌تر شد. در این مرحله از تطور، وجوه و ابعاد اعجاز قرآن هر یک به طور جداگانه مطمح بحث دانشمندان قرار گرفت و سر فصلهایی چون: «اعجاز لغوی قرآن»، «اعجاز بلاغی قرآن»، «اعجاز بیانی قرآن»، «اعجاز تاریخی قرآن»، «اعجاز تشریعی قرآن»، «اعجاز غیبی قرآن» ... در چهارچوب مبحث کلی «اعجاز قرآن» تدوین شد.

قرن دوم هجری همچنان شاهد نظریه‌ی اعجازی جدیدی به نام اعجاز قرآن به وسیله‌ی «صرفه» بود که این نظریه از سوی نظام (ت ۲۲۴ هـ ق) مطرح شد و ابو عثمان عمرو بن بحر الجاحظ (ت ۲۵۵ هـ ق) در این باره کتابی را به نام «نظم القرآن» تألیف کرد که با تأسف هیچ نسخه‌ای از آن هم اکنون در دسترس نیست.

شیخ محمد ابوزهره رحمته الله می‌گوید: «نخستین کتابی که در موضوع اعجاز بیانی قرآن نوشته شد، کتاب «نظم القرآن» جاحظ بود. او در این کتاب به بلاغت، ایجاز، حذف، زوائد، فصول، استعارات، تشبیهات و ... قرآن پرداخت».

در اوایل قرن سوم هجری ابوعبد الله محمد بن یزید واسطی (ت ۳۰۶ هـ ق) کتاب

دیگری در موضوع اعجاز قرآن را به نام «اعجاز القرآن فی نظمه و تألیفه» به رشته‌ی تحریر در آورد. مصطفی صادق رافعی این کتاب را در موضوع اعجاز بیانی قرآن سرآمد دوران خود دانسته می‌گوید: «نخستین کتابی که شرح اعجاز بیانی قرآن را به درستی پرداخت، کتاب «اعجاز القرآن» ابی عبد الله محمد بن یزید واسطی بود».

سپس قرن چهارم هجری فرارسید و در این قرن بود که ابو الحسن علی بن عیسی الرمانی (ت ۳۸۶ هـ ق) رساله‌ی کوتاهی تحت عنوان: «النُّکْت في إعجاز القرآن» را به رشته‌ی تحریر در آورد که با وجود کوچکی حجم، اما در آن هفت بعد از ابعاد اعجازی قرآن به درستی بیان شده است، با آنکه اهتمام بیشتر وی در این کتاب به بعد اعجاز بلاغی قرآن معطوف بوده است. او اعجاز بلاغی قرآن را به سه طبقه و ده نوع دسته بندی می‌کند...

هم در این قرن بود که ابوسلیمان حمد بن محمد بن ابراهیم خطابی (ت ۳۸۸ هـ ق) کتاب دیگری در اعجاز قرآن را به نام «البيان في إعجاز القرآن» تصنیف کرد که به علاوه‌ی ساختار بدیعی نظم قرآن به اعجاز معنوی آن نیز پرداخت.

پس از آن، یکی از مشهورترین کسانی که در اواخر قرن سوم هجری در موضوع اعجاز قرآن کتاب نوشت، امام أبوبکر محمد بن طیب باقلانی (ت ۴۰۳ هـ ق) بود که کتابش «اعجاز القرآن» تا کنون نیز ابهت علمی خود را در دنیای علوم قرآن محفوظ نگه داشته است.

در همین قرن بود که قاضی عبد الجبار احمد بن خلیل بن عبد الله، کتاب دایرة المعارفی خود به نام «المغنی فی ابواب التوحید و العدل» را تألیف نمود که یک جلد کامل قطور از مجلدات بیست گانه‌ی آن - یعنی جلد شانزدهم - به بررسی اعجاز قرآن اختصاص دارد.

در قرن پنجم هجری ابو محمد علی بن احمد بن حزم ظاهری (ت ۴۵۶ هـ ق) فصلی از جلد سوم کتاب معروف خود: «الفصل فی الممل و الأهواء والنحل» را به بیان اعجاز قرآن اختصاص داد که در آن از وجوه اعجاز به اختصار سخن رفته است.

همچنان در قرن پنجم، امام ابوبکر عبد القاهر بن عبد الرحمن جرجانی (ت ۴۷۱ هـ ق) کتاب مشهور خود در اعجاز قرآن «دلایل الإعجاز» را که پیرامون ابعاد اعجازی قرآن روشنی افکنده است تألیف نمود. این کتاب نیز هم سطح کتاب اعجاز باقلانی و حتی در پاره‌ای از موارد، فراتر از آن قرار داشته و تا به امروز تسلط علمی خود در حوزه‌های علمی جهان اسلام را حفظ کرده است. او همچنان رساله‌ی دیگری در اعجاز قرآن را که بیشتر ناظر بر تجلیات عینی اعجاز آن در عصر نبوی ﷺ است تحت عنوان «الرسالة الشافية فی اعجاز القرآن» منتشر نمود.

در قرن ششم هجری قاضی عیاض بن موسی الیحصبی (ت ۵۴۴ هـ ق) فصلی از کتاب مشهورش: «الشفای بتعریف حقوق المصطفی» را به بررسی اعجاز قرآن اختصاص داد. کتاب «شفای» قاضی عیاض هم اکنون نیز در مدارس علمی شبه قاره‌ی هند، کشور ما و بسی دیگر از نقاط دنیای اسلام جزء کتب درسی دوره‌ی تخصص در علم کلام اسلامی به شمار می‌رود.

از آن پس در گذار قرن‌های متوالی مؤلفات در موضوع اعجاز قرآن از نظر تعدد و تنوع به حدی بسیار شد که مشکل است بتوان همه‌ی آنها را جدا از یک تحقیق مستقل به احصا درآورد. از این رو به ذکر برجسته‌ترینها در این عرصه اکتفا می‌نمایم:

از برجسته‌ترینهای قرن ششم هجری در این زمینه کتاب: «نهاية الإيجاز في دراية الإعجاز» امام فخر الدین رازی (ت ۶۰۴ هـ ق)، و کتاب «مفتاح العلوم» أبویعقوب یوسف بن أبی بکر محمد بن علی السکاکی (ت سنه ۶۲۶ هـ ق) است.

در قرن هفتم هجری برجسته‌ترین کار در این عرصه کتاب تفسیر أبوعبد الله محمد

بن أحمد الأنصاری القرطبی (ت سنه ۶۷۱ هـ ق) است که فصلی جامع از آن را در مقدمه‌ی تفسیر معروفش: «الجامع لأحكام القرآن» به موضوع اعجاز از زوایای مختلف آن اختصاص داده است.

در قرن هشتم هجری بدر الدین زرکشی (ت ۷۹۴ هـ ق) کتاب معروفش «البرهان في علوم القرآن» را در موضوع علوم و اعجاز قرآن به رشته‌ی تحریر در آورد که این کتاب نیز جزء کتابهای مرجع در این موضوع در توالی قرون تا به امروز بوده است.

در قرن نهم هجری برهان الدین بن عمر البقاعی (ت سنه ۸۸۵ هـ ق) در بررسی اعجاز قرآن روش تطبیقی را در پیش گرفته و کتاب مشهورش «نظم الدرر في تناسب الآيات والسور» را به رشته‌ی تألیف در آورد که در آن اسرار قرآن و مناسبات میان آیات و سوره‌ها به شیوایی بیان شده است.

قرن دهم هجری شاهد تکاوری دیگر از تکاوران این میدان است، او کسی جز حافظ جلال الدین عبد الرحمن بن أبی بکر السيوطی (ت سنه ۹۱۱ هـ ق) نیست که کتاب زبده‌اش: «الإتقان في علوم القرآن» را در این مبحث منتشر ساخت. این کتاب از جامع‌ترین پژوهش‌ها در موضوع اعجاز و علوم قرآن به شمار می‌رود، به طوری که هشتاد مبحث از مباحث علوم قرآن را در بر گرفته است.

روند تألیف در اعجاز قرآن آهنگ حرکت خود را به تناسب پیشرفت یا رکود علوم در شهرهای معروف اقماری خلافت اسلامی همچنان تا قرن سیزدهم هجری حفظ کرد و در این قرن بود که علامه شهاب الدین آلوسی (ت ۱۲۷۰ هـ ق) تفسیره دایرة المعارفی خود: «روح المعانی في تفسير القرآن العظيم والسبع المثاني» را به رشته‌ی تحریر درآورد. این کتاب فی الواقع تکانه‌یی جدید در عرصه‌ی پژوهشهای قرآنی به شمار می‌رود و در جای جای این تفسیر ارجمند، به موضوع اعجاز قرآن پرداخته شده است.

در قرن چهاردهم هجری مصطفی صادق الرافعی (ت سنه ۱۳۵۶ هـ ق) در کتاب

ارزشمند خود: «إعجاز القرآن والبلاغة النبوية» به قضیه‌ی إعجاز جلوه‌های نوینی بخشید.

بعد از رافعی بسیاری دیگر کارهای برازنده‌ای عظیمی در این سلسله برآوردند که از آن جمله‌اند: شیخ محمد عبد العظیم الزرقانی و کتابش: «مناهل العرفان في علوم القرآن»، شیخ محمد عبد الله دراز و کتابش: «النبأ العظيم»، شیخ بدیع الزمان نورسی و کتابش: «إشارات الإعجاز في مظان الإيجاز» از «کلیات رسائل النور»، شیخ محمد أبوزهره و کتابش: «المعجزة الكبرى»، دکتوره عائشه عبد الرحمن و کتابش: «الإعجاز البياني للقرآن»، شیخ محمد متولی الشعراوی و کتابش: «معجزة القرآن الكريم»، دکتور هارون یحیی و مجموعه‌ی دایرة المعارفی‌اش... و ده‌ها رساله‌ی علمی دانشگاهی دیگر که به موضوع اعجاز علمی قرآن کریم از ابعاد و جوانب مختلف آن پرداخته‌اند.

به این ترتیب ملاحظه می‌کنیم که در گذار تاریخ مشعشع اسلام، چه در دوره‌های پویایی آهنگ علم و چه در دوره‌های فتور علمی، هیچ عصری از عصرها از عنایت به موضوع اعجاز قرآن در بعد تألیف، تحقیق و تصنیف بی بهره نمانده است که این مدد علمی پیاپی، به ذات خود اثری از آثار اعجاز قرآن کریم به شمار می‌رود.

اما باید خاطر نشان سازم که اعجاز علمی قرآن کریم از منظر علوم تجربی، یعنی موضوع رساله‌ی علمی این حقیر، از پژوهشهای قرآنی بکری است که در گذشته بسان دیگر ابعاد اعجازی قرآن مانند «اعجاز بلاغی»، «اعجاز تشریعی»، «اعجاز روحی»... چندان مورد توجه دانشمندان و محققان علوم قرآنی قرار نگرفته و مطرح بحث نبوده است. دلیل آن هم روشن است، زیرا انکشاف معرفتی بشر در حوزه‌ی علوم تجربی، دستاورد تمدن نوحاسته‌ای است که بشر با روی هم انباشتن میراث علمی چند قرن قبل، در قرن بیستم بدان دست یافته است.

بنابراین توجه اساسی و متمرکز به موضوع «اعجاز علمی قرآن کریم از منظر علوم

تجربی» در ربع اخیر قرن بیستم آغاز شد، به طوری که مؤسسات و نهادهای ویژه‌یی در جهان اسلام، این مبحث را سرفصل اهتمام و عنایت خویش قرار داده، به منظور گشایش افقهای آن، سمینارها، کنفرانسها و مجالس علمی عدیده‌ای برگزار نمودند. در پی تشکیل این نهادها بود که توجّه پژوهشگران علوم قرآنی به این عرصه جلب گردیده و در این رابطه آثار متعددی تألیف و منتشر نیز شد.

در اینجا به مهم‌ترین مؤسساتی که در سطح جهانی به قضیه‌ی اعجاز علمی قرآن کریم از منظر علوم تجربی خدمت کرده اند، به طور فهرستوار اشاره می‌نمایم:

۱- الهيئة العالمية للإعجاز العلمي في القرآن والسنة النبوية - رابطة العالم الإسلامي - مكة المكرمة.

۲- المجلس الأعلى للشؤون الإسلامية - مصر.

۳- اللجنة المصرية للإعجاز العلمي في القرآن الكريم والسنة النبوية المطهرة.

۴- المنظمة الإسلامية للعلوم الطبية بالكويت.

۵- الأكاديمية الإسلامية للعلوم که مقر آن در عمان است.

۶- کمیته بنگله دیشی إعجاز علمی در قرآن کریم و سنت نبوی - دانشگاه چیتاگونگ.

۷- مرکز پژوهش‌های اعجاز علمی در قرآن و سنت نبوی - بنگله دیش.

۸- بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی - ایران - خراسان رضوی.

۹- المعهد الدولي للفکر الإسلامي - واشنگتن - امریکا.

گفتنی است که برای بررسی افق‌های اعجازی قرآن کریم تا کنون سیمینارهای بین‌المللی متعددی نیز در شماری از کشورهای اسلامی و غیر اسلامی دایر شده است. از کشورهای اسلامی می‌توان از این کشورها نام برد:

مصر، سعودی، اردن، بحرین، امارات عربی متحده، قطر، کویت، سودان، مالیزیا، اندونیزیا، ترکیه و ایران.

و از کشورهای غیر اسلامی:

استرالیا، بریتانیا، ایرلند، آلمان، هالند، سوئیس و ایتالیا.

چنانکه موضوع اعجاز علمی قرآن کریم در شماری از کانال‌های ماهواره‌ای به مناسبت‌های معین یا به عنوان یک قضیه‌ی معتنی به مستقل نیز مطرح بحث بوده و می‌باشد، از جمله این شبکه‌ها:

شبکه‌ی الجزیره، کانال ثقافی مصر، کانال تنویر مصر، شبکه‌ی ماهواره‌ای ابوظبی و شبکه‌ی ماهواره‌ای «اِقرأ».

و بالآخره موضوع اعجاز علمی قرآن کریم و سنت نبوی جایگاه خود را در شبکه‌ی معلوماتی بین المللی «انترنت» نیز احراز نموده و هم اکنون چندین سایت بزرگ در این عرصه فعالیت دارند که از جمله می‌توان به سایت‌های مرجع در در فهرست منابع این رساله اشاره کرد.

ضوابط، مواد و شیوه‌ی تحقیق در این رساله:

از آنجا که راه جستن به عرصه‌ی تفسیر قرآن در موضوع بکری مانند بررسی تطبیقی آیات علمی قرآن کریم در پرتو علوم تجربی، چنان دشوار و در عین حال حسّاس و خطیر است که منابع، روشمندی، ضابطه‌ها و ملاکهای خاص خود را می‌طلبد از این روی، بنده برای وارد شدن به فضای بررسی تطابق آیات علمی قرآن کریم با ره‌آورد‌های علم جدید، ضوابط و ملاکهای آتی را که مورد عنایت ویژه‌ی قرآن پژوهان معاصر قرار داشته است تا حد ممکن رعایت نموده‌ام:

۱- به کار گرفتن حقایق ثابتی که علم قطعیت آنها را به رسمیت شناخته است در میدان مقارنه‌ی تطبیقی با آیات قرآن و پرهیز از فرضیه‌ها و نظریه‌هایی که مورد قبول

ضابطه مند جوامع علمی قرار نگرفته است.

۲- پرهیز از تکلف و زیاده روی در امر اثبات تطابق آیات قرآن با فرضیه‌های علمی از راه تأویلات و توجیهات بعیده‌ای که اساساً با مصداقیّت علمی هماوایی ندارند.

۳- لزوم توجه به ساختارهای اساسی زبان عرب و بررسی قضایای علمی قرآن بر پایست قواعد و روشهای بیانی آن.

۴- توجه به اسباب نزول، ناسخ و منسوخ و تفسیرهای منقول از شخص پیامبر ﷺ، اصحاب کرام تابعین و بزرگان مفسرین.

۵- عنایت ممکن به آخرین ره‌آوردهای علوم در حوزه‌ی علوم طبیعی و تجربی در بررسی آیات علمی قرآن.

۶- حرمت گذاشتن به تخصص علمی و عدم ورود و ابراز نظر عندی و اقتضائی در قضایای علمی تخصصی، چرا که ابراز نظر پیرامون تطابق علمی آیات قرآن با دقایق علمی جدید در حوزه‌ی علوم طبیعی کار این حقیر که در این بُعد تخصصی ندارم، نمی‌باشد از این روی این اباحت را با پشتوانه‌ی منابع تخصصی ارزشمند، علمی و مستندی که در فهرست منابع قید نموده‌ام بارور ساخته و همه جا استنتاجات مباحث را به نظریات علمی متخصصان امر ارجاع داده‌ام.

۷- از آنجا که توجه به مبحث اعجاز علمی قرآن کریم اساساً در حوزه‌ی علمی و دانشگاهی عرب زبان شکل گرفته، پرورنده شده و تکامل یافته است و از سویی منابع در باره‌ی این موضوع به زبان فارسی در دسترس بنده نبود و منابع موجود به زبان‌های دیگر جز زبان عربی نیز برایم قابل استفاده نمی‌باشد لذا غالب اتّکایم در این مبحث بر منابع عربی، اعم از کتب، مجلات و سایت‌های اینترنتی عربی زبانی بوده است که در فهرست بدانها ارجاع داده‌ام.

۸- با عنایت به شیوه‌ی طرح مفاهیم در قرآن کریم، روش ترتیب عناوین بیشتر ناظر بر تنوع موضوعی مطالب می‌باشد. پس از آنجا که از توالی عناوین بر اساس وحدت

موضوع تعمداً صرف نظر نموده‌ام، طبیعی است که خواننده، عناوین مربوط به یک بُعد از ابعاد اعجازی قرآن کریم را چه بسا در اوّل، وسط، یا آخر کتاب مرور نموده و باز در جایی دیگر، از نگاه و زاویه‌ی دیگری به همان موضوع رو به رو شود. اما به هر حال، تسلسل و انسجام لازم در طرح مباحث، در آن حدی که تناسق ذهنی خواننده را تأمین نموده بتواند، رعایت گردیده است.

۹- با آنکه کتاب حاضر، حاوی مطالب متنوعی پیرامون اعجاز علمی آیات قرآن کریم می‌باشد اما هرگز یک کار جامع در این زمینه نیست. پس آنچه در این کتاب ارائه می‌شود، فقط قطره‌ی از اقیانوس بی‌کران اعجاز علمی قرآن کریم است و بنابراین نه کسانی که نگارنده از آثارشان در این تألیف بهره برده است، دعوی احاطه بر این اقیانوس را دارند و نه هم هیچ بشر دیگری می‌تواند در برابر این کتاب معجز الهی، چنین داعیه‌ی را بنانهد.

پروردگار بزرگ این کتاب را وسیله‌ی تقویت ایمان مؤمنان گردانیده، آن را برای رضای خویش از ترتیب دهنده‌ی آن بپذیرد و رحمت و مغفرت بی‌پایان خود را شامل حال وی و جمله پیروان قرآن گرداند.

آمین یارب العالمین

نگاهی کلی به آیات علمی قرآن کریم

به طور کلی می‌توان آیاتی را که به بُعد اعجاز علمی قرآن کریم ارتباط می‌گیرند، به دو نوع تقسیم کرد:

نوع اول: آیاتی اند که بشر قبل از انکشافات علمی عصر حاضر، از آنها شناخت و آگاهی سطحی داشته است، هر چند که به تمام ابعاد و اعماق آن آشنا نبوده است.

نوع دوم: آیاتی‌اند که انسان عصر قدیم، مطلقاً از مفاهیم مطروحه در آنها هیچ شناخت و معرفتی نداشته است.

در ارتباط با نوع نخست از این آیات که قدیمیان از آن معرفت و شناخت جزئی داشته اند و این معرفت نسبت به شناخت‌های جدیدی که انسان امروز به فضل اختراعات جدید علمی از همان موضوعات کسب نموده، بسیار ناقص بوده است، باید گفت که: قرآن کریم اولاً این بخش از موضوعات را به زبان علمی مطرح نموده است، در حالی که علم در عصر نزول قرآن به کشف آنها موفق نگردیده بود. و ثانیاً: قرآن کریم در تبیین آیاتی این گونه، کلمات و تعبیراتی را به کار گرفته است که با نحوه‌ی نگرش و شناخت قدما از همان موضوعات نیز سازگار بوده است. چه اگر قرآن در آن عصر به زبان تکنیکی علم جدید سخن می‌گفت، این امر قطعاً موجب اختلاف تلقی و برداشت میان پیشینیان می‌گردید و در چنین حالتی، هدف حقیقی از نزول قرآن کریم که همانا اصلاح و هدایت نوع انسان است، تحت الشعاع این قضیه قرار می‌گرفت.

اینک به بیان مثال‌هایی از نوع نخست می‌پردازیم:

ستون‌های غیر مرئی آسمان:

خدای بزرگ در آیه‌ی دوم سوره‌ی مبارکه‌ی رعد می‌فرماید:

﴿الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾ [الرعد: ۲].

«خداوند ذاتی است که آسمانها را بدون ستونهایی که شما آنها را ببینید، برافراشت».

این آیهی کریمه با نحوه‌ی نگرش قدما به آسمانها مطابقت دارد، زیرا مردم قدیم بالای سر خود دنیای بزرگی را مشاهده می‌کردند که به خودی خود بر پاست و هیچگونه پایه و ستونی هم ندارد. امروز در عصر جدید نیز ملاحظه می‌کنیم که مردم زمان ما تفسیر مشاهدات خود را در این آیهی مبارکه می‌توانند یافت، مشاهداتی که از یکسو نشان‌دهنده‌ی این امر است که اجرام آسمانی ظاهراً بدون هیچ ستونی در فضای بی‌نهایت بر پا می‌باشند، اما از سوی دیگر برای آنها ستونهای غیر مرئی وجود دارد که این ستونها در قانون جاذبه تمثیل و تعریف می‌شوند.

آری! در واقع این نیروی عظیم جاذبه است که به اجرام آسمانی کمک می‌کند تا در جغرافیای معین خود باقی مانده و در مدارهایی منظم سیر نمایند.

اگر دقت کنیم، تعبیر قرآن از قانون جاذبه به «ستونهای غیرمرئی» تعبیر معجزانه‌یی است، چه اگر قرآن کریم کتاب پروردگار بزرگ نمی‌بود، در آن صورت هزار و چهارصد سال قبل که هیچ انسانی در روی زمین به وجود ستونی برای اجرام آسمانی معتقد نبود و حتی هیچ نظریه‌یی هم در این رابطه وجود نداشت، دیگر به ذکر جمله‌ی ﴿بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾ که برای مخاطبان قرآن در عصر بعثت، معنی و مفهوم خاصی را به همراه نداشت، هیچ لزومی احساس نمی‌شد. اما از آنجا که قرآن کریم تنها کتاب عصر بعثت نیست، بلکه کتاب معجز پروردگار تا یوم القیامه است بنابراین، تعبیر علمی به کار گرفته شده در آن نیز تا روز قیامت کارآیی خود را محفوظ نگه می‌دارند.

حرکت منظم اجرام آسمانی:

قرآن کریم در آیه‌ی (۴۰) سوره‌ی مبارکه‌ی یس در باره‌ی خورشید و ماه می‌گوید:

﴿وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ [یس: ۴۰].

«هر کدام آنها در سپهری شناوراند».

انسان عصر قدیم، حرکت ستارگان را مشاهده می‌کرد و می‌دید که این موجودات آسمانی، در زمان معینی از یکدیگر فاصله گرفته یا به همدیگر نزدیک می‌شوند. از این روی، تعبیر قرآنی فوق الذکر برای خورشید و ماه، هیچ تعجب یا استبعاد را در میان مخاطبانش بر نمی‌انگیخت.

اما ره‌آوردهای علمی جدید، به این تعبیرات جامه‌ی نوینی پوشانده و ابعاد و اعماق جدیدی را بر آن افزود. چه‌آنگونه که مشاهدات و مطالعات جدید علمی نشان دادند، قرآن نه فقط برای حرکت این اجرام آسمانی تعبیرات دقیقی را به کار گرفته است، بلکه حتی با این تعبیرات، کلیده‌های اصلی بحث‌های نجومی و نجومی را نیز در اختیار دانش نوین بشری قرار داده است.

طوری که همه می‌دانیم، قرآن کریم در زمانی نازل گردید که علم نجوم به حقایق مطرح شده در قرآن به این ارتباط، دسترسی پیدا نکرده بود، بلکه بررسیهای علمای نجوم چندین قرن پس از نزول قرآن ادامه یافت تا سرانجام با اختراع آلات و ابزاری چون رصدخانه‌ها و تلسکوپها، بشر به یافته‌های جدیدی از دانش نجومی دست پیدا کرد و آنگاه به همان جایی رسید که قرآن کریم قرن‌ها قبل از آن مطرح کرده بود.

هنگامی که گالیله در سال ۱۶۰۹م به اختراع تلسکوبی موفق گردید که می‌توانست اجسام واقع شده در فاصله‌های دور را سی بار و سطح آنها را هزار بار به ساحه‌ی دید انسان نزدیکتر سازد، درست در این زمان بود که دانش نجوم امکان علمی آن را یافت که به پاره‌یی از حقایق مهم در این زمینه دست پیدا نماید و از جمله به این حقیقت که خورشید بر مدار خاص خود شناور است. چه با ترصد خورشید به وسیله‌ی این تلسکوب، وجود مناطق سیاهی در کره‌ی فوق الذکر به مشاهده رسید که این مناطق از یک کناره‌ی قرص خورشید به کناره‌ی دیگر آن در حال انتقال و حرکت بوده، سپس به مدت دو هفته کاملاً ناپدید می‌گردیدند و باز مجدداً ظاهر می‌شدند. گالیله از طریق این

مشاهدات، به این نتیجه دست یافت که خورشید بر مدار خود حرکت دورانی دارد. با ترصد سیارات دیگر نیز ثابت شد که زمین نیز دارای حرکت دورانی است و آنگونه که قبلاً پنداشته می‌شد ساکن و بی‌حرکت نمی‌باشد. به همین ترتیب دیری نگذشت که حرکت دورانی هر یک از خورشید و ماه در مدارهای مخصوص آنها نیز ثابت گردید و بر مبنای این رهیافتها این حقیقت که هرگز متصور نیست تا خورشید بتواند مهتاب را دریافته و خود را به آن برساند، به اثبات رسید.

پس چرا نباید به اعجاز علمی قرآن کریم باور کنیم، در حالی که حدود ۱۰۳۹ سال قبل از آنکه گالیله و همکارانش به این نتایج نجومی دست پیدا کنند، قرآن کریم در آیه‌ی ۴۰ از سوره‌ی مبارکه‌ی یس به صراحت بیان کرد که: ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ [یس: ۴۰].

«نه در گردش منظم عالم، خورشید را شاید که به ماه فرا رسد و نه شب بر روز سبقت می‌گیرد و هر یک در مدار معینی در فضای بی‌پایان شناورند».

چنانکه قرآن یک‌هزار و چهارصد سال قبل، نه فقط در یک آیه، بلکه در آیات عدیده‌ای که بعداً روی آنها مروری خواهیم داشت، حرکت دورانی منظم زمین را نیز به اثبات رساند.

وجود برزخ در میان دریاها:

قرآن کریم در سوره‌های «فرقان» و «رحمان» قانونی را که مخصوص آب است، ذکر می‌کند. در آیه‌ی ۵۳ سوره‌ی فرقان می‌گوید:

﴿وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَحْجُورًا﴾ [الفرقان: ۵۳].

«و اوست ذاتی که دو دریا را به هم درآمیخت که این یکی دارای آب گوارا و شیرین و آن دیگر، شور و تلخ است و بین این دو آب در حین به هم آمیختن آنها واسطه و حایلی قرار دارد

تا همیشه از هم جدا باشند».

و در آیات ۱۹ و ۲۰ سوره‌ی رحمان می‌گوید:

﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿١٩﴾ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ ﴿٢٠﴾﴾ [الرحمن: ۱۹-۲۰].

«اوست ذاتی که دو دریای شور و شیرین را به هم در آمیخت، به نحوی که در میان آنها پرده‌ی حایلی قرار داد که به هم در نمی‌آمیزند».

بیگمان پدیده‌ی طبیعی که قرآن در این آیات از آن یاد می‌کند، از قدیم‌ترین عصرها تا کنون نزد انسان شناخته شده بوده است، این پدیده‌ی طبیعی می‌گوید: هر گاه دو رودخانه در یک گذرگاه آبی با همدیگر یک جا شوند، آب یک رودخانه با آب دیگری در هم نمی‌آمیزد.

به طور مثال در شهر چانگام واقع پاکستان شرقی، دو رودخانه با هم یکجا شده و سپس مسیر خود را به سوی شهر اراکان در کشور برمه طی می‌کنند، وقتی هر بیننده‌یی به سوی این رودخانه بنگرد، خط فاصلی را به عنوان مرز میان دو رودخانه در میان آنها مشاهده می‌کند و بدین گونه ملاحظه می‌نماید که هر یک از این رودخانه‌ها، استقلال خویش را به گونه‌یی محسوس حفظ کرده اند. جالب توجه است که در یک پهلوی این رودخانه آب شیرین و در پهلوی دیگر آن آب، نمکین می‌باشد. نگارنده نیز در کشور پاکستان جریان مستقل دو رودخانه‌ی مختلف را که با هم یکجا می‌شوند، ولی هر کدام آنها استقلال خود را به وسیله‌ی یک خط فاصل نشان می‌دهند، بالای پل اتک که مرز فاصل میان ولایت سرحد و ولایت پنجاب پاکستان است مشاهده نموده است. رودخانه‌ی اتک از کوه‌های کشور ما افغانستان سرچشمه می‌گیرد و رودخانه‌ی دیگر از کوه‌های سرزمین پاکستان. این دو رودخانه دقیقاً در نزدیک پل اتک که در میان راه پیشاور و اسلام آباد قرار گرفته با هم یکجا می‌شوند و شما از فراز پل درحال عبور این خط فاصل را آشکارا مشاهده می‌کنید. البته تمام رودخانه‌هایی که به سواحل دریاها نزدیک اند، نیز عین وضعیت را دارا می‌باشند.

انسان که گفتیم، این پدیده در نزد انسان‌های قدیم نیز شناخته شده بود، اما بشر قانون مربوط به آن را فقط از چند دهه به این سو کشف کرد، زیرا مشاهدات و تجارب علمی نشان دادند که در اینجا قانونی هست که اشیاء سیال را در تحت ضابطه‌ی خاصی نگه می‌دارد که آن را به نام «کشش سطحی» می‌نامند، این قانون حکم می‌کند که دو مایع سیال به دلیل اختلاف و تفاوتی که در کیفیت جذب و ذوبان آنها وجود دارد، در همدیگر آمیخته و یا به تعبیر دقیق‌تر ذوب نشوند. علم جدید از این قانون که قرآن از آن به عنوان «برزخ» تعبیر نموده، فراوان بهره برده است. هرچند ما با همه‌ی اطمینان گفته نمی‌توانیم که مراد از «برزخ» در قرآن کریم، همان قانون «کشش سطحی» بی‌است که در میان دو آب وجود داشته و مانع در هم آمیختن یک آب با آب دیگر می‌شود، اما کشف این قانون مسلماً در راستای تفسیر آیات قرآنی فوق‌الذکر قرار دارد.

قانون برزخ یا به تعبیر جدید «کشش سطحی» را می‌توانیم با مثال ساده‌ی بیشتر روشن سازیم: شما مثلاً وقتی پیاله‌ی را پر از آب می‌کنید، این پیاله لبریز نمی‌شود مگر آنگاه که آب از سطح پیاله به یک اندازه‌ی معینی بالاتر برود، چرا؟ به دلیل اینکه همانگاه که اجزای مایع سیال، بالاتر از سطح پیاله چیزی را نمی‌یابند که به آن اتصال یابند، واپس به ما تحت خود بر می‌گردند و در این زمان است که پرده‌ی ظاهراً نرم و ظریفی بر سطح آب ایجاد می‌شود و همین پرده است که آب را تا حد یک فاصله‌ی معین، از بیرون ریختن از پیاله مانع می‌گردد. این پرده برخلاف آنچه ظاهراً دیده می‌شود، چندان هم نرم نیست و به درجه‌ی قوی می‌باشد که اگر شما سوزنی از آهن را بالای آن بگذارید، به آب داخل پیاله غوطه‌ور نمی‌شود. چنانچه همین پرده است که مانع اختلاط آب و روغن، و آب شیرین و آب شور با یکدیگر نیز می‌شود.

ربُّ المشارق والمغارب:

خدای سبحان در کتاب بزرگ خود می‌فرماید:

﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾ [الشعراء: ۲۸].

«پروردگار مشرق و مغرب».

﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾ [الرحمن: ۱۷].

«پروردگار مشرقین و مغربین».

﴿رَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾ [المعارج: ۴۰].

«پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها».

ملاحظه می‌کنیم که در آیه‌ی اول، مشرق و مغرب به لفظ مفرد، در آیه‌ی دوم به صیغه‌ی تشبیه و در آیه‌ی سوم به صیغه‌ی جمع ذکر شده‌اند.

اکنون اگر ما هر یک از این آیات را فراخور حجم تفکر عقلی بشر در هنگام نزول آن تفسیر کنیم، می‌بینیم که:

۱. در آیه‌ی اول: مفهوم مشرق عبارت از جهت طلوع خورشید، و مفهوم مغرب جهت غروب آن است. پس هنگامی که خدای سبحان می‌گوید: «پروردگار مشرق و مغرب»، دیگر در اینجا میان عقل بشر زمان بعثت و آیه‌ی مبارکه تعارضی پدیدار نمی‌شود.

بعد از آن، اگر از دید معاصران نزول قرآن به آیه‌ی دوم یعنی: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾ نگاه کنیم، ملاحظه می‌کنیم که تفسیر آن در عصر نزول قرآن به دو معنی کاربرد دارد، یکی جهت شرق، و دیگری مکان معین طلوع‌گاه خورشید. به همین گونه «مغرب» نیز دارای دو معنی است: یکی جهت مغرب و دیگری مکان معین غروب‌گاه خورشید. یعنی اینکه از دیدگاه عقل بشر در عصر نزول قرآن، آیه‌ی مبارکه‌ی (مشرقین و مغربین) را به لفظ تشبیه ذکر نموده، دو معنای جهات مشرق و مغرب و دو مکان معین طلوع و غروب خورشید را - هر دو - در خود جمع نموده است که این تفسیر، همان برداشت متعارف از آیه‌ی فوق در زمان نزول قرآن کریم می‌باشد.

۲. اما چون به ﴿رَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾ می‌رسیم، می‌بینیم که تفسیر آن در وقت نزول آیه‌ی مبارکه این است که: هر سرزمینی از خود طلوعگاه و غروبگاه مخصوصی دارد و خداوند ذوالجلال است که فرمانفرمای همه این طلوعگاه‌ها و غروبگاه‌هاست. ولی اگر از عصر نزول قرآن کریم گذر کرده و به این آیات از دیدگاه مفاهیم علمی معاصر نظر اندازیم، ملاحظه می‌کنیم که تفسیر معاصر این آیات، با تفسیر زمان نزول آنها اختلاف مفهومی پیدا می‌کند.

ابتدا از ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾ آغاز می‌کنیم، آیه‌ی کریمه در اینجا به معنی عام خود تفسیر می‌شود لیکن از این عمومیت که بگذریم، می‌بینیم که خدای متعال در این آیه، کلمه‌ی «مشرق» را به کلمه‌ی «مغرب» پیوسته گردانیده است. البته تفسیر دقیق علمی این تقارن این است که در واقع امر، بدون مغرب، مشرقی وجود ندارد که کرویت زمین این امر را حتمی می‌گرداند. یعنی در عین وقتی که خورشید از یک جهت غروب می‌کند، در عین همان لحظه از جهت دیگر آن طلوع می‌نماید. بنا براین، وقتی خدای عزوجل می‌گوید: «پروردگار مشرق و مغرب»، و نمی‌گوید: «پروردگار مشرق و پروردگار مغرب»، این دقیقاً بدان معنی است که برای مغرب مفهوم جداگانه‌یی از مشرق قائل نمی‌شود بلکه این دو را کاملاً با همدیگر پیوند می‌زند. پس معنی این تقارن دقیقاً این است که طلوع و غروب هر دو در یک زمان انجام می‌گیرند. یعنی در عین زمان که خورشید در یک سرزمین غروب می‌کند، در قلمرو دیگری طلوع نموده است، تفسیر و دیدگاهی که با برداشتهای عقلی بشر در هنگام نزول قرآن بیگانه است، چرا که عقیده‌ی حاکم در عصر نزول قرآن این بود که مشرق و مغرب، دو جهت کاملاً جداگانه‌یی بوده و تماماً در مقابل همدیگر قرار دارند. پس ملاحظه می‌کنیم که قرآن کریم در این آیه، معنایی را به اذهان بشر معاصر نزول خویش القا می‌کند که تماماً با دیدگاه آنان همخوانی دارد در عین حالی که با جدیدترین دستاوردهای دانش زمان ما نیز تفسیر می‌شود.

بعد از این، به آیه‌ی کریمه: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾^(۱۷) می‌رسیم و از

زاویه‌ی علم جدید با این سؤال رو به رو می‌شویم که چرا قرآن کریم در این آیه هر کدام از «مشرقیین» و «مغربیین» را بالاستقلال به صیغه‌ی تثنیه ذکر کرده است و باز به علاوه‌ی اینکه مشرقین و مغربین را به صیغه‌ی تثنیه آورده، کلمه‌ی «رب» را نیز در آغاز هر صیغه به طور جداگانه ذکر نموده است که این امر، مفید استقلال و تباین آنهاست؟

در پاسخ باید گفت: اگر ما به کره‌ی زمین بنگریم می‌بینیم که این کره در واقع به دو بخش تقسیم شده است، که نیم آن روشن و نیمه‌ی دیگر آن در عین زمان تاریک است. نیمه‌ی روشن آن از خود طلوعگاه و غروبگاهی دارد، در حالی که نیمه‌ی تاریک آن در تاریکی دیجوری خود شناور است. و چون کره تماماً دور زند، باز نیمه‌ی تاریک آن با خورشید رو به رو می‌شود در حالی که نیمه‌ی روشن آن در تاریکی مطلق فرو رفته است. بنابراین نیم کره‌یی که تاریک بوده است، از خود مشرقی دارد. و نیم کره‌یی که در روشنی به سر می‌برده است، در تاریکی شناور می‌گردد. بنابراین، زمین در عمومیت خود، دارای دو مشرق است، مشرقی که خورشید از آن نیم کره را روشن می‌کند و مغربی در عین حال. و وقتی کره تماماً دور می‌خورد و نیم کره‌ی دیگر آن می‌آید، باز این نیمه از خود مشرق و مغرب جداگانه‌یی دارد. به این ترتیب، آیه: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾^(۷) به ما می‌گوید که نیم کره‌یی که در تاریکی شناور است، دارای مشرق و مغربی نیست در عین حالی که نیمه‌ی روشن آن را مشرق و مغربی است. و چون وضع منعکس شود، این نیمه‌ی دیگر صاحب مشرق و مغرب می‌شود در حالی که نیمه‌ی اول، باز مشرق و مغرب خود را از دست می‌دهد. پس با این حساب است که کره‌ی زمین، در عمومیت خود، دارای دو مشرق و دو مغرب جداگانه می‌باشد.

و چون به: ﴿رَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾ می‌رسیم، می‌بینیم که با تقدم حاصله در علم نجوم، این حقیقت دیگر روشن می‌باشد که ما در هیچ کشوری از کشورهای جهان، مشرق و مغرب واحدی نداریم بلکه این مشارق و مغارب متعدد و بی‌شمار اند که در هر جایی از زمین وجود دارند، زیرا در واقع امر، زاویه‌ی طلوع در مکانهای مختلف تغییر

می‌کند. و به همین ترتیب زاویه‌ی غروب نیز، اما حسنّ انسان ظاهراً این امر را درک نمی‌کند. در حالی که اگر ما به کره‌ی زمین بنگریم، در می‌یابیم که در هر جزئی از یک ثانیه، مشرقی است که خورشید در آن بر شهری طلوع می‌کند در عین حال که از شهری دیگر غروب نموده است. یعنی در واقع ما برای هر منطقه از جهان، میلیون‌ها مشرق و مغرب داشته و به طور قطع می‌دانیم که مشرق و مغرب حتی در یک کشور واحد هم، در ایام یک سال دو بار تکرار نمی‌شود و خورشید هرگز بر یک شهر از عین مکانی که دیروز از آن طلوع نموده، طلوع نمی‌کند. هرچند جهت طلوع نیز یکی است اما مسلماً زاویه‌ی آن در هر روز فرق می‌کند، و همچنین است غروب. همین اختلاف البته، در فصول مختلفه‌ی سال نیز حاکم می‌باشد. یعنی طلوع خورشید در زمستان، با طلوع آن در بهار و خزان متفاوت است. و چنین چیزی ممکن نیست مگر اینکه زمین در هر سال یک بار بر محور خورشید حرکت دورانی داشته باشد. در واقع همین حرکت است که برای هر روز، مشرق و مغرب جداگانه، یا زاویه‌های طلوع و غروب جداگانه، بلکه حتی وقت‌های جداگانه و مختلف ایجاد می‌کند، به طوری که وقت هر روز با وقت روز دیگر تفاوت دارد.

به جای اینکه برای اثبات این حقیقت به پیچیدگی‌های علم نجوم وارد شویم، بهترین مثال برای ما همین روزه‌ی ماه رمضان است. ملاحظه می‌کنیم که ما در ماه مبارک رمضان، در افطار هر روز، مغرب جداگانه‌یی از روز دیگر داریم. و همچنین در خودداری از اکل و شرب، طلوع دیگری غیر از طلوع روز قبل. اوقات نماز نیز در هر روز نسبت به روز دیگر فرق می‌کند که اینها همه تابع حرکت زمین بر محور خورشید است.

دقیقاً در اینجا است که ما به عمق مفهوم علمی آیه‌ی کریمه‌ی ﴿رَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾ آشنا می‌شویم و در برابر اعجاز علمی این سه آیه‌ی مبارکه که با سه گونه تعبیر از یک حقیقت که همانا طلوع و غروب خورشید است، نازل گردیده‌اند و هر یک از نظر علمی در نهایت دقت قرار دارند، خیره می‌مانیم.

شیخ محمد متولی الشعراوی که مبحث فوق را در کتاب خود: «معجزة القرآن الکریم» بازنموده است، بعد از تبیین این حقیقت می‌گوید:

«من می‌خواهم در اینجا روی این نکته تأکید نمایم که داده‌های قرآن در آیه‌ی اوّل، یعنی: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾، داده‌های آن در آیه‌ی دوم یعنی: ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾^(۷) را ملغی و بی‌اعتبار قرار نداده است. و باز داده‌های این هر دو آیه، عطا و بخشش آن در آیه‌ی سوم، یعنی: ﴿رَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾ را مخدوش نگردانیده است بلکه هر آیه در جای خود، عطا و دهشی مستفیض و عظیم را برای بشریت ارمغان می‌کند.

حتی تقدم علمی که بسیاری از مفاهیم متعارف و دیگاه‌های سنتی در عرصه‌ی علوم هستی‌شناسی را تغییر داده است، هر گز نتوانسته معنی این آیات را تغییر دهد بلکه تماماً با آنها هماهنگ گردیده است. او می‌افزاید: در اینجا سخنی را به خاطر می‌آورم که در یکی از نسخ خطی قدیمی خوانده بودم. نویسنده‌ی این مخطوطه می‌گوید: «ای زمان! که در تو هست همه‌ی زمانها!» معنای این سخن این است که «زمان» در کائنات یک امر نسبی است. مثلاً وقتی من در اینجا در محله‌ی «الحسین» قاهره نماز ظهر را ادا می‌کنم، مردمی دیگر در بعضی از جاهای دیگر دنیا در عین زمان نماز عصر را برگزار می‌نمایند، جمعی دیگر در یک جای سوم نماز مغرب را. جمعی چهارم در جای دیگری نماز عشا را و جمعی پنجم در جایی دیگر، نماز صبح را. یعنی اینکه در روی زمین در یک وقت واحد، جهت ادای نمازهای ظهر و عصر و مغرب و عشا و بامداد، برای خدای عزّوجلّ اذان و اقامه خوانده می‌شود و از این روی، در تمام اوقات و لحظات زمان، ذکر و نیایش حق- تعالی جاری است».

این فقط سه آیه از آیات قرآن کریم است که مرزهای زمان را درنوردیده و با تقدم علمی بشر، دقت در تعبیر و معانی آن روشن گردیده است به طوری که این آیات در هنگام نزول قرآن عطا و بخششی داشته‌اند، امروز عطای دیگری دارند و ای چه بسا که

در زمانهای آینده و بعد از تقدم بیشتر علم، باز بخش‌شها و دریافت‌های مجدد دیگری داشته باشند، از آن رو که عطایای قرآن همیشه متجدّد و متطوّر می‌باشد.

اعجاز قرآن کریم در اینجا این است که برای هر عصر و هر نسل، عطایای خاص خود را داراست و نیاز هر عقل را نیز، مطابق ظرف و محمل آن برآورده می‌کند بدون آنکه این کار، با حقیقت علمی در تناقض باشد و یا با حقایق هستی در تصادم. تصادم حقایق هستی با حقایق قرآن از آن رو منتفی است که فاعل در حقیقت خدای متعال است، خالق نیز هم اوست و گوینده نیز خود او می‌باشد. و این، خود یکی از نواحی اختلاف قرآن کریم در معجزاتش با کتب آسمانی دیگر است، امری که شیخ شعراوی در ابواب دیگر کتابش از آن به تفصیل سخن گفته و ما را در این رساله مجال بازکردن بیشتر آن نیست.

زوجیت در همه چیز:

به مثالی دیگر در این زمینه توجه کنید:

پروردگار متعال در آیه ۴۹ سوره‌ی ذاریات می‌فرماید:

﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ [الذاریات: ۴۹].

«و از هر چیزی دو گونه (نر و ماده) آفریدیم تا شاید که شما عبرت گیرید».

معاصران نزول قرآن کریم، از این آیه‌ی مبارکه چنین استنباط می‌کردند که پروردگار متعال به قدرت مطلقه‌ی خود، اشیای متنوع را در تقابل با هم آفریده است.

از حسن تابعی روایت شده است که نامبرده، «زوجین» را به شب و روز، آسمان و زمین، ماه و خورشید، بر و بحر و زندگی و مرگ تفسیر نموده و در این راستا اشیای دیگری را نیز بر می‌شمرد و نهایتاً هر کدام آنها را زوج دیگری معرفی کرده و در آخر می‌گوید: فقط خدای عزّوجلّه است که فرد بوده و هیچ مثل و مانندی ندارد اما بقیه‌ی کائنات همه در برابر خود مقابلی دارند.

با آنکه این گونه برداشت نیز از آیه‌ی کریمه نوعاً صحیح است، اما علم جدید می‌آید

تا از آیه‌ی کریمه تفسیر علمی نوینی ارائه نماید، و آن این است که: زوجین در این آیه بر حقیقت خود حمل می‌شود. یعنی اینکه مراد از آن، دو جنس مخالف از نظر نری و ماده‌گی می‌باشد، زیرا هیچ چیز در دایره‌ی هستی نیست مگر اینکه نر و ماده‌یی دارد، اعم از انسان، حیوان، نبات، جماد و غیره... چه آنها که ما می‌دانیم و می‌شناسیم و چه آنها که ما نمی‌دانیم. چنانکه جدیدترین تئوری در مورد اصل و بنیاد آفرینش نیز می‌گوید: بنیاد تمام کائنات متشکل از دو زوج است که این دو زوج به زبان علم جدید، عبارت از «الکترون» و «پروتون» می‌باشند.

بلی، همه‌ی موجودات، چه آنها که ما می‌شناسیم و چه آنها که نمی‌شناسیم، از زندگی به شیوه‌ی زوجیت یا نرینه‌گی و مادینه‌گی برخوردار اند. چنانکه آیه‌ی کریمه‌ی ۳۶ سوره‌ی یس نیز می‌گوید: ﴿سُبْحَنَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا يَعْلَمُونَ﴾ [یس: ۳۶].

«پاک خدایی که از آنچه زمین می‌رویاند و نیز از خودشان، و از آنچه نمی‌دانند، همه را نر و ماده گردانیده است».

البته این اعجاز خیره‌کننده‌ی علمی دیگری از اعجازهای قرآن است که علم جدید با تمام خضوع در برابر آن ایستاده است.

و از نوع دوم:

در نوع دوم از آیات متعلق به اعجاز علمی قرآن کریم، با آیاتی رو به رو می‌شویم که تا ظهور نهضت‌های علمی اخیر بشر، انسان قدیم، انسان عصر بعثت و بعد از آن نیز، از موضوعات مطرح شده در آنها مطلقاً هیچگونه شناخت و معرفتی نداشته است. بنابراین قرآن کریم با طرح این موضوعات و ارائه‌ی این قوانین علمی، در واقع از اسرار بسیار مهمی پرده برداشته است که اکتشافات علمی جدید به تفسیر آنها کمک شایانی نموده‌اند. البته در عناوین بعد با طرح نمونه‌های بیشتری از این دست و به طور عام، به هر دو نوع از انواع اعجاز علمی قرآن کریم خواهیم پرداخت.

آغاز آفرینش

(۱)

باز هم به سراغ علم نجوم می‌رویم:

قرآن کریم در باره‌ی آغاز و پایان دنیای مادی، تئوری معین و روشنی را مطرح می‌کند، تئوری که در واقع انسان عصر حاضر تا یک قرن قبل، از آن کم‌ترین شناختی هم نداشته است، اما انسان قدیم که حتی نمی‌توان گفت: راه‌یافتن این تئوری یا بخش‌هایی از آن به ساحه‌ی تعقل آن، ممکن و متصور بوده است!

آری، علم جدید آمده است تا بر این جنبه از اعجاز قرآن کریم نیز گواه باشد.

قرآن در آیه‌ی مبارکه‌ی ۳۰ سوره‌ی انبیا در باره‌ی آغاز آفرینش دنیا می‌گوید:

﴿أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾ [الأنبياء: ۳۰].

«آیا کافران ندیده‌اند که آسمانها و زمین بسته بودند و ما آنها را بشکافتیم و توسعه دادیم».

همچنان در آیه‌ی مبارکه‌ی ۱۰۴ از همین سوره، در ارتباط با پایان‌یافتن کار دنیای

مادی می‌گوید:

﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ﴾ [الأنبياء: ۱۰۴].

«روزی که آسمانها را مانند طومار درهم پیچیم و به حال اول آفرینش آن بازگردانیم».

بنا بر تفسیری که این آیات ارائه می‌دارند، جهان هستی در آغاز کار بسیار به هم فشرده و متراکم بوده و پس از آن مرحله‌ی اولیه، عملیه‌ی توسعه و امتداد آن در فضا آغاز شده است. لیکن به رغم این توسعه و تمدد، جمع‌کردن و درهم فشردن دو باره‌ی آن در یک محدوده‌ی کوچک مکانی ممکن است و نه تنها که ممکن است بلکه حتمی و قطعی نیز می‌باشد.

اکنون باید دید که علم جدید در باره‌ی این قانون مطرح شده در قرآن، یعنی تئوری

آغاز و پایان آفرینش مادی، چه می‌گوید؟

با ملاحظه‌ی نظریات جدید علمی در این باره، درمی‌یابیم که آخرین رهبافتهای علم جدید بر عین نظریه‌ی قرآنی تکیه می‌نماید.

دانشمندان علوم طبیعی در روند بررسی‌ها و مشاهدات خود پیرامون پدیده‌های هستی، به این نتیجه رسیده‌اند که ماده در آغاز امر، جامد و ساکن بوده است. همچنین در آغاز امر، ماده شکل گاز مشتعل بسیار درهم فشرده و متراکمی را داشته و دست کم پنج بلیون سال قبل، بر اثر انفجار بسیار شدیدی که در آن رونما گردیده، به توسعه و امتداد در پیرامون خویش آغاز نموده است. بناءً تمدّد ماده یک امر حتمی بوده و بر اساس این قانون طبیعت که می‌گوید: نیروی جاذبه در اجزای این ماده به سبب دورشدن آن اجزا از یکدیگر، تدریجاً کم می‌شود و هم از این روی، مسافت میان آنها نیز به نحو قابل ملاحظه‌ی زیاده‌تر گردیده و این مسافت توسعه می‌یابد، تمدّد و گسترش هستی همچنان ادامه دارد.

دانشمندان علوم نجومی اضافه می‌کنند:

دائره‌ی ماده در آغاز امر، حدود (۱۰۰۰) میلیون سال نوری وسعت داشته است که این دایره هم اکنون نسبت به دایره‌ی اولیه‌ی آن، بیش از ده برابر توسعه یافته و عملیه‌ی توسعه و امتداد آن بی‌هیچ توقفی همچنان ادامه دارد.

پروفسور «آیدنگتون» در این باره می‌گوید:

«کهنکشانها و ستارگان را در عملیه‌ی توسعه‌ی مستمر آنها می‌توان به نقاشی‌های گل و بوته‌ی تشبیه کرد که این نقشها بر روی بالونی از پلاستیک به تصویر کشیده شده باشند و این بالون پیوسته به وسیله‌ی دستگاه پمپ بادی، پمپاژ شود. به این ترتیب است که کرات فضایی با حرکات دینامیکی و جوهری خویش، پیوسته از یکدیگر دور می‌شوند، که این عملیه در حقیقت روند «توسعه‌ی هستی» را تمثیل می‌نماید».

شایان ذکر است که در ارتباط با اصل توسعه‌ی کائنات نیز قرآن کریم در سوره‌ی «ذاریات» بیان اعجازی روشنی دارد که این مبحث نیز تحت عنوان مستقلى در این کتاب

مورد بررسی قرار گرفته است.

این یک بُعد از ابعاد تئوری قرآنی آغاز آفرینش است که علم جدید با همهی قوت پشت سر آن ایستاده است.

ماده‌ی اصلی آفرینش

(۲)

در بُعد دیگر این تئوری ملاحظه می‌کنیم که قرآن کریم، عنصر اصلی تشکیل‌دهنده‌ی ماده را که اساس و قوام آفرینش هستی گردیده و سپس به عملیه‌ی «توسعه» پیوسته است، عنصر «دخان» می‌داند. از نظر قرآن، دخان یا دود و گاز متراکم، عنصر تشکیل‌دهنده‌ی هسته ماده ابتدایی است.

قرآن در آیه‌ی ۱۱ سوره‌ی مبارکه‌ی فصلت می‌گوید:

﴿ثُمَّ أَسْتَوَىٰ إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا أَتَيْنَا طَائِعِينَ﴾ [فصلت: ۱۱].

«و آنگاه به خلقت آسمانها توجّه کامل نمود و در حالی که آسمانها دودی بیش نبود، پس به امر تکوینی خویش فرمود که ای آسمان و زمین همه به سوی خدا در اطاعت فرمان حق به شوق و رغبت یا به جبر و کراهت بشتابید، آنها عرضه داشتند، با کمال میل به سوی تو می‌شتابیم».

اکنون ببینیم که نظر علم جدید در این باره چیست؟

دقیق‌ترین نظریه‌یی که علم جدید در رابطه با عنصر اصلی تشکیل‌دهنده‌ی ماده‌ی ابتدایی آفرینش به آن دست یافته است، اثبات کننده‌ی این حقیقت است که کائنات در اصل، متشکل از عنصر «سدیم» متراکم در فضا بوده است که این ماده بعداً به اجزا و بخش‌های دیگری تقسیم گردیده و خورشید، ستارگان و زمین با حجم و کمیت‌های جداگانه‌ی خود از این اجزا شکل گرفته اند.

علم جدید از آغاز دست‌یابی به این نظریه در تلاش آن بود تا ماهیت واقعی عنصر سدیم را بشناسد و در این راستا تعاریف چندی برای این عنصر ارائه گردید. بعضی از آرای اولیه در تعریف آن گفتند: سدیم، گاز مشتعلی است که در درجه‌ی حرارت بالایی قرار دارد ولی این ارتفاع حرارت در آن، به حدی نمی‌رسد که ماده را به نیرو و انرژی تبدیل کند. به عبارتی دیگر، می‌توان گفت که این گاز در مرحله‌ی ماقبل اشتعال خود قرار دارد. این بررسی‌ها همچنان ادامه یافت و با پیشرفت‌های بعدی ثابت گردید که سدیم در واقع عبارت از مواد سختی است که در حالت گسست کامل قرار گرفته باشند. باز هم این نظریات راه خود را به جلو گشود و گشود تا آنکه اخیراً دانشمندان به طور قطع به حقیقت علمی سدیم دست یافته و به اتفاق آراء گفتند: سدیم گاز معلقی است که در آن مواد صلب و سختی وجود دارد.

بنابراین تنها لفظی که از نظر علمی اطلاق آن بر این ماده ممکن است، همانا تعبیر «دخان» می‌باشد که محتوی گاز و ماده‌ی سخت مذکور است. بناءً این کشف علمی، گواه دیگری بر اعجاز علمی قرآن کریم می‌باشد.

پایان کار آسمان و زمین

(۳)

باز هم در علم نجوم باقی می‌مانیم.

خدای بزرگ در آیه‌ی ۱۰۴ سوره‌ی مبارکه‌ی انبیا می‌فرماید:

﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ﴾ [الأنبياء: ۱۰۴].

«روز هنگامه‌ی بزرگ، آسمانها را مانند طومار درهم می‌پیچیم».

این آیه‌ی مبارکه به روشنی یکی از مظاهر به پایان رسیدن عمر دنیای مادی را بیان نموده و می‌گوید: اجرام و پدیده‌های آسمانی، در هنگامه‌ی محشر چونان طوماری درهم پیچانده می‌شوند.

اکنون ببینیم موقف علم جدید در ارتباط با این آیه‌ی قرآنی چیست؟ آیا از دیدگاه علم جدید امکان اینکه مظاهر و پدیده‌های هستی درهم پیچانده شوند، متصور است یا خیر؟ با ملاحظه‌ی یافته‌ها و ره‌آوردهای علم جدید در این باره، ملاحظه می‌کنیم که علم آمده است تا در این میدان نیز بر اعجاز علمی قرآن کریم گواهی دهد.

انسان از قدیم‌الایام با مشاهده‌ی ستارگان به چشم سر می‌دید که این موجودات آسمانی، در حال سیر و سفر از همدیگر فاصله می‌گیرند با آنکه در عین حال، مشاهده با چشم غیر مسلح این ستارگان را بسیار نزدیک به هم نشان می‌دهد. در حالی که واقعیت غیر از این است، چه در حقیقت امر ستارگان به مسافت‌های قیاسی و به شکل حیرت‌آوری از هم دور اند و ما فقط به این دلیل آنها را نزدیک به هم می‌بینیم که فاصله‌ی آنها از زمین بسیار زیاد است. یافته‌های بشر در عصر حاضر به همین حد متوقف نمانده بلکه امروزه بشر علاوه‌تاً می‌داند که این اجرام و اجسام آسمانی که ما آنها را در زمانهای قدیم کامل‌الجسامه می‌پنداشتیم، اکثراً دارای فضاهای خالی می‌باشند و این فضاهای خالی، به علاوه‌ی فضای بیرونی، در داخل ماهیت ترکیبی آنها نیز نهفته است.

بشر با بهره‌گیری از دانش نوین هم اکنون این حقیقت را نیز می‌داند که هر جسم مادی پیرامون نظام مشخص داخلی خویش حرکت دورانی دارد. درست همانند نظام شمسی که پیرامون آن سیارگان زیادی در چرخش‌اند. که از نمونه‌های قابل ذکر در این رابطه حرکت منظم نظام اتم می‌باشد با این تفاوت که مافضای خالی را در نظام شمسی مشاهده می‌کنیم، اما از مشاهده‌ی فضای خالی نظام اتمی به دلیل کوچکی بی‌نهایت حجم آن ناتوانیم، چه کوچکی حجم اتم تا به آنجاست که در حال حاضر حتی مشاهده‌ی کامل این نظام نیز با تمام ابزارهای علمی موجود برای بشر محال به نظر می‌رسد. با این وصف همه می‌دانیم که اتم نام مجموعه‌یی از الکترونهایی است که به همدیگر متصل و چسبنده نیستند، بلکه در میان آنها خالی‌گاه‌های نسبی بزرگی وجود دارد. به طور مثال، اگر ما قطعه‌یی از آهن را در نظر بگیریم در ظاهر امر مشاهده می‌کنیم که ذرات آن شدیداً به هم

چسبیده و متصل‌اند، در حالی که الکترون‌ها در یک واحد اتم بیشتر از حجم 10000000 بر ۱ از مساحت آن را اشغال نمی‌کنند و مساحت باقی‌مانده، در واقع میدانهای خالی درون اتم را تشکیل می‌دهد به طوری که اگر ما یک تصویر بزرگ‌شده از دو جزء الکترون و پروتون اتم را مشاهده کنیم، قطعاً خواهیم دید که فاصله میان این دو جزء، نزدیک به ۳۵۰ یارد می‌باشد.

معنی این سخن آن است که تمام موجودات مادی حتی آن اجسامی که در ظاهر امر بسیار متراکم و به هم چسبیده هم به نظر می‌رسند، در داخل ترکیب وجودی خویش، محتوی فضاهاى خالی می‌باشند. در نتیجه اگر ما بتوانیم این فضاهاى خالی را از میان برداریم، اجسام مادی به طور بی‌نهایتی در هم پیچیده می‌شوند، که بشر در مواردی و از آن جمله تولید بمب اتمی توانسته است این فضاهاى داخلی را به طور نسبی در درون اجسام، متراکم و محدود گرداند.

این چنین است که دانشمندان نجومی نهایتاً به این نتیجه می‌رسند که اگر ما به طور مثال جسم یک انسانی را که دارای سه متر قد باشد، از فضاهاى خالی داخل وجودش تجرید کنیم، کمیت باقی مانده وجود آن به حدی ناچیز است که حتی قابل ذکر هم نمی‌باشد. به همین ترتیب اگر ما بتوانیم همه چیز موجود در کائنات را به نحوی درهم بیچانیم که فضای داخلی و اندرونی آنها نابود گردد، در آن صورت حجم کلی کائنات لایتناهی کنونی بیشتر از حجم سی برابر قطر کره‌ی خورشید نخواهد بود! در حالی که وسعت فعلی کائنات به اندازه‌ی است که دورترین کهکشانهای کشف شده در فضای لایتناهی میلیونها سال نوری از خورشید ما فاصله دارد. به این معنی که موجودیت فعلی کائنات از نظر وسعت هرگز با بزرگترین کهکشانها و اجرام هم قابل مقایسه نمی‌باشد چه رسد به خورشید که حتی اگر هم سی برابر شود، در فضای لایتناهی و در مقایسه با اجرام لایتناهی ذره‌ی بسیار ناچیزی نیز به حساب نمی‌آید.

بنابراین، علم جدید و رهیافت‌های آن همه بسیج شده‌اند تا تفسیر علمی آیه‌ی

مبارک‌های فوق را در حد بشری آن به تصویر کشیده و رازی از رازهای عظیم به پایان‌رسیدن آفرینش مادی دنیای کنونی را در راستای تعبیرات قرآنی و منطبق با عقاید حقه‌ی اسلامی آشکار گردانند.

امروزه در سایه‌ی دست‌آوردهای علمی، تفسیر آیه‌ی ﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ﴾ نه تنها مشکل نیست، بلکه اگر بتوانیم بگوییم که پروردگار بزرگ در هنگامه‌ی بزرگ «قیامت» کار دنیا را با روش قانونمندیهای خلقت و در کمر بند همان سنت‌های بدوی آفرینش خویش یکسره می‌نماید، در این صورت می‌توانیم بگوییم که ره‌آورد علم در این رابطه نیز خود، تفسیر عینی آیه‌ی مبارک‌های فوق می‌باشد.

اکنون به دیدگاه قرآن کریم در رابطه با پایان کار زمین می‌پردازیم.

ابتدا می‌بینیم یافته‌های علمی بشر در این زمینه چیست؟

قبل از اینکه بشر به عصر تکنولوژی قدم بگذارد، مادی‌گرایان و ملحدانی که به ادیان الهی باور نداشتند، عقیده به پایان‌یافتن عمر زمین و به طور عام، پایان‌یافتن کار خلقت مادی را نوعی خرافه می‌پنداشتند. اما با پیشرفت‌های علمی این پندارهای کهنه فرو ریخت و اکنون در روشنایی علم، هیچ کسی منکر عقیده‌ی دینی پایان‌یافتن عمر زمین و کائنات نیست.

نظریات اولیه‌ی دانشمندان در باره‌ی پایان کار زمین بر این پایه بنا یافته بود که چون ادامه‌ی حیات و موجودیت زمین مستقیماً به نور و انرژی خورشید وابسته است و خورشید هم به مرور زمان گرما و انرژی خود را از دست می‌دهد، پس بنابراین همان وقتی که انرژی خورشید به حدی از تنزل برسد که خورشید دیگر نتواند زمین را با عناصر حیات‌بخش خویش مدد رساند، همان وقت هم پایان کار زمین فرا خواهد رسید. چه قطع پیوندهای اکمالاتی میان زمین و خورشید، می‌تواند به سرعت فاتحه‌ی زمین را بخواند، از آن رو که زمین بدون خورشید قطعاً به ادامه‌ی حیات قادر نیست.

اما این فرضیه دیر زمانی پایدار نماند، چه یافته‌های جدیدتر علمی ثابت ساختند که

خورشید به صورت خودجوش خویشتن را نوسازی می‌کند. پس حد اقل تا میلیون ها سال خطر پایان یافتن انرژی خورشیدی متصور نیست و هم بر این اساس، ترس از فقدان منابع حیات‌بخش برای زمین هم به این زودیها بی‌مورد می‌باشد.

با سست شدن پایه‌های این فرضیه، دانشمندان از احتمال سقوط زمین در کره‌ی خورشید صحبت نمودند. بایسته‌ی یادآوری است که علم نجوم نظریه‌ی سقوط زمین در کره‌ی خورشید و در نتیجه سوختن کامل آن را در کام امواج شعله‌های مذاب این آتشفشان عظیم را، به طور کلی رد نمی‌کند اما به دلیل اینکه زمین نیز همچون سیارات دیگر مجموعه‌ی شمسی، بر محور خورشید حرکت می‌کند و سیستم این حرکت به گونه‌ای دقیق و منظم است که آن را از سقوط در کام خورشید نجات می‌دهد، پس نظریه‌سقوط زمین در خورشید نیز از قوت چندانی برخوردار نیست.

سپس نظریه‌ی دیگری ظهور کرد که می‌گفت:

حرکت میلیاردها سیاره در اطراف و اکناف آسمان، بالآخره روزی به برخورد یک و یا چندین سیاره به زمین منجر خواهد گردید، و اگر چنین تصادمی رونما گردد، بدون شک کار زمین یکسره خواهد شد. اما باز هم یافته‌های جدیدتر علمی ثابت ساختند که این نظریه نیز بی‌پایه است، چه در حرکت و دوران تمام سیارگان، نیروی جاذبه با دقتی بی‌مانند طوری حکمفرماست که از وقوع چنین برخوردی جلوگیری می‌نماید. علاوه بر این، فضای کائنات مستمراً چنان در حال توسعه می‌باشد که این توسعه فراتر از حوصله‌ی تصور عقل است. پس با این توسعه‌ی عظیم همیشه گی در فضای دورانی سیارگان، مجال برای یکی از آنها آنگونه تنگ نمی‌شود که در اثر آن، برخورد و تصادمی رونما گردد.

«جیمس جینز» دانشمند بزرگ نجومی در این باره می‌گوید: «زمین ما منسوب به یک مستعمره‌ی کوچکی است که در یک گوشه‌ی دور افتاده از فضای لایتناهی واقع شده است. موطن ما که وقتی بر روی آن سفر می‌کنیم، کره‌ی عظیم و هولناکی به نظر ما

می‌آید، چیزی جز یک ذره‌ی بی‌نهایت کوچک غبار مانند، در فضای بیکرانه و دهشتناک نجومی نیست».

«لورد اوپری» در ارتباط با توسعه‌ی کائنات می‌گوید: «چنانکه عقل‌های ما از تصویر و تصور ابتدای ازل و انتهای ابد ناتوان است، همچنان اندیشه‌های ما از تخیل اولین و آخرین مکان نیز ناتوان می‌باشد. جهات چهارگانه همه بی‌نهایت‌اند، بالای هر فرازی فرازمینی برتر، و بر زیر هر سرایشی، شیب‌های بی‌نهایت دیگر وجود دارد».

پس روشن است که این وسعت بی‌نهایت کائنات، از تصادم ستارگان و سیارگان با زمین جلوگیری می‌نماید به طوری که اگر بخواهیم احتمال چنین تصادمی را مطرح نماییم، باید بگوییم که احتمال تصادم سیاره‌ی دیگری با زمین، همانند احتمال تصادم یک کشتی در خلیج فارس با کشتی دیگری در دریای مدیترانه است. بنابراین، نظریه‌ی پایان‌یافتن عمر زمین به دلیل برخورد آن با سیارات دیگر، نیز نظریه‌ی مسلطی نیست.

آخرین و جدیدترین حقیقت علمی که در قضیه‌ی پایان‌یافتن عمر زمین و آسمان بر کرسی داوری نشسته است، خود را تا حدی به حقایق مطرح شده در قرآن در این رابطه هماهنگ گردانیده است. این حقیقت علمی مبتنی بر کشف عناصر «اشعاعی» می‌باشد که با این عناصر در هم شکستن اتم میسر می‌شود، عملیه‌ی که به نوبه‌ی خود، زاینده‌ی نیروی عظیم ویرانگری است، که از آزاد شدن بعضی ازنوترون‌ها به قصد درهم شکستن اتم‌های دیگر پدید می‌آید و اتم‌های دیگری که خود بالنوبه به درهم شکستن مجموعه‌ی دیگر پرداخته و در نهایت پدیده‌ی را به وجود می‌آورند که دانشمندان آن را «تأثیر متقابل مسلسل» نامیده‌اند. این عملیه به طور بالفعل در عنصر «یورانیوم» که سبب به وجود آمدن بمب اتمی گردید، تجربه شده است.

در اینجا نیروی دیگری هم هست که از عملیه‌ی متضاد آزاد شدن اتم‌ها پدید می‌آید. این عملیه عبارت است از تداخل دو اتم در یکدیگر برای ساختن یک اتم سنگین وزن‌تر، انسان که در بمب هیدروژن رونما گردید. همین عملیه ایجاد بمب هیدروژنی است که به

گونه‌ی مستمر و مسلسل در خورشید رونما می‌شود. پس دلیل اینکه کره‌ی خورشید همیشه در حال جوشش شعله‌های مذاب آتش می‌باشد، نیز در همین امر نهفته است. آنچه در دانش نوین مورد اعتراف همگان می‌باشد، تشکیل اتم از الکتريسته‌ی مثبت یا پروتون و الکتريسته‌ی منفی یا الکترون است. پروتون و الکترون در تعداد با همدیگر مساوی می‌باشند و گاهی در ترکیب اتم بار الکتريکی متعادل‌تری به وجود می‌آید که اسم آن نوترون است. حلقات علمی در اواخر سال ۱۹۵۵ میلادی اعلام کردند که یکی از دانشمندان اتمی به نام «ارنست لورنس» به کشف خطرناک جدیدی دست یافته است که همانا موجودیت بار الکتريکی از جنس «پروتون» می‌باشد با این تفاوت که این بار الکتريکی منفی است نه مثبت. این پروتون دارای بار منفی الکتريکی، طبقه‌ی را پیرامون کره‌ی زمین در سطوح بالایی جو تشکیل داده است. نکته‌ی نهایت مهم این است که وجود این بار وسیع الکتريکی مغایر با طبیعت، خطرناک‌ترین پدیده‌ی است که ممکن است عقل بشری تصور آن را بنماید، زیرا اگر ذره‌ی از ذرات یک عنصر بنیادین درهم شکسته شود، با درنظرداشت وجود این پدیده‌ی غیر طبیعی، از درهم شکستن فقط یک ذره یا یک اتم، همان عملیه «تأثیر متقابل مسلسل» به وجود می‌آید و از آنجا که آب در ترکیب همه مواد داخل است، اگر چنین اتفاق افتد که جزئی از آب به دوبخش ترکیبی خود، یعنی هیدروژن و اکسیژن منقسم شود و یک اتم از اتمهای آن در هم بشکند، نتیجه چه خواهد بود؟ شکی نیست که هیدروژن، گاز مشتعلی است و اکسیژن رها شده هم به اشتعال آن کمک می‌کند، پس اگر ذرات اکسیژن رها شوند، هیدروژن به گاز مشتعل بی‌مهارى تبدیل خواهد شد. معنی این عملیه آن است که در کمتر از یک چشم به هم زدن، آب همه دریاها، اقیانوس‌ها و جویبارها به آتش مشتعل و سرکشی مبدل خواهد گشت.

خوب آیا پایان زمین با همین روند هم‌نوا خواهد بود؟

به طور حتم می‌توان گفت که چنین خواهد شد، زیرا قرآن کریم در آیات ۶ و ۷ سوره‌ی طور می‌گوید:

﴿وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ ۚ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ﴾ [الطور: ۶-۷].

«قسم به دریاهاى آتش فروزان، البته عذاب پروردگارت بر کافران واقع خواهد شد».
و در آیه ۶ سوره‌ی تکویر می‌گوید:

﴿وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ﴾ [التکویر: ۶].

«و هنگامی که دریاها چون آتش شعله‌ور گردند».
و در آیه‌ی ۳ سوره‌ی انفطار می‌گوید:

﴿وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ﴾ [الأنفطار: ۳].

«و هنگامی که دریاها منفجر گردند».

و چون دو اتم از اتمهای هیدروژن با هم ترکیب شوند، از ترکیب آنها «هلیوم» به وجود می‌آید و از وجود هلیوم، آتشفشان عظیم بی‌کرانه‌یی پدید خواهد آمد که تمام عرصه‌ی کائنات را در بر خواهد گرفت و در آن زمان است که آسمان هم یکپارچه آتش می‌شود. چنانکه قرآن کریم در آیه‌ی ۳۷ سوره‌ی رحمن می‌گوید:

﴿فَإِذَا أَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ﴾ [الرحمن: ۳۷].

«آنگاه که آسمان شکافته شود تا چون گل سرخ‌گون و چون روغن مذاب و روان گردد».
و در آیات ۸ و ۹ سوره‌ی معارج می‌گوید:

﴿يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ ۖ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ﴾ [المعارج: ۸-۹].

«روزی که آسمان فلز گداخته شود و کوه‌ها چون پشم زده شود».
و در آیات ۱۵ و ۱۶ همین سوره می‌گوید:

﴿كَلَّا إِنَّهَا لَأَطْفَىٰ ۖ نَزَّاعَةً لِّلشَّوٰى﴾ [المعارج: ۱۵-۱۶].

«نه چنان است که می‌پندارند، بلکه آتش دوزخ بر آنها شعله‌ور است تا سر و صورت و اندامشان را بسوزاند».

و در آیهی ۷۷ سورهی نحل می‌گوید: ﴿وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [النحل: ۷۷].

« کار قیامت به مانند چشم بر هم زدن، یا نزدیک‌تر از آن بیش نیست و البته خداوند بر همه چیز تواناست »

آیات مبارکه‌ی فوق، پیام صریح و روشنی دارند که حقایق مطرح شده‌ی علمی فوق، تفسیر آنها را کاملاً مبرهن ساخته است.

و اما آیه‌ی اخیر واضح می‌سازد که جریان به پایان رسیدن مرحله‌ی کنونی خلقت کائنات، بسیار سریع و فقط در یک آن واحد است و بیش از یک لحظه‌ی کوچک زمانی را که به اندازه‌ی یک چشم بر هم زدن یا حتی کمتر از آن خواهد بود، در بر نمی‌گیرد. پس باید دید، دیدگاه علم در این رابطه چیست؟

از نظر دانش نوین، اگر به هر دلیلی یک پروتون منفی از آسمان با یک پروتون مثبت در یکی از اتمها تماس پیدا نماید، در آن صورت هرگز نمی‌توان میزان و محدوده‌ی ویرانی ناگهانی را که با سرعتی خارق‌العاده، همه‌ی کائنات را در بر خواهد گرفت، تصور نمود، چه در صورت وقوع همچو حالتی، ویرانی در حقیقت اصل «واحد آفرینش» را که انسان، حیوان، نبات، زمین، آسمان و کائنات مادی ... می‌باشند، در نشانگاه خود قرار داده است.

بلی، علم اثبات می‌کند که چنین احتمالی عامل به پایان پیوستن وجود زمین می‌باشد. و روشن است که هر پدیده‌ی از این قبیل نیز نمی‌تواند فقط به زمین محدود بماند، زیرا آفرینش، سلسله‌ی به هم پیوسته و زنجیره‌ی نهایت منسجمی است و از آنجا که ویرانی در درون اتمهای آفرینش زمین و آسمان انجام می‌گیرد بنابراین، شکی نیست که این عملیه بیش از یک لحظه‌ی بسیار بسیار اندکی را در بر نخواهد گرفت.

قرآن کریم این حالت را در اولین آیات سوره‌ی انفطار چنین توصیف می‌نماید:

﴿إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ ۝ وَإِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ ۝ وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ۝﴾ [الانفطار: ۱-۳].

«هنگامی که آسمان شکافته شود و هنگامی که ستارگان فرو ریزند و زمانی که دریاها منفجر گردند».

همچنین در سوره‌ی انشقاق می‌فرماید:

﴿إِذَا السَّمَاءُ انشَقَّتْ ۖ وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ۖ وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ ۖ وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ ۖ﴾ [الانشقاق: ۱-۴].

«هنگامی که آسمان شکافته شود و به فرمان حق گوش فرا دهد و سزد که فرمان او را پذیرد و هنگامی که زمین منبسط ساخته شود و هر چه درون دل داشته همه را بیرون افکند».

آری، ویران ساختن آسمان و زمین و کائنات با همه‌ی این عظمت خویش، در برابر قدرت مطلقه‌ی پروردگار یک عملیه‌ی ساده بیش نیست. و هرچند پروردگار بزرگ در امور تکوینی - ایجاداً و عدماً - از توسل به اسباب بی‌نیاز است چه کائنات همه فرمانبر بی‌چون و چرای اراده و امر او می‌باشند، اما علم در اینجا می‌آید تا گواهی بر حقانیت اعتقادات دینی باشد. و از نظر عقیدتی هم هیچ اشکالی ندارد که جریان ویرانسازی کائنات که قرآن حتی اشکال و تصاویر آن را نیز در تابلوهای این چنین روشن به تصویر کشیده است، فقط با توقف‌دادن و یا دگرگون ساختن یک جزء کوچک و بی‌مقدار از نظام قانونمندی حرکت اتمها باشد.

قرآن کریم در بخشی از تصویرپردازی صحنه‌های هولناک به پایان آوردن آفرینش کنونی مادی، در اولین آیات سوره‌ی حج می‌گوید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ ۝ يَوْمَ تَرْوُنَهَا نْذَهْلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ۝﴾ [الحج: ۱-۲].

«ای مردمان! خداترس و پرهیزگار باشید که زلزله‌ی روز قیامت حادثه‌ی بسیار بزرگ و واقعه‌ی سختی خواهد بود، آن روز هنگامه‌ی بزرگ و سختی را مشاهده می‌کنید. روزی که هر زن شیرده از هول طفل خود را فراموش کند و هر آبستن بار حمل خود را بیفکند و مردم را از

وحشت آن روز بیخود و مست بنگری. در صورتی که مست نیستند و لیکن عذاب خداوند بسیار سخت است».

اما در ارتباط با میزان عذابی که از جریان در هم ریختاندن و ویران ساختن آفرینش بر پا می‌شود، در آیات ۱۱ تا ۱۴ سوره می‌معارض می‌فرماید:

﴿يَوْمَ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بَنِيهِ ۖ وَصَحْبَتَهُ ۖ وَأَخِيهِ ۖ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُتَوِيه ۖ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ﴾ [المعارض: ۱۱-۱۴].

«مجرمین در آن روز دوست دارند و آرزو می‌کند که کاش توانستی فرزندان، همسر، برادر و هم خویشان قبیله‌اش را که همیشه حمایتش کردند و هم هر که را که در روی زمین است، فدای خود گرداند و از آن عذاب نجات یابد».

و در آیات ۳۳ تا ۳۷ سوره عبس می‌فرماید:

﴿فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاعَةُ ۖ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ۖ وَأُمِّهِ ۖ وَأَبِيهِ ۖ وَصَحْبَتِهِ ۖ وَبَنِيهِ ۖ لِكُلِّ أَمْرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ﴾ [عبس: ۳۳-۳۷].

«آنگاه که آن فریاد و صدای تکان‌دهنده به گوش ایشان رسید، آن روز روزی است که هر شخص از برادرش می‌گریزد و از مادر و پدرش و از زن و فرزندانش، در آن روز هر کس چنان گرفتار کار خود است که به هیچ کس نپردازد».

تصویرهای هولناک عظیمی که هرگز دانشمندان نتوانسته‌اند به این دقت و با این حالت زنده، آن را توصیف نمایند هرچند در این باب سخنها رانده و تصویرها هم کشیده‌اند.

موقعیت نجوم در پرتو آیاتی از سوره‌ی نحل

خدای عزوجل در سوره‌ی نحل گوشه‌یی از فضل و احسان خود بر بندگانش را بر می‌شمارد و بدون شک در هر یک از آیات این سوره، معانی بس عمیق علمی نهفته است، از جمله در آیات ۵ - ۸ که می‌فرماید:

﴿وَالْأَنْعَمَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنْفَعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٥﴾ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ ﴿٦﴾ وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بَلِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ ﴿٧﴾ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَّءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٨﴾ وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٩﴾﴾ [النحل: ۵-۸].

«و چهارپایان را برای انتفاع نوع بشر خلق کرد، برای شما در آن رفاهیت و منافی است و از گوشت آنها غذا می‌خورید و در آنها برای شما زیبایی است، آنگاه که آنها را از چراگاه برمی‌گردانید و هنگامی که آنها را به چراگاه می‌برید. و بارهای شما را به شهری می‌برند که جز با مشقت بدن‌ها بدان نمی‌توانستید برسید، قطعاً پروردگار شما رؤوف و مهربان است و اسب و شتر و الاغ را برای سواری و تجمل مسخر شما گردانید و چیزهایی دیگری هم که هنوز نمی‌دانید برای (سواری) شما می‌آفریند».

سپس به رحمت و فضل خویش در فرود آوردن آب از آسمان اشاره نموده و می‌فرماید:

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَّكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ ﴿١٠﴾ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ﴿١١﴾﴾ [النحل: ۱۰-۱۱].

«اوست خدایی که از آسمان برای شما آب نازل کرد تا از آن بیاشامید و درختان را پرورش دهد تا شما از میوه‌ی آن و حیوانات از برگ و سبزه‌اش برخوردار شوند و هم زراعت‌های شما از آن آب باران بروید، درختان خرما و زیتون و انگور و از همه انواع میوه‌جات».

آیات سوره همچنان در راستای توضیح نعمت‌های الهی جلو می‌روند:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالْجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِي إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ [النحل: ۱۲].

«و هم شب و روز و خورشید و ماه را برای زندگانی شما در گردون مسخر ساخت و ستارگان آسمان را به فرمان خویش مسخر ساخت، در این کار نشانه‌های قدرت خدا برای اهل خرد پدیدار است».

﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا﴾ [النحل: ۱۴].
«و اوست خدایی که دریا را برای شما مسخر کرد تا از گوشت (آبزیان حلال) آن تغذیه کنید و از زیورها و مواد موجود در آن استخراج کرده و تن را بیارایید».

سپس در ادامه‌ی آیات فوق‌الذکر، انواع دیگری از فضل و رحمت خویش را بر مردم آشکار ساخته و می‌فرماید:

﴿وَالْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾ [النحل: ۱۵].
«و نیز کوه‌های بزرگ در زمین بنهاد تا از اضطراب و ناامنی در روی زمین برهید و جویبارها و راه‌ها را آفرید تا شما را رهنمون باشند و نشانه‌های رهنمای دیگر و همچنین آنها با ستارگان رهنمون می‌شوند».

قرآن در این آیه‌ی مبارکه در باب ذکر منافع خلقت کوه‌ها، آنها را لنگرگاه‌های زمین معرفی می‌کند که این خود معجزه‌ی علمی آیه‌ی مبارکه در عصر رسالت است، چه در زمانی که بشر به عصر اکتشافات علمی قدم نگذاشته بود، این آیه به روشنی بر حرکت زمین تأکید نهاد. علاوه بر این، قرآن در این آیه بر این حقیقت تصریح می‌نماید که کوه‌ها، جویبارها و راه‌ها، علامات فارقه‌یی برای مردم اند تا مقاصد حرکت و سیر و سفر خویش را گم نکنند. ملاحظه می‌کنیم که ستارگان نیز در این آیه به عنوان تابلوهای راهنما معرفی گردیده‌اند.

در حقیقت این تنها آیه‌یی از قرآن نیست که ستارگان را به عنوان تابلوهای راهنما معرفی می‌کند، بلکه آیات دیگری در قرآن کریم نیز به این حقیقت پرداخته اند، از جمله

آیهی مبارکه‌ی ۹۷ سوره‌ی انعام که می‌گوید:

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ النُّجُومَ لِتَهْتَدُوا بِهَا فِي ظُلُمَاتِ اللَّيْلِ وَالْبَحْرِ قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ [الأنعام: ۹۷].

«اوست خدایی که ستارگان را برای رهنمایی شما در تاریکیهای بر و بحر بیافرید البته ما آیات خود را برای اهل فهم به تفصیل بیان نموده‌ایم».

به راستی که قرآن با این دو آیه‌ی کریمه، صدها سال از علم بشری پیشی گرفته است. هرچند قبل از بیان این حقیقت توسط قرآن نیز، عقیده بر آن بود که ستارگان در شب‌های غیر مهتابی با روشنایی کمی که می‌پراکنند، اندکی از تاریکی شب را شکافته و در نتیجه به عنوان راهنما عمل می‌کنند، مگر پیشرفت‌های علم نجوم ثابت ساخت که نقش نور آنها در این رابطه، تمامت قضیه نبوده و نیست.

آری، بررسیها و ره‌آوردهای علم نجوم ثابت ساخت که ترتیب و موقعیت ستارگان در آسمان از پنج‌هزار سال قبل تا اکنون یکسان بوده است و در آینده نیز این ترتیب پا بر جا خواهد ماند. پس آنچه که در طول این مدت دستخوش تغییر بوده است، زمین و سیارات خورد و ریزه‌ی دیگر می‌باشند. علمای نجوم می‌گویند: سیارات عشار آسمان‌اند و هیچ آدرس ثابت کوکی ندارند، چنانکه عشار زمین نیز همیشه در حال نقل و انتقال بوده و دارای آدرس ثابتی نمی‌باشند. بنابراین، ستارگان با موقعیت‌های ثابت نجومی که دارند، می‌توانند در هنگام شب به خوبی نقش تابلوهای راهنما را برای ساکنان زمین ایفا نمایند و این نقش بیشتر مربوط به موقعیت‌های ثابت آنان است تا نور و روشنی اندکی که می‌پراکنند. پس قرآن نخستین کتابی است که به اهمیت بالغه‌ی ستارگان و وظایف آنها در این مورد اشاره کرده است.

دانشمند نجومی پروفیسور «سیر جیمس جنیز» در باره‌ی ستارگان می‌گوید: «اگر ما بخواهیم آدرس خانگی را در یک شهر جويا شویم، نخست از اسم خیابان و سپس از شماره‌ی خانگی که در آن واقع شده است پرسش می‌کنیم، اما در این میان تعداد دیگری

از خانه‌ها هستند که به دلیل شهرت زیاد خود، دارای اسما و عناوین مخصوص به خود می‌باشند. وضعیت ستارگان نیز چنین است، بعضی از ستارگان مشهور که دارای درخشش خاصی می‌باشند، نامهای مخصوص به خود را دارند، مانند ستاره‌ی «شعری یمانی»، ستاره‌ی رخشان «سماک»، ستاره‌ی «عیوق»، ستاره‌ی «نسر»^۱ و امثال آن از ستاره‌های رخشنده‌ی دیگر. اما بعضی از ستارگان همچون اکثریت منازل موجود در یک شهر، دارای اسم، شماره و آدرس تنظیم شده‌ی می‌باشند. مانند ستاره‌ی «۲۷ ولف»، که این شماره‌گذاری با اعداد، بعد از تمام شدن حروف الفبا انجام گرفته است. حتی آن تعداد از ستارگان مشهوری که دارای نامهای مخصوص به خود نیز می‌باشند، نیز در جدول آدرس‌ها قرار داده شده‌اند.

اما ستارگان ضعیفی که جز با تلسکوپ قابل رؤیت نمی‌باشند، نیز جدول جداگانه و نقشه‌ی مخصوص آدرس‌های خود را دارند و اماکن آنها در آسمان دقیقاً مشخص ساخته شده است. مانند ستاره‌ی «۳۵۹ ولف» که معنی آن ستاره «۳۵۹» در جدول نجومی «ولف» است.

به همین ترتیب آسمان از منظر ستارگان، به بیست منطقه‌ی مشخص تقسیم گردیده است که همه‌ی این مناطق دارای نقشه‌ها، جدول‌ها و آدرس‌های معین خود بوده و دقیقاً با مقیاس درجه‌بندی مشخص ساخته شده‌اند.

بنابراین، ستارگان و موقعیت‌های آنها، مهمترین علائمی هستند که ناخدایان کشتیهای بحری و هدایت‌کنندگان وسایل بری، طیاره‌ها در فضا و حتی کوچیان در صحرا از رؤیت آنها راه خویش را پیدا می‌کنند. و چه بسیار قافله‌های دریایی که چون دستگاه‌های راهیاب آنها از کار می‌افتد و خط سیر خویش را گم می‌کنند، تنها راه نجات آنها از سرگردانی و گمراهی، ستارگان آسمان‌اند. و چه بسیار مسافرانی که در مسیر قاره‌ها مقصد خویش را گم کرده‌اند و سرانجام این ستاره‌گان بوده‌اند که گم‌کرده راهان را به راه و مقصد شان

۱- نام‌ها عربی می‌باشند.

رهنمون گردیده‌اند.

و این چنین است که تحصیل و تدریس علوم نجومی و دانش ستاره‌شناسی، امروزه از مهمترین مواد درسی کالج‌ها و دانشکده‌های کشتی‌رانی و راه و ترابری می‌باشد. و این چنین است که علم جدید با زبان روشنی بر حقانیت قرآن کریم گواهی می‌دهد. و آنگاه که قرآن کریم چهارده قرن قبل گفت:

﴿وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾ [النحل: ۱۶].

«و مردم در تاریکی‌های بر و بحر به وسیله‌ی ستارگان رهبری می‌شوند».

هدف قرآن این بود تا انظار را به سوی علم نجوم جلب نموده و انسان جستجوگر را به راه صحیح آن رهنمون گردد و قبل از آنکه بشر بخواهد در باره‌ی ستارگان به خود زحمت کاوش و پژوهش بدهد، کلیات دانش نجومی را به حیث مسلمات این علم در اختیار بشر قرار داده و روشن سازد که ستارگان همچون علائم ترافیکی ثابتی در موقعیت‌های معین خود قرار دارند و آماده‌ی راهنمایی رهپویان منازل و مقاصد دریاها و بیابانها می‌باشند.

نظام دقیق ماه و خورشید

(۱)

قرآن کریم در عصری نازل گردید که دانش نجومی هنوز موفق به کشف حقایق علمی زیادی نگردیده بود و چندین قرن بعد از نزول قرآن بود که تکاپوهای دانشمندان توانست بخش کوچکی را از آنچه قرآن در این میدان مطرح نموده است، درنوردد. با پیشرفت‌های علمی، رفته رفته اعماق و ابعاد آیات قرآنی در این زمینه روشن و روشنتر گردید، از جمله آیه‌ی ۵ سورة الرحمن که می‌گوید:

﴿الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ﴾ [الرحمن: ۵].

«خورشید و ماه بر اساس نظام و محاسبه‌ی دقیق حرکت می‌کنند».

و برای اولین بار بود که بشر دانست، اندازه و چگونگی وصول گرما و نور آفتاب به زمین، یک روند اتفاقی نبوده بلکه با حساب و کتاب دقیق و منظمی انجام می‌گیرند. پدیده‌هایی که خود نمودار روشن عظمت آفریدگار و قدرت بی‌پایان وی می‌باشند. اکنون بیایم تا گوشه‌یی از این نظام دقیق را به روایت علم که همیشه بهترین مفسر آیات علمی قرآن کریم می‌باشد، با هم مرور نماییم.

دانشمند بزرگ علم نجوم «جیمس جینز» در این باره می‌گوید: «همه چیز در خورشید، با شدت تمام در حال حرکت و جوشش است. سطح خورشید آتشفشان همیشه جوشانی است که غلیان آن هرگز آرامش نمی‌شناسد. عمق داخلی آن، نیروگاه عظیم تولید انرژی است که هرگز از شتاب نمی‌افتد و در نتیجه جریان عظیم حرارت در آن، به طور انفجارآمیزی از عمق به سطح در حال فوران است، پدیده‌یی که نه تنها جریان تابش اشعه‌ی خورشید را ایجاد می‌نماید بلکه زبانه‌های عظیم انفجاری و شعله‌های آتش مذاب آن را تا فاصله‌ی صدها هزار مایل از سطح آن به فضای بیرونی پرتاب می‌کند که

تصویربرداری از این حالات تا اکنون چندین بار ممکن گردیده است، از جمله تصاویری که در ماه عقرب سال (۱۳۸۵) از انفجارات پیاپی توفانهای خورشید گرفته شد. در تصویربرداری یکی دیگر از این حالات (آفتاب گرفتگی سال ۱۹۱۹) مشخص گردید که عرض این زبانه‌های انفجاری (۳۵۰۰۰۰) مایل و ارتفاع آن (۴۷۵۰۰۰) مایل می‌باشد. همچنین آشکار شد که قطر خورشید (۱۰۹) برابر قطر زمین است و این می‌رساند که در مقابل هر مایل مکعبی از قطر زمین، نزدیک به یک و نیم میلیون مایل از قطر خورشید قرار دارد. در جهی حرارت در قلب خورشید بیست و نه میلیون درجه فارنهایت و فشار آن به (۲۶۴) میلیون تن در هر اینچ مربع می‌رسد. با این حساب، اگر حرارت خورشید بدون مانع به زمین برسد، قیامت کبری بر پا خواهد گشت. از این جهت خداوند بزرگ بر گرداگرد خورشید طبقات و لایه‌های حائل را قرار داده است که این طبقات حائل اجازه نمی‌دهند تا حرارت خورشید بیشتر از مقیاس دو جزء از یک میلیون جزء از نیروی کلی آن، به زمین برسد.

با این حساب، آیا به تعبیر قرآن کریم، بر خورشید و ماه یک نظام محاسباتی دقیق حکمفرما نیست؟ و آیا این آیه خود نمایانگر اعجاز این کتاب مبین نمی‌باشد؟

تقویم هجری قمری (۲)

﴿الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ﴾

از مهم‌ترین حساب‌های دقیق و نظام‌های پیچیده‌یی که پروردگار بزرگ در ماه و خورشید گنجانیده است، پدیده‌ی «زمان» است. بدون شک سنجش زمان طبیعی از مهم‌ترین لوازم و ضروریاتی است که سامانه‌ی زندگی بر پایه‌ی آن تنظیم می‌شود. اهمیت زمان را وقتی بهتر می‌شناسیم که زندگی را بدون زمان تصور کنیم! بنابراین، علاوه بر اینکه زمان مقیاسی، در تنظیم و ساماندهی زندگی بشر تأثیر حیاتی دارد، به همان پیمانه، زمان و سیله‌یی در خدمت علم نیز هست.

مثلاً قدیمی‌ترین صخره در منطقه‌ی کیستون ایالات متحده‌ی امریکا که جدیداً کشف گردیده است، دارای یک بلیون و ۴۶۰ میلیون سال عمر می‌باشد و انتظار می‌رود که این کشف به شناخت تاریخ زمین کمک کند.

بلی، اصولاً چرخ حرکت حیات و بهره‌گیری از نعمات زندگی با پدیده‌ی زمان ارتباطی گسست‌ناپذیر دارد و استقرار حیات و تنظیم آن بدون زمان ناممکن است. شاید این پرسش به وجود آید که زمان طبیعی چیست؟ زمان طبیعی عبارت از حرکت خورشید است. به این ترتیب که طلوعگاه، درخشش صبحگاهی خورشید است، چاشت گاه، زمانی است که خورشید در بلندترین نقطه‌ی آسمان قرار می‌گیرد و غروب‌گاه هم لحظه‌ی که خورشید در پشت سر افق ناپدید می‌شود. و در میان دو درخشش آفتاب، یا در میان دو چاشتگاه، یا در میان دو غروبگاه، یک روز کامل قرار دارد که عبارت از ۲۴ ساعت است. این از حساب روز، و اما حساب ماه را هم از حرکت مهتاب دریافت می‌کنیم. به این ترتیب که فاصله‌ی زمانی میان ظهور مهتاب در یک دوره با ظهور مجددش در دوره‌ی دیگر، بیست و نه و نیم روز است، که این خود تعیین‌کننده‌ی زمان ماه می‌باشد.

آری، هر انسانی می‌تواند با نگاه‌کردن به خورشید در هر لحظه‌ی از روز، حدس بزند که در کدام ساعت تقریبی از روز قرار دارد، اما نگاه‌کردن به خورشید نمی‌تواند مشکل تقویمی روزها را حل کند و این موضوع کار مهتاب است. به طوری که یک نگاه گذرا به مهتاب ما را در حدود تقریبی روزها قرار می‌دهد. و این چنین است که خورشید مأموریت تعیین زمانی ساعات، و ماه مأموریت تعیین زمانی روزها را بر عهده دارند.

اما آنچه که در این بحث از منظر ما مهم است، توجه به این حقیقت می‌باشد که بر اساس نگرش‌های دقیق علمی، تنها تقویم طبیعی زمان، تقویم هجری قمری یعنی «تقویم اسلامی» است. اگر باور ندارید، اینک لحظه‌ی به تقویم مصنوعی تاریخ که به وسیله‌ی انسان ساخته شده است تأمل کنید:

انسان متمدن در عصر حاضر تلاش کرد تا برای خویش تقویم زمانی خاصی را وضع کند، از این رو دانشمندان غربی با محاسبه‌ی اینکه زمین در ظرف مدت ۳۶۰ روز و پنج ساعت و ۴۸ دقیقه و ۴۶ ثانیه یک بار بر محور خورشید می‌چرخد، سال خورشیدی را بر ماه قمری تقسیم نمودند. اما از این عملیه نتیجه‌ی مساوی عدد ۱۲ که عدد ماه‌های سال است و اساس حساب زمانی می‌باشد بدست نیامد. پس آنها ناچار شدند تا بعضی از ماه‌ها را ۳۰ روز و بعضی دیگر را ۳۱ روز قرارداد و از روی اجبار ماه فبروری را گاهی ۲۸ روز و گاهی ۲۹ روز به شمار آورند. اما علی‌رغم همه این تلاش‌های قانون‌شکنانه باز هم آنها با دردهای دیگری و از جمله با اختلال در میعاد زمانی حلول سال و اختلال در ایام هفته روبه‌رو گردیدند.

مثلاً اگر شخصی درست در نیمه‌ی شب ۳۱ دسامبر در منزلش در نیویورک، رو به روی تلویزیون بنشیند، شاهد خواهد بود که نیویورک لحظه‌ی حلول سال نو را جشن گرفته و تلویزیون پخش مراسم تحویل سال را آغاز کرده است، اما وقتی این شخص کانال تلویزیونی شیکاگو را مشاهده کند، می‌بیند که در همین ساعت معین در شیکاگو از حلول سال جدید هیچ خبری نیست و شیکاگو یک ساعت بعد از آن حلول سال نو را اعلام می‌کند. و باز همین طور از شیکاگو که به «انفرس» برود، می‌بیند که تلویزیون «انفرس» درست در ساعت ۲ صبحگاه اول جنوری، حلول سال جدید را اعلام می‌کند و اما سانفرانسیسکو، باز یک ساعت دیرتر و درست در ساعت ۳ صبحگاه اول جنوری. و از سانفرانسیسکو که به هاوایی برود، می‌بیند که حلول سال جدید در آن درست در ساعت پنج و نیم بامداد اعلان شده است.

در نتیجه‌ی این وضعیت، مسافر دریا باید هر از چند گاه یک بار، عقربه‌ی ساعت خود را جلو و یا عقب ببرد. و گاهی حتی اتفاق می‌افتد که این مسافر بیچاره، نان شبش را در شامگاه روز چهارشنبه صرف می‌کند، اما وقتی صبح از خواب برمی‌خیزد، باز مشاهده می‌کند که یک بار دیگر روز چهارشنبه از نو آغاز شده است. گویی او در یک هفته دو

روز چهارشنبه را از سر گذرانیده است. از ناحیه‌ی دیگر، گاهی اتفاق می‌افتد که این مسافر می‌رود تا شب روز چهارشنبه را در غرفه‌ی خود در همان کشتی بخوابد، اما هنگامی که بیدار می‌شود، خود را در روز جمعه می‌یابد و به این ترتیب در هفته‌ی او گویا روز پنجشنبه گم شده است!! که این امر به خطوط عرض البلد و اختلاف عنصر زمانی برمی‌گردد که انسان کوشیده است با دست بردن به آن، برای خود تقویم وضع نماید و در نتیجه، این دخالت بیجا او را بدینسان دچار گمراهی و سرگردانی ساخته است. و در اینجا است که به صحت و دقت عجیب تقویم هجری قمری پی می‌بریم.

بلی، در ماه قمری حساب و کتاب دقیق و بی‌مانندی حکمفرماست و هم از این رو است که بشر می‌باید حساب و کتاب دقیق سال و ماه، هفته و روز خود را از این نظام زمانی دریافت نماید، در غیر آنچنان می‌شود که خواندیم، روزهای مکرر در هفته و هفته‌های بدون روز! ابتدالی که انسان متمدن غرب درگیر آن گردیده است. انسانی که گویی می‌پندارد حتی می‌تواند در سیستم زمان هم دخالت کند. و اینجا است که یک بار دیگر، در برابر اعجاز علمی قرآن کریم سر تواضع و تسلیم فرود می‌آوریم و مشخصاً در پیشگاه آیه‌ی مبارکه‌ی ۵ سوره‌ی یونس که می‌گوید:

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ ﴿٥﴾﴾ [یونس: ۵].

«اوست خدایی که آفتاب را رخشان و ماه را تبان نمود و سیر و سفر ماه را در منازل معین کرد تا بدین وسیله شماره‌ی سالها و حساب ایام را (برای امر معاد و نظم معاش خود) بدانید. این‌ها را خدا جز به حق و مصلحت نظام خلق نیافریده و خداوند آیات خود را برای اهل علم و معرفت به تفصیل بیان می‌فرماید».

انشقاق نجومی قمر

در سال ۱۶۱۰ میلادی، گالیله کشف کرد که سیاره‌ی «زحل» با سه طبقه‌ی دایروی محاط گردیده است که این طبقات دایروی، نوعی کمربند را پیرامون آن تشکیل داده‌اند. یافته‌های بعدی نشان داد که وجود طبقات دایروی به سیاره‌ی زحل منحصر نبوده، بلکه سیارات دیگری نیز وجود دارند که دارای همچو طبقات دایروی شکل می‌باشند. در سال ۱۷۵۰م یک تن از علمای دانش نجومی به نام «رایت» گفت که این حلقات دایروی پیرامون زحل، در واقع عبارت از تعدادی سیارات بی‌نهایت کوچک‌اند که بر محور آن می‌چرخند. تا آنکه با اختراع آلات و ابزار پیشرفته‌تر نجومی، علم جدید در این رابطه به یک نظریه قاطع‌تر دست یافت و حجت دانش نجوم «سیر جیمس جینز» در کتاب خود: «ستارگان در سیر و سفرهایشان» با استناد به نظریات علمی «ماکسویل» گفت: «این حلقات دایروی از نقطه نظر علمی شگفت‌ترین اجرام آسمانی می‌باشند. یافته‌های جدید دانش نجومی نشان می‌دهد که این حلقات، قطعاتی کوچک از یک جسم بزرگتری هستند که روزگاری یک قمر عادی کامل الوجود از اقمار زحل بوده است و این قمر رفته رفته به منطقه‌ی خطر زحل داخل گردیده و در نتیجه پارچه پارچه و قطعه قطعه شده است، زیرا این منطقه‌ی خطر، محدوده‌ی است که هیچ جسم کوچکی از زحل وارد آن نمی‌شود مگر اینکه خرد و پارچه گردیده و قطعه قطعه می‌شود. سرگذشت این قمر زحلی نیز درست همانند سرگذشت سیاره‌ی بزرگتر دیگری است که در زمانهای بسیار دور گذشته به جوار خورشید به پناه آمده بود، اما خورشید آن را پارچه پارچه ساخته و از آن خانواده‌ی فعلی خویش (مجموعه‌ی شمسی) را تشکیل داد. همچنین زحل نیز نزدیک‌ترین قمر به خود را به میلیونها قطعه‌ی کوچک پارچه پارچه نموده و از این قطعات، حلقات دایروی پیرامون خویش را تشکیل داده است».

جیمس جینز ادامه می‌دهد: «بنابراین، هیچ گریزگاهی از تکرار این وضعیت در قمر ما نیز در آینده‌های دور وجود ندارد، چه شکی نیست که قمر ما اندک اندک به زمین نزدیک

و نزدیکتر می‌گردد و این نزدیکی در نهایت به سرحدی خواهد رسید که برای سلامتی قمر بسیار خطرناک است و در این هنگام است که قضای الهی کار خود را می‌کند و آنگاه قمر شق گردیده، پارچه پارچه می‌شود و به این ترتیب، زمین ما از داشتن قمر خود بی‌نصیب می‌گردد. البته زمین در این هنگام همانند زحل از قمر پارچه پارچه شده‌ی خود، حلقات دایروی کمربندمانندی را به دور خویش تشکیل می‌دهد و این حلقات نه فقط نوری همانند نور قمر فعلی را به زمین خواهند فرستاد، بلکه در طول تمام شب‌های سال، زمین ما همانند شب‌های مهتابی ۱۴ و ۱۵ منور خواهد بود».

بحث‌ها و بررسیهای نجومی باز هم در باره‌ی این نظریه استمرار یافت و در نهایت این نتیجه به دست آمد که بلی، به راستی هم قمر ما اکنون در همان مسیر و مداری قرار ندارد که در هنگام تشکیل مجموعه‌ی شمسی در آن قرار داشته است، بلکه از آن هنگام تا اکنون، قمر به زمین بسیار نزدیکتر گردیده است و هر چند این نزدیکی بسیار به کندی پیش می‌رود، اما با توالی زمان، سرانجام قمر به منطقه‌ی وارد خواهد شد که بر نیروی جاذبه‌ی که آن را در فاصله‌ی بی‌خطر از زمین قرار داده است، غلبه خواهد کرد. البته نخستین نشانه‌ی ورود قمر به منطقه‌ی خطر، عبارت خواهد بود از زلزله‌های ویرانگر در داخل قمر که این زلزله‌ها روز به روز با نزدیک‌شدن بیشتر آن به زمین، شدید و شدیدتر گردیده و شکل هولناکی را به خود خواهد گرفت و در نهایت به شق‌شدن آن خواهد انجامید.

شایان ذکر است که از نقطه نظر علمی هیچ استبعادی ندارد که پارچه پارچه‌شدن قمر، بر قوه‌ی جاذبه‌ی کواکب و اجرام دیگر آسمانی که جاذبه‌ی قمر در نگهداشت آنها مؤثر است، نیز تأثیر منفی به جای گذاشته و نهایتاً موجب اختلال در حالات و حرکات آنها گردد و باز این اختلال در نیروهای جاذبه‌ی میان سیارات و کواکب دیگر، می‌تواند به نوبه‌ی خود منجر به سقوط آنها به سوی زمین، یا سقوط زمین در خورشید و یا حتی هر احتمال خطرناک و نابودکننده‌ی دیگری بشود که هرگز در تصور ما نمی‌گنجد.

پس آیا شق شدن قمر با این کیفیت، خود دلیل نزدیکی قیامت نمی‌باشد؟ و سرانجام آیا این خود گواه حَقانیت قرآن کریم و تفسیر آیه‌ی اول سوره‌ی قمر نیست که پروردگار متعال در آن می‌فرماید:

﴿أَقْرَبَتْ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾ [القمر: ۱].

«قیامت نزدیک شد و قمر شق گردید».

به راستی کدام کتاب، کدام نظریه‌ی علمی و کدام دانشمند توانسته است یک هزار و چهارصد سال قبل، از حقیقت «شق القمر» سخنی به میان آورد؟ آیا قرآن در عین حالی که بی‌نیاز از گواهی و پشتیبانی علم است با این معجزات علمی خویش، بر یاوه‌های مخالفان و معاندان این دین مبین مهر ابطال نمی‌کوبد؟



در اینجا توضیحاً اضافه می‌نمایم که معجزه‌ی «شق القمر» به نقلی صحیح الاسناد در بخاری و مسلم و کتابهای دیگر حدیث روایت شده است. از جمله‌ی این روایات، یکی هم روایت حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه است که خود از شهود عینی این حادثه‌ی خارق‌العاده بود. اما به رغم صحت این روایات، در باره‌ی قضیه‌ی شق شدن نجومی قمر که آیه‌ی مبارکه آن را به عنوان نشانه‌ی نزدیکی قیامت ذکر کرده است، و رویداد شق شدن آن در عهد نبوی، میان دانشمندان و مفسران اسلامی بحث و کنکاش وجود داشته است. امام رازی در «تفسیر کبیر» خود بر آن است که «شق القمر» در آینده اتفاق خواهد افتاد و ذکر آن به صیغه‌ی ماضی، از فنون بلاغی قرآن کریم است که احياناً حوادث و رویدادهایی را که در آینده به وجود می‌آیند، با فعل ماضی (زمان گذشته) بیان می‌نماید که این به معنی تأکید بیشتر بر وقوع حتمی آن حوادث در آینده است. دلیل این مدعا آنکه تعبیر فوق در قرآن کریم نمونه‌های فراوان دیگری نیز دارد. مثلاً در آیه‌ی اول از سوره‌ی مبارکه‌ی نحل می‌فرماید:

﴿آتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾ [النحل: ۱].

«قیامت آمد و شتابزده آن را جویا مشوید».

که فعل «اُتی» با آنکه فعل ماضی (زمان گذشته) است، اما در اینجا مفید معنی استقبال (آینده) می‌باشد.

امام حسن بصری رحمه الله نیز به همین عقیده است، چنانکه ابوحیان اندلسی به نقل از وی می‌گوید: «معنی آیهی مبارکه این است که چون قیامت فرا رسد، قمر نیز بعد از نفخه‌ی دوم شق می‌شود».

اما تعداد بیشتری از علما به این عقیده اند که «قمر» در عهد رسالت شق گردیده و این معجزه در برابر اجتماع بزرگی از مسلمانان و مشرکان در منطقه‌ی «منی» در مکه مکرمه رونما شده است.

بعضی از مفسران در مقام توفیق میان دو رأی می‌گویند که معجزه‌ی شق القمر در عهد رسالت با تصرف بصری واقع گردید. که امام ابوحامد غزالی و شاه ولی الله دهلوی از این شمارند. این مفسران انشقاق قمر را در عهد رسالت به معنی انشقاق ظاهری یا انقسام نوری دانسته و انشقاق آن در آینده را از نوع انشقاق نجومی که نشانه‌ی برپایی قیامت می‌باشد، تفسیر نموده اند.

لنگرگاه‌های زمین

باز هم در زمین می‌مانیم.

در قرآن کریم این موضوع چندین بار مطرح گردیده است که کوه‌ها به منظور حفظ توازن زمین، در نقش لنگرگاه‌هایی برای آن آفریده شده‌اند. از جمله در آیه‌ی ۱۰ سوره‌ی لقمان می‌خوانیم:

﴿وَالْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَن تَمِيدَ بِكُمْ﴾ [النحل: ۱۵].

«و در روی زمین کوه‌های بزرگ بنهاد تا از اضطراب برهید».

باید گفت که دانش بشری در سیزده قرن گذشته، نسبت به این حقیقت کمترین

رهتوشه‌یی نداشته است، اما جغرافیادانان امروز با این حقیقت به خوبی آشنا بوده و آن را تحت عنوان قانون توازن «Isostasy» معرفی نموده‌اند. لیکن به رغم این، هنوز هم علم جدید نسبت به شناخت کامل رازهای این قانون، مرحله‌ی ابتدایی شاگردی خویش را پشت سر می‌گذرانند.

استاد «انگلن» در این رابطه می‌گوید:

«آنچه ما هم اکنون می‌دانیم، فقط این است که ماده‌ی قرار گرفته بر سطح زمین دارای وزن کمتری است، در حالی که جای ماده‌ی سنگین‌وزن‌تر را خندق‌های بزرگ خالی گرفته‌اند که اکنون ما آنها را به شکل دریاها می‌بینیم و به این ترتیب است که بلندی و چغری، متقابلاً توانسته‌اند توازن زمین را حفظ نمایند».

دانشمند دیگری از محققان علم جغرافیا می‌گوید: «در دریاها نیز وادی‌هایی مانند وادی‌های موجود در خشکه وجود دارد، با این تفاوت که وادی‌های موجود در دریا از وادی‌های برّی بسیار عمیق‌تر بوده و وادی‌های بحری از میدان تجربه‌ی انسان نیز تا حدی دورتر اند. اما پاره‌یی از مشاهدات نشان‌دهنده‌ی وجود مغاره‌هایی بسیار عمیق در دریاها می‌باشد که بعضی از آنها در عمق ۳۵ هزار فوت از سطح بحر قرار گرفته اند و البته این اندازه عمق، از ارتفاع بزرگترین کوه‌های دنیا نیز بیشتر است. پس چه بسا که شما در درون این دریا‌های پهناور، وادی‌هایی را بیابید که مثلاً اگر در یکی از آنها قله‌ی «اورست» از سلسله جبال «همالیا» را بگذارند، هنوز هم قسمت فوقانی آن از سطح بحر به مسافت یک مایل ارتفاع خواهد داشت. قابل ذکر است که ارتفاع قله‌ی اورست ۲۹۰۰۲ قدم می‌باشد».

«پدیده‌ی حیرت‌آورتر این است که این خندق‌های بحری به جای آنکه در مرکز یا قسمت‌های مرکزی دریاها قرار داشته باشند، در نزدیکی سواحل برّی قرار گرفته اند. از این رو چه کسی می‌تواند میزان فشار عظیم و هولناکی را که این مغاره‌های فرورفته در اعماق دریاها به وجود آورده اند، اندازه و یا تخمین نماید؟ بنابراین، معلومات در این

رابطه فقط می‌توانند این حقیقت را با کمال روشنی اعلام دارند که نزدیکی میان این وادیهای دریایی با جزایر و مناطق ساحلی و نیز مناطق آتشفشانی، نشاندهنده‌ی یک نوع علاقه و ارتباط صریح میان ارتفاع عمودی کوه‌ها و چقرمی عمودی خندقهای دریایی می‌باشد. این ارتباط یقیناً بیانگر این واقعیت است که توازن زمین براساس بلندیها و پستیهای سطح آن در اجزای مختلفی بر روی و بحری تنظیم گردیده است». امری که در حقیقت فرازهای جدیدی از اعجاز علمی آیه‌ی ۱۰ سوره‌ی لقمان را جلوه‌گر می‌سازد:

﴿وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ﴾ [النحل: ۱۵].

«و در روی زمین کوه‌های بزرگ بنهاد تا از اضطراب برهید»

روند تکامل زمین

و باز هم در زمین باقی می‌مانیم.

قرآن کریم در آیات ۳۰ و ۳۱ سوره‌ی نازعات می‌گوید:

﴿وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَلَتْ ۖ أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَهَا ۖ﴾ [النازعات: ۳۰-۳۱].

«و زمین را بعد از خلقت آسمان بگسترانید و از آن آب و گیاه پدید آورد».

آیه‌ی کریمه‌ی فوق، به وضاحت می‌رساند که زمین از آغاز امر خلقت به شکل کنونی خود نبوده، بلکه مدت زمان طولانی بر آن گذشته است که خدای عزوجل آن را در طی این مدت هموار و آماده‌ی بهره‌برداری ساخته است.

آیه‌ی کریمه به طوری شگفت‌انگیز با جدیدترین اکتشافات علمی تفسیر می‌شود، چه تازه‌ترین ره‌آوردهای علم جدید با این آیه‌ی مبارکه انطباق کامل دارند. این ره‌آورد جدید علم، همانا «تئوری دورشدن قاره‌ها از یکدیگر» یا «Theory Of Drifting Continents» می‌باشد. خلاصه‌ی آنچه را که این تئوری مطرح ساخته، عبارت از این است که قاره‌های کره‌ی زمین در زمانی از زمانها اجزای به هم چسبیده‌ی یکدیگر بوده‌اند و سپس آرام آرام به پارچه‌شدن و دورگردیدن از همدیگر آغاز نموده و به این ترتیب تدریجاً قاره‌های

جداگانه‌یی را که دریاها و اقیانوس‌های بزرگ در میان آنها حایل گردیده است، تشکیل داده‌اند. این نظریه برای اولین بار در سال ۱۹۱۵م و درست در هنگامی مطرح گردید که متخصص و کارشناس مشهور علم «طبقات الارض» استاد «فرید واگنر» آلمانی چنین اعلام نمود: «اگر ماتمام قاره‌ها را به همدیگر نزدیک گردانیم، این قاره‌ها طوری با هم متصل و پیوسته می‌گردند که یک پیکر واحد و همسان را تشکیل می‌دهند، بی‌آنکه در میان آنها کمترین فاصله و یا شکاف ناهمگونی قرارداداشته باشد. درست همانگونه که در بازیهای معما گونه‌ی موسوم به «Jigsawpuzzle» رونما می‌گردد».

شواهد و قرائین زیاد علمیی وجود دارد که به تئوری دانشمند آلمانی فوق الذکر قوت و قطعیت می‌بخشد. از جمله‌ی این شواهد وجود کوه‌های همانند و یکسان در سواحل دریا‌های مختلف است، کوه‌های که عمر زمینی آنها نیز یکی می‌باشد. نشانه‌ی دیگر عبارت از وجود حیوانات، نباتات و ماهیهای همانند و هم خانواده در این سواحل دور از همدیگر است. البته همین مشاهدات است که دانشمند مشهور علم نباتات پرفسور «رونالد گود» را وا داشته تا در کتاب «جغرافیای گل‌های نباتی» «Geography Flowering Plants» چنین بگوید: «دانشمندان علم نباتات به اتفاق تئوریی را که می‌گویند: بخش‌های مختلفی از زمین روزگاری به یکدیگر پیوسته بوده‌اند، پذیرفته‌اند چه بدون پذیرش این تئوری، تفسیر پدیده‌ی وجود نباتات همانند در قاره‌های مختلف نیز ناممکن می‌شود».

شواهد علمی فوق به تنهایی کافی بود تا تئوری «پیوستگی قاره‌ها» را قطعی سازد، اما بعد از اکتشافات علم جاذبه‌ی فسیلی «Fossil Magnetism» دیگر هیچ جای تردید و درنگی در مورد علمی بودن تئوری فوق الذکر باقی نماند، زیرا دانشمندان فوسیل‌شناس بعد از بررسی فوسیل‌ها و سنگواره‌های مختلف، این توانمندی را پیدا کردند تا موقعیت هر سرزمینی را که در آن اشیا و اجسام به سنگواره‌های فوسیلی تبدیل شده‌اند، مشخص گردانند. چنانکه بررسیهای علم فوسیل‌شناسی با قوانین «جاذبیت زمینی» نیز مورد تأیید قرار گرفته است، قوانینی که اثبات می‌کند بخش‌ها و قاره‌های مختلف زمین در روزگاران

بسیار دور، نه در مکانهای فعلی خود بلکه درست در مکان‌هایی قرار داشته اند که تئوری «دور شدن قاره‌ها از همدیگر» آنها را مشخص گردانیده است.

پروفسور «بلاکیت» استاد علوم طبیعی در فاکولته‌ی سلطنتی لندن در این رابطه می‌گوید:

«بررسی سنگ‌هایی در کشور هند نشان می‌دهد که این سنگها در حدود هفتاد میلیون سال قبل، در جنوب خطّ استوا قرار داشته اند. به همین ترتیب، بررسی کوه‌های جنوب افریقا نشان‌دهنده‌ی این حقیقت است که قاره‌ی افریقا، سیصد میلیون سال قبل، از قطب جنوب جدا شده است»^۱.

بلی عزیزان! باید گفت که آیه‌ی (۳۱) سوره‌ی مبارکه‌ی نازعات که محور بحث این حلقه‌ی ماست، در توصیف تطوّر تکاملی زمین، واژه‌ی «دحو» را به کار گرفته است که معنی آن هموارکردن و پراکنده ساختن است. چنانکه اعراب می‌گویند: «دَحَا الْمَطَرُ الْحَصَى - باران سنگریزه‌ها را هموار و پراکنده ساخت». و این البته عین همان مفهوم انگلیسی «Drift» را می‌رساند که در امر تعبیر از تئوری جدید جغرافیایی فوق، به کار گرفته شده است.

بناءً با این توافق تکان‌دهنده‌ی علم جدید با متن آیه‌ی مبارکه، حتی شکاک‌ترین انسانهای روی زمین هم نمی‌توانند به این حقیقت ایمان نیاورند که این کلام معجز بیان، فقط می‌تواند از نزد ذاتی صادر شود که با علم و قدرت لایزال خویش، بر گذشته، حال و آینده به طور یکسان احاطه دارد. سبحانک یارب!.

۱- در صورت امکان، به نقشه‌های جغرافیایی مراجعه نمایید که دانشمندان جغرافیا بر اساس تئوری «پیوستگی قاره‌ها» تهیه نموده‌اند. این نقشه‌ها مراحل مختلف عمر زمین را از سیصد میلیون سال تا امروز به طور مقایسه‌ی نشان داده‌اند.

غلاف آبی زمین

تا از سوره‌ی «نازعات» بیرون نشده‌ایم، باز هم به سراغ آیات معجز علمی دیگری در این سوره می‌رویم، و این بار هم اگر چه نه در خود زمین، اما در پیرامون آن باقی می‌مانیم.

خدای عزوجل در این سوره، داستان آفرینش زمین و آسمان را بیان می‌کند. آیه (۳۰) از این سوره می‌گوید: زمین بعد از آنکه شب و روز در آن به وجود آمد، شکل تقریباً بیضوی را به خود گرفت. آیه‌ی (۳۱) می‌گوید: بعد از آن مرحله بود که نخست آب و سپس گیاهان در زمین آفریده شدند:

﴿أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَهَا﴾ [النازعات: ۳۱].

«از زمین آب و چراگاه‌های آن را بیرون آورد».

سپس بعد از این مرحله بود که کوه‌ها ایجاد گردید، چه در آیه‌ی ۳۲ می‌خوانیم:

﴿وَالْجِبَالُ أَرْسَلَهَا﴾ [النازعات: ۳۲].

«سپس کوه‌ها را استوار گردانید».

اکنون ببینیم که نظر علم جدید در این باره چیست؟

در یک نگاه اجمالی ملاحظه می‌کنیم که بررسیهای دانشمندان پس از سالها عین نتایجی را به همراه آورده که قرآن کریم چهارده قرن قبل آن را مطرح نموده است. علم جدید می‌گوید که زمین بعد از جدا شدن از اصل خود، سرد گردید و بخار آبی که پیرامون آن به وجود آمده بود، کثافت و سنگینی بیشتری پیدا کرد تا آنکه سرانجام از آن بارانها و سیلابها پدیدار گردیدند. بارانها، سبزه‌ها و نباتات را پدید آوردند و سیلابهای ویرانگر نیز، وادیها و دره‌ها را ایجاد نمودند، عملیه‌ی که خود منجر به پدید آمدن کوه‌ها گردید. در این تطوّر سنگهای زیادی نیز ذوب شدند که تل‌ها و تپه‌ها را به وجود آوردند و سرانجام با پدید آمدن آب، زمینه‌ی پیدایش حیات در روی زمین مساعد گردید.

ملاحظه می‌کنیم که اکتشافات علم در این زمینه، گام به گام در راستای مفاهیم قرآن به پیش می‌رود.



پیشینیان تصور می‌کردند که آب فقط در چشمه‌سارها، جویبارها و نباتات موجود است و مواد سخت و جامد فاقد آب اند بناءً هرگز ممکن نیست که این مواد محتوی آب باشند. ولی تجربیات آزمایشگاهی نشان داد که در هر چیز، نسبت معینی از رطوبت موجود است که این نسبت در سبزیجات و نباتات تا ۹۵٪ و در مواد جامد و سخت تا حدود یک درصد در حال نوسان می‌باشد. اما آیا تجربیات آزمایشگاهی، همان تفسیر عینی آیه‌ی مبارکه‌ی ۷۴ سوره‌ی بقره و آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی مؤمنون نمی‌باشد؟

در آیه‌ی نخست می‌خوانیم: ﴿وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقُّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ﴾ [البقرة: ۷۴].

«و از برخی سنگ‌ها آب نهرها می‌جوشد و نیز از بعضی دیگر که بشکافند آب بیرون می‌آید».

این آیه‌ی مبارکه هزار و چهار صد سال قبل از تجربیات علمی بشر، اثبات کرده است که در هر چیز و حتی در سنگ هم نسبت معینی از آب وجود دارد، چرا که از نظر قرآن، خدای متعال آب را در همه‌ی زمین اسکان داده است. چنانکه در آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی مؤمنون می‌گوید: ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَّاهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۸].

«و ما برای زنده‌گی شما آب را از آسمان به قدر معین به زمین نازل و (در اندرون زمین) مسکن دادیم و محققاً در نابودساختن آب هم تواناییم».

همانگونه که از مفهوم آیه‌ی مبارکه پیداست، این آب نازل گردانیده شده از آسمان، به نسبت و مقدار معینی می‌باشد.



از این امر که بگذریم، عملیه‌ی آماده‌سازی آب برای بهره‌گیری انسان و زنده‌جانهای دیگر از آب مطرح می‌شود، که این عملیه نیز نظام دقیق و فرایند پیچیده‌ی را داراست. قرآن کریم در آیه‌ی ۴۳ سوره‌ی نور می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُزْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَى الْوَدْقَ يَخْرُجُ مِنْ خِلَالِهِ وَيُنَزِّلُ مِنَ السَّمَاءِ مِنْ جِبَالٍ فِيهَا مِنْ بَرَدٍ﴾ [النور: ۴۳].

«آیا ندیدی که خداوند از هر طرف ابر را می‌راند تا به هم می‌پیوندند باز آنها را انبوه و متراکم می‌گرداند آنگاه می‌بینی که قطرات باران از میان ابر فرو می‌ریزد و نیز از کوه‌های آسمان تگرگ فرو می‌باراند».

قرآن در این آیه‌ی مبارکه و آیاتی دیگر، روش بهره‌گیری انسان و زنده‌جانهای دیگر را از آب، وابسته به جریان تبخیر دورانی آن به وسیله‌ی خورشید و سپس تشکیل آن به صورت کتله‌های ابری کوه مانند در طبقات جوی می‌داند، چه از آنجا که آب دریاها و اقیانوس‌ها نمکین است و نوشیدن آن برای بسیاری از زنده‌جانها - که نباتات هم در زمره‌ی آنها می‌باشند - مضرّ و بلکه مهلک تمام می‌شود و از سوی دیگر، اگر این آب از نمک عاری باشد، در اندک مدتی متعفنّ و فاسد گردیده و با تعفنّ و فساد خود، عرصه را بر امراض و آفات چنان فراخ می‌گرداند که زمینه‌ی ادامه‌ی حیات در دریا و خشکه برچیده می‌شود، پس بنابراین خدای عزّوجلّ خورشید را مأموریت داده است تا این آبها را به مقدار معینی تبخیر نموده و در تصفیه‌خانه‌های طبقات بالای جو، یعنی در کتله‌های وسیع ابر جا به جا گرداند و باز در مواقع معین، آن را با کیفیتی شیرین و گوارا برای استفاده‌ی انسان، حیوان و نبات، مجدداً به زمین برگرداند. این ابرهای متراکمی که آب از آنها فرود می‌آید، به گونه‌ی ارتفاع می‌گیرند که در جهی حرارت قاعده‌ی زیرین ابر با درجه‌ی حرارت در ارتفاع آن کاملاً متفاوت است و از آنجا که هر چه بالاتر برویم، دمای هوا نیز پایین‌تر می‌آید، پس هر چه کتله‌ی ابر بالاتر برود، قطرات آب در آن نیز بیشتر تجمع می‌کند تا بدانجا که کتله‌های تشکیل‌شده‌ی ابر در سطوح فوقانی جو، کاملاً شکل کوه‌ها

را به خود می‌گیرند، کوه‌هایی که قاعده‌ی آنها رو به زمین و قله‌ی آنها رو به آسمان است. و هر کس سوار طیاره شده و در ارتفاع بلندتر از ابرها پرواز کرده باشد، ابرها را به صورت کوه‌هایی عظیم مشاهده می‌نماید، به همین دلیل است که تعبیر به کار گرفته شده برای این ابرها در آیه‌ی مبارکه، یعنی تعبیر «کوه‌های آسمان» خود تعبیر معجزانه‌ی است. خوب، اکنون در این نکته دقت کنید که بشر چه وقت به کشف عملی‌ی تصفیه‌ی آب دریاها در ابرها قادر گردید و قرآن در چه عصری آن را با چنین دقتی توصیف نمود؟ قطعاً پاسخ دادن به همین یک سؤال، هر شکاکی را به ایمان به این کتاب الهی واداشته و بر ایمان هر مؤمنی نیز می‌افزاید.

و اما آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی مؤمنون حامل معجزه‌ی دیگری از معجزات علمی قرآن کریم نیز هست، و آن عبارت از طرح قاعده‌ی امکان «گریز آب از جو زمین» می‌باشد، چگونه؟ دقت کنید:

ما می‌دانیم که فرود آمدن قطرات باران به زمین به نیروی جاذبه‌ی زمین برمی‌گردد که این نیرو، قوی‌تر از سرعت جزئیات آب برای فرار از کمر بند جاذبه‌ی زمین است. تحقیقات علمی نشان می‌دهد که سرعت لازمه برای فرار بخار آب از حوزه‌ی نیروی جاذبه‌ی زمین، ۱۱ کیلومتر در ثانیه است. اما اگر به سیاره‌ی «زهره» برویم که این سیاره اندکی کوچکتر از زمین می‌باشد، می‌بینیم که سرعت لازمه برای فرار بخار آب از ساحه‌ی نیروی جاذبه زهره، در حدود ۷ تا ۱۰ کیلومتر در ثانیه، یعنی کمتر از سرعت لازمه‌ی فرار بخار آب از حوزه‌ی جاذبه‌ی زمین می‌باشد. به همین دلیل است که می‌بینیم بخار آب موجود در جو پیرامونی زهره، کمتر از بخار آب موجود در جو پیرامونی زمین می‌باشد. و اگر باز کمی فراتر از آن به سیاره‌ی مریخ برویم که از سیاره‌ی زهره کوچک‌تر است، می‌بینیم که سرعت لازمه‌ی فوق‌الذکر به ۵ کیلومتر در ثانیه تقلیل می‌یابد. هم از این رو غلاف آبی مریخ کمتر از غلاف آبی زهره است. و اما اگر باز از مریخ به عطارد برویم، مشاهده می‌کنیم که نظر به کوچکی بیشتر حجم آنکه در کل به اندازه‌ی (۱ بر ۳) حصه‌ی

زمین بیش نیست، سرعت لازمه برای فرار بخار آب از آن باز هم کمتر شده و به حدود ۳/۵ کیلومتر در ثانیه تقلیل می‌یابد. و همین مقدار سرعت در واقع سبب شده است تا تمام گازهای تشکیل‌دهنده‌ی بخار آب در پیرامون عطارد، از جو آن به خارج گریخته و در نتیجه عطارد را کاملاً از غلاف آبی بی‌ بهره گردانند. بدیهی است که وضع در همه سیارگان و کواکب کوچکتر از عطارد نیز به همین منوال است. بنابراین ممکن است که اگر روزی سرعت گریز جزئیات آب از قوه‌ی جاذبه‌ی زمین بیشتر شود، آب از دورادور زمین نیز فرار نماید، و این همان حقیقتی است که آیه‌ی مبارکه ۱۸ سوره‌ی مؤمنون به آن اشاره نموده است:

﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَتْهُ فِي الْأَرْضِ ۖ وَ إِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ لَقَدِيرُونَ ﴿١٨﴾﴾

[المؤمنون: ۱۸]. «و آب را به اندازه‌ی معین از آسمان نازل کردیم و سپس آن را در زمین اسکان دادیم، و محققاً که بر بردن آب از «فضای» زمین نیز قادر و تواناییم». ملاحظه نمودیم که بر اساس تحقیقات علمی فوق‌الذکر، امکان گریز آب از جو زمین وجود دارد، که این امر البته به مشیت پروردگار بزرگ وابسته می‌باشد.

آهن و منافع آن

بی‌شک کشف و بهره‌گیری از آهن، یکی از بزرگترین رخدادهای زندگی و تاریخ بشر بوده است، چه با این رویداد عصر جدیدی بر روی زمین آغاز گردید. البته آهن از صبحگاه تاریخ زمین نیز در آن وجود داشته است، اما چون استخراج و ذوب آن نیاز به وسایل پیشرفته و نیز حرارت شدیدی دارد، پس فقط انسان عصر جدید توانست با به کارگیری روش‌های نو، به استخراج انبوه آن موفق گردد.

«گوسرودهارتمان» در کتاب «جهانی که ما در آن زندگی می‌کنیم» می‌گوید: «زمین های پوشیده از جنگل‌های باتلاقی به تدریج تبدیل به ذغال گردید و آب اشباع شده با کربن در طبقات زمین رسوب کرد و همراه با خود همه‌ی ذرات آهنی را که بر سر راه آن

بود گرفت و همچنان به سرازیری خویش به سوی طبقات زیرین ادامه داد تا سرانجام در خالیگاه‌های میانی صخره‌های بزرگ جا به جا گردید. به این ترتیب، آهن در طول قرن‌ها در گریبان صخره‌ها پنهان ماند، بدون آنکه انسان از وجود آن آگاهی داشته باشد.

در واقع این آهنی که سوره‌ی ۵۷ قرآن کریم یعنی سوره‌ی «حدید» به اسم آن مسمی گردیده است، جایگاه و منزلت بزرگ و اهمیت فراوان خود را در دگرگون ساختن چهره‌ی زندگی مادی انسان، مرهون بیان قرآن است که صدها سال قبل از آنکه انسان به اهمیت شایان آن متوجه گردد، در رابطه با آن چنین گفت:

﴿وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ﴾ [الحدید: ۲۵].

«و ما آهن را فرود آوردیم که در آن نیرویی سخت شدید و منافی بسیار برای مردم هست».

بلی، بشر تا قرن هژدهم، یعنی دوازده قرن بعد از نزول قرآن کریم، قدر و قیمت واقعی عنصر آهن را نمی‌شناخت و این صنعت در منتهای ضعف خود قرار داشت اما ناگهان انظار جهانیان به سوی این ماده جلب گردید و دانشمندان برای کشف آسان‌ترین شیوه‌ها جهت استخراج آن، با یکدیگر به مسابقه پرداختند و رفته رفته «آهن» به عصری اطلاق گردید که ترقی و تکنولوژی و تمدن از مشخصات و امتیازات برجسته‌ی آن است. و چنین است که قرن‌ها بعد از آنکه قرآن، آهن را به عنوان یک عنصر بسیار مهم در زندگی انسان معرفی می‌کند، بشر به کشف این راز موفق گردیده و به عمق اهمیت آن پی می‌برد و می‌داند که فواید و منافع آهن بیشتر از آن است که بشود برای آن حد و مرز مشخصی را تعیین نمود.

در مقام تفسیر علمی آیه‌ی کریمه فوق، بی‌مناسبت نیست که بدانیم، دانشمندان علوم جدید هنوز هم که هنوز است به کشف‌های جدید کاربرد آهن در شئون مختلفی زندگی انسان می‌پردازند که برای روشن شدن مقداری از عظمت این عنصر، چند سطر را از باب مشت نمونه‌ی خروار، بیان می‌نماییم.

یکی از نکات بسیار مهم در ترکیب آهن، خواص هندسی آن می‌باشد که این خواص در سایر فلزات معدنی کمتر وجود دارد. از جمله اینکه آهن با وصف آنکه از بقیه‌ی عناصری که به خواص آن نزدیک اند، سبک‌وزن‌تر است، اما مطلقاً قوی‌ترین ماده معدنی برای ایجاد نیرو و فشار می‌باشد. دو خاصیت مهم دیگری که در آهن وجود دارد و در دیگر مواد اصلاً موجود نیست، یکی میزان حرارتی است که آهن با آن تغییر حالت می‌دهد. این میزان معادل میزان حرارتی است که مواد ساختمانی و از جمله بتون با آن درجه‌ی حرارت آماده‌ی بهره‌گیری می‌شود. در واقع همین خاصیت است که آهن را به عنوان شایسته‌ترین ماده برای ساختمانسازی مطرح می‌کند، چه اگر همچو سایر مواد معدنی، معدل حرارت آن با معدل حرارتی بتون اختلاف می‌داشت، ساختمانها در اندک مدتی درهم فرو می‌ریختند، از آن رو که تمدد و انبساط مواد از طرف روز، و انکماش آنها در شب که وابسته به جریان تبادل گرما و سرما می‌باشد، خود به خود زمینه‌ی این ویرانی را آماده می‌ساخت، چه قطعاً اختلاف در درجه انبساط و انقباض میان آهن و بتون می‌توانست به فوریت میان دیوارها با سقف خانه‌ها، شگاف‌های بزرگ و خطرناکی را ایجاد نماید. اما وجود حالت واحد و همساز انقباضی و انبساطی میان آهن و بتون سبب می‌شود که انبساط و انقباض آنها تحت تأثیر حرارت و برودت، در یک حالت هماهنگ و واحدی انجام گرفته و در نتیجه ساختمانها بتوانند، با وصف تغییرات کیفی که معلول تغییرات و دمای هوا و قوانین خاص آن می‌باشد، مصونیت خود را حفظ نمایند و هم از این رو است که آسمانخراش‌ها و ساختمانهای بزرگ و عظیم را با بتون مسلح به آهن بنا می‌کنند، زیرا این ترکیب، از هر ترکیب دیگری و از جمله ترکیب سنگ و سیمان و بلکه از هر دو، مستحکم‌تر و نیرومندتر می‌باشد.

دومین خاصیت آهن، خاصیت مغناطیسی آن است که به سهولت می‌تواند در فن هندسه‌ی الکتریکی به کار گرفته شود، و از این طریق است که ایجاد ابزارهای برقی و ماشینهای مولد برق و تکنولوژی وابسته به آن، ممکن و آسان گردیده است.

از آن گذشته، مقادیر و کمیت‌های بسیار عظیم آهن در زمین ما وجود دارد، چه آهن از جمله‌ی معادنی به شمار می‌رود که تا کنون جز مقادیر اندکی از آن استخراج نگردیده است. چنانکه خبرها به طور منظم اکتشاف معادن جدید آهن را به ما اعلام می‌کنند. به علاوه هزینه‌ی استخراج آهن نیز از باقی فلزات کم‌تر می‌باشد. همانگونه که از ترکیبات آهن خام، بسیاری از انواع مختلفی‌ی فلزات دیگر از قبیل فولاد و غیره به دست می‌آید که هر کدام عرصه‌ی بهره‌گیری خاص خود را دارا می‌باشند.

در نتیجه می‌توان گفت که آهن امروزه به عنوان پایه و اهرم اساسی صنعت و تمدن جدید بشری که عرصه‌های مختلف زندگی بشر به آن متکی است، و در جنگ و صلح، در سازندگی و ویرانگری حرف اول را می‌زند، مطرح می‌باشد و بی‌شک این یکی از شواهد زنده حقانیت قرآن کریم است که فرمود: «بی شک در آهن برای مردم منافع عظیمی است».

خواب، برون فگنی موقت روح است

از دیرزمانی است که بررسی‌های علم، برای یافتن علت ظاهری خواب آغاز گردیده است. خواب چیست و تفسیر آنچه که در خواب رونما می‌شود چه می‌باشد؟ سؤالی است که علم جدید از بیان پاسخ روشن برای آن ناتوان بوده است.

در آغاز امر، اسباب و عللی که پدید آورنده‌ی خواب اند، با تفسیرهای گونه‌گون، اما نادرست علمی رو به رو گردید. عده‌یی از دانشمندان خواب را تمایل نیرومند انسان خسته برای استراحت تعبیر نمودند. اما این تفسیر به این دلیل ابطال شد که تنها انسانهای خسته و کوفته نیستند که خواب می‌شوند بلکه همه‌ی انسانها، چه آنها که درگیر کارهای شاقه و پرزحمت اند، و چه آنها که در بستر ناز و نعمت افتاده‌اند، نیاز شدیدی به خواب داشته و در ساعاتی معین می‌خوابند. بنابراین هیچ یک از آسودگی جسمی و راحت روانی نمی‌توانند نیاز به خواب را در این انسان مستریح و مرفه برطرف گردانند.

دکتر «هریوارد کارنگتون» عضو جمعیت بررسیهای روحی می گوید:

«پژوهشگران در گذشته نظریات متعددی را پیرامون تفسیر پدیده‌ی خواب ارائه کرده اند، اما همه‌ی این نظریات به این علت رد شد که حتی یکی از آنها هم برای این پرسش پاسخی واقعی ارائه کرده نتوانست. مثلاً یکی از این نظریات تحت عنوان «تعاملات کیمیاوی» مطرح شده و می‌کوشد تا خواب را معلول وجود مواد سمی در داخل جسم وانمود سازد و بگوید: جسم انسان در خلال ساعات بیداری مواد سمی تولید می‌کند که خواب این مواد سمی را دفع می‌نماید. یا نظریه‌ی دیگری که خواب را معلول حالات پیچیده‌ی دوران خون مغز انسان می‌داند. یا آنانی که می‌گویند خواب معلول وجود غده‌های مخصوصی در بدن است. یا کسانی که خواب را نتیجه‌ی رخوت عضلات می‌دانند. که در واقع هیچ کدام این نظریات نتوانست تفسیر علمی دقیقی را برای این پدیده ارائه نماید. تا آنکه علم سرانجام اعتراف کرد که پدیده‌ی خواب، تفسیر مادی روشنی ندارد بلکه خواب برون فگنی موقت روح است و روح در خلال ساعات خواب، به طور موقت از جسم خارج می‌شود».

دانشمندان، این یافته‌ی جدید علم را پیروزی می‌دانند که پیروزی دیگری را به دنبال خویش می‌کشد چرا که با این تفسیر، رؤیاهایی که انسان در خواب می‌بیند و این رؤیاها بعد از بیداری به مدتی کوتاه و یا طولانی تحقق هم پیدا می‌کنند، نیز تفسیر می‌شود. دانشمندان بعد از آزمایش‌های بسیار به این نتیجه رسیدند که اغلب آنچه را که انسان در خواب می‌بیند، اعم از آنکه دیدنیهای وی از مکانهای معینی باشد یا از انسانهایی معین، چنانچه در بیداری نیز برای اولین بار آن رؤیاها را ببیند، فوراً آنها را می‌شناسد. دانشمندان از این تطابق دقیق مشاهدات انسان در حالات خواب و بیداری، شگفت‌زده شده‌اند.

از نخستین کسانی که بر وجود این حقیقت دلیل ارائه کرد، دکتر «هدسون تتل» بود. او در کتاب «اسرار روحی» خود می‌گوید: «یکی از دلایلی که اثبات می‌کند روح در هنگام خواب از بدن خارج می‌شود و به سیاحت می‌پردازد، آزمایشی است که بر روی یکی از

خانمها انجام گرفت، این خانم که کور مادرزاد بود، پدیده‌های زیادی را در خواب می‌دید و به روشنی و دقت عجیبی آنها را تعریف و توصیف می‌کرد. چون این خانم وفات یافت، بلافاصله بعد از فوت جسمش را بالای میز تشریح بردند و با تشریح دقیق جسم، مشخص گردید که اعصاب بینایی وی از اول مرده بوده و او اساساً از وجود اعصاب بصری محروم بوده است.

اما علم در زمانی که قرآن کریم این حقیقت را در آیه‌ی ۴۲ سوره‌ی زمر بیان می‌نمود، کجا بود که سال‌های متمادی را به دنبال کشف این حقیقت علمی در وادیهای گمان و خیال و آزمایش حیران و سرگردان نمی‌ماند!

بیاییم این معجزه‌ی علمی قرآن کریم را که در آیه‌ی ۴۲ سوره‌ی زمر آمده است، با هم مرور نماییم:

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [الزمر: ۴۲].

«خداوند تعالی در وقت مرگ ارواح را قبض می‌نماید و آن کس که نمرده است، قبض می‌کند روح آن را در وقت خواب. پس نگاه می‌دارد آن را که حکم مرگ کرده است بر آن. و رها می‌کند آن دیگر را تا وقت معین، بی‌شک در این حقیقت نشانه‌های روشنی است برای کسانی که تفکر کنند».

ملاحظه می‌کنیم که قرآن کریم به روشنی و صراحت تمام، خواب را با مرگ همانند شمرده است، یعنی همان خروج روح از بدن که در مرگ به طور دایم و در خواب به طور موقت رونما می‌شود. بنابراین علمای شریعت با تکیه بر آیات و احادیث، خواب را «موت اصغر» می‌دانند و بی‌آنکه از جدال علمی دانشمندان علوم جدید در رابطه با این پدیده به طور شاید و باید آگاه باشند همه بر این عقیده اند که خواب در واقع مرگ صغری است چه روح انسان در مدت خواب از بدن خارج گردیده و به سیر و سیاحت روحانی خویش می‌پردازد.



باز هم در موضوع «خواب»، قرآن کریم نخستین کتابی است که از منافع خواب از طرف روز یاد نموده است، چنانکه در آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی روم می‌خوانیم:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ [الروم: ۲۳].

«و از نشانه‌های قدرت پروردگار، خواب شماست در شب و روز».

در سنت نبوی که شارح قرآن کریم است نیز ملاحظه می‌کنیم که به خواب چاشتگاه «قیلوله» توصیه شده است.

اما این امر که آیا خواب از طرف روز، دارای منافع و فوایدی است یا خیر؟ از نظر علم بشری مورد تردید بود تا آنکه اخیراً علم به راز منافع عظیم خواب روزانه پی برد و دانشمندان عرصه‌ی طب به اتفاق نظر اعلام کردند که: خوابهای لحظه‌یی و کوتاه مدت روزانه، نه فقط خستگی و کوفتگی بدن را برطرف می‌سازد، بلکه فشار خون را نیز در حدود ۱۵ - ۳۰ ملی متر پایین آورده و از فشار مضاعف بر قلب نیر می‌کاهد و به آن آرامش و توان مجدد می‌دهد. چنانکه به مشاهده و تجربه این امر نیز به اثبات رسیده است که خواب قبل یا بعد از پرداختن به یک کار بدنی یا فکری، در تجدید نشاط و طراوت جسم و فکر و سلامتی عمومی بدن سخت مؤثر و کارساز است.

از آقای «م - دیو» عضو یکی از دوره‌های سنای امریکا و سخنران مشهور آن پرسیدند که چگونه می‌تواند چندین شب به طور متوالی سخنرانی نموده و در عین حال به کار خسته‌کن روزانه‌ی خویش نیز ادامه دهد؟ او در پاسخ گفت: «من بانکی از خواب دارم که هیچ چک بیداری را از آن نمی‌کشم، مگر اینکه در همان روز واپس سهم خواب را به آن واریز می‌کنم. بنابراین پشتوانه‌ام در این بانک همیشه پا بر جاست». مدیر تربیت بدنی دانشگاه «بیل» به شاگردانش یک نصیحت همیشگی دارد و آن این است که «یک لحظه خواب سبک را در نیم روز هرگز فراموش نکنید».

«دیل کارنگی» نیز، در کتاب «با نگرانی وداع و زندگی را آغاز کن» می‌گوید: «جان د. روکلفر» توانست دو عدد قیاسی را در یکدیگر ضرب نماید: اول اینکه بزرگترین

سرمایه‌ی جهان را در زمان خویش به دست آورد، و دوم اینکه تا سن ۹۲ سالگی زندگی کند. اما شما باید بدانید که چگونه او توانست به این موفقیت دست یابد؟ در رابطه با طول عمر او باید گفت: شاید دلیل نخست آن عامل وراثت باشد، ولی به طور قطع دلیل دوم آن عادت نیم ساعت خواب بعد از ظهر روزانه‌ی وی بود که هر روز در دفتر کارش برای مدت کمی به استراحت می‌پرداخت.»

و بدین گونه است که اعجاز آیه‌ی مبارکه‌ی ۲۳ سوره‌ی روم در روشنایی علم جدید مبرهن می‌گردد.

جن‌زده‌گی یا مساس روحی

توجه و اهتمام بشر به حفظ و حراست حیاتش، قضیه‌ی است که در ذهن و روان هر انسان برای خود جای خاصی را باز کرده است و حتی انسان اولیه نیز از این سودا، آسوده‌خاطر نبوده است. به کارگیری مغاره‌ها و دخمه‌ها توسط انسان اولیه، تنها به جهت حمایت و حراست حیاتش در برابر آفت‌های طبیعی و آسیب حیوانات درنده بود. سپس در عصرهای بعدی، انسان متطور از این حد پا فراتر نهاده، تلاش و توجه خویش را فقط به دفع آفات معطوف نساخت بلکه برای پاسداری از سلامتی خویش، با امراض نیز به پیکار برخاست.

علامه «جورج سارتون» در کتاب «تاریخ علم» می‌گوید: «در هر تمدنی از تمدنهای اولین تطور در علم طب رونما می‌شود، زیرا نیاز به طب، هم عام و همگانی و هم بسیار شدید است به نحوی که هیچگاه نمی‌توان از آن غفلت کرد. گیاهان و حبه‌های دارویی، در عصر ما قبل‌التاریخ شناخته شده بودند اما شواهد زیاد غیر قابل انکاری بر امر نیز وجود دارد که یک نوع عملیات شجاعانه جراحی را در ما قبل‌التاریخ به ثبت می‌رساند، زیرا در مجموعه‌های به دست آمده‌ی فوسیلی آثار جراحی به مشاهده رسیده است.»

اما نکته‌ی بسیار مهم که مورد بحث ما نیز می‌باشد، کشف این واقعیت است که در

قدیمی‌ترین آثار طبی تاریخ، برای معالجه‌ی مرض شیاطین «جن زدگی» جای مخصوصی باز شده است. به طور مثال، قدیمی‌ترین و هم مشهورترین کتاب طبی تاریخ که به دست ما رسیده است، کتاب «ایبرز» است که حدود ۲۰۰۰ سال قبل از میلاد نوشته شده. طول آن (۲۰/۲۳) متر و عرض آن (۳۰) سانتی متر و مشتمل بر (۸۷۷) نسخه‌ی طبی است که (۱۲) نسخه‌ی آن به مرض «مساس روحی شیاطین» اختصاص یافته است.

بعد از این دوره، «فیثاغورث» فیلسوف یونانی (۵۸۰ - ۵۱۰ ق م) می‌آید و سپس «بقراط» که به نام پدر طب معروف گردیده. و باز «جالینوس»، «اریستوتل»، «پلاتو»، «هیروفیلیس» و «ایراستوتس»... و همه‌ی اینان به وجود امراض ناشناخته در انسان قایل اند که این امراض را به سحر یا قداست وابسته دانسته و حتی مرض «صرع» را به نام مرض مقدس یاد کرده‌اند. بعد از اینان نیز تفکر «امراض شیاطین» رواج پیدا کرد تا بدانجا که مرتاضان و متعبدان آلمانی همچون «وامر» و «اسیرتجر» ادعا کردند که ۷۲ سرلشکر شیاطین را به قتل رسانده و (۷۰۴۵۹۲۶) شیطان عادی را نیز نابود کرده‌اند.

از سوی دیگر نظریات متعددی در ارتباط به بعضی از بیماریهایی که اعراض آنها با اعراض امراض عضوی شناخته شده منطبق نیست ارائه گردید و سپس با پیشرفت‌های علم طب، کشف بیماریهای روانی که ریشه‌ی آنها در درون روان انسان است نیز ممکن گردید. البته این امراض، علاوه بر امراض عصبی است که در نتیجه‌ی بیماری عارض بر دستگاه عصبی انسان رونما می‌شوند و نیز علاوه بر امراض عقلی است که به علت ناراحتی عقلی پدید می‌آیند. گفتنی است با تمام پیشرفت‌های عظیمی که در عصر حاضر بشر در میدان طبابت به آن دست یافته است، باز هم علم طب با بیماریهای ناشناخته و پیچیده‌ی رو به رو می‌شود که ظاهراً هیچگونه اعراض و علایم عضوی نداشته و اگر هم در مواردی اعراضی مشابه اعراض امراض عضوی را از خود بروز می‌دهند، اما با آزمایشهای لابراتواری مشخص می‌گردد که در واقع عامل این بیماریها چیزهای مجهول

دیگری است. از قبیل سردردهایی که هیچگونه علت خاصی برای آن پیدا نکرده‌اند و امثال آن.

اما علم طب اخیراً به نتایج قاطعی در باره‌ی این گونه امراض دست یافته و نام «مساس روحی» را بر آن نهاده است و آن عبارت از تهاجم یک روح نا پیدا بر یک انسان است که مسبب امراض عقلی، یا عصبی، یا عضوی برای وی می‌شود و این روح مهاجم گاهی انسان را به ارتکاب جرایم علیه دیگران یا علیه خودش واداشته و جز آنچه که اسباب تباهی وی است، چیز دیگری را به وی القا نمی‌کند.

دکتور «کارنگتون» سایکولوژیست معروف، در کتاب «پدیده‌های جدید روح» می‌گوید: «حالت مساس روحی امروزه یک حالت واقعی است که علم دیگر نمی‌تواند آن را نادیده انگارد، زیرا صدها و بلکه هزاران تن هم اکنون به آن مبتلا می‌باشند». دکتور «وبستر» متخصص بخش عقلی جامعه‌ی طبای امریکا نیز می‌گوید: «من از دیرزمانی است که ارواح مبتلا به جنون را می‌بینم، بلکه حتی بعضی اوقات از این ارواح چیزهایی را هم می‌شنوم. اما من در ارتباط با آن دیوانگانی که در باره‌شان می‌گویند: هیچ امیدی به هوشیاری آنان نیست، بر این باورم که غالباً یک روح مهاجم سرکش و قوی، سلطه‌ی جابرنه‌ی خود را بر آنان قایم نموده است». دکتور «هاسیلوب» در تعریف «مساس روحی» می‌گوید: «مساس روحی یا جن‌زدگی تاثیر خارق‌العاده‌ی است که یک شخص آگاه خارجی بر عقل و جسم یک شخص حساس وارد می‌کند». اما دکتور «ویکلانه» عقیده دارد که: «چنانچه حالات مساس روحی مورد معالجه قرار گیرد، بدون تردید نیمی از بیماران بستری شده در شفاخانه‌های عقلی و عصبی، شفاخانه‌ها را ترک خواهند کرد».

با کشف بیماری «مساس روحی» یا جن زده‌گی، یافتن راه‌های درمان آن نیز از نظر علم جدید ممکن گردید که برای آن نام «درمان روحی» را اطلاق کردند. و هرچند معالجه‌ی روحی در مجامع علمی هنوز هم گامها و مراحل ابتدایی خود را پشت سر

می‌گذارد، اما روش‌های این معالجه بیشتر از حد انتظار علمای طب، در حال پیشرفت و توسعه است و در دانشگاه‌های بزرگ برای آن مضامین و کرسیهای ویژه‌ی مدّ نظر قرار داده شده است و از آن جمله در دانشگاه «اکسفورد» و «کمبریج». همزمان در تمام کشورهای دنیا، معاینه‌خانه‌های درمان روحی باز گردیده، کتب، نشرات، روزنامه‌ها و مجلات خاصی نیز در این عرصه فعالیت می‌نمایند. همچنان دکتوران و پروفیسران معروف جهانی که دنیا به توانایی و شایستگی علمی آنان اعتراف دارد، به این نوع درمان فراخوانده‌اند. از آن جمله دکتور «الکسیس کاریل» برنده‌ی جایزه‌ی نوبل در جراحی که می‌گوید: «گاهی بعضی از فعالیت‌ها و جهش‌های روحی، تعدیلات و تحولات مشخص وظیفوی و تشریحی را در بافت‌ها و اعصاب جسم با همدیگر ایجاد می‌نمایند که این فعالیت‌ها، حقیقت بعضی از ارتباطات هنوز ناشناخته در زنجیره‌ی عملیات سایکولوژی و عضوی را نمودار می‌سازند. و جود این ارتباطات، اهمیت ملموس آزمایش‌ها و پژوهش‌های روحی را که هنوز هم دانشمندان علوم صحتی و همچنین مربیان و جامعه‌شناسان به آن بی‌اعتنا هستند، به اثبات می‌رساند. در حالی که این پژوهش‌ها می‌تواند دنیای جدیدی را به روی انسان بگشاید».

دکتور «ادوین فریدریک پاور» استاد امراض عصبی در دانشگاه‌های امریکا که مؤلف چندین کتاب در باره‌ی «درمان روحی» است می‌گوید: «دانشمندان علوم مادی طبیعتاً از این امر بخشوده بودند که به وجود هر گونه نیروی معالج خارج از حوزه‌ی وسایل سنتی طبی تسلیم شوند و یا تأثیرگذاری و تأثیر پذیری شخصیتی و روحی را بپذیرند. اما عدم باورمندی دانشمندان فوق‌الذکر به این حقیقت، نمی‌تواند صحت هزاران مواردی را ابطال نماید که درمان روحی در آنها به طور قطع به اثبات رسیده است».

همه‌ی این حالات و موارد، درمان به وسیله‌ی روح غیر مرئی را که قدرت آن مافوق بشری است گواهی می‌دهند تا جایی که اخیراً این مشاهدات حتی شکاک‌ترین دانشمندان علوم مادی را نیز، به امکان وجود نیروی معالج خارج از جسم که هیچگونه رابطه‌ی

شناخته شده‌یی با هیچگونه عملیّه‌ی طبی و یا عقلی ندارد، قانع و معترف ساخته است. بنابراین، علم جدید فقط در همین اواخر به بیماری‌یی که بر آن نام «مساس روحی» را گذاشته اند، معترف و متوجّه گردیده است، در حالی که قرآن کریم چهارده قرن قبل در آیه‌ی ۲۷۵ سوره‌ی بقره می‌گوید: ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَسِّ﴾ [البقرة: ۲۷۵].

«آن کسانی که رباخوار اند، در روز قیامت برنخیزند جز به مانند آنانی که در اثر مساس و وسوسه‌ی شیطان دیوانه شده‌اند».

آری، چهارده قرن است که مؤمنان به این دین مبین، به بیماریهای جنون‌زدگی معترف بوده و از طریق دم و دعا و التجا به آیات شفابخش قرآن کریم، به درمان آنها می‌پردازند و شعار همه‌ی مؤمنان در همه‌ی امراض جسمی و روحی‌یی که به سراغ آنان می‌آید، توسّل به دعا قبل از توسّل به دواست و ما در این زمینه کتابها و مؤلفات مستقل و فراوانی داریم که مورد استفاده‌ی خواص و عوام مسلمین قرار دارد.

از علم حرکت یا دینامیک

جهان تا قبل از سال ۱۶۶۴م از علم «دینامیک» که به نام علم «حرکت» هم نامیده می‌شود، هیچ چیز نمی‌دانست و در این سال بود که «نیوتن» با مشاهده‌ی سقوط یک سیب از درخت مجاورش بر روی زمین، متوجّه این حقیقت گردید. البته آنچه او را در این امر به تأمل و تفکر واداشت نفس سقوط سیب نبود بلکه تأمل در عاملی بود که منجر به سقوط سیب از درخت و یا سقوط یک شیء دیگر از یک نقطه‌ی بالا به نقطه‌ی پایین می‌گردد. در این دوران بود که «نیوتن» با پژوهش‌های پیوسته‌ی خود سعی کرد به این پرسش که جاذبه‌ی زمین برای اجسام چه حدّ و مرزی خواهد داشت، پاسخ روشنی بیابد. او غرق در این اندیشه نیز گردید که آیا زمین مهتاب را هم به سوی خود می‌کشاند؟ و اگر چنین باشد، آیا این عملیّه دارای حساب و کتاب دقیقی است یا خیر؟ «نیوتن»

سرگرم این بررسیها گردید تا سرانجام به قوانین اساسی و مهمی در علم «حرکت» و خصوصاً حرکت اجسام، اوزان و عکس‌العمل‌های آنها دست یافت.

در اوایل قرن بیستم، «انشتین» دانشمند دیگر این علم ظهور کرد و پاره‌یی از تعدیلات را بر تئوریهای «نیوتن» وارد ساخته و از عصاره‌ی این نظریات، تئوری «نسبیت» را استخراج کرد. تئوری که دانشمندان آن را سرآغاز عصر جدیدی در تطوّر فکر فلسفی نیز می‌دانند.

تئوری «نسبیت» انشتین تا حد زیادی، یک تئوری پیچیده‌یی است که برای اثبات خود نظریات و معادلات ریاضی را به کار می‌گیرد. به هر حال از نتایج این تئوری یکی هم این است که حوادث و رویدادهایی که در یک مکان واحد روی می‌دهند، می‌توانند به کسی که مقیم این مکان است، به طور بسیار ساده‌یی این امکان را بدهند که او این حوادث را در جدول ترتیب زمانی زمانهای گذشته، حال و آینده قرار بدهد. اما اگر این حوادث در مکانهای متعدد دور از یکدیگر رونما شوند، چسان می‌توانیم به ترتیب و تعاقب زمانی آنها حکم کنیم؟

مثلاً اگر دانشمندی خسوف ماه را در ساعت یازده مشاهده نماید، معنی آن این است که ماه در این ساعت معین خسوف نکرده، بلکه قبل از مدتی که نور در مسیر رسیدن از کره‌ی ماه به زمین، آن مدت را سپری کرده، خسوف کرده است. در عین حال اگر فرض کنیم که دانشمند دیگری خسوف ماه را از سیاره‌ی دیگری غیر از سیاره‌ی ما زیر ترصد خویش دارد، بدون شک این دانشمند، پدیده‌ی خسوف ماه را در لحظه‌ی متفاوت دیگری خواهد دید، لحظه‌یی که بالحظّات مشاهده‌ی دانشمند روی زمین به اندازه‌ی تفاوت دوری میان آن سیاره و مهتاب و دوری میان زمین و مهتاب، تفاوت و اختلاف زمانی دارد، چه روشن است که زمان میان سیاره‌ی ماه و زمین و سیاره‌ی مثلاً مریخ و زمین، زمان واحد و یکسانی نیست. پس به این ترتیب روشن می‌شود که زمان «مطلق» اصلاً وجود خارجی ندارد، بلکه زمان یک پدیده‌ی «نسبی» است.

همین طور می‌توانیم بگوییم که تعیین مسافت و فاصله‌ی میان دو نقطه‌ی معین بر روی زمین، ممکن است یک حقیقت مطلق باشد که برای ساکنان زمین اتفاق نظر پیرامون آن ساده تلقی شود، اما اگر به فاصله‌ی میان دو سیاره دیگری که هر کدام از آنها میلیون‌ها مایل از یکدیگر دور اند فکر کنیم، آیا می‌توانیم بگوییم که معنی دوری میان آن دو سیاره دقیقاً چیست؟ آیا می‌توانیم فرض کنیم که ساکنان زمین و یک سیاره‌ی دیگر، بر مقدار زمانی فاصله‌ی میان آن دو سیاره با هم اتفاق نظر خواهند داشت؟ قطعاً خیر! پس بنابراین عناصر «زمان»، «کته» و «مسافت» همه اشیایی اند نسبی و اگر واضح‌تر بگوییم می‌توانیم فاصله‌ی میان هرات و کابل را مثال بزنیم. اگر یک نفر این فاصله را با موتور برود، شاید در شرایط عادی آن را در عرض ده ساعت یا بیشتر از آن بپیماید، ولی اگر در کنار آن شخص دیگری به پیمودن این فاصله با اسب عادت داشته باشد و یک ماه و دو ماه را در این سفر پیموده باشد، از شنیدن سفر ده ساعته‌ی مسافر دیگر تعجب خواهد کرد و خواهد گفت چه قدر این موتور سریع السیر است؟! اما شخص سومی را در نظر بگیرید که این فاصله را همیشه با طیاره پیموده است، پس اگر به او بگوییم که پیمودن این فاصله با موتور ده ساعت وقت را در بر می‌گیرد، بدون تردید خواهد گفت که این موتور چه قدر بطی السیر و کند رفتار است؟! به این ترتیب فاصله‌ی را که یک انسان سریع می‌پندارد، انسان دیگری در عین زمان آن را کند می‌شمارد. دلیل این امر چیزی غیر از این نیست که هر کدام از این سه مسافر فاصله‌ها را به سرعت معینه‌ی که در ذهن‌شان به آن خو کرده اند، نسبت داده‌اند.

حتی ما بعضی از اوقات احساس می‌کنیم که وقت به کندی سپری می‌شود. باز در اوقاتی دیگر شاید احساس کنیم که زمان به سرعت می‌گذرد، این نیست مگر به تبع حالت‌هایی عینی که ما در دو وضعیت فوق داریم. در واقع همین حالت‌هاست که از نظر ما بر پدیده‌ی زمان تأثیر می‌گذارد.

اما به طور قطع قرآن کریم اولین کتابی است که اساس «نسبیت» را مطرح کرده است،

جایی که در آیهی ۵ سورهی سجده می‌گوید:

﴿يُدَبِّرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾ [السجده: ۵].

«خداوند امر عالم را (به نظام احسن و اکمل) از آسمان تا زمین تدبیر می‌کند، سپس روزی که به (حساب و نسبت به شما بندگان) مقدارش هزار سال است، باز (ارواح) را به سوی خود بالا می‌برد».

و نیز در آیهی ۴ سورهی معارج می‌گوید:

﴿تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ [المعارج: ۴].
«فرشتگان و جبریل به سوی عرش خدا بالا روند، در روزی که مدت آن پنجاه هزار سال است»

و در آیهی ۱۷ سورهی مزمل می‌گوید:

﴿فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا﴾ [المزمل: ۱۷].
«پس اگر کافر شوید، باز چه گونه از عذاب حق نجات یابید در روزی که کودک را پیر می‌سازد».

و در آیهی ۴۷ سورهی حج می‌گوید:

﴿وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾ [الحج: ۴۷].
«همانا یک روز (در قیامت) نزد خدا چون هزار سال به حساب شماست».
به روشنی ملاحظه می‌کنیم که قرآن کریم بر اصل «نسبیت زمان» تأکید نهاده است. هرچند نمی‌توان گفت که آنچه تا کنون علم در میدان «نسبیت» به آن دسترسی پیدا نموده است، به طور مطلق عین تفسیر آیات مبارکه‌ی فوق می‌باشد اما ره‌آورد علم در این زمینه، یقیناً در راستای تفسیر آیات قرآنی است.

«انشتین» نیز در نتیجه‌گیریهای خود به عین نتایجی رسیده که قرآن کریم مطرح نموده است. او عقیده دارد که «زمان» دارای حقیقت منفرد و مستقلی نیست بلکه زمان از

خواص ماده می‌باشد. بر اساس نظریه‌ی انشتین، کائنات دارای چهار بُعد است که او این بُعد چهارم، یعنی «زمان» را به سه بُعد قبلی «طول، عرض و ارتفاع» می‌افزاید، زیرا فضای دارای ابعاد سه گانه چیزی است که ما در لحظه‌ی معینی وجود آن را تصور می‌نماییم ولی هرچند در این لحظه‌ی معین، «زمان» شامل این مجموعه نمی‌شود، اما چون این لحظات توالی و تعاقب پیدا کنند و به لحظه‌ی قبلی اضافه شوند در اینجا است که هر لحظه دارای فضای جدیدی می‌گردد که باز به نوبه‌ی خود دارای ابعاد سه گانه‌ی خاص خودش می‌باشد. و از همین جاست که بُعد چهارمی به وجود می‌آید که این بعد چهارم، عامل «زمان» است. انشتین می‌گوید: که پی‌درپی آمدن حوادث از نقطه‌ی نظر زمانی مورد اتفاق نیست و یک مسأله‌ی اختلافی می‌باشد. مثلاً جنگ ناپلئون در سال ۱۹۱۴ قبل از جنگ آن در سال ۱۹۲۹ واقع شده است، اما این ترتیب زمانی تنها نسبت به ساکنان زمین معنی دار است و شاید نسبت به غیر ساکنان زمین، قضیه کاملاً برعکس باشد. بنابراین دیدگاه، کائنات (مکانی - زمانی) مجموعه‌ی آن چیزهایی است که بوده، هست و وجود آن استمرار خواهد داشت. این کائنات، شبیه ترین چیز به کتاب و یا لوحی است که در آن حوادث گذشته و هم حوادث آینده تدوین شده باشد. پس نقش «زمان» در این میان نقشی مستقل و منفرد نیست.

مظاهر اعجاز در اثبات علمی تئوری معاد

انشتین در روشنائی ثبوت این حقیقت که هر سخن، هر حرکت و هر گونه فعالیتی در امواج فضا برای همیشه به ثبت می‌رسد، از تدوین حوادث بر لوحه‌ی کائنات سخن گفته است.

اما آیا این مقوله‌ی انشتین می‌تواند به پایه‌ی آن حقیقتی برسد که قرآن کریم هزار و چهارصد سال قبل از آن در این رابطه مطرح نموده است؟
قرآن کریم به طور قاطع می‌گوید که هر انسان دارای سَجَل «پرونده» خاصی می‌باشد که اعمال آن در آن سَجَل به ثبت می‌رسد و او خود این سَجَل را در روز قیامت به دست خواهد گرفت و آن را خواهد خواند. این همان متن آیات ۱۳ و ۱۴ از سوره‌ی اِسرَاء است:

﴿وَكُلُّ إِنْسَانٍ لَّزِمَتَهُ طَيْرُهُ فِي غُنْقِهِ ۖ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا ۝١٣ أَقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا ۝١٤﴾ [الإسراء: ۱۳-۱۴].

«ما مقدرات و نتیجه‌ی اعمال نیک و بد هر انسان را طوق گردن او ساختیم و روز قیامت کتاب اعمال او را بیرون آوریم، در حالی که آن نامه چنان باز باشد که همه اوراق آن را به یک بار ملاحظه نماید. بخوان نامه‌ی اعمال خود را، امروز نفست بر خودت برای حسابگری بسنده و کافی است.»

همچنین آیه‌ی ۴۹ سوره‌ی کهف می‌گوید: ﴿وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ ۖ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَوَيْلَتَنَا مَا لَ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا ۖ وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا ۖ وَلَا يَظِلُّمُ لِرَبِّكَ أَحَدًا ۝٤٩﴾ [الکھف: ۴۹].

«و در آن روز کتاب اعمال نیک و بد خلق را پیش نهند و اهل عصیان را از آنچه در نامه‌ی اعمال آنهاست هراسان بینی در حالی که با خود گویند: وای بر ما! این چه گونه کتابی است که

اعمال کوچک و بزرگ ما را سر مویی فرو نگذاشته جز آنکه همه را در شمار آورده است. و از آن کتاب، همه اعمال خود را حاضر بیند و خداوند به هیچ کس ستم نخواهد کرد». شاید این مقدمه فتح باب خوبی باشد برای اینکه اصل اثبات علمی تئوری معاد در قرآن را که وارد حوزه علوم جدید گردیده است و یکی از مباحثی است که جلوه‌های نوینی از اعجاز علمی قرآن کریم را به نمایش می‌گذارد، در اینجا باز نماییم:

۱- از لاشعور انسان:

ایمان به «آخرت» و محاسبه‌ی اعمال دنیوی انسان در دنیای دیگر، یکی از اعتقادات حقه‌ی دینی می‌باشد. در گذشته این اعتقاد برای اثبات عقلی و علمی خویش، بیشتر به حوزه‌ی استدلال کلامی و فلسفی متکی بود اما هم اکنون، علوم تجربی و دانشهای نوین نیز به میدان آمده‌اند تا بر حقانیت و ثبوت این اعتقاد، گواهد بدهند.

آری، علوم جدید به میدان آمده‌اند تا بگویند که تمام ابعاد وجود انسان، یعنی «نیت، سخن، و عمل» وی، همه به طور همیشه و بی‌هیچ درنگی، محفوظ و مسجل باقی می‌مانند و از نظر علمی این امر ممکن است که تمام سخنان یا افعال انسان، در هر زمان و شرایطی، مجدداً بازگردانی و ارائه گردند یعنی درست همان چیزی که قرآن کریم در مقام ارائه‌ی اصل اعتقادی جهان «آخرت» مطرح می‌کند.

اینک برای روشن‌تر شدن این قضیه، به مستندات از علم جدید مراجعه نموده و ابتدا از «نیت» و افکار انسان آغاز می‌کنیم.

انسان، هر انسانی، در معرض هجوم افکار، نیت‌ها و تخیلات فراوانی قرار دارد. افکار و تخیلاتی که چه بسا آنها را بسیار زود به دست فراموشی می‌سپاریم و گمان می‌کنیم که برای همیشه به پایان رسیده‌اند و دیگر در حوزه‌ی اندیشه و تفکر ما وجود ندارند. اما این خود ما هستیم که پس از مدت زمانی اندک یا طولانی، مجدداً آن افکار فراموش‌شده را یا در خواب می‌بینیم و یا هم در حالت‌های خاصی، چون حالت «جنون» یا «هستریا» از آنها سخن می‌گوییم، بی‌آنکه چیزی از آنچه را که گفته‌ایم، درک نماییم. این وقایع به طور

قطع به اثبات می‌رسانند که عقل یا حافظه، تمام آن چیزی نیست که در حوزه‌ی شعور و احساس ما وارده شده است، بلکه در اینجا حقایق و ابعاد دیگری نیز وجود دارند که ما آنها را درک نمی‌کنیم اما آنها دارای حقیقت مستقل و کیان وجودی خاص خود می‌باشند. تجارب علمی نشان داده است که تمام افکار و خاطرات ذهنی ما به شکل کامل خود حفظ و نگه داری می‌شوند و ما هرگز و برای ابد، قادر به محو و نابودسازی آنها نیستیم. این تجارب همچنان به اثبات رسانده‌اند که شخصیت انسانی فقط به چیزی که ما آن را «شعور» می‌نامیم، منحصر نیست بلکه در اینجا بخش‌های دیگری از شخصیت انسانی نیز وجود دارد که در ورای شعور ما باقی می‌ماند که «فروید» روانشناس معروف امریکایی این بخش‌های پنهان از شخصیت انسانی را «ماتحت الشعور» یا «لاشعور» نامیده است.

بلی، بخش‌های پنهانی شخصیت ما یا همان «لاشعور» جنبه‌ی بزرگ و حتی بزرگتر شخصیت ما را می‌سازند که اگر بخواهیم بزرگی آن را با ارائه مثالی روشن سازیم باید بگوییم که شخصیت انسان شبیه کوهی است که در عمق اوقیانوس قرار داشته و هشت قسمت آن زیر آب، و فقط یک قسمت از آن در بیرون آب و در معرض دید ما می‌باشد. تمام ابعاد پیدای شخصیت ما در همین یک قسمت تمثیل می‌شوند، در حالی که هشت قسمت پنهان در اعماق آب، همان «تحت الشعور» ما است که همه‌ی افکار و نیت‌های ما در آن ثبت و نگه داری می‌شود.

«فروید» در کنفرانس سی و یکم خود می‌گوید:

«بی شک قوانین منطق، بلکه حتی اصول اضداد نیز نمی‌توانند جلو کار «لاشعور» یا «ID» را بگیرند، پس افکار و آرزوهای متناقض پهلوی به پهلوی یکدیگر در لاشعور وجود دارند بی‌آنکه یکی از این افکار بتواند نقیض خود را از میان بردارد. هیچ چیز در لاشعور موجود نیست که بتوان آن را نشانه‌ی برای رد این متناقضات به حساب آورد. حقیقت این است که ما متحیر می‌شویم آنگاه که مشاهده می‌کنیم پدیده‌ی «لاشعور» رأی فلاسفه‌ی ما را که به انجام یافتن تمام افعال عقلی شعوری ما در زمان معینی قایل اند

ابطال می‌کند. من می‌خواهم بگویم که برخلاف نظر آنان هیچ چیز در لا شعور موجود نیست که با فکر زمانی انطباق داشته باشد و هیچ رمز و علامتی در لاشعور برای گذشت و جریان زمان وجود ندارد. و این یک حقیقت حیرت‌آور است. فلاسفه‌ی ما کوشش نکرده‌اند که در مورد یک حقیقت بیندیشند و آن این است که گذشت زمان هیچ تغییری را در عمل ذهنی ما ایجاد نمی‌کند و افکار و انگیزه‌های حبس شده در لاشعور ما، هرگز و بی‌هیچ تردیدی از آن بیرون نمی‌شوند و حتی تأملات خیالی که در لاشعور ما دفن گردیده‌اند، در واقعیت امر ازلی بوده پس از گذشت ده‌ها سال چنان محفوظ و مصون باقی می‌مانند که گویی همین دیروز رونما گردیده باشند».

البته آنچه فروید در این رابطه می‌گوید، امروزه عموماً مورد اتفاق نظر دانشمندان علم روانشناسی نیز می‌باشد. معنی تئوری فوق‌الذکر این است که هر آنچه از خیر و شر که بر خاطر انسان می‌گذرد و بی‌درنگ بر صفحه‌ی لاشعور وی نقش می‌شود برای ابد از بین نمی‌رود و تغییر زمان و دگرگونی حوادث در آن هیچگونه تأثیری نمی‌گذارد. در عین حال و از سوی دیگر، این عملیه به رغم اراده‌ی انسانی انجام می‌گیرد. یعنی اینکه انسان چه بخواهد و چه نخواهد، چه خوش باشد و چه نباشد، لاشعور تمام افکار، نیت‌ها و تخیلات ذهنی وی را ثبت می‌نماید.

لیکن «فروید» و دانشمندان دیگر مادی هم چون او، هرگز نتوانسته‌اند اسباب و عللی را که در پشت سر این عملیه پنهان گردیده‌اند، درک نمایند. «فروید» و امثال وی نمی‌دانند که عملیه‌ی فوق‌الذکر، یعنی ثبت اتوماتیکی وقایع در لاشعور، چه خدمتی به کارگاه هستی می‌نماید؟

و از همین جاست که می‌بینیم، «فروید» از مشاهده‌ی تجربی این عملیه سخت متحیر گردیده و فلاسفه را در این میدان به تفکر و تأمل فرا خوانده است!

اما اگر پاسخ به این سؤال برای فروید و دیگرانی که اعتقادات منظم دینی ندارند مشکل باشد که یقیناً چنین است، برای فلاسفه و دانشمندان مسلمان و حتی مؤمنانی که

بهره‌ی چندانی هم از علم و دانش نداشته باشند، پاسخ چنین پرسشهایی بسیار ساده است. چه ایمان به «تئوری آخرت» این سؤالات را از قبل برای آنها حل کرده است. بنابراین اگر ما واقعیت ثبت افکار در لاشعور را به نظریه‌ی «آخرت» پیوند بزنیم، به سرعت می‌توانیم به حقیقت آن دست یابیم.

تئوری ثبت در لاشعور، با تمام صراحت بر امکان وجود سجل کامل و جامعی از اعمال و نیات انسان تأکید می‌گذارد. سجل و سوانحی که او خود در زمان آغاز زندگی اخروی خویش، آن را خواهد خواند و بر تمام اعمال و افکار شعوری و لاشعوری خود گواه و شاهد خواهد بود.

اکنون در روشنایی بحثی که گذشت، شما را دعوت می‌کنیم به تأمل در آیه‌ی مبارکه‌ی ۱۶ سوره‌ی «ق» که پروردگار متعال در آن می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ [ق: ۱۶].

«و به تحقیق که ما انسان را آفریدیم و می‌دانیم آنچه نفسش به او وسوسه می‌نماید (لاشعور) و ما نزدیک‌تریم به او از رگ گردن».

۲- موضوع گفتار:

می‌رسیم به موضوع گفتار انسان.

قرآن کریم در آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی «ق» در ارتباط با ثبت گفتار انسان و مراقبت داریم از آن می‌گوید:

﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ [ق: ۱۸].

«انسان هیچ سخنی را تلفظ نمی‌نماید مگر اینکه بر آن ناظر و رقیبی گماشته است».

عقیده‌ی «آخرت» می‌گوید که انسان از تمام «اقوال» خویش مورد سؤال قرار می‌گیرد و هر سخنی که از زبان وی بیرون شود، خواه سخنی نیک باشد یا بد، آن را در راه ایفای

رسالت حق به کار گرفته باشد، یا در ابلاغ رسالت شیطان، تمام این گفته‌ها در یک سَجَلْ کاملی نگه داری شده و سپس در آخرت در پیشگاه محکمه‌ی الهی ارائه می‌گردد.

حالا باید دید که علم جدید در این باره چه موقفی دارد؟

در یک نگاه، ملاحظه می‌کنیم که علم جدید آمده است تا بازتابگر این اعجاز علمی قرآن کریم باشد، زیرا ثبت دائمی امواج صوتی در فضا، امروزه قطعاً مورد پذیرش همگان است و دانش نوین در این باره هیچ شک و شبهه‌ی ندارد که هر انسان، به مجرد اینکه زبانش را برای سخن گفتن به حرکت در آورد، بی‌درنگ به دنبال این حرکت، امواجی را در هوا نیز به اهتزاز در می‌آورد. درست همانند اینکه ما در برکه‌ی آب ایستاده و ساکن، قطعه سنگی را پرتاب کنیم، ملاحظه خواهیم کرد که در آن برکه امواج ایجاد می‌شود. یا اگر زنگ برقی را در اندرون شیشه‌ی قرار دهید که در آن شیشه از همه‌ی اطراف محکم بسته باشد و سپس بر کلید آن زنگ برقی فشار دهید، قطعاً زنگ به صدا در می‌آید اما با آنکه شما در نزدیکی آن زنگ هم قرار دارید، صدای آن را نمی‌شنوید، زیرا زنگ برقی در آن هنگام، امواج صدا را به بیرون نمی‌فرستد بلکه آن امواج در درون شیشه محبوس باقی مانده‌اند. این امواج صوتی در شرایط عادی به طبله‌ی گوش ما برخورد نموده و طبله‌ی گوش هم به طور اتومات، آن را به مغز می‌فرستد و در نهایت جریانی به نام «شنود» به وجود می‌آید.

قطعاً به ثبوت رسیده است که این امواج صوتی، به همان کیفیت اصلی خود برای ابد در «اثر» یا فضا باقی می‌مانند و شنیدن دوباره‌ی آنها ممکن است. اما با وجود آنکه همه‌ی امواج صوتی‌ی که از زبان هر انسانی در روی زمین صادر گردد، از اولین تا آخرین انسان، برای ابد در فضا حرکت می‌کنند و وجود دارند لیکن علم جدید تا هنوز به ضبط مجدد آنها قادر نگردیده است. البته این یک حقیقت پذیرفته‌شده‌ی علمی است که دانشمندان پس از آنکه از بُعد نظری، به امکان ایجاد دستگاهی برای دریافت صداها‌ی زمانهای گذشته اذعان نمودند، دیگر به این میدان خاص اهتمام و توجه چندانی نشان

ندادند و گر نه همانطور که رادیو، صداهای مختلفی را که ایستگاههای مختلفی رادیویی دنیا پخش می‌کنند، در دسترس قوه‌ی شنوایی ما قرار می‌دهد، شنیدن صداهای گذشتگان نیز بعید از امکان نبوده و نیست. اضافه باید کرد که آنچه علم امروزه در این صدد با آن رو به روست، دریافت صداهای قدیمیان نبوده، بلکه در حال حاضر مشکل اساسی در برابر علم، یافتن راهی برای فرق گذاشتن میان صداهای بی‌شمار گذشتگان است که چه گونه می‌توان میان میلیاردها سال و بلیاردها صدا فرق نهاد؟

بیشک اختراع رادیو ما را به آستانه‌ی حل این قضیه نیز نزدیک کرده است، زیرا هم اکنون در دنیا هزاران ایستگاه رادیویی وجود دارند که برنامه‌های زیادی را در طول شبانه روز پخش می‌کنند و امواج این برنامه‌ها با سرعت (۱۸۶۰۰۰) مایل در ثانیه فضا را می‌پیمایند. پس جداً معقول بود اگر ما با بازنمودن پیچ رادیو مخلوطی از صداهای درهم و برهم را می‌شنیدیم و از هیچ کدام آنها هم سر در نمی‌آوردیم. اما چنین هرج و مرجی از آن رو رونما نگردیده است که ایستگاههای رادیویی دنیا برنامه‌های خود را با طول موج‌های معین مختلف می‌فرستند. بعضی از این ایستگاه‌ها روی طول موج‌های بلند، بعضی روی طول موج‌های متوسط و بعضی روی امواج کوتاه برنامه پخش می‌کنند و چنین است که فرستنده‌های رادیویی با بهره‌گیری از این طول موج‌های مختلف، امکان آن را به ما داده‌اند که عقبه‌ی رادیو را به جای مطلوب آن بچرخانیم و صدای مطلوب را هم دریافت کنیم.

اما دانشمندان تا کنون به اختراع ابزاری که بتواند صداهای قدما را از یکدیگر تفکیک کند، موفق نگردیده‌اند و اگر چنین نبود ما تا به حال تاریخ هر عصر را با صداهای مردم خود آن عصر و زمان شنیده بودیم. بنا بر این، اگر بشر به اختراع آله‌ی مربوطه موفق گردد، امکان شنیدن صداهای قدما در آینده به اثبات می‌رسد. به همین دلیل است که عقیده‌ی «آخرت» هم بعید از قیاس نیست که می‌گوید: تمام سخنان انسان در طول

زندگی وی به ثبت می‌رسد و او حساب آنچه را که گفته است، در روز آخرت باز پس خواهد داد.

شاید قیاس آنچه که بر سر دکتور مصدق صدراعظم اسبق متوفای ایران آمد، قیاس بسیار بعید و به اصطلاح اهل منطق «قیاس مع الفارق» باشد، اما بی‌مناسبت نیست اگر در اینجا آن را ذکر کنیم.

در سال ۱۹۵۳ دکتور مصدق زندانی بود و پولیس در اتاقش ضبط الصوت خودکاری را جاسازی کرده بود. بناءً تمام آنچه را که مصدق در اتاقش با دوستان محرمش گفته بود به ثبت رسیده بود و در روز محاکمه، تمام نوارهای سخنانش به محکمه ارائه گردید تا شاهدی علیه او از زبان خودش باشد. این و امثال آن از وقایع می‌تواند نمونه‌ی آن چیزی باشد که در روز آخرت رونما می‌گردد.

بی‌شک بحث و مناقشه ما پیرامون این قضیه، وجود فرشتگان «کرام الکاتبین» یا به تعبیر دیگر، وجود «ضبط‌کنندگان» غیر مرئی را نفی نمی‌کند که بر صفحه‌ی فضا و یا هر کیفیت غیبی دیگری، تمام بیانات و مکالمات ما را ضبط و ثبت می‌کنند. چنانکه اثبات امکان علمی آخرت با ابزارهای حسی قابل درک وارد شده در حوزه‌ی علم، لزوماً به معنی انجام محاسبه‌ی آخرت به عین طریقه و عین وسایل نیست. لذا مقصود نهایی این بحث‌ها، به هیچ وجه تلاش در جهت انطباق آیات قرآن با دست‌آوردهای علمی جدید به هر قیمت ممکن نمی‌باشد، بلکه هدف نهایی این بحث‌ها، نزدیک‌ساختن اعتقادات الهی به حوزه‌ی اندیشه‌ی انسان با بهره‌گیری از ابزارهای حسی، اکتشافات علمی و نهایتاً اثبات اعجاز علمی قرآن کریم از موضع باورهای مروج‌ی معاصر می‌باشد و بس.

۳- قضیه‌ی اعمال انسان:

گفتیم که بر اساس عقیده‌ی جهان «آخرت»، انسان در دنیای دیگر از هر سه بعد وجود خویش: «پندار، گفتار و کردار» مورد محاسبه قرار می‌گیرد. اعجاز قرآن کریم در رابطه با

امکان علمی محاسبه از «پندار و گفتار» را در حلقات قبل مرور کردیم و اکنون می‌رسیم به «محاسبه‌ی کردار» انسان در قرآن و اثبات امکان آن از نظر «علم جدید».

قرآن کریم در آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی فصلت می‌گوید:

﴿وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [فصلت: ۳۱].

«و آنها به اعضای بدن خود گویند، چگونه بر اعمال ما شهادت دادید و آن اعضا جواب گویند، خدایی که همه موجودات را به نطق آورد، ما را نیز گویا گردانید».

و در آیه‌ی ۶۵ سوره‌ی یس می‌گوید: ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [یس: ۶۵].

«امروز بر دهان کافران مهر خموشی نهیم و دست‌های‌شان با ما سخن می‌گویند و پاهای‌شان به آنچه کرده‌اند گواهی دهند».

و در آیه‌ی ۲۴ سوره‌ی نور می‌گوید:

﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [النور: ۲۴].

«و باید بترسند از روزی که زبان و دست‌ها و پاهای‌شان بر اعمال آنان گواهی می‌دهند».

البته تا قبل از اختراع کمره‌ی تصویربرداری، امکان اینکه اعضای دیگر بدن انسان - به جز زبان آن - بتوانند اعمال و حرکات انسان را کاملاً ضبط نمایند، از حوزه‌ی درک و تصور انسان مادی گرا بیرون بود. با اختراع کمره‌ی تصویربرداری بود که انسان یک گام بسیار بلند به سوی درک و فهم آیات مبارکه‌ی فوق‌الذکر به جلو برداشت.

اما یک بخش مهم از قضیه، همچنان از نظر علمی نیازمند تفسیر بیشتر باقی ماند، و آن اینکه اعمال و حرکات انسان همیشه زیر مراقبت دوربینهای تصویربرداری نیست پس چگونه ممکن است که تمام اعمال آشکار و نهان وی، ضبط و نگهداری شوند؟

با آنکه هیچ گاه نمی‌توان ادعا کرد که اکتشافات علمی می‌توانند تفسیر تطبیقی کاملی برای آیات قرآن کریم باشند اما این اکتشافات به گونه‌ی اعجاب آور و تکان‌دهنده‌ی این سؤال را نیز حل کرده‌اند.

بلی، آخرین ره‌آوردهای علم جدید با تمام قوت تأکید می‌نماید که تمام اعمال و حرکات ما - چه در روشنائی انجام بگیرند و چه در تاریکی، انفراداً صادر گردیده باشند، یا دسته‌جمعی - همه‌ی این اعمال و حرکات به طور مصوّر در فضا موجود اند و در هر لحظه ممکن است که این تصاویر جمع‌آوری شوند. بدانسان که می‌توان تمام اعمال خیر و شرّ انسان را در طول زندگی‌اش بر پرده‌ی تلویزیون مشاهده کرد.

بررسیهای علمی اخیر ثابت ساخته اند که از همه چیز و در همه جا، در تاریکی و روشنایی و در حالت سکون یا تحرک، یک نوع امواج حرارتی همیشگی صادر می‌شود که این امواج «حرارتی» اشکال و اطوار را با تمام ابعاد آنها منعکس می‌سازند، درست همانند صدا که انعکاس کاملی از امواجی است که زبان آنها را به حرکت وا می‌دارد. عجیب‌تر اینکه هم اکنون آلات و ابزار دقیقی برای تصویربرداری از امواج حرارتی که از هر موجودی صادر می‌شود، اختراع گردیده است و همین ابزار و آلات، تصاویر فنوگرافی کاملی را از تمام موجوداتی که از آنها امواج حرارتی خارج می‌شود، به دست داده می‌توانند.

مثلاً در نظر بگیرید که شما هم اکنون در دفتر کار خود، مشغول نوشتن گزارشی هستید و یک ساعت بعد از آن دفتر بیرون می‌شوید. اما شما باید بدانید که امواج حرارتی که از وجود شما در اثنای کار در دفترتان صادر گردیده است، برای همیشه در فضا باقی می‌ماند و به دست آوردن یک فیلم کامل از یک جلسه یک ساعته شما در آن دفتر به وسیله‌ی این آله در هر زمانی ممکن است. با این قید که آلات و ابزار فعلی، فقط تا چند ساعت بعد از بیرون شدن شما از دفتر می‌توانند تصاویر حرارتی خارج شده از وجود شما در آن دفتر را ثبت نمایند، اما این ابزارها نظر به ضعفی که دارند، از امواج قدیمی‌تر تصویربرداری کرده نمی‌توانند لیکن قطعاً اختراع آلات قویتر در این رابطه ممکن است.

قابل ذکر است که در این ابزار اختراع شده جهت تصویربرداری از امواج حرارتی، از

اشعه‌یی استفاده می‌شود که آن را «اشعه‌ی انفراد» می‌نامند. یکی از خواص اشعه فوق‌الذکر این است که در تاریکی و روشنایی به طور یکسان فیلمبرداری کرده می‌توانند، که هم اکنون دانشمندان در امریکا و انگلستان از این آله در کارهای تحقیقاتی خویش بهره‌برداری می‌نمایند.

به طور مثال روزنامه «ریدرز دایجست» در این باره خبری را منتشر ساخت که در آن آمده است:

«در یکی از شب‌ها طیاره‌ی ناشناخته‌یی در آسمان نیویورک ظاهر گردید که دانشمندان به وسیله‌ی این ابزار، امواج حرارتی صادرشده از آن در فضای نیویورک را عکس‌برداری نمودند و این امر توانست نوعیت آن هواپیما را آشکار سازد». این ابزار را به نام «ایوپروگراف» یا آله‌ی «تصویربردار حرارت» می‌نامند.

جریده «هندوستان تایمز» به مناسبت این اختراع، تفسیری نوشته است که در آن آمده است:

«ما به برکت این اختراع خواهیم توانست در آینده تاریخ مان را بر پرده‌ی سینما مشاهده کنیم و بسیار ممکن است که این عملیه، به اکتشافات عجیب و غریبی منجر گردد که دیدگاه و افکار ما را در بای تاریخ، از ریشه عوض نماید».

دانشمند جهان اسلام علامه «وحیدالدین خان» در این باره می‌گوید:

من از اختراع این آله کاملاً شگفت‌زده شده‌ام، زیرا معنای اختراع فوق این است که زندگی هر یک از ما در پرده‌ی عالم آنگونه تصویربرداری می‌شود که ابزارهای اتوماتیکی سریع، تمام تحرکات هنرمندان سینما را ثبت تصویری می‌نمایند. پس شما باید بدانید که اگر بر روی فقیری سیلی می‌زنید، یا باری را از دوش مسافر غریبی برمی‌دارید و یا به هر کار خیر یا شرّ دیگری مشغول می‌شوید تمامی تحرکات شما بر پرده‌ی هستی ثبت می‌شود، به نحوی که شما هرگز نمی‌توانید جلو این تصویربرداری را گرفته یا از دید همیشه بیدار این دوربین الهی فرار نمایید و چه در تاریکی قرارداشته باشید، چه در

روشنایی، زندگی شما کاملاً همانند یک سناریویی است که در استودیوی فیلم‌برداری ضبط می‌شود و سپس به بینندگان سینما یا تلویزیون در زمان و مکانی بسیار دورتر از زمان و مکان ثبت سناریو نشان داده می‌شود، اما شما وقتی فیلمهای سینمایی را می‌بینید، گمان می‌کنید که گویا خود نیز در حادثه حاضر بوده‌اید. و چنین است وضعیت حیات و حرکات هر انسان و ردویداهالی که او در متن آنها به سر می‌برد. چه تردیدی نیست که در روز قیامت فیلم کاملی از زندگی هر یک از ما و شما در برابر دیدگان ما قرار داده خواهد شد و در آن روز همه فریاد خواهیم کشید که:

﴿يَوْلَتْنَا مَالِ هَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا﴾ [الكهف: ۴۹].

«ای وای بر ما این چگونه کتابی است که هیچ کار کوچک و بزرگی را رو نگذاشته است، مگر آنکه آن را در شمار و حساب آورده است.»

و چنین است که اعتقادات حقّی الهی، همراه و هنگام با پیشرفت‌ها و انکشافات علمی بشر بیش از پیش مبرهن می‌گردند و علم با تمام توان می‌آید تا در راستای تفسیر قرآن کریم و اثبات حقانیت این دین مبین عمل نماید.

سحر رنگ‌ها

«گران‌ت آلن» که از بزرگان دانش «روانشناسی» است، می‌گوید: «در طبیعت احساس ما، عاملی نیرومندتر یا متنوع‌تر از آنچه که احساس به رنگ‌های مختلف می‌تواند در ما ایجاد نماید، وجود ندارد».

اما «هوارد کچام» که او نیز دانشمندی به نام در این عرصه است، می‌گوید: «بدون تردید تاثیر رنگ در احساس انسان ریشه‌دار و عمیق است. در این رابطه آزمایشهایی انجام گرفته است که ده‌ها سال پیوسته ادامه داشته و خواه ما بفهمیم، خواه نفهمیم، رنگ در عملکردهای مثبت و منفی ما و در احساس ما به گرمی یا سردی، یا شادی و غم، بلکه حتی در شخصیت و نحوه‌ی نگرش ما به زندگی تاثیر گذار است».

بررسیها و پژوهش‌های زیادی بالای «رنگ» و تأثیرات آن انجام گرفته و با درهم آمیختن بعضی از رنگ‌ها با بعضی دیگر، صدها هزار رنگ جدید پدید آمده است. روش دستیابی به رنگ‌های جدیدتر، اغلب قرار دادن دو استوانه یا بیشتر از آن، از ورق به رنگ آغشته شده بالای یکدیگر در یک دستگاه شبیه دستگاه «گراموفون» می‌باشد که در هر یک از این استوانه‌ها، از مرکز دایره‌ی آن به سمت محیط دایره، راه نفوذی موجود است و آنگاه که استوانه به چرخ می‌افتد، رنگ‌ها هم در همدیگر مخلوط می‌شوند. با این روش است که دسترسی به ۳۰۰۰۰۰ رنگ مختلف میسر گردیده است، در حالی که انسان قبل از این، به وجود بیشتر از هفت رنگ که همان رنگ‌های معروف «قوس قزح» می‌باشند، واقف نبود.

همچنان آزمایشهایی که به وسیله‌ی دانشمندان عرصه‌ی روانشناسی انجام گرفته، از آن حکایت دارند که تأثیر رنگ‌ها تا اعماق وجود انسان راه می‌برد تا بدانجا که در دنیای متمدن کنونی، بیمارستانها، متخصصان عرصه‌ی «رنگ‌شناسی» را برای انتخاب رنگ اطاق‌های بیمارانشان فرا می‌خوانند، چراکه یقین دارند، انتخاب رنگ مناسب در بهبود

وضعیت بیمارانشان تأثیر مثبت می‌گذارد. همچنین در دنیای متمدن این یک امر بسیار عادی و معمولی است که صاحب منزل به متخصص رنگ‌ها مراجعه نماید تا مثلاً رنگ گلی را که در یک مجلس و محفل خاص باید به کار گرفته شود انتخاب نماید، یا در کنفرانس و سمیناری که به یک مناسبت خاص منعقد می‌شود، رنگ همخوان با آن مناسبت را بر گزیند و حتی رنگی را که باید بر سر دسترخوان غذا به کار گرفته شود. و بی‌تردید انتخاب رنگ در موارد زیادی، یکی از عوامل موفقیت و درخشش خوب آن مناسبت است. قطعاً عامل اساسی این امر، همان حالت روانی است که غالباً رنگ می‌تواند در محل یک اجتماع ایجاد نماید.

به این ترتیب است که «علم الوان» دارای اصول و رهیافت‌های خاص خود می‌شود که این اصول و رهیافت‌ها از بررسی‌ها و مطالعات ممتد بر روی تأثیر رنگ در احساس انسان به وجود آمده‌اند.

با کشف تأثیرات رنگ‌ها، دانشمندان عرصه‌ی نباتات نیز به پرورش گل‌های رنگارنگ بذل توجه بیشتر نموده‌اند. همچنان در عرصه‌ی صنعت نیز، رنگ به عنوان یک رکن اساسی مورد توجه قرار گرفته است. از این رو، کارخانه‌های مواد کیمیاوی، تولید رنگهای مختلف را در میدان توجه خویش قرار داده و کارخانه‌های بافت و ریسندگی نیز در رواج و مصرف تولیدات‌شان مرهون انتخاب رنگ‌های جذابتر می‌باشند. انسان عصر حاضر ب به اهمیت رنگ در لباس خویش نیز آگاه گردیده و حتی تأثیر انتخاب رنگ را در عواطف و احساسات خویش نیز دریافته است، زیرا مطالعات و بررسی‌های علم روانشناسی تأثیر رنگ‌های مختلف را بر روی احساس انسان به اثبات رسانده‌اند.

مثلاً از نظر روانشناسان، رنگ زرد باعث ایجاد تحرک بیشتر در دستگاه عصبی انسان می‌شود. در حالی که رنگ ارغوانی، اعصاب را به آرامش فرا می‌خواند. همین طور رنگ آبی در احساس انسان معنی سردی و برودت را زنده می‌سازد. در حالی که رنگ سرخ، احساس گرمی و حرارت را در او ایجاد می‌نماید.

اخیراً صاحب یکی از کارگاه‌های رنگ‌ریزی، آزمایشی را بالای کارگران زن خود انجام داد، به این ترتیب که رنگ قبلی اطاق کارشان را با رنگ آبی خفیفی تبدیل کرده و مشاهده نمود که خانمهای کارگر، بی‌درنگ از رطوبت اطاق و سردی شدید آن به گلایه گذاری آغاز نمودند. حتی به این هم اکتفا نکرده، لباس‌های ضخیم‌تر و گرم‌تری را پوشیدند، در حالی که درجه‌ی حرارت اطاق کارشان قبل و بعد از رنگ آمیزی آن اطاق، به وسیله‌ی ابزارهای مکانیکی در درجه‌ی ثابت و یکسانی نگهداشته می‌شد.

نکته‌ی مهمی که در این بحث وجود دارد و ما نیز به دنبال آن هستیم تاثیرات مخصوص «رنگ سبز» است. یعنی همان رنگ بهشت و رنگ مورد انتخاب قرآن برای بهشتیان.

دانشمندان این عرصه، در این مورد هم به یک نتیجه‌ی قاطع دست یافته اند و آن این است که تنها رنگی که شادی را به روان و احساس انسان سرازیر نموده، فکر وی را به سوی بالندگی بیشتر سوق داده و عواطف سرور و عشق به زندگی را در وی شکوفا می‌سازد، همان «رنگ سبز» است.

از تکان‌دهنده‌ترین آزمایشهایی که در رابطه با تأثیرات مثبت رنگ سبز در زندگی انسان انجام گرفته، آزمایشی است که شاروالی لندن بالای پل «بلاک فرایار» که به پل انتحار مشهور گریده بود انجام داد، چه اغلب خودکشیها در لندن بالای این پل انجام می‌گرفت. شاروالی لندن یک باره تصمیم گرفت تا رنگ خاکستری سیاهفام این پل را به رنگ سبز تبدیل نماید. با شگفتی تمام حوادث خودکشی بعد از آن به (۱ بر ۳) اندازه‌ی قبل از آن تقلیل یافت. و شاید هم اکنون حوادث خودکشی دیگر بالای آن پل اصلاً انجام نگیرد.

این است تأثیر رنگ سبز بالای انسان. و همین است دلیل انتخاب الهی رنگ سبز برای نباتات، درختان و جنگلات.

بلی، آنچه را که امروزه جدیدترین بررسیهای علمی به ارمغان آورده‌اند، آیه‌ی مبارکه‌ی

۷۶ سوره‌ی رحمن که در وصف اصحاب بهشت است چنین مطرح می‌نماید:

﴿مُتَّكِئِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ﴾ [الرحمن: ۷۶].

«در حالی که بهشتیان بر رفر ف سبز و بساط زیبا تکیه زده‌اند».

همچنین آیه‌ی ۲۱ سوره‌ی انسان:

﴿عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَلَهُمُ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا﴾ [الانسان: ۲۱].

«بر بالای بهشتیان دیبای سبز لطیف و حریر سطر است و بر دست‌هاشان دستبند نقره‌فام و خدای‌شان آنان را شرابی پاک و گوارا بنوشاند».

و همچنین آیه‌ی ۳۱ سوره‌ی کهف:

﴿وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ﴾ [الکهف: ۳۱].

«بهشتیان لباس‌های حریر سبز و دیبا از سندس و استبرق در پوشند».

که بدون تردید، انتخاب رنگ سبز برای بهشتیان، نشانه‌ی بهجت و شادمانی و عیش و عشرت آنان است، این رنگی که در بیان اوصاف نعمت‌های بهشت در قرآن کریم فراوان از آن سخن رفته است.

و این است اعجاز روشن دیگری از معجزات علمی قرآن بزرگ.

وراثت صفات یا ژنتیک

قرآن کریم در بر گیرنده‌ی مهمترین نظریات علمی است که قواعد علم «وراثت» بر مبنای آن اساس گذاری شده است.

استاد «عبدالرزاق نوفل» دانشمند قرآن پژوه معروف مصری، پاره‌یی از این نظریات را در کتاب «الله والعلم الحديث» گردآوری نموده و از جمله به نظریه‌ی علمی مربوط به «ازدواج اقارب» پرداخته است.

علم «ژنتیک» یا وراثت، از برجسته‌ترین دانشهای معاصر است. و از همانگاه که

پایه‌های اولیه‌ی این علم گذاشته می‌شد، بررسی قضیه‌ی وراثت اوصاف و خصوصیات، در محراق توجّه دانشمندان این علم قرار گرفت و آزمایش‌های زیادی بالای انواع و اصناف مختلف موجودات حیه انجام یافت. اما با وصف انجام هزاران آزمایش بر روی بررسی سلوک و رفتار وراثتی، نظریه‌ی واحدی در این باره پدید نیامد و آراء و افکار مختلف و گاه متضادی در این زمینه مطرح گردید.

در رابطه با وراثت رفتاری در انسان نیز وضع به همین گونه بود. یک نظریه می‌گفت که انسان پاره‌یی از صفات و خصوصیات خود را فقط از پدرش به ارث می‌برد و مادر در این میان هیچگونه نقشی ندارد. نظریه‌ی دیگر این اندیشه را تلقین می‌کرد که انسان نیمی از خصوصیات رفتاری خود را از پدر و نیم دیگر آن را از جد پدری به ارث می‌برد. و نظریه‌ی سوم که متمم این نظر بود، این باور را القا می‌کرد که صفات و خصوصیات رفتاری انسان از نسل‌های دور، مسلسلاً از پشتی پدری «عصبه» به نسل‌های بعدی منتقل می‌شوند و برای مادر و خانواده‌ی وی در این میانه هیچگونه تأثیری نیست.

البته هر گروهی هم برای تأیید و تقویت نظر خود، امثال، حکم و وجیزه‌هایی را اختراع می‌کردند اما همه‌ی این نظریات در حدّ «تئوری» باقی مانده و به قطعیت و جزمیت علمی خویش نرسید.

تا آنکه دانشمند معروف علم وراثت «فرانسیس گولتون» در سال ۱۸۹۷م قانونی را به اسم «قانون توارث» وضع نمود که این قانون، محصول مطالعات ممتد وی بود. این قانون خلاصه می‌شود در اینکه هر فردی از افراد بشر، نیمی از صفات و خصوصیات خود را از پدر می‌گیرد و نیم دیگر آن را از مادر، زیرا تجارب علمی نشان می‌دهد که هسته‌ی هر سلول از سلول‌های بشری، محتوی چهل و هشت عدد کروموزوم است، به استثنای سلول‌های تخمدان زن و نطفه‌ی مرد که این سلول‌ها، محتوی نصف این تعداد، یعنی ۲۴ عدد کروموزوم می‌باشند که در نتیجه‌ی جفت‌شدن، یا ازدواج تخمک زن با نطفه (اسپرم) مرد، عدد کامل یعنی «۴۸» به دست می‌آید. این کروموزوم‌ها محتوی جراثیم «ژنهای»

وراثتی است که اصل و اساس وراثت صفات و خصوصیات را در انسان تشکیل می‌دهند. و از آن جا که هر یک از پدر و مادر، عدد مساویانه‌یی از «ژنها» یا جراثیم را به جنین داده‌اند، بنابراین پدر و مادر هر دو در به ارث گذاشتن صفات انسانی در فرزندشان، سهم مساوی دارند.

شایان ذکر است که قانون توارث «فرانسیس گولتون» از سوی دانشمندان حسن استقبال شد و کشف این قانون یک پیروزی مسلم علم در میدان «وراثت» تلقی گردید. اما دانشمندان سرگردان در میان دخمه‌های آزمایشگاه‌ها کجا بودند که به سراغ آیه‌ی ۲۸ از سوره‌ی مریم بروند که اصل تساوی در «وراثت» را همراه با اساس علم «وراثت» وضع می‌نماید، جایی که در داستان مریم و عیسی علیهما السلام از زبان قوم ایشان که از تولد بدون پدر حضرت عیسی شگفت‌زده شده بودند، می‌گوید:

﴿يَا أُخْتُ هَؤُلَاءِ مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوًّا وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا﴾ [مریم: ۲۸].

«ای مریم! ای خواهر هارون! تو را نه پدری ناصالح بود و نه مادری بدکار».

یعنی اینکه مریم نمی‌تواند در تولد حضرت عیسی مرتکب خطایی گردیده باشد. چنین چیزی از آن رو قابل تصور نیست که او این خطا را از پدر و مادر خود به ارث نبرده است. معنی این سخن آن است که صفات و خصوصیات، از پدر و مادر هر دو به ارث برده می‌شوند.

بلی، شاید دانشمندان بدان جهت در پی یافتن این اصل علمی ده‌ها سال سرگردان بودند تا با دست یابی علمی و تجربی به این نظریه، شاهد و گواهی عینی بر اعجاز علمی قرآن کریم بوده باشند.

گفتنی است که اصل تحریم ازدواج اقارب درجه یک با یکدیگر در اسلام، نیز مبتنی بر دو فلسفه‌ی علمی و اخلاقی است. از جهت اخلاقی قضیه که بگذریم، ازدواج اقارب با همدیگر، به ویژه نزدیکان درجه یک همچون برادر و خواهر - از نقطه نظر علمی - سبب انتقال و تصلب تمام ضعف‌های ارثی (ژنتیک) آنها در نسل دوم و نسل‌های بعدی

می‌شود، که این امر منافی با اصل تکامل در خلقت، و موجب پیدایش ضعف و انحلال در قوام وجود فیزیکی و روانی انسان است.

به همین دلیل است که ازدواج اقارب درجه یک با همدیگر در اسلام به طور قطع حرام می‌باشد.

شکی نیست که حرمت ازدواج اقارب درجه یک با یکدیگر در اسلام، که در آیات زیادی و از جمله در آیه‌ی ۲۳ سوره‌ی نساء: ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ﴾ [النساء: ۲۳]. مطرح گردیده است، خود به معنی بیان مبانی علم «وراثت» در قرآن کریم است. و هر کشفی که بشر موفق به انجام آن در این میدان شود، بدون تردید گامی در راستای تفسیر علمی آیات مبارکه‌ی قرآنی در این عرصه است.

از علم تغذیه

در فهرست محرماتی که قرآن کریم در ارتباط با خوردنیها برای ما ارائه می‌کند، یکی هم خون ریخته (دم مسفوح) قرار دارد.

البته انسان قدیم از اهمیت این موضوع غافل بود، اما با پیشرفت‌های جدید علم طبابت و آزمایش‌های لابراتواری که بالای خون ریخته انجام گرفت، مسلم گشت که حرمت تناول «خون ریخته» دارای اهمیت خاصی نسبت به صحت و سلامتی انسان است. چه آزمایش‌ها اثبات می‌کنند که خون، دارای مقادیر زیادی از «اسید اوریک» می‌باشد و این ماده‌ی سمّی است که اگر در برنامه‌ی غذایی به کار گرفته شود، به سلامتی انسان سخت آسیب وارد می‌کند.

راز اینکه اسلام روش خاصی را در ذبح حیوانات معرفی کرده است نیز در همین جا نهفته است، زیرا معنی «ذبح» در اصطلاح شریعت اسلامی، کشتار حیوان به روش خاصی است که این روش می‌تواند تمام خون موجود در جسم حیوان را از جسم آن خارج گرداند، چه در ذبح به شیوه‌ی اسلامی فقط باید ورید اساسی گردن حیوان قطع گردیده و

از قطع وریدهای دیگر اجتناب به عمل آید تا در نتیجه‌ی آن مغز بتواند تا آخرین لحظه‌ی مرگ کامل حیوان، ارتباطش را با قلب حفظ نماید، عملیه‌یی که مانع از آن می‌شود تا مرگ حیوان در نتیجه‌ی یک تصادم خشن و شدید آنی از قبیل وارد نمودن صدمه به اعضای اساسی جسم وی همچون دماغ، قلب، یا کبد انجام بگیرد، زیرا اگر مرگ حیوان بر اثر وارد آمدن صدمه‌ی سخت آنی انجام گیرد، خون موجود در جسم آن بی‌درنگ در عروقش منجمد گردیده و در عین حال به بقیه اعضای جسمش نیز سرایت می‌نماید و به این ترتیب در نتیجه‌ی انتشار سریع «اسید اوریک» به سراسر جسم، گوشت بدن حیوان مسموم می‌شود. پس ذبح به شیوه‌ی اسلامی، تنها روش سالم و بهداشتی استفاده از گوشت حیوانات است.



همچنین قرآن کریم گوشت «خوک» را حرام گردانیده است. البته انسان قدیم چیزی از اسرار این تحریم را نمی‌دانست اما او امروزه می‌داند که خوردن گوشت خوک، عامل بسیاری از علل و امراض می‌شود، زیرا گوشت خوک در میان تمام حیواناتی که بر روی زمین زندگی می‌کنند، محتوی بیشترین مقدار ماده‌ی سمی «اسیداوریک» است، از آن جهت که حیوانات دیگر، این ماده را به طور مستمر از طریق بول به بیرون افراز می‌نمایند. چنانکه جسم انسان نیز به کمک کلیه‌ها ۹۰٪ از این ماده را به بیرون افراز می‌کند. اما «خوک» قادر به إطراح «اسیداوریک» از جسم خود نیست مگر به مقیاس بسیار کمی که از دو در صد میعانات قابل افراز آن تجاوز نمی‌کند. پس کمیت باقی‌مانده‌ی این سموم مهلک، جزئی از گوشت وی می‌شود. از همین جاست که «خوک» همیشه از دردهای مفاصل رنج می‌برد و کسانی که از گوشت آن نیز استفاده می‌کنند، نیز به طور دایم از درد مفاصل، روماتیزم و امراض دیگر مانند آن شکوه دارند.

و همین جاست که به اعجاز علمی آیات [۱۷۳- ۳، ۴ - ۱۱۵ و ۱۴۵] به ترتیب از سوره‌های [بقره - مائده - نحل و انعام] می‌رسیم و ملاحظه می‌کنیم که قرآن کریم نه فقط

در یک آیه، بلکه در چند آیه و چندین سوره، تحریم قاطع «خون» و گوشت خوک را اعلام نموده است. در اینجا فقط آیه‌ی مبارکه‌ی ۱۷۳ سوره‌ی بقره را با هم می‌خوانیم:

﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۷۳].

«به تحقیق که حرام گردانید خدا بر شما گوشت حیوان خود مرده، و خون و گوشت خوک را و هر چه را که به اسم غیر خدا کشته باشید».

قطعاً یکی از علل تحریم «گوشت خود مرده» نیز همان علت موجود در تحریم خون و گوشت خوک است.

تقویم انسان

دکتور «الکسیس کارل» می‌گوید: «انسان آنگونه که ما باور داریم فقط روح و جسم نیست و اگر به واقعیت امر نظر کنیم، روح و جسم را روش‌های نگرشی ما پدید آورده‌اند. حقیقت این است که انسان به علاوه‌ی روح و جسم، شعور نیز هست، بافت‌ها و سیالهای عضوی هم هست. چنانکه این انسان در آن واحد، در گذار زمان و مکان نیز امتداد پیدا کرده و ابعاد سه‌گانه‌ی مکانی کتله «طول، عرض و ارتفاع» را پر می‌کند، همانسان که بُعد چهارم کتله، یعنی «زمان» را نیز در بر می‌گیرد. اما با این وجود، ابعاد چهارگانه‌ی فوق هرگز نمی‌توانند تمام عرصه‌ی هستی و موجودیت انسان را درنوردند، زیرا همان طوری که شعور در ماده‌ی مغزی انسان موجود است، در خارج از چهارچوب این ماده نیز وجود دارد. پس بنابراین، انسان پیچیده‌تر از آن است که ما بتوانیم آن را در یک مجموعه گردآورده و در یک کادر معین تعریف کنیم و لذا هیچ راهی فرا روی بررسیهای همه جانبه‌ی ما پیرامون «انسان» وجود ندارد تا آنگاه که ما او را به بخش‌های مختلف تحلیل و تجزیه نکنیم. آنگاه است که ما از هر زاویه‌ی که به سوی این انسان بنگریم، وی را در نیکوترین ساختاری می‌بینیم که یک موجود زنده می‌تواند در آن ساختار عرض اندام کند.

قرآن کریم در آیه‌ی ۴ سوره‌ی تین می‌گوید:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ [التین: ۴].

«همانا ما انسان را در نیکوترین ساختار آفریدیم».

این آیه در عصر و زمانی نازل گردیده است که از پیشرفت‌های علمی هنوز خبری نبود تا بشر در روشنایی آن بتواند بفهمد که این آیه چه قدر وسعت عظمت و معنی دارد. و هرچند مفسران متقدم و متأخر هر کدام در تفسیر عظمت این آیه‌ی کریمه فرازهایی را پیموده اند، لیکن انکشافات علمی عصر حاضر میدان وسیع‌تری را در این عرصه گشوده است.

در ارتباط با وسعت و عظمت علمی فقط همین آیه‌ی کریمه، علامه صلاح‌الدین سلجوقی، کتابی به عظمت کتاب «تقویم انسان» را نگاشته است. علامه در این کتاب قلمروهای پردرخششی از «تقویم انسان» را درنور دیده، ولی با آن هم در نهایت با همه قلم‌فرساینها و فراز پیماییها، سرانجام کمیت خود را از جولان بیشتر در این میدان لنگ یافته و از سر عجز چنین می‌گوید: «واقعاً انسان و افسانه‌ی انسان اگر بساط آن پهن می‌شود، مشکل است که انسان بتواند از آن گلیم برآید. همه نویسندگان در این باره فکر نمودند و سعی همه مشکور است و ما هم اگر چیزی می‌گوییم، از خوشه‌چینی خرمن ایشان است. و این زینه‌یی است که هر کس در آن خشت و یا پله‌یی افزوده و به قدر استعداد و مقدرت خود این زینه را برافراشته است».

اما اگر استاد سلجوقی که خوشه‌چین خرمن دین است، در این نردبان پله‌یی را فزوده و کتاب «تقویم انسان» را می‌نویسد، دانشمندی همچون پروفیسر «الکسیس کاریل» مخترع قلب مصنوعی و برنده‌ی دو جایزه‌ی «نوبل» تا می‌رود که در این عرصه افقی را بگشاید، با همه تک و دوهایی که انجام می‌دهد، سرانجام درمی‌ماند. کتاب «انسان موجود ناشناخته»، بازتابی از این عجز و درماندگی اوست. همین طور اگر هزاران دانشمند دیگر، هزاران کتاب دیگر را پیرامون این «اعجوبه‌ی خلقت» و یا به تعبیر علامه سلجوقی «بنده‌ی

خدا و خواجه‌ی طبیعت» نوشته‌اند یا بنویسند، باز هم ذره‌یی از خروار و قطره‌یی از ابحار را پیموده‌اند، چه به تعبیر رسای حضرت علی کرم الله وجهه، انسان همان «عالم اکبر» پروردگار است، و همه‌ی هستی «عالم اصغر»:

«أَتَزَعُمُ أَنَّكَ جَرَمٌ صَغِيرٌ - وَفِيكَ انْطَوَى الْعَالَمُ الْأَكْبَرُ».

ما هم البته در اینجا خیال آن نداریم که خود را به این اقیانوس درافکنیم، پس فقط جلوه‌یی از جلوه‌های اعجاز علمی آیه‌ی فوق را در روشنائی علم جدید به تماشا خواهیم نشست و به «انسان» از جنبه‌ی ترکیب هندسی آن نگاهی خواهیم افکند.

استاد «عبدالرزاق نوفل» در کتاب ارزشمندش «القرآن والعلم الحديث» می‌گوید: اگر ما به انسان از نقطه‌ی نظر شکل یا ابعاد ترکیب داخلی و خارجی وی نظری بیندازیم، حقا که وی را در نیکوترین تقویم می‌یابیم، زیرا انسان در نیمه راه نردبان احجام قرار دارد. در زبان عربی اگر بخواهند برای یک شیء متوسط الحجم مثلی بزنند، می‌گویند: آن شیء در میان «ذره و نجمه» قرار دارد. «ذره» مثل کوچکی و «نجمه» مثل بزرگی حجم یک چیز است. انسان درست مصداق همین مثل است، او در میان ذره و نجمه قرار دارد.

طول انسان معادل طول دو صد هزار سلول «خلیه» از سلول‌های انساج، یا به اندازه‌ی طول دو میلیون از میکروبهای عادی، یا طول دو میلیارد از جزئیات «آلومین» که در پهلوی همدیگر قرار داده شوند، می‌باشد. در حالی که اگر ما بزرگترین حجم را مد نظر بگیریم، باید چهار هزار مرد را در حالت ایستاده بالای یکدیگر قرار بدهیم تا به ارتفاع کوه «ایورست» دست یابیم.

شاید کسانی بگویند که بزرگی یا کوچکی حجم مکانی انسان، دارای اهمیت زیادی نیست، زیرا انسان با ابعاد مادی خود تفسیر نمی‌شود و نه هم با این ابعاد تغییر می‌کند، پس آنچه مهم است شخصیت و معنویت انسان است.

بدون شک این قضاوت درست نیست، زیرا علم جدید اثبات کرده است که بُعد جسمی در انسان بسیار مهم است. از آن جمله امروزه در عرصه‌ی دانش نوین، این

حقیقت پنهان نمانده است که طول و عرض انسان با ویژگی‌های سلول‌های انساج و طبیعت تغییرات کیمیاوی و عملیات ویرانگری و نوسازی سلولی در ساختمان عضوی وی، ارتباط ارگانیک گسست ناپذیری دارد. همین طور از آنجا که جریان عصبی انسان با سرعت معینی منتشر می‌شود، پس اگر طول قامت وی از حد معمول زیادتر باشد، درک عصبی او از تأثیر گذارنده‌ها و محرک‌های خارجی نیز بطی و کند خواهد بود. و به همین دلیل عکس‌العمل‌های وی در برابر این محرک‌ها نیز که تابع جریان تحرک عصبی است، دیرتر از آنچه باید انجام خواهد گرفت که این نقص بزرگی برای اوست. همین طور اگر انسان از حد معمول بسیار کوتاه‌تر باشد، سرایت احساس عصبی در وجودش به حدی از شتاب و سرعت خواهد رسید که امکان تحکّم و تفکّر مناسب را از وی خواهد گرفت و در نتیجه این مجال برایش میسر نخواهد شد که در برابر یک حرکت معین، تصمیم معین و به موقع را اتخاذ کند.

کما اینکه عملیه‌ی مستمر ویرانگری و نوسازی در ساختمان سلولی هر موجود زنده، متناسب با مساحت جسم و مقیاس حجم مادی آن می‌باشد و از همین رو فعالیت این سیستم در حیواناتی که حجم بزرگ‌تری دارند، در مقایسه با حیوانات کوچک‌تر، ضعیف‌تر می‌باشد. مثلاً اسب در عملیه‌ی کیمیاوی «ویرانگری و نوسازی سلولی» فعالیت کمتری از گربه دارد.

بنابراین، اگر طول قد انسان، بیشتر از وضعیت کنونی می‌بود، این امر به نقص و کمبود فعل و انفعالات کیمیاوی در وجود وی می‌انجامید و ازدیاد در حجم مادی، بخش بزرگی از سرعت دریافت‌های ادراکی و هم سرعت تحرک فیزیکی را از وی می‌گرفت. اما اگر بالعکس، قد و قامت انسان از وضعیت فعلی آن بسیار کوتاه‌تر می‌بود، به موازات آن سرعت فعل و انفعالات کیمیاوی در وجودش نیز زیادتر می‌گردید، و لذا محتمل بود که این شتاب حتی به جایی برسد که او قادر به گرفتن قلم و نوشتن توسط آن نباشد.

اگر از ترکیب خارجی انساج انسان بگذریم و از ترکیب داخلی وجودش سراغی

بگیریم ملاحظه می‌کنیم که در ترکیب داخلی وجود وی، قلب و ریه در داخل قفس استخوانی محافظی قرار دارند که از ستون فقرات و اضلاع سینه تشکیل یافته است، در حالی که اعضای رقیقه همچون مخ و نخاع که محافظت بیشتری را می‌طلبند، در صندوق های بزرگ محافظتی جا به جا ساخته شده اند که علاوه بر پوشش ضخیم استخوان خارجی، بافتها و مواد سیال و لزجی داخلی نیز پوشش‌های محافظتی مناسب داخلی را برای آنها به وجود می‌آورند. همین گونه اعضای زوجی وجود انسان، اعم از اعضای زوجی بیرونی و اعضای زوجی درونی، در ابعادی کاملاً متساوی از همدیگر آفریده شده اند. مثلاً کلیه ها و خصیه‌ها از داخل، و ابروها، چشمها، گوش‌ها، پستانها، دستها و پاها از خارج، هر کدام در فاصله‌ی کاملاً برابری از نیمه‌ی جسم قرار گرفته اند. به طوری که اگر شما یک خط وهمی مستقیمی را از نیمه‌ی سر به پایین بکشید، ملاحظه خواهید نمود که چشمها به طور موازی، در مسافت مساوی از این خط قرار دارند و به همین ترتیب، بینی و گوش و غیره... اما اعضای انفرادی نیز در موقعیت مناسب خویش که همانا خط میانی جسم است جا گرفته‌اند. مثلاً ملاحظه می‌کنیم که دهان در وسط خط میانی جسم قرار گرفته است. در ترکیب داخلی نیز مشاهده می‌کنیم که قلب در یک ناحیه و کبد و طحال در ناحیه‌ی مقابل آن اخذ موقع کرده‌اند.

حالا در کل اگر این ساختمان را از بیرون ورنداز کرده و به این قامت و ترکیب دقیق شویم، می‌بینیم که این ترکیب، انسان را در بهترین ساختار و به تعبیر قرآنی در «احسن تقویم» قرار داده است.

وانگه اگر بر فرض برای یک لحظه در ترکیب «احسن تقویم» انسان دست انداخته و در آن تغییراتی را ایجاد کنیم، چه رونما خواهد شد؟ به طور مثال، دو گوش انسان در موقعیتی قرار دارند که به وی امکان شنیدن هر گونه صدایی را می‌دهند، چه این صدا از راست بیاید و چه از چپ. حالا اگر مثلاً دو سوراخ بینی هم مانند دو گوش، در این حد از فاصله قرار می‌گرفتند، قطعاً انسان نمی‌توانست بوها را از یکدیگر تمیز دهد، چه یک

بو از سمت شمال می‌آمد و بوی دیگر از سمت جنوب و در این میان حسّ شامه‌ی انسان در می‌ماند که چگونه داوری کند؟ طبعاً در چنین حالتی داوری در استشمام روائح مختلفه به همان دقتی باقی نمی‌ماند که هم اکنون با نزدیکی تنگاتنگ دو مجرای بینی به یکدیگر ممکن است. همین طور اگر مثلاً چشمها در قسمت سفلای جسم و دقیقاً بر ساق دو پا قرار می‌داشتند، آیا ممکن بود که انسان ببیند بر سر کله و صورت وی چه آمده است؟ و آیا چشمهای قرار گرفته بر ساق دو پا از گزند گرد و خاک و پلیدیهای دیگر در امان بودند؟ و باز اگر مثلاً چشم یکی می‌بود و پا و دست نیز یکی، تصور کنید که انسان با چه مصائبی روبه رو می‌شد؟!

مثالی دیگر: مسامات جلد انسان افرازش زائد داخلی وجودش را به بیرون می‌فرستند. حالا اگر وضع برعکس بود چه اتفاقی می‌افتاد؟ آیا حیات انسان ممکن بود؟! وریدها و شرایین خون را در یک مسیر واحدی به جریان می‌اندازند بدون آنکه تغییر فیزیکی وضعیت انسان در مسیر حرکت خون تأثیری بگذارد، حالا اگر جریان به گونه‌ی دیگری می‌بود چه می‌شد؟

و شما خود دیگر اعضای وجود انسان را نیز بر این منوال قیاس کنید! پس بی‌شک که انسان، اعجوبه‌ی خلقت پروردگار، شاهنشین عالم خلق و صدرنشین مصطفی «احسن تقویم» است.



ادامه‌ی بحث در تقویم انسان بسیار وسیع و جلوه‌های اعجاز آیه‌ی ۴ از سوره‌ی «تین» نیز دامنه‌دار است. بنابراین، حتی یک نگرش گذرای کلی به این جلوه‌ها و گستره‌ها هم کاری است فراتر و خیلی فراتر از حوصله‌ی این کتاب. پس ناگزیر به بیان اجمالی یک منظومه از منظومه‌های این «کهکشان عظیم خلقت» بسنده کرده و از منظومه‌ی «عصبی» انسان سخن می‌گوییم.

ما وقتی نظام پیچیده‌ی سیمهای تلفون را می‌بینیم در حیرت فرو می‌رویم، ولی در حیرت بیشتر فرو خواهیم رفت آنگاه که می‌بینیم مثلاً می‌شود که در عرض چند ثانیه از

هرات به امریکا و یا آلمان صحبت کرد. آری! پیچیدگی سیستم تلفون، ما را این همه به حیرت می‌اندازد، اما اگر از پیچیدگی و وسعت نظام عصبی انسان با خبر شویم چه طور؟ آیا حیرت افزا نخواهد بود اگر بدانیم که در طول یک شبانه روز، میلیونها خبر در سیستم لینه‌ای مخابرات نظام عصبی ما، از یک سو به سوی دیگر مخابره می‌شود و همین خبرهای سیستم عصبی است که قلب را در تپندگیهای آن، ریه را در تنفس آن و تمام اعضای مختلفی بدن انسان را در فعالیت‌های آنان، رهبری و توجیه می‌نماید؟ اگر این نظام عصبی در جسم انسان وجود نداشته باشد، اجسام ما مخلوطی ناهمگون از اجزاء و اعضای پراکنده‌ی خواهد بود که هر کدام راه خود را رفته و هر یک مسیر خود را می‌پیمایند، بی‌آنکه کوچکترین هماهنگی و نظمی بر وجود ما حکمفرما باشد!

مرکز این نظام ارتباطات، مغز انسان است و در این مغز، یک هزار میلیون سلول عصبی وجود دارد که از هر یک از این سلول‌ها به طور جداگانه‌ی، رشته‌ها یا سیمهای عصبی به همه‌ی نواحی جسم تمديد گردیده‌اند. این رشته‌ها را «بافت‌های عصبی» می‌نامند که در این بافت‌های عصبی، نظام اخذ و ارسال اخبار به سرعت هفتاد مایل در ساعت در جریان است. به وسیله‌ی این بافت‌های عصبی است که ما می‌شنویم، می‌بینیم، می‌چشیم و هم سایر کارها و فعالیتهای خویش را انجام می‌دهیم. بلکه حتی در اینجا تنها در حوزه‌ی «چشایی» ما سه هزار مرکز «چشش» وجود دارد که آنها را به نام «Taste Buds» می‌نامند. هر یک از این سه هزار مرکز به طور جداگانه، دارای لین عصبی مخصوص به خود می‌باشند که به مخ متصل است و ما به وسیله‌ی این سه هزار مرکز «چشایی» هست که می‌توانیم طعمهای مختلف را بچشیم.

همین طور در گوش انسان ده‌هزار سلول شنوایی وجود دارد که از طریق نظام پیچیده مخابره‌ی صداها به مغز، امکان شنوایی در انسان میسر می‌شود. و در هر چشم یکصد و سی میلیون سلول دریافت کننده‌ی نور وجود دارد که در اصطلاح علمی آنها را «Light Roceptors» می‌نامند و این سیستم عظیم، مأموریت ارسال مجموعه تصویری را

به مغز انسان بر عهده دارد.

در اینجا در عرصه‌ی پوست بدن ما نیز، شبکه‌ی عظیمی از بافت‌های عصبی حسی وجود دارد که این شبکه‌ی عظیم، امکان احساس گرما و سرما را برای ما میسر می‌گرداند، به طوری که اگر ما یک شیء گرم را به پوست بدن خود نزدیک سازیم، بی‌درنگ سی هزار سلول‌های دریافت‌کننده‌ی گرما، این عملیه را احساس و فوراً آن را به مغز ما مخابره می‌کنند و اگر یک شیء سرد را به جسم خود نزدیک سازیم، دوصد و پنجاه هزار سلول دریافت‌کننده‌ی برودت، این عملیه را احساس می‌نمایند و در این هنگام است که مغز به سرعت جریان را به مناطق مربوطه مخابره نموده فرمانهای احساسی سرما را صادر می‌نماید و همزمان فرمانهای پی در پی دیگر نیز صادر می‌شوند تا جسم بتواند از احساس سرما به لرزه در آید، شرابین جلدی توسعه پیدا کند و در نتیجه خون بیشتری به منطقه‌ی مورد هجوم سرما با شتاب فراوان ارسال گردد تا براثر ازدیاد حجم خون، عملیه‌ی گرمازایی بیشتر در آن منطقه ایجاد شود.

برعکس اگر این سلول‌ها احساس گرمای شدید نمایند، سیستم مخابراتی بی‌درنگ به کار افتاده پیغامها را به مغز می‌رساند تا در حدود سه میلیون از غدد زاینده‌ی عرق، به تلاش و تکاپو برخاسته و به طور خودکار عرق سردی را به خارج از جلد افزا نمایند و اگر عملیه‌ی افزاز عرق انجام نگیرد قطعاً گرما کشنده تمام خواهد شد.

این نظام عصبی در انسان، شامل چندین شاخه است، یک شاخه‌ی آنکه به نام «Autonomic Branch» یا متحرک خودکار نامیده می‌شود، عهده‌دار انجام اعمالی در جسم انسان است که به طور غیر ارادی و به شکل خودکار انجام می‌گیرند، همچون عملیه‌ی هضم غذا، تنفس و حرکات قلب. و باز از این شاخه‌ی کلی دو سیستم دیگر ناشی می‌شوند که یک سیستم را به نام سیستم آفریننده‌ی حرکت یا «Sympaatchetic System» و سیستم دیگر را به نام سیستم مانع حرکت یا «Payasympathetic System» می‌نامند که این سیستم دومی، عملیه‌ی مقاومت و دفاع را بر عهده دارد.

پس اگر کارها همه به سیستم اول وا گذاشته شود، حرکت قلب آنچنان زیاد خواهد شد که به مرگ انسان منجر خواهد گردید و اگر سیستم دومی بر اوضاع مسلط گردد، قلب کاملاً از حرکت باز خواهد ایستاد. پس یک نوع هماهنگی خودکار و اتوماتیک در میان این دو سیستم حکمفرماست که سبب می‌شود تا قلب و سایر اندامهای تابع این دو سیستم، کار خود را با نهایت دقت و انسجام انجام دهند. در مواردی هم که به فعالیت بیشتر یک سیستم نیاز احساس شود، آن سیستم فوراً بر عرصه‌ی فعالیت خود می‌افزاید. مثلاً هنگامی که شخص مبتلا به فشار خون است و قلب به نیروی کمکی بیشتری نیاز دارد، بی‌درنگ سیستم آفریننده‌ی حرکت «سمپاتیک سیستم» بر حجم فعالیت خود افزوده و به یاری قلب و ریه‌های بیمار می‌شتابد.

البته عجایب سیستم عصبی انسان و شگفتیهای آن به حدی است که «علم جدید» هنوز هم که هنوز است دست اندرکار کشف افقهای تازه‌ی در این نظام عجیب و خارق‌العاده می‌باشد.

پس جا دارد تا یکبار دیگر در برابر آیه‌ی ۴ سوره‌ی «تین» درنگ کنیم که می‌گوید:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ [التین: ۴].

«همانا ما انسان را در نیکوترین ساختار آفریدیم».

شگفتیهای سلول زنده

هنگامی که قرآن کریم در آیه‌ی مبارکه‌ی ۵ سوره‌ی طارق می‌گوید:

﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ﴾ [الطارق: ۵].

«انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است؟».

این یک فراخوان الهی برای انسان است، بلکه حتی این یک دستور واضح و روشنی است برای انسان که برود و در میدان بررسی و پژوهش علمی، حقیقت و جوهره‌ی ماده‌ی حیات و آفرینش خود را بشکافد.

آری، این دعوت قرآنی خود اشاره‌ی است به اینکه انسان با سیر و سفر انفسی می‌تواند عصاره‌ی «حیات» و «آفرینش» خود را بشناسد. اما از تأمل در این فراخوان الهی فارغ نمی‌شویم که می‌بینیم آیه‌ی دیگر در تعقیب آن، جوهر آفرینش انسان را معرفی کرده و می‌گوید:

﴿خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ ۝۶﴾

«و از آب جهنده‌ی نطفه آفریده شده است».

پس این چلنجی است قرآنی برای بشر که می‌تواند برود و بررسی کند. و باید هم برود، اما سرانجام به همان نتیجه‌ی خواهد رسید که قرآن بی‌درنگ بعد از طرح این فراخوان، آن را تبیین کرده است.

بلی، قرآن کریم می‌گوید: حقیقت حیات در انسان از نطفه آغاز می‌شود. اما آیا این نطفه چیست؟ در اینجا است که علم جدید به میدان آمده و در باره‌ی این نطفه به بررسی و پژوهش می‌پردازد.

علم جدید می‌گوید که نطفه عبارت از همان سلول زنده‌ی است که در زبان عربی به آن «خلیه» و در زبان انگلیسی به آن «Cell» می‌گویند و علم طب آن را در بخش «Cytology» به حیث یک شاخه‌ی مهم و بلکه مهم‌تر این عرصه مورد توجه قرار داده است. این «سلول زنده» همانا جوهر و ماده‌ی حیات می‌باشد به گونه‌ی که هر جا شما «حیات» را بیابید، همانجا رد پای «سلول زنده» را نیز پیدا می‌کنید.

دانشمند و متفکر بزرگ جهان اسلام، شهید سید قطب رحمته الله در ذیل آیه‌ی فوق در تفسیر «فی ظلال القرآن» می‌گوید:

«این نطفه‌ی مجرد از عقل و شکل و اراده و قدرت، در سیر و سفر طولانی خویش، اعجوبه‌ی عجایب خلقت است و در وجود ذره‌بینی خود، چندین برابر شگفتیهایی را به همراه دارد که ممکن است انسان از دم تولد تا هنگام مرگ با آنها رو به رو شود.

این سلول زنده‌ی بارور شده به اندازه‌ی کوچک است که میکروسکوب‌های پیشرفته

به سختی می‌توانند آن را در معرض دید انسان قرار دهند، زیرا در یک بار جهش «نطفه» میلیون‌ها عدد از این سلول زنده بیرون می‌جهند. و به مجرد آنکه سلول فوق الذکر در رحم زن استقرار پیدا می‌کند، در تکاپوی یافتن غذا برای ادامه‌ی حیات خویش است. به راستی کدامین نیرو است که این موجود ذره‌بینی فاقد عقل و قدرت و اراده را به خاصیت جویندگی و به سلاح پویندگی مسلح ساخته است؟

او در نتیجه‌ی این تکاپو، سرانجام در جدار رحم برای خویش غذای پاکیزه‌یی از خون تازه را می‌یابد و همینکه از سودای غذا آسوده شد، مرحله‌ی دیگری از فرایند رشد خود را با عملیه‌ی «انقسام» آغاز می‌کند و در کوران عملیه‌ی انقسام است که سلولهای جدیدی پدید می‌آیند.

آری، این سلول ساده‌ی فاقد عقل و فاقد قدرت و اراده، می‌داند که چه باید بکند و چه مسیری را باید برود، زیرا دست توانای آفریدگار متعال، او را به سلاح معرفت و قدرت و اراده مسلح ساخته و راه را به وی نمایانده است!

عملیه‌ی انقسام، روند تکثر سلولها را که همه از همان تک سلول پدید آمده‌اند، به جایی می‌رساند که زمینه برای آغاز مرحله‌ی بعدی آماده می‌شود. در این مرحله تکلیف این سلول، اختصاص دادن مجموعه‌هایی از سلولهای جدید، برای بنای رکنی از ارکان ساختمان عظیم خلقت جسم انسان است. بلی، مجموعه‌های مختلف راه می‌افتند تا این هیکل عظیم را بسازند، جمعی حرکت می‌کنند تا دستگاه عضلانی وی را پیریزی کند، مجموعه‌ی دیگری به راه می‌افتند تا دستگاه عصبی را بسازند، مجموعه‌ی سوم بسیج می‌شوند تا دستگاه لمفاوی را بنیان گذاری نمایند و همین طور افواج عظیم میلیونی سلولهای زنده با آهنگ مواجی از حرکت و حیات و پویایی، هر یک به سوی ساختن رکنی از ارکان اساسی کاخ وجود انسان رهسپاراند.

اما تصور نکنید که کار به همین سادگی انجام می‌پذیرد، زیرا در اینجا تخصص‌های نهایت دقیق و مهارتهای فوق‌العاده ظریف و پیچیده‌یی وجود دارد، از آن روی که هر

قطعه از قطعات استخوانی جسم انسان، هر عضله از عضلات و هر عصبی از اعصاب وی، با آن دیگری شباهتی ندارد چرا که ساختمان وجودی انسان از صنعتی بسیار دقیق، ساختاری بسیار شگفت‌آور و وظایفی گونه‌گون و متنوع برخوردار است. از این جهت دسته‌ها و گروه‌های سلولی که به سمت مقاصد مختلف در حرکت اند، باید به گونه‌یی با وظایف و مأموریت‌های متعدد و متکثر النوع‌شان آشنا باشند. باید هر گروهی که برای ساختن یک بخش یا یک رکن خاص رهسپار می‌شود، با تخصص‌ها و مهارت‌هایی که در امر ساختمان دقیق آن رکن مربوطه مورد نیاز است، مجهز باشد.

آیا حیرت‌آور نیست که هر سلولی از این سلولهای ذره‌بینی، در مسیر مأموریت خود راهش را به گونه‌ی دقیق بلد است و می‌داند که باید به کجا برود و چه بکند؟ حیرت‌آور نیست که بدانیم، حتی یک سلول هم در عمق ظلمات «رَحِم» به بیراهه نمی‌رود؟ مثلاً سلولهایی که مأمور ساختن چشم‌اند، به نحوی می‌دانند که چشم باید در قسمت صورت انسان ساخته شود. این در حالی است که در هر یک از این مواضع، امکان رشد و نموی چشم وجود دارد و اگر شما مثلاً سلول اولیّه‌ی مأمور ساختن چشم را بگیرید و در هر یک از این مواضع زرع کنید، در آن جا چشمی خواهد روید! پس، از نظر شما چه کسی این سلول را رهنمایی کرده است که باید به همان منطقه‌ی مورد نظر برود و به فعالیت آغاز کند نه در جایی دیگر؟ این بی‌شک دست توانای پروردگار بزرگ است که می‌فرماید:

﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ۝ الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى ۝ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى ۝﴾ [الأعلى: ۱-۳].

«نام پروردگار والای خود را به پاکی بستای، همانکه آفرید و هماهنگی بخشید. و آنکه اندازه‌گیری کرد و راهنمود».



شهید سید قطب رحمته‌الله در ادامه‌ی مبحث فوق می‌گوید: عجیب‌تر آنکه تمام این سلول‌هایی که به شکل انفرادی و یا گروهی دست اندرکار ساختن عمارت وجود انسان اند تابع قوانین دیگری نیز می‌باشند که این قوانین عبارت از قوانین «واحد‌های وراثت»

است. سلولهای سازنده وجود انسان در همان مدارهایی که مجموعه‌ی معینی از واحدهای وراثت برای آنها تنظیم و ترسیم نموده است، عمل می‌کنند. واحدهای وراثت که در مکانیزم ساختمان درونی سلول‌های ذره‌بینی مستقر گردیده‌اند، وظیفه‌ی حفظ سَجَل، نوع و ویژگیهای اجداد پدر و مادر را در ترکیب اعضای مختلف جسم جنین بر عهده دارند.

مثلاً سلول سازنده‌ی چشم که خود به سلول‌های فراوان دیگری منقسم می‌شود تا بتواند به ساختن چشم موفق گردد، در عین انجام وظیفه‌ی ساختن چشم، همزمان تحت شعاع اتمسفر «وراثت» تلاش می‌کند تا شکل معینی از چشم را با ویژگیهای معین ژنتیکی که پدر و مادر یا اجدادش دارا بوده‌اند، به آن ببخشد. به طوری که کمترین انحرافی در ساختار آن چشم از ناحیه‌ی شکل و یا ویژگیهای معین دیگر آن، تجاوز از برنامه‌ی دقیق مأموریتی است که از قبل برای سلول فوق الذکر ترسیم شده است.

شهید سیدقطب رحمته در ذیل تفسیر آیه‌ی دیگری از همین باب در سوره‌ی مبارکه‌ی سجده، می‌افزاید: واحدهای وراثت جا به جا شده در ترکیب ساختاری سلول زنده، تئوری «داروین» در مورد «نشو و ارتقا» را از اساس ابطال می‌کنند، تئوری که می‌گوید: تمام انواع موجودات زنده از یک تک سلول به وجود آمده‌اند که این تک سلول در سیر تطوّر خود، به آفرینش انسان انجامیده است ولی در آنجا حلقات به هم پیوسته‌یی از نشو و ارتقا وجود داشته است که اصل و ریشه‌ی انسان اولیه را به مثابه‌ی حیوانی که فوق بوزینه و پایین‌تر از انسان فعلی است اثبات می‌کند.

بدون تردید این نظریه در همین نقطه‌ی معین کاملاً نادرست است، زیرا کشف عوامل وراثت که البته داروین از آنها هیچگونه شناختی نداشته است، این تطوّر را از یک نوع به نوعی دیگر، گونه‌یی از مستحیل گردانیده است، زیرا عوامل وراثت در ترکیب سلولی تمام انواع زنده‌جانها به گونه‌یی مستقر گردیده‌اند که ویژگی‌ها و خصوصیات آن نوع را کاملاً حفظ کرده و نهایتاً این امر را حتمی و قطعی می‌سازند که هر حیوان زنده‌یی باید در

همان دایره‌ی نوعی معین خود باقی مانده و به هیچ وجه و در هیچ صورت، از آن دایره‌ی نوعی خود خارج نشود و به نوع جدیدی تطوّر ننماید. مثلاً گربه در اصل و اساس و ریشه‌ی خود از همان آغاز آفرینش گربه بوده و در توالی قرون و اعصار، برای همیشه هم گربه باقی می‌ماند. همین طور سگ، گاو، اسب، بوزینه و... نهایتاً انسان یا هر موجود زنده‌ی دیگری، جبراً و بر اساس عوامل واحدهای وراثت جا به جا شده در کیان «سلول زنده»، نوعیت خود را برای همیشه حفظ می‌کنند و اگر نشو و ارتقایی هم در کار است، در کمربند همان حدود نوعی خود آن مطرح است و نه در محدوده‌ی انواع دیگر.

آری، قانون وراثت باور تعدادی از ساده لوحان را که فکر می‌کردند، تئوری «داروین» در این رابطه یک حقیقت علمی غیر قابل نقض می‌باشد، از اساس ویران کرد.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» باز هم در بحث «وراثت» در ذیل آیه‌ی مبارکه‌ی دیگری از همین باب در سوره‌ی «فرقان» می‌گوید: «هر سلول زنده محتوی «کروموزوم» های متعددی است. کروموزوم، واحد عضوی ماده و عامل انتقال صفات وراثتی می‌باشد. کروموزومها و ژنها یا «واحدهای وراثت» عوامل اساسی و قاطع در ساختار ویژگیهای موجود زنده و از جمله انسان می‌باشند. در این میان «سیتوپلازم» یعنی ماده‌ی «پروتوپلازمی» که گرداگرد هسته‌ی سلول زنده را گرفته است، در حقیقت عبارت از ترکیبات کیمیاوی عجیبی است که بر پیرامون «ژن» ها و «کروموزوم» ها حلقه زده است. دقت و ظرافت «ژن» ها یا «واحدهای وراثتی» که مسؤول اصلی تعیین ویژگیهای فردی، حالات روانی، تعیین رنگ و جنس و فصل تمام موجودات زنده‌ی روی زمین می‌باشند تا بدانجاست که اگر همه‌ی آنها را جمع کرده و در یکجا قرار دهیم، حجم آنها کمتر از حجم نوک یک «انگشتوانه» است. در واقع همین «ژن» است که کلیدهای اصلی خواص تمام بشر، حیوانات و نباتات را تشکیل می‌دهد و همین «ژن» است که ساختمان نوع موجود زنده و سجل و سوانح اسلاف آن را حفظ می‌نماید. همانطوری که ریشه، ساقه، برگ، گل و میوه خاص هر نباتی را تعیین می‌کند. به همین گونه شکل، پوست، مو، رنگ،

و خصوصیات تمام حیوانات و از جمله انسان در پرتو عملکرد این زنجیره‌ی ژنتیکی معین و مشخص می‌گردند.



آیات ۵ تا ۷ سوره‌ی «طارق» همچنان محور تجلیات اعجازی قدرت و صنع پروردگار متعال در آینده‌ی علم جدید است. آیاتی که از راز اصلی «حیات» پرده برمی‌دارد. «اُ - ویلسون» دانشمند معروف در کتاب «اثر سلول زنده در تطوّر و وراثت» می‌گوید: «هر مشکلی که متعلق به حیات باشد در نهایت امر، راه حل خود را در سلول زنده پیدا می‌کند چرا که موجود زنده در واقع، چیزی جز سلول زنده نیست».

دکتر «کلاونس کوک لیتل» می‌گوید: «اگر ما مفهوم فعالیت و جنب و جوش بزرگ و متنوع را در یک شهر بزرگ درک کنیم این یک امر غیرطبیعی نیست، اما شاید باور نکنیم که اجسام ما یک عملیه‌ی عظیم بسیار پیچیده‌تر از حجم فعالیت‌های متنوع در یک شهر بزرگ را با آرامی و ادب، سازمان می‌دهند. عملیه‌ی عظیمی که در آن همه چیز را می‌توان یافت، از صنعت ذخیره‌سازی گرفته تا مخابرات، ترانسپورت، پولیس، اداره‌ی نظیف، اداره‌ی تولید غذا، کارخانه‌ی کنترل دما و سرما و سیستم اداره و رهبری. اگر ما بپذیریم و یا نپذیریم، این حقیقت روشنی است که در سلول زنده رونما می‌شود».

دانشمند دیگری به نام «راتکلیف» می‌گوید: «در لحظه‌ی که عملیه‌ی باروری انجام می‌گیرد، در همان لحظه سلول زنده‌ی ذره‌بینی نوع مخلوق بشری را که حیات آن در حال تحقق است با دقتی بی‌مانند تعیین می‌نماید. حتی رنگ چشم و تموجات موهای این موجود نیز از نظر دور نمی‌ماند. البته علم هنوز هم از درک اسباب و انگیزه‌هایی که تخمک زن را وادار به اتحاد با حیوان منوی مرد می‌سازد عاجز است. یعنی اینکه چه انگیزه‌یی عامل آن می‌شود که تخمک زن بعد از اینکه به سرحد پختگی می‌رسد، خود را از نصف ماده‌ی خویش آزاد نموده و با حیوان منوی مرد (اسپرم) که او نیز نیمی از وجود خود را رها می‌نماید، یکجا یا متحد می‌شوند و تنگ در آغوش همدیگر نطفه‌ی ذره‌بینی عجیبی را می‌سازند که حجم آن بی‌نهایت کوچک است، کوچکتر از آنچه شما تصور

می‌کنید، چرا که وزن این نطفه فقط ۱۵ جزء از ده میلیون جزء یک گرام است. ولی آیا شگفت‌آور نیست که این جزء نهایت ذره‌بینی، در هنگام تولد حد اوسط ۳ کیلوگرم وزن دارد؟ شگفت‌آور نیست که این نطفه‌ی واحد در داخل رحم شروع به تکثیر نموده و تا مرز ۲۰۰ میلیون سلول زنده گسترش پیدا می‌نماید؟

اما تصور نکنید که این نطفه‌ی ذره‌بینی همین طور یک موجود ساده‌یی است، چه به رغم این کوچکی خود، دنیای عظیمی از رمز و رازهای حیات را در خود نهفته دارد، از جمله اینکه همین یک نطفه ذره‌بینی با عملیه‌ی «انقسام» خود، دست به تشکیل دو گروه سلولی می‌زند، یکی سلول‌های ثابت که برای ساختن اعضای چون مغز، پوست، غدد داخلی، انساج، غضروف‌ها و غیره با هم متحد می‌شوند. و دیگری سلول‌های سرخ و سفید خون. چنانکه نطفه یا سلول زنده، دو نوع دیگر از مسؤولیت را نیز بر عهده می‌گیرد، یکی مسؤولیت تدویر و تهیه‌ی محل مسکونی خاص و تهیه‌ی غذای خویشتن و دیگری مسؤولیت آن در قبال اجتماع سلولی.

در بخش اول این مسؤولیت، وظایف مختلفی از قبیل تناول غذا و پاک‌ساختن فضلات قرار دارد و در بخش دوم کمک به امر سازندگی سلول‌های دیگر در اجندای کاری آن قرار دارد. مثلاً سلول‌های بانکراس به تولید مستمر ذخایر کوچک ماده انسولین می‌پردازند که این ماده کنترل‌کننده‌ی قند وجود است. سلول‌های روغن‌ساز، قطرات کوچکی از روغن را می‌سازند تا به عنوان ماده‌ی سوخت جهت گرم‌سازی بدن مورد بهره‌برداری قرار گیرد. سلول‌های معده، سازنده‌ی تیزاب‌ها و مخمرات دیگری هستند که به عضم غذا کمک می‌نمایند و سلول‌های خون، یک حرکت مسؤولانه سریع و پویا را در مناسبت‌های مختلف دارا می‌باشند. مثلاً به مجردی که جسم انسان مجروح گردد و میکروبها شروع به تکثیر نمایند، سلول‌های سازنده‌ی خون دست به کار تولید فوق‌العاده گردیده و به کمیّت‌های بزرگ و صدها هزار بار بیشتر از آنچه که برای رویارویی با دشمن مورد ضرورت است، خون تولید می‌نمایند.

هنوز هم دانشمندان در برابر این «سلول ذره‌بینی» حیران ایستاده‌اند و حتی هنوز هم نمی‌توانند عامل انقسام سلول عادی را به سلول‌های متعدد، با وظایف متعدد و گونه‌گون آن دریابند.

هنوز هم دانشمندان، در برابر راز تجمع سلول‌ها که در اصل از یک سلول واحد به وجود آمده و سپس برای انجام وظایف و مأموریت‌های مختلف، به میدانهای مختلف رهسپار می‌شوند و اما در نهایت باز هم یک هدف واحد را که همانا ساختن جسم انسان است تعقیب می‌نمایند، حیران و مبهوت ایستاده‌اند.

دکتور «رسکو اسپنسر» در این رابطه می‌گوید: «در طبیعت چیزی عجیب‌تر از حکمتی که سلول زنده خودش را به گروه‌های مختلف برای انجام وظایف مختلف تقسیم می‌نماید، وجود ندارد». دکتور «کاربل» می‌گوید: «امروزه به فضل روش‌هایی که پرورش انساج را در لوله‌های آزمایشگاهی میسر ساخته است، امکان این امر برای ما به وجود آمده است تا در شناخت رازهای سلول‌ها تعمق نماییم. اکنون این حقیقت برای ما روشن گردیده است که سلول‌ها، به نیروهای عظیمی مسلح اند که عظمت آنها به هیچ وجه در تصور ما نمی‌گنجد و ویژگیها و قابلیت‌های حیرت‌آور آنها در حدی پرگستره است که ما هنوز به شناخت آنها دست پیدا نکرده‌ایم».

بیاییم در آیات قرآنی پیرامون خلقت انسان و آفرینش حیات تعمق کنیم تا به فرازهایی از اعجاز این کتاب الهی بیشتر آشنا شویم، بویژه این آیات:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِّن عُلَقَةٍ ثُمَّ مِّن مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِّنُبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لَتَبَلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يُّتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يُّرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمَرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأُنتَبَتْ مِّن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ ﴿٥﴾﴾ [الحج: ٥].

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِّن نُّطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَّبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا ﴿٢﴾﴾ [الإنسان: ٢].

﴿قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ ۚ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ۚ ۝۱۸ مِّن نُّطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ۚ ۝۱۹ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ ۚ ۝۲۰ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ۚ ۝۲۱ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ ۚ﴾ [عبس: ۱۷-۲۲].

جنس نوزاد

یکی از معماهای حل نشده در رابطه با جنین، قضیه‌ی تعیین جنس است. تحکم در جنس جنین که پسر به دنیا آید یا دختر، قضیه‌ی است که علم بشر با همه‌ی پیشرفت‌ها و انکشافات خود در برابر آن درمانده است.

شهید سید قطب رحمته در ذیل تفسیر آیه‌ی کریمه ۵۴ سوره‌ی فرقان: ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا ۚ وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا ۝۵۴﴾ [الفرقان: ۵۴].

«اوست ذاتی که از آب، انسانی را آفرید، سپس او را نسب و سبب قرار داد و پروردگار تو همواره توانا بوده است».

می‌گوید: «یکی از شگفتیهای کار آفرینش انسان، راز سربسته‌ی گزینش جنس او در دوران جنینی است چرا که پسر یا دختر به گونه‌ی شگفت‌آوری، از سلولهای متشابه و نیز تخمک‌های متشابه به وجود می‌آیند در حالی که در هیچ سلولی از هزاران سلول (اسپرم) مرد، ویژگیهای به خصوصی که آن را شایسته‌ی تولید پسر یا دختر گرداند وجود ندارد. همین طور در هیچ تخمکی از تخمک‌های زن، وجه تمایز خاصی که بتوان آن را دلیل گرایش به سمت جنس مذکر و یا مؤنث تلقی کرد، موجود نیست. با این وجود یکی از این سلولهای مرد در اتحاد خود با تخمک زن، پسر می‌شود و دیگری دختر، که بشر تا کنون به این راز سر به مهر پی نبرده است و نه هم می‌تواند پی ببرد، زیرا این امر فقط در حوزه‌ی توانمندیهای پروردگار است که بشر را در آن مجال هیچ دخل و تصرفی نیست». و همین جاست که به اعجاز علمی آیات ۴۹ و ۵۰ از سوره‌ی «شوری» می‌رسیم که می‌گوید:

﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ إِنثًا وَيَهَبُ لِمَنْ يَشَاءُ الذَّكَورَ ﴿٤٩﴾ أَوْ يُزَوِّجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنثًا وَيَجْعَلُ مَنْ يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ ﴿٥٠﴾﴾ [الشوری: ۴۹-۵۰].

«ملکیت آسمانها و زمین فقط از آن خدا است، هر چه را که بخواهد می‌آفریند، به هر که خواهد فرزند اناث و به هر که خواهد فرزند ذکور عطا می‌کند، یا در یک رحم بیشتر از دو فرزند دختر و پسر قرار می‌دهد و هر که را بخواهد عقیم و نازاینده می‌گرداند زیرا او دانا و تواناست».

و چنین است که علم با همه ابزارهای خویش به اینجا که می‌رسد، خلع سلاح است، چرا که هیچ نیرویی قادر نیست تا به طور قطع و یقین جنس جنین را از قبل تعیین نماید، یا مرد و زنی را که از اساس فاقد این نیرو هستند، دارای توان و ویژگی باروری گرداند. چنانکه ما در تاریخ قدیم و جدید داستانهایی را در این باره می‌یابیم که محل عبرت انسان توانند بود، چه بسیار شاهان و قدرتمندانی که زیستند و مردند و با همه تلاش‌ها و تواناییها، با همه‌ی اطبا و کاهنان و منجمان خویش، در این میدان کاری از پیش نبردند. از داستانهای قدیم می‌گذریم و فقط به یکی از روایات معاصر که استاد دکتور «عبدالرزاق نوفل» در کتاب «القرآن والعلم الحديث» آن را نقل نموده است، بسنده می‌کنیم. این روایت به شاه سابق ایران «محمدرضا پهلوی» مربوط می‌شود. نامبرده قبل از «ملکه فرح» در سال ۱۹۵۰ با زنی ازدواج کرد. آن دو در شب زفاف تمام مراسم عنعنویی را که بر اساس رسم و رواج‌های محلی به منظور تحقق خواسته‌ی فرزند پسر باید انجام می‌دادند، بی‌کم و کاست به جا آوردند. به این ترتیب که در کنار خویش سینی را که حاوی پنیر و دو قرص نان بزرگ به طول یک متر و نیم بود، گذاشتند. در سینی دیگری تخم مرغ و سبزی «ترتیزک» قرار داده شده بود همراه با مجمری که از آن دود بخور متصاعد بود. زن و شوهر چهار بار از راهی گذشتند که بر بالای سر آنها آب و سوره‌ی مبارکه‌ی «یس» قرار داده شده بود. در هنگام برگزاری مراسم عقد، پسر بچه‌ی خورده‌سالی جلو آمد و به ملکه گلی را تقدیم کرد، در حالی که می‌گفت: «به زودی خداوند (ج) به شما فرزند پسری

عنایت می‌نماید». به این ترتیب، تمام آنچه که باید بر اساس عرف محلی انجام می‌شد، برگزار گردید. اما آنها سه سال کامل انتظار کشیدند و صاحب هیچ فرزند پسر یا دختری نشدند. و در اینجا بود که شاه و همسرش دروازه‌های معاینه خانه‌ی ماهرترین اطباء دنیا را دق الباب کردند. در امریکا چندین روز در شفاخانه‌ی نیویارک تحت دقیق‌ترین آزمایش‌ها قرار گرفتند. در شهر «کیف روسیه» زیر نظر دکتور «الیچ سیرانو»، در «سن پترزبورگ» زیر نظر دکتور «ایوانوویچ»، در آرژانتین زیر نظر دکتور «ارنیاندا گروسو» و در سویس، ایتالیا و خلاصه همه جایی که تصور می‌شد کاری از آنها ساخته است، تمام تلاش‌ها برای بچه دار شدن آنها به کار گرفته شد. اما این تلاش‌ها هیچ ثمری نداد. سپس شاه به تعویذ و دم و دعا روی آورد و «پاک صبح» که به پاپ اندونیزیا معروف است، آنان را دم و دعا کرد، ولی این کار هم سودی نبخشید و سرانجام شاه همسرش را به خاطر فرزند طلاق داد و با همسر دیگری که استعداد باروری داشت ازدواج کرد.

بلی، میلیون‌ها کوشش از سوی جهان طبابت در طی ده‌ها سال گذشته در این راستا انجام گرفته، اما طب نتوانسته است حیوان منوی مرد (اسپریم) یا تخمک زنی را که از اساس فاقد قدرت باروری باشند، وادار به اتحاد با همدیگر و در نهایت باروری نماید.

همچنین طب با تمام عجز و درماندگی اعتراف کرده است که در مورد جنس جنین تحکّم نهایی کرده نمی‌تواند و تعیین نوعیت جنس جنین که پسر باشد یا دختر، کاری است فراتر از توانمندیهای علم. و همین جاست که بار دیگر در برابر اعجاز علمی آیات «۴۹ و ۵۰» از سوره‌ی شوری قرار می‌گیریم.

با این همه باید تعجب کرد به حال مردانی که به خاطر آوردن فرزند و یا فرزند پسر، همسران بی‌گناه شان را تحت فشار قرار می‌دهند. چه بسا اختلافات خانوادگی را می‌بینیم که اساس آن بر این پندار بی‌اساس بنا گردیده است که گویا زن اگر دلش بخواهد می‌تواند فرزند و یا فرزند پسر به دنیا آورد! چه سبک خرد و کودن اند آنانی که زنان بیگناهشان را به خاطر کاری آزار می‌دهند که آن کار نه فقط در حوزه‌ی توانایی همسران

شان نیست، بلکه حتی در توانمندی تمام بشر نیز نمی‌باشد. و تا از مبحث «جنین» خارج نشده‌ایم، یک گام به عقب برداشته و قضیه‌ی تطوّر جنس جنین و اعجاز آیاتی از قرآن کریم در این رابطه را به بررسی می‌گیریم.

تطوّر جنین

دنیا قبل از قرن بیستم، از دانش «جنین‌شناسی» معلومات دقیق و روشنی نداشت. در قرن هفدهم جهان علم را عقیده بر آن بود که انسان به صورت کامل انسانی خود، در حیوان منوی مرد شکل می‌گیرد. یعنی اینکه اگر شما بتوانید حیوان منوی مرد را گرفته و آن را به وسیله‌ی دستگاهی بزرگ بسازید، در آن انسان کامل اندامی را با تمام تفصیل آن خواهید دید. این نظریه نهایتاً مفید این معنی بود که انسان در شکم مادر خود مراحل از تطوّر را نمی‌پیماید بلکه بدون طی کردن این مسیر طولانی از تطوّر، یکباره به طور کامل آن خلق می‌شود.

در قرن هجدهم تئوری فوق از نظر دانشمندان ابطال گردید، زیرا دانشمندان در این قرن به کشف تخمک زن موفق گردیدند. و در اینجا بود که علم تمام توجه خود را به سوی زن و نقشی که در تکامل جنین بر عهده دارد، معطوف ساخت و در این میان، نقش مرد به کلی از نظر افتاد. چه دانشمندان به این نظر برگشتند که انسان کامل در تخمک زن شکل می‌گیرد، زیرا تخمک زن از حیوان منوی (اسپرم) مرد بزرگتر است و در حقیقت تنها نقشی که نطفه‌ی مرد بر عهده دارد، عملیه‌ی بارور سازی یا «تلقیح» می‌باشد و بس. این نظریه همچنان تا قرن بیستم بر کرسی داوری در این عرصه نشسته بود.

در قرن بیستم علم آمد تا صورت مسأله را کاملاً عوض نموده و تصویری جدید از جنین را در شکم مادرش به دست دهد و این تصویر جدید را با وسایل و ابزارهای پیشرفته‌یی که می‌توانند حتی دوران رشد و تطوّر جنینی انسان را کاملاً عکس‌برداری نمایند، طوری پشتیبانی نماید که در صحت و درستی آن جای هیچگونه شک و ابهامی

باقی نگذارد.

در حالی که قرآن کریم بیش از چهارده قرن قبل، حتی پیش از آنکه دنیا از دوران حیات جنینی انسان کمترین آگاهی داشته باشد، در این باره تصویری روشن و دقیق ارائه کرده و مراحل و اطوار تکامل جنین را به دقت تمام توصیف نمود.

توجه کنید به آیات ۱۲-۱۴ از سوره ی مؤنون:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ ﴿١٢﴾ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿١٣﴾ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا ءَاخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ ﴿١٤﴾﴾ [المؤمنون: ۱۲-۱۴].

«همانا آفریدیم انسان را از سلاله‌ی گل خالص، پس آنگاه او را نطفه گردانیده و در جای استوار (صلب و رَحم) قرار دادیم، آنگاه نطفه را علقه (پاره‌ی خون) و علقه را مبدل به پاره‌ی گوشت و سپس آن گوشت را تبدیل به استخوان نمودیم. و سپس بر استخوانها گوشت پوشانیدیم و پیکر آن را کامل کردیم و پس از آن با دمیدن روح، خلقتی دیگر انشا نمودیم، آفرین بر قدرت کامل بهترین آفریننده».

و اینک همراه با آیات فوق الذکر، تطوّر مرحله به مرحله‌ی جنین را در روشنایی علم جدید دنبال می‌کنیم تا به اعجاز علمی آیات فوق بهتر و بیشتر آشنا گردیم:

۱- در اولین بند از این آیات کریمه، ملاحظه می‌کنیم که قرآن اصل خمیرمایه‌ی انسان را از گل معرفی می‌کند. چنانکه در آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی رحمن نیز می‌گوید:

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ كَالْفَخَّارِ ﴿١٤﴾﴾ [الرحمن: ۱۴].

«انسان را از گل خشکیده‌ای همچون سفال آفرید».

این آیات کریمه دقیقاً «گل» را به عنوان ماده‌ی اصلی خلقت انسان معرفی می‌کنند و این گلی که در همه جای زمین موجود است. دانشمندان علم جدید این گل را به آزمایشگاه بردند تا با تجزیه‌ی دقیق آزمایشگاهی بدانند که متشکل از چه عناصری است. آنها در نتیجه گیریهای آزمایشگاهی دریافتند که گل متشکل از هزده عنصر است. آنگاه

جسم انسان را مورد تجزیه و تحلیل آزمایشگاهی قرار داده و با شگفتی مشاهده کردند که جسم انسان نیز متشکل از همین عناصر هژده گانه می‌باشد.

علامه شیخ محمد متولی الشعراوی مفسر معاصر قرآن کریم، در کتاب «الأدلة الهادية على وجود الله» می‌گوید: «اینک اعجاز علمی قرآن کریم در پشت میز آزمایشگاه و در برابر چشمان مسلح علم به تجلی نشسته است. روشن است که مشاهده‌ی آزمایشگاهی غیر از جدال فلسفی است. اینجا فلسفه نیست و منطق هم نیست که داوری می‌نماید. اینجا اطاق آزمایشگاه است!».

شهید سید قطب رحمته الله صاحب تفسیر «في ظلال القرآن» نیز در ذیل آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی مبارکه‌ی رحمن می‌گوید:

«تعبیری که قرآن کریم در این آیه از ماده‌ی خلقت انسان به کار گرفته، تعبیر «صلصال» است. صلصال گل خشک شده به نحوه‌ی است که اگر چیزی را به آن بزنیم از آن صدا و جرسی برمی‌خیزد. امروزه با تحلیل‌های آزمایشگاهی اثبات گردیده است که جسم انسان محتوی همان عناصر تکوینی است که در خاک و گل زمین موجود است، چه در این تحلیل‌ها جسم انسان متشکل است از کربن، اکسیژن، هایدروژن، فسفر، کبریت، ازت، کلسیم، پتاسیم، سدیم، کلور منیزیم، آهن، منگنز، سرب، ید، فلورین، کوپالت، زنک، سلکون و آلومینیوم، که این عناصر عین همان عناصر سازنده‌ی خاک می‌باشند. هرچند میزان موجودیت این عناصر از انسان تا انسانی دیگر و همچنان از انسان تا خاک متفاوت است، اما حقیقت این است که عناصر تشکیل‌دهنده‌ی خاک و انسان همین‌هاست».



۲- قرآن کریم در بند دوم آیه‌ی مبارکه‌ی ۱۳ از سوره‌ی مؤمنون به بیان مرحله‌ی دیگری از مراحل تطوّر جنین می‌پردازد:

﴿ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْقَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ﴾ [المؤمنون: ۱۳].

«سپس او را به صورت نطفه‌یی در جایگاهی استوار قرار دادیم».

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» در ذیل تفسیر این آیه می‌گوید: «همان طوری که از آیه‌ی نخست استنباط می‌شود، پیدایش جنس انسان اساساً از سلاله‌ی خاک است و او در مسیر تطوّر طولانی مرحله به مرحله‌ی خویش، فاصله‌ی دراز میان دو نقطه‌ی (خاک - انسان) را طی می‌نماید. خاک در حقیقت طور اوّلیه نشأت آدمی است و انسان طوّر اخیر و طراز تمام شده‌ی خلقت وی. البته قرآن، چگونگی طیّ مسیر انسان را در فرایند تطوّر از خاک تا به انسان، به تفصیل مطرح نمی‌کند، بلکه آنچه را که دقیقاً مطرح می‌کند، سرفصل هر مرحله از مراحل تطوّر دوران جنینی اوست که اولین فصل آن قرار گرفتن نطفه در رحم مادر می‌باشد. اما اینکه تطوّر از خاک تا به انسان چگونه انجام می‌گیرد، در اینجا علم است که نظریات متعددی را ارائه کرده و نردبان معینی از نشو و ارتقا را برای وصل حلقات سلسله میان خاک تا انسان، به کار گرفته است. روشن است که علم در این کوشش خود می‌تواند درست عمل نموده باشد و هم می‌شود که به خطا رفته باشد. پس شایسته نیست که میان حقایق ثابت و قطعی که قرآن در این زمینه مطرح کرده است و میان کوشش‌های علمی که در راستای یافتن حلقاتی معین و سیستماتیک از این تسلسل انجام می‌گیرد، به هر قیمت ممکن ارتباط برقرار نموده، یا این دو را به هم مخلوط گردانیم چرا که حقیقت قرآنی قطعی و ثابت است در حالی که تلاش‌های علمی تا به قطعیت نهایی خویش می‌رسند، از گزند خطاها در اما ن نمی‌مانند، یک نظریه‌ی علمی امروز اثبات می‌شود و فردا در اثر دست‌یابی بشر به وسایل و روش‌های جدیدتر، نقض می‌گردد.

اما همینجا بر سر این مرحله از مراحل تطوّر جنینی انسان، با یک معجزه‌ی علمی دیگر قرآنی رو به رو می‌شویم.

قرآن در آیات (۴-۶) سوره‌ی «طارق» می‌گوید:

﴿....يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ ۚ﴾ [الطارق: ۴-۶].

«انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است! از یک آب جهنده آفریده شده است، آبی که از میان پشت و سینه‌ها خارج می‌شود».

آری، انسان از آب جهنده‌یی خلق شده است که از صُلب مرد و میان استخوانهای سینه‌ی زن بیرون می‌آید. نکته‌ی بسیار مهم این است که قرآن دقیقاً آشیانه‌ی آب منی مرد و آب زن را معرفی کرده و می‌گوید که جایگاه آب منی مرد «صُلب» وی، و جایگاه آب نطفه‌ی زن، میان «ترائب» وی است: ﴿يَخْرُجُ مِنْ بَيْنِ الصُّلْبِ وَالتَّرَائِبِ﴾ (صُلب) همان استخوان‌های فقرای پشت مرد است و «ترائب» استخوان‌های علوی سینه‌ی زن و این رازی است که در گنجینه‌های علم الهی بود و بشر تا نیمه‌ی قرن بیستم هیچ چیز از آن نمی‌دانست. چنین است که علم جدیداً به این حقیقت قرآنی پی برده است که آب منی مرد در استخوانهای فقرای پشت وی و آب زن در استخوان‌های علوی سینه‌اش قرار دارد.



۳- قرآن کریم در توصیف مرحله‌یی دیگر از مراحل تطوّر جنین می‌گوید: همین که نطفه در رحم زن قرار گرفت، در مسیر تطوّر خود به خون بسته یا (علقه) تبدیل می‌شود.

﴿ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً﴾ [المؤمنون: ۱۴].

«آنگاه نطفه را به صورت علقه در آوردیم».

در اینجا زمام سخن را به پروفیسر کانادایی «کیث. ل. مور» می‌سپاریم. او از مشهورترین دانشمندان جهان در علم «جنین‌شناسی»، رئیس بخش تشریح جنین در دانشگاه «تورنتوی کانادا» و رئیس اتحادیه‌ی دانشمندان جنین‌شناس امریکا و کانادا است و کتاب وی در زمینه‌ی «جنین‌شناسی» جایزه‌ی اوّل جهانی را به دست آورده است.

او می‌گوید: وقتی جنین در شکم مادرش به رشد و نمو آغاز می‌کند، شکل آن شبیه علقه یا کرم است، زیرا هنگامی که با اشعه از مرحله‌ی آغازین پیدایش جنین تصویربرداری کردند و این تصویر را در کنار تصویر «علقه» قرار دادند، مشخص شد که هر دو تصویر آشکارا با هم شباهت دارند. و چون به پروفیسر کانادایی موصوف گفته شد

که «علقه» در زبان عربی به معنای خون بسته است، پروفسر موصوف مدهوش گردیده و در اوج حیرت گفت: آنچه در قرآن ذکر شده است تنها توصیف دقیق شکل خارجی جنین نمی‌باشد، حیرت من آنگاه بیشتر می‌شود که می‌بینم توصیف قرآن شکل خارجی و تکوین داخلی جنین، هر دو را در بر گرفته است، به دلیل اینکه ابزارهای ما نشان داده است که خون در مرحله‌ی «علقه» در عروق بسیار باریک جنین محبوس گردیده و در نهایت به شکل خون بسته تبدیل می‌شود. پس قرآن نه فقط شکل و تصویر خارجی جنین را در این مرحله از تطوّر آن بیان نموده است، بلکه حتی ساختار داخلی آن را نیز مشخص گردانیده است.



۴- قرآن کریم در توصیف چهارمین مرحله از تطوّر جنین می‌گوید:

﴿فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً﴾ [المؤمنون: ۱۴].

«پس از آن، خون بسته را به مضغه (پاره‌ی گوشت) مبدل ساختیم».

شیخ محمد متولی الشعراوی در تعلیقی بر این آیه‌ی کریمه در کتاب «الأدلة الهادية على وجود الله» می‌گوید: دانشمندان تصویر اشعه‌یی را که از جنین در مرحله‌ی (مضغه) گرفته شده، با تصویر قطعه‌یی از خشت خام، یا خاک عجین شده مقابله نمودند، ملاحظه شد که تصویر هر دو شکل تماماً یکی است.

بلکه حتی خدای سبحان گذشته از توصیف شکل خارجی جنین به تکوین و ساختار داخلی آن نیز پرداخته است. جایی که در آیه‌ی ۵ سوره‌ی حج می‌گوید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبُعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاهُ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُّضْغَةٍ مُّخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُّخَلَّقَةٍ لِّبَيِّنَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَّن يُّتَوَفَّىٰ وَمِنْكُمْ مَّن يُّرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمَرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِن بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأُتْبِتَتْ مِن كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾ [الحج: ۵].

«ما شما را نخست از خاک آفریدیم، آنگاه از آب نطفه و سپس از خون بسته و بعداً از پاره‌ی گوشت تمام و ناتمام...».

و آنگاه که دانشمندان پاره‌ی گوشت جنین آدمی را که طول آن یک سانتی متر بود، از شکم مادر بیرون آورده و در زیر میکروسکوب الکترونی تشریح نمودند، مشخص شد که بعضی از دستگاه‌های داخلی وجود جنین در حال ساخته شدن و بعضی دیگر آن هنوز در ساختار ابتدایی خویش قرار دارد و هنوز ساختمان داخلی آن تمام نشده است.

دقت کنید که اگر قرآن کریم می‌گفت: «از پاره‌ی گوشت تمام خلق شده»، این توصیف بر حقیقت ساختار جنین در مرحله‌ی تبدیل آن به پاره‌ی گوشت، منطبق نمی‌گردد، زیرا چشمهای مسلح میکروسکوب‌های الکترونیکی بعداً کشف می‌کرد که ترتیب ساختمان داخلی «پاره‌ی گوشت» جنینی، هنوز در تمام بخش‌هایش به اتمام نرسیده است. برعکس اگر قرآن در توصیف تطوّر جنین از خون «بسته» به «پاره‌ی گوشت» می‌گفت: «پاره‌ی گوشت تمام خلق نشده»، باز هم این توصیف نمی‌توانست بر حقیقت تکوین آن تماماً انطباق کامل داشته باشد، زیرا بعداً مشاهده می‌شد که بخش‌هایی از این ساختار تماماً خلق شده‌اند. بنابراین، تنها توصیفی که می‌توانست در این مرحله از رشد جنین، توصیف دقیق و کاملی باشد همین توصیف قرآنی «پاره گوشت تمام خلق شده و تمام خلق نشده» است و بس. و در اینجا است که می‌بینیم باز در مرحله‌ی چهارم از تطوّر جنین، یکی دیگر از معجزات علمی قرآن کریم در زیر دوربینهای الکترونیک به تجلی می‌نشیند.

شیخ شعراوی می‌افزاید: دکتر «کیث. ل. مور» پروفسر کانادایی که قبلاً نیز در این بحث از او نام بردیم، تمام تطوّرات جنین در شکم مادرش را با پیشرفته کاملاً با آنچه که قرآن کریم در این باره گفته است انطباق دارد، از اولین مرحله‌ی حیات جنینی گرفته تا آخرین مرحله‌ی آن، به شمول مرحله‌ی استخوان بندی و ...

وقتی به دکتر «کیث. ل. مور» گفته شد: آیا ممکن است پیامبر اسلام ﷺ هزار و چهار

صد سال قبل، این همه تفصیل را در مورد تطورات جنین دانسته باشند و بناءً معلومات شخصی‌شان را در این مورد ارائه کرده باشند؟ او در پاسخ گفت: محال است! زیرا در آن عصر دنیا ابداً به این حقایق آشنا نبود و حتی این قدر هم نمی‌دانست که جنین در شکم مادرش چندین مرحله از تطوّر را پشت سر می‌گذارد، چه رسد به اینکه بتوان تصور کرد که دنیا در عصر رسالت حتی مراحل این تطوّر را نیز به دقت می‌شناخته است، کاری که علم حتی امروز هم با تمام پیشرفت‌هایی که انجام گرفته، به سادگی نمی‌تواند آن را کاملاً توصیف نماید. بلکه حتی علم تا کنون نتوانسته اطوار و مراحل رشد جنین را نامگذاری کند لذا از روی ناچاری این اطوار و مراحل را شماره‌گذاری کرده است، به گونه‌یی که پیچیدگی و ابهام در آن کاملاً مشهود و آشکار است. در حالی که قرآن کریم، علاوه بر توصیف دقیق مراحل جنین، نامها و عناوین ساده، معین و نهایت دقیقی را برای این مراحل نیز معرفی کرده است.

دکتر «کیث. ل. مور» می‌افزاید: هم اکنون این حقیقت همچون آفتاب برایم مبرهن است که به طور حتم این آیات از بارگاه خداوند جلّ جلاله به سوی محمد صلی الله علیه و آله نازل شده است و همین امر خود برایم این حقیقت روشن و قاطع را اثبات می‌کند که محمد صلی الله علیه و آله پیامبر خدا است. وقتی به وی گفته شد: در این صورت آیا شما به دین اسلام مشرف نمی‌شوید؟ او گفت: من آماده هستم تا در چاپ بعدی کتاب‌های خویش به این حقیقت اعتراف کرده و بر حقانیت این دین مبین گواهی دهم!

همچنان در سیمینار بزرگی علمی که مشهورترین دانشمندان علم جنین‌شناسی در سطح دنیا را گرد آورده بود، آیات قرآنی که در باره‌ی تطوّر جنین آمده است بر آنان قرائت گردید. با آنکه اکثریت این دانشمندان مسلمان نبودند اما کسی از آنان به خود جرأت نداد تا بگوید که: میان آیات قرآن کریم و یافته‌های جدید علمی، تصادم وجود دارد. فقط یک تن از آنها به طور غیر مستقیم به مسأله‌ی وراثت اشاره کرد و گفت: برنامه‌ی وراثتی انسان در نطفه‌ی مرد وجود دارد و تفصیل انسانی که متولد می‌شود و

اینکه آیا او مرد است یا زن، رنگ چشم، رنگ پوست، رنگ مو و سایر مشخصات ژنتیک وی در ژنهای وراثتی موجود است. اما او هرگز نمی‌دانست که قرآن از موضوع وراثت هم غفلت نکرده و این افتخار نیز به قرآن مربوط می‌شود. بناءً وقتی آیات مبارکه‌ی ۱۷ - ۱۸ و ۱۹ سوره‌ی «عبس» بر وی تلاوت شد، فریادی از قلب وی برخاست و در تالار سیمینار پیچید. آری، او با ندای بلند چنین گفت:

هرگز ممکن نیست که قرآن از بارگاه غیر خداوند بزرگ بوده باشد و من به این حقیقت اعتراف می‌کنم!

آیات سوره‌ی «عبس» این است:

﴿قَتَلَ الْإِنْسَنُ مَا أَكْفَرَهُ ﴿٢٠﴾ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ﴿١٨﴾ مِنْ تُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ﴿١٧﴾ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرَهُ ﴿٢١﴾﴾ [عبس: ۱۷-۲۰].

«ای کشته باد انسان! چرا تا این حد کفر و عناد می‌ورزد، از چه چیز خلق شده است؟ از نطفه‌ی، خدا این نطفه را آفرید و به دقت همه چیز را در آن گنجانید، سپس راه (کمال) را بر او سهل و آسان ساخت.»



۵- با نیرومندی نهفته در این نطفه‌ی اعجوبه، جنین این خلقت دست‌آموز تدبیر و تقدیر پروردگار، در یک خط ثابت و با یک آهنگ منظم، بی‌هیچ انحراف و انحنایی راه تطوّر و تکامل خویش را می‌پیماید تا آنکه وارد پنجمین مرحله‌ی تکاملی خویش یعنی مرحله‌ی استخوان‌بندی می‌شود:

﴿فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظْمًا﴾ [المؤمنون: ۱۴].

«پس پاره‌ گوشت را به استخوان مبدل ساختیم.»



۶- سپس به ششمین مرحله که ایجاد پوشش گوشتی بالای استخوان است، قدم می‌گذارد.

﴿فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا﴾ [المؤمنون: ۱۴].

«سپس استخوان را با گوشت پوشانیدیم».

و در اینجا است که انسان در برابر حقایق عظیم علمی دیگری از اعجاز قرآن کریم قرار می‌گیرد.

صاحب تفسیر «فی ظلال القرآن» از جمله‌ی آنانی است که دهشت و حیرت خود را در برابر این عظمت پنهان نموده نتوانسته و در حالی که با جملات و عباراتی خاشعانه که فقط می‌تواند از قلب و روان یک عبد عارف و یک بنده‌ی خاشع پروردگار متعال برخیزد، آن ذات یگانه را می‌ستاید و در ادامه می‌گوید:

در اینجا انسان در برابر آنچه که قرآن از حقیقت ساختمان جنین مکشوف ساخته است، بی‌اختیار مدهوش می‌شود، چرا که این حقایق فقط در این اواخر با پیشرفت‌هایی که در علم «جنین‌شناسی تشریحی» به دست آمده، وارد حوزه‌ی شناخت‌های بشری گردیده است. قرآن در اینجا صراحتاً می‌گوید که ساختار استخوانی جنین قبل از ساختار گوشتی آن شکل می‌گیرد. و علم با تمام تواضع در برابر قرآن زانو می‌زند تا بگوید که: بلی، تمام ابزارها گواهی می‌دهند که سلول‌های استخوانی جنین قبل از سلول‌های گوشتی وی شکل می‌گیرند، از آن رو که سلول‌های استخوانی غیر از سلول‌های گوشتی است. در آغاز هیکل استخوانی جنین ساخته می‌شود و بعد از آن است که سلول‌های گوشتی به فعالیت ساختمانی خود آغاز می‌نمایند و حتی پیدایش یک سلول از سلول‌های گوشتی هم قبل از پیدایش سلول‌های استخوانی به مشاهده نرسیده است.

بناء شایسته است تا یک بار دیگر با همه وجود، در برابر این آیه‌ی مبارکه بایستیم و بخوانیم که:

«سپس گوشت پاره را به استخوان مبدل ساختیم، و پس از آن استخوان را با گوشت پوشش

دادیم».

پاک است پروردگار علیم و بزرگ است این قرآن عظیم!



۷- همراه با شهید سید قطب رحمته الله علیه با سیاق قرآن می‌پیوندیم تا ببینیم که باز، این جنین بشری در شاهراه تکامل خود به کدام مرحله‌ی دیگر از مراحل تطوّر خویش قدم می‌گذارد.

﴿ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ [المؤمنون: ۱۴].

«سپس (تا دمیدن روح) خلقتی دیگر انشا نمودیم، آفرین بر قدرت کامل بهترین آفریننده». و این همان مرحله‌ی است که انسان در آن دارای ویژگیهای برتر انسانی خود یعنی همان ویژگیهایی می‌شود که او را از قطار سایر حیوانات جدا می‌سازد از آن رو که جنین انسان در اطوار و مراحل خلقت خود با جنین حیوان کاملاً شباهت دارد. پس وجه تمایز اساسی با حیوان فقط در این نکته از آیه‌ی مبارکه مضمّن است که می‌گوید: جنین انسان خلقتی دیگر نیز دارد و در این خلقت خویش طوری دیگر از تحول را می‌پیماید که در این طور، او از حیوانات دیگر متمایز گردیده، استعداد ارتقا و عروج را پیدا می‌نماید در حالی که جنین حیوان به همان مرتبه‌ی حیوانی خویش باقی مانده و از ویژگیهای تکامل و ارتقا بهره‌مند نمی‌شود.

آری، خدای عز و جل انسان را در آخرین مرحله‌ی تطوّر جنینی آن، خلقت دیگری می‌پوشاند که این خلقت «آدمیت» اوست. در حالی که جنین حیوانی در همان آخرین مرحله‌ی تطوّر حیوانی خود متوقف می‌شود و به همین دلیل است که حیوان - بر خلاف آنچه پاره‌یی از نظریات مادی می‌گویند - نمی‌تواند به طور میکانیکی از مرتبه‌ی حیوانی خویش به مرتبه‌ی انسانی تطوّر نماید، زیرا این دو با هم اختلاف نوعی دارند. اختلاف نوعی از آنجا پدیدار می‌شود که انسان با یک «نفخه‌ی الهی» از سلاله‌ی خاکی به سلاله‌ی انسانی عروج نموده و سپس بر اثر این «نفخه‌ی مقدّس»، جنین انسانی به «خلقتی جدید» و به ویژگیهای جدیدی آراسته می‌شود. و البته در این خلقت جدید، این تدبیر الهی و توانمندی‌های مطلق اوست که عمل می‌کند، چه این آرایش نوین هرگز از راه تطوّر میکانیکی انجام‌پذیر نیست.

علم جدید در این میدان نیز نه با مادّیون، که با قرآن همراه است، مادیون «انسان» شدن آدمی را طوری از اطوار ترقی حیوانی او دانسته و فرضیه‌ی خویش را بر این پایه بنا می‌کنند که حیوان ویژگیهای تطوّر را تا بدانجا با خود حمل می‌کند که به مرتبه‌ی انسانی می‌رسد در حالی که واقعیت‌های مشاهده شده‌ی علمی، اینگونه تفسیر میان پیوند انسان و حیوان را ابطال می‌نمایند.

مشاهدات علمی می‌گویند که: حیوان هرگز ویژگی‌های انسانی را با خود حمل کرده نمی‌تواند، بلکه در همان حدود جنسیت حیوانی خویش متوقف می‌شود و این انسان است که ویژگیهای معینی را دارا می‌گردد، ویژگیهایی که به هیچ وجه نتیجه‌ی تطوّر میکانیکی وی نبوده بلکه موهبت خاصی از یک نیروی خارجی می‌باشند.

شهید سیدقطب در این باره می‌گوید: وقتی پای علم بشری به میان می‌آید و صحبت از آن چیزی می‌شود که امروز آن را «معجزات علم» می‌نامند، مردم از خود بی‌خود گردیده و دست و پایشان را گم می‌کنند. مثلاً وقتی بشر موفق به ساختن دستگاهی می‌شود که می‌تواند بدون دخالت مستقیم انسان به یک راه خاصی برود، همه انگشت حیرت به دندان می‌گزند. در حالی که اگر یک لحظه به مراحل خلقت و تطوّر خویش در حیات جنینی بیندیشیم، باید برای همیشه مبهوت و مدهوش باقی بمانیم. اما بشر عادت کرده است که پنجره‌های چشم و قلب خود را به روی مشاهده این معجزات الهی ببندد، زیرا «عادت» و «الفت» حقیقت عظمت این معجزات را از قلب‌ها و عقل‌های ما ربوده است. اگر ما فقط به این نکته فکر کنیم که موجود پیچیده‌ی همچون «انسان» با تمام ویژگیها، اوصاف و ممیزات خویش، در یک نقطه‌ی نهایت کوچکی به نام «نطفه» گنجانیده شده است که آن را چشم غیر مسلح دیده نمی‌تواند، و باز اگر در نظر بگیریم که همه‌ی این خصوصیات و ممیزات، آرام آرام خودشان را در مراحل تطوّر جنینی نشان می‌دهند، به خصوص آنگاه که جنین از تطوّر حیوانی به معراج گاه تطوّر انسانی خویش قدم می‌گذارد. و باز اگر بیاییم و این جنین را در قامت طفلی ببینیم که نطق می‌کند و

علاوه بر وراثت‌های عام بشری، دارای موهبت‌های ویژه و استعدادهای منحصر به فرد خودش هم هست. و باز اگر یک بار دیگر به عقب برگردیم و همان «نطفه» یا نقطه‌ی کوچک ذره‌بینی را در نظر بگیریم که این «طفل» و این «انسان» با تمام او صاف و خصوصیاتش در همان نقطه‌ی کوچک جا به جا شده است. آری، مجرد تفکر ما در همین یک نقطه‌ی ذره‌بینی، کافی است که قفل دل‌های ما را بگشاید و ما را به عظمت خالق و عظمت آفرینش وی رهنمون گردد.

پروتئین نباتی و حیوانی

قرآن کریم در داستان بی‌اسرائیل و مشخصاً در آیه‌ی ۶۱ سوره‌ی بقره می‌گوید:

﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يٰمُوسٰى لَنْ نَّصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُثْبِتُ الْاَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِی هُوَ اَدْنٰی بِالَّذِی هُوَ خَیْرٌ...﴾ [البقرة: ۶۱].

«ای بنی اسرائیل! زمانی را به یاد آورید که به موسی (اعتراض کرده) و گفتید: ما هرگز به یک نوع غذا صبر نخواهیم کرد، پس از خدای خود بخواه تا برای ما از زمین نباتاتی مانند باقلا، خیار، سیر، عدس و پیاز را برویاند. موسی گفت: آیا می‌خواهید غذای بهتری را که دارید، به پست‌تر از آن تبدیل کنید؟...».

این آیه‌ی کریمه با بیان یک حقیقت غذایی می‌گوید: غذاهایی چون باقلی، عدس و پیاز از نظر ارزش غذایی پایین‌تر از غذاهایی مانند «منّ و سلوی» است.

داستان از این قرار است که خداوند ج وقتی بنی اسرائیل را از چنگ فرعون نجات داد، برای آنان که در صحرای سینا سرگردان بودند غذایی آماده از آسمان می‌فرستاد. این غذا عبارت از «منّ و سلوی» بود، منّ و سلوی نوعی از حلوی عسلی همراه با گوشت بریان شده پرنده «باسترک» یا به اصطلاح محلی ما «بودنه» است.

ارزش علمی آیه‌ی مبارکه‌ی فوق وقتی آشکارتر شد که علم تغذیه و سلامت غذایی به پیشرفت چشمگیری نایل گردید. در پرتو علم این حقیقت روشن شد که ارزش بالای غذا نه در مقدار مواد غذایی، بلکه در کیفیت آن می‌باشد. کمیته‌ی علمی بررسیهای غذایی در انگلستان، گزارشی از دستاوردهای تازه‌ی خود در این زمینه را انتشار داد. مهمترین موضوع این گزارش این است که ارزش مواد زلالی در کیفیت و در مقدار باهم متفاوت می‌باشد. همین گزارش می‌گوید که مصرف زیاد باقلی زیانبار است و حتی توصیه می‌شود که باقلی اصلاً به کودکان داده نشود چرا که مواد پروتئینی یا به تعبیر دیگر مواد زلالی که از مهمترین عناصر سازنده‌ی باقلی است، هرچند منبعی انرژی را برای تولید نیرو و فعالیت در بدن می‌باشند اما در عین حال، دستگاه‌های داخلی بدن را در عملیه‌ی تولید انرژی، خسته و فرسوده می‌سازند. از این جهت طب جدید به عنوان منبع تولید انرژی بدنی بیشتر تکیه بر مایعات را به جای حبوبات توصیه می‌کند. همچنان طب جدید پروتئینها یا مواد زلالی موجود در گوشت حیوانات را بر مواد پروتئینی موجود در حبوبات ترجیح داده و غذاهایی را که قرآن کریم در اینجا به عنوان غذای بهتر معرفی می‌کند، از جمله‌ی غذاهایی می‌داند که محتوی بیشترین مقدار از مواد زلالی یا پروتئینی می‌باشند.

مثلاً یک صد گرام از لوبیای سبز یا خشک محتوی ۲۱ گرام از مواد پروتئینی است. پس شگفت آور خواهد بود اگر بدانیم هنگامی که یک صد گرام از گوشت «بودنه» را تجزیه کردند، عین این مقدار از مواد پروتئینی به دست آمد، یعنی ۲۱ گرام کامل در یک صد گرام. اما با این تفاوت که کیفیت ۲۱ گرم مواد زلالی به دست آمده از گوشت پرنده‌ی فوق الذکر، خیلی بالاتر از کیفیت ۲۱ گرم مواد حاصله از باقلی و لوبیاست. آری، از نظر علمی پروتئین حیوانی بر پروتئین نباتی برتری دارد که بشر فقط در این اواخر قادر به درک حقیقت علمی مطرح شده در قرآن کریم گردیده است.

استاد عبدالرزاق نوفل در کتاب «القرآن و العلم الحديث» به نقل از کتاب «علم الصناعات الزراعية» می‌گوید: پروتئینها عبارت اند از مرکبات عضوی وازوتی. این مرکبات تنها شکل متناسب برای سهمگیری ازوت در عملیهی جذب غذا در بدن می‌باشند، زیرا این مرکبات عضوی در هنگام هضم به اسیدهای آمینه که تعداد آنها ۲۲ واحد است تبدیل گردیده و اسیدهای آمینه هم به وسیلهی خون جذب بدن می‌شوند. قابل ذکر است که کمبود پروتئین در تغذیهی روزانه، به حالت‌های مختلف بیماری منجر می‌شود که از آن جمله بیماری لاغری و بی‌حالی «انیمیا» است.

البته پروتئینها به تبع منبعی که از آن تولید می‌شوند به دو بخش تقسیم می‌گردند: یک: پروتئینهای حیوانی، همچون پروتئینهای حاصله از گوشت حیوانات و پرندگان. این نوع پروتئین برای جذب در بدن کارایی و توانایی کامل دارند. دو: نوع دیگر عبارت از پروتئینهای نباتی حاصله از گندم و حبوبات می‌باشند که این نوع برای عملیهی ترکیب غذایی در بدن صلاحیت و توانایی کامل ندارند.

علم جدید اثبات کرده است که مصرف مقادیر زیاد حبوبات، هضم آنها را در بدن دشوار ساخته و عملیهی جذب آنها را مشکل می‌سازد و در نهایت به نوعی از تسمم منجر می‌گردد که از علایم آن درشتی پوست، ایجاد اختلال در دوران خون، دردهای روماتیزمی، درشتی زبان و پوسیدگی دندانهاست.

بررسیها همچنان اثبات کرده‌اند که این مواد از نرخ‌های پایین غذایی برخوردار اند. در علم تغذیه به مقدار انرژی که حرارت یک کیلوگرام از آب را به یک درجهی سانتی گراد بالا می‌برد، اصطلاحاً واحد «نرخ» را به کار می‌گیرند. پس در حالی که نرخ حاصله از یک گرم روغن (۸/۸) است، در واقع نرخ حاصله از یک گرم خرما (۳/۴)، یک گرم حلوا (۴/۸)، یک گرم باقلی (۱/۴) و از یک گرم پیاز فقط (۰/۱۲) است. بناءً هرگاه این اصل را در نظر بگیریم که یک انسان روزانه به سه هزار واحد نرخ غذایی ضرورت دارد، اگر

قرار باشد که این سه هزار واحد را فقط از راه خوردن پیاز تأمین کند، باید حداقل روزی بیشتر از بیست کیلو پیاز را تناول نماید!

این البته تنها گوشه‌یی از آن حقیقتی است که علم توانسته است به آن دست یابد. اما یقین کامل داریم که حقایق علمی نهفته در فقط همین یک آیه از قرآن کریم، خیلی فراتر از حوصله‌ی درک علم با تواناییهای محدود آن می‌باشد.

از علم جیولوجی

آیات اول از سوره‌ی مبارکه‌ی اعلی با بیان دوره‌یی از ادوار تاریخ جیولوجی که به قبل از آفرینش انسان مربوط می‌شود، گوشه‌ی دیگری از تجلیات اعجاز علمی قرآن کریم را متبلور می‌سازد. در این آیات چنین می‌خوانیم:

﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ۝ الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى ۝ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى ۝ وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَى ۝ فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَى ۝﴾ [الأعلى: ۱-۵].

«به نام خدای خود که برتر از همه وجود است، تسبیح بگوی، آن خدایی که عالم را خلق کرد و آن را به سامان رساند و آن خدایی که همه چیز را به اندازه و نظام آفرید و سپس در طریق کمال هدایت کرد و آن خدایی که گیاهان را از زمین برویانید و سپس آنها را خشک و سیاه گردانید.»

علم جدید قدم جلو می‌گذارد تا در مقام تفسیر علمی آیات فوق الذکر قرار گرفته و بگوید: آنگاه که این کتله‌ی بزرگ شعله‌ور، یعنی «زمین» از خورشید جدا شد، قرنهای متعدد در فضا در حال دوران بود. همزمان با این چرخش، گرما و حرارت آن تدریجاً کم می‌شد تا آنکه در مسیر این تحول، کتله‌ی گاز شعله‌ور اولیه به کره‌ی آتش سیال و جوشانی مبدل گشت، سپس آرام آرام پوسته‌ی خارجی آن سرد شد تا به نوعی از انجماد برسد، آنگاه گاز مشتعل موجود از زمین فاصله گرفته با فضای پیرامونی آنکه نوعاً سرد بود و با فضای دورتر از محیط زمین که سردتر از فضای زمین بود، برخورد کرد و در

نتیجه‌ی این برخورد، بارانهای شدید و سیلابهای ویرانگری در زمین به وجود آمد. در این میان کتله‌ی زمین همچنان بیشتر و بیشتر سرد می‌شد، سیلابها دنیا را غرق خود کردند و از آنجا که ابرهای متراکم به طور همیشه محیط زمین را در چنگال خویش گرفته بودند، شعاع و نوری هم به آن نمی‌رسید. سرانجام سیلاب‌ها عامل نجات زمین از غلاف ضخیم ابری پیرامون آن گردیدند و باناپدیدشدن ابرهای متراکم، مقدار کمی از اشعه‌ی در حال اهتزاز خورشید به زمین رسید و آرام آرام، روز در افق پدیدار گردید. پدیده‌های طبیعی معروف دیگر نیز به شکل هولناکی به جنب و جوش افتادند، در طول هزاران سال توفانهای کشنده در آبهایی که سراسر زمین پوشیده از آن بود، جریان داشت. همزمان زلزله‌های ویرانگر و انفجارات آتشفشانی هولناکی رونما می‌گردیدند. ر نهایت همه‌ی این پدیده‌ها دست به دست هم دادند تا قشر زمین در بعضی از جهات خویش، از سطح بحر ارتفاع پیدا نموده، قاره‌های بزرگ تشکیل پیدا کنند و سلسله کوهها به وجود آیند. بادهای صرصر سرگردان، صدها سال امواج دریا را به سوی زمین می‌کشانیدند که در نتیجه‌ی آن، سواحل به وجود آمدند. آبهای حاصله از باران دروادیها به جریان افتادند. و این چنین بود که خداوند بزرگ در روند منظم یک «تطور»، زمین را آفرید و آن را به بحر و بر تقسیم کرد. سرانجام کوهها، اقیانوسها، دریاها و جویبارها و همه‌ی پرزه‌های متشکله حیاتی زمین، آرام آرام به جای خود قرار گرفتند.

آری، این روند توصیفی با این فرایند از تطورات در چگونگی تکوین آفرینش، می‌تواند یکی از وجوه تفسیر آیات آغازین از سوره‌ی فوق الذکر در رابطه با خلقت زمین باشد.

«گرتروود هارمان» دانشمند جیولوجست می‌گوید: «نباتات، قدیمی ترین پدیده از پدیده‌های شکل بندی حیات بر روی زمین بوده‌اند، زیرا حیوانات بدون نباتات قادر به زندگی در آن نیستند. از طرفی در دوره‌ی پیدایش نبات، زمین هنوز هم در حالت اضطراب و ناهماهنگی به سر می‌برد، چه با پایان یافتن موسم دورانی بارانهای زیاد،

موسم دورانی خشکسالیهای طولانی فرا می‌رسید. نباتات بر روی زمین پدیدار گردیدند، بی‌آنکه انسان در زراعت آن نقشی داشته باشد. و از آنجا که دمای هوا هنوز بالا بود، زیرا هوا کاملاً از بخار اشباع شده بود و این حالت میلیونها سال طول کشید، بناءً نباتات نیز با بهره‌گیری از این جو، بسیار متنوع گردیده و به طور انبوه رشد کردند، چرا که این جو خود به امر سرعت رشد نباتات کمک می‌کرد. در نتیجه بخش بزرگی از مین را فرش سبزی از نباتات، درخت‌ها و جنگل‌های انبوه پوشانید.

اما توفانها هنوز هم در راه بودند. توفانها می‌آمدند و در مسیر خود درخت‌ها و نباتات را از ریشه برمی‌کنند و بی‌آنکه کسی وجود داشته باشد تا از آنها استفاده کند، این درخت‌ها و نباتات بر سطح زمین می‌افتادند، از آن رو که حیات حیوانی هنوز بر روی زمین آغاز نشده بود. در نتیجه کتله‌های بزرگی از درختان و گیاهان، سالیان متمادی بر روی زمین افتاده و آب آنها را می‌پوشانید و در اثر به تحلیل‌رفتن آنها به مرور زمان لایه‌های خاک نباتی حاصل خیزی پدید می‌آمد که خود زمینه‌ی رشد جنگل‌های جدید می‌گردید و باز عین عملیه تکرار می‌شد، توفانها جنگل‌ها را نابود می‌کردند و خاک جدید و جنگل‌های جدیدتر در راه بودند و این عملیه هزاران سال پیوسته تکرار می‌شد. قرنهای متوالی سپری شد و حجم و کثافت این نباتات به تحلیل رفته، پی هم زیاد و زیاده‌تر و همزمان قشر خاک حاصله از آن نیز قطور و قطورتر می‌گردید و رفته رفته این خاکهای نباتی انباشته بر روی همدیگر، به کتله‌های سخت تبدیل گردیده و رنگ آنها نیز رو به سیاهی می‌گذاشت تا سرانجام به ماده‌ی صخره‌مانند سیاهی مبدل گردید.

این ماده‌ی صخره‌مانند، ذغال سنگ است که قرن‌ها در جوف زمین باقی ماند تا سرانجام انسان آمد و آن را کشف کرد و از آن به صورت یک ماده مهم انرژی‌زا بهره‌برداری نمود.

آیا این همان چیزی نیست که قرآن کریم در آیات فوق از آن سخن می‌گوید؟ دقت کنید که قرآن چه می‌گوید، قرآن می‌گوید: خداوند متعال در سیر تطوّر آفرینش زمین،

گیهان را آفرید و سپس آنها را به ماده‌ی خشک سیاه «غثاء أحوی» مبدل گردانید. ملاحظه می‌کنیم که تعبیر قرآنی از این ماده: «غثاء» و «أحوی» است. غثاء: ماده‌ی خشک و سخت را گویند، و أحوی: رنگ سبز تیره‌ی مایل به سیاهی.

بررسیهای دانشمندان از مناطق ذغال سنگ زمین، و آزمایشهای انجام یافته به وسیله‌ی ابزارهای میکروسکوپی و دستگاه‌های تابش اشعه، بر روی طبقات تشکیل دهنده‌ی این ماده نیز نشان داد که ذغال سنگ اصلاً از همین نباتات پدید آمده است و از آغاز عملیه‌ی شکل گیری این ماده، ۲۵۰ میلیون سال می‌گذرد. همچنان این بررسیها نشان می‌دهد که رشد نباتی در زمین قبل از آنکه موجودات زنده در آن آفریده شوند و از نباتات موجود در آن بهره‌برند، ۳۵ میلیون سال ادامه داشته است. اما ضخامت و چگالی این نباتات انباشته شده در بطن زمین در گذار این میلیونها سال، هنگامی آشکار می‌شود که بدانیم: دانشمندان انبار ذغال سنگ موجود در جوف زمین را ۸ بلیون تن تخمین کرده‌اند که این مقدار، برای برآوردن نیازهای بشر برای مدت بیش از چهار هزار سال کفایت می‌کند. البته این امر، بر فرض استمرار میزان کنونی استهلاك ذغال سنگ است که هم اکنون به میزان دو هزار میلیون تن در سال تخمین زده می‌شود.

بلی، این همان «غثاء أحوی» و این اکتشافات هم حکایتگر تاریخ تکوین دوره‌یی از دوره‌های آفرینش زمین و آنچه که بر روی روی زمین گذشته است، می‌باشد که قرآن کریم چارده قرن قبل آن را مطرح نموده، اما دانش جیولوجی در این اواخر به آن دست یافته است. آری، به آن دست یافته است تا معجزه‌ی دیگری از معجزات علمی قرآن کریم را نمایان سازد.

عالم مرئی و عالم نامرئی

در اولین آیه از قرآن کریم چنین می‌خوانیم:

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الفاتحه: ۲].

«ثنا و ستایش جملگی از آن خدای پرورش دهنده عالمیان است».

لفظ «عالمین» که جمع «عالم» است، در ۷۳ آیه از قرآن کریم تکرار شده است. مفسران در بیان تفسیر «عالمین»، عالم را به دو بخش عالم علوی و عالم سفلی تقسیم نمودند: عالم علوی در این تفاسیر شامل کائنات فوقانی زمین همچون کواکب و افلاک و ماه و خورشید ... و خلاصه همه‌ی آنچه که در آسمانهاست، می‌شود و عالم سفلی شامل موجودات روی زمین و اندرونی آن، همچون دریاها و مخلوقات داخل آنها، معادن، نباتات، حیوانات و انسان است.

اما آیا هستی فقط منحصر به همین دو عالم است؟ و آیا مراد قرآن کریم از «عالمین» هم فقط همین محدوده‌ی معین می‌باشد؟ سؤالی است که باید در برابر آن اندکی درنگ کرد.

پیشرفت‌های شگرف در عرصه‌ی علوم، این نتیجه‌ی مثبت را به دست داده است که هستی در کل منقسم به دو عالم است، که این دو عالم یکی «عالم مرئی» و دیگری «عالم غیر مرئی» است، عالم مرئی همان عالمی است که انسان با چشم عادی یا با چشم مسلح آن را می‌بیند که این عالم، تمام عرصه‌ی مشاهدات انسان را در علیا و سفلی، در آسمانها، زمین، زیر زمین و همه‌ی عرصه‌ی مشهود برای انسان، در بر می‌گیرد. عالم غیر مرئی نیز امروزه دیگر حقیقتی است که شک بردار و جدال برانگیز نیست. تا بدانجا که دانشمندان عصر حاضر نیز بر آنند که این عالم، بسیار وسیع‌تر، عظیم‌تر و مزدحم‌تر از عالم مرئی می‌باشد چندانکه عرصه‌ی نادیدنیها و ابعاد آنها گسترده‌تر از آن است که بتوان تصور کرد.

بر این اساس است که علم جدید هم اکنون در صدد آن است تا با کشف آثار عالم غیر مرئی، ابعادی از این هستی بزرگ را درنوردد. از جمله‌ی این پدیده‌ها یکی هم دنیای «اشعه» است. اخیراً دانشمندان علم «نور» به وجود اشعه‌ی غیر مرئی در کنار اشعه‌ی مرئی پی برده‌اند. «ادیت راسکین» یک تن از این دانشمندان است، او می‌گوید: زمانی که ما میان اشعه‌ی مرئی با اشعه‌ی غیر مرئی مقایسه می‌کنیم، درمی‌یابیم که اشعه‌ی مرئی فقط جزء کوچکی از حقیقت کلی «نور» می‌باشد. از این جهت علم جدید هم اکنون دریافته است که به کارگیری واژه‌ی «نور» یا اصطلاح «شار نورانی»، یا «اشعاع» نمی‌تواند تعبیر دقیق و کاملی از حقیقت نور باشد و به همین دلیل، هم اکنون اصطلاح «انرژی اشعاعی» وارد عرصه‌ی کاربردی این علم گردیده است تا این اصطلاح بتواند تمام اشکال اشعه، اعم از مرئی و غیر مرئی آن را در بر گیرد.

از جمله‌ی اشعه‌ی غیر مرئی می‌توان از اشعه‌ی «سینی» که به نام «چشم سوم انسان» معروف گردیده است، یا از اشعه‌ی «رنگتن» که از نام کاشف آن اخذ شده است نام برد. این اشعه جداً نیرومند بوده و قادر اند تا اشیایی را که نور نمی‌تواند به داخل آنها نفوذ نماید و یا چشمان ما قادر به رؤیت آنها نیست، شگافته و به درون آنها نفوذ نمایند. این اشعه دارای امواج نهایت کوتاه و ده‌هزار بار کوتاه‌تر از طول موج نور مرئی می‌باشند.

در دنیای اشعه‌ی غیر مرئی می‌توان از اشعه‌ی ماورای بنفش که طول موج زیادتری از اشعه‌ی سینی دارند، و همچنان از اشعه‌ی مادون قرمز که در اصل امواج حرارتی هستند که ما آن را احساس می‌کنیم اما نمی‌بینیم، نام برد. این اشعه‌ی مختلف النوع در عین حالی که به اعصاب و عضلات ما دسترسی دارند اما در فیلم‌برداری ظاهر نمی‌شوند، زیرا اشعه‌یی هستند غیر مرئی که انسان آنها را در شناخت و درمان امراض، در تغذیه، صنایع سبک و سنگین، صنایع نظامی ... و غیره مورد بهره‌برداری قرار داده است.

از اشعه‌ی غیر مرئی که بگذریم، به امواج رادیو و رادار می‌رسیم که این امواج نیز غیر مرئی هستند. امواجی که تنها وجود اشیا را کشف نمی‌کنند، بلکه حتی مکان دقیق آنها

را نیز ضبط می‌نمایند و مدت‌هاست که این امواج وارد حوزه‌ی بهره‌برداری بشر گردیده اند.

همچنان علم جدید، مواد حیوی غیر مرئی همچون میکروب‌ها و ویروس‌های مختلف النوع را نیز کشف کرده است، که آثار خطیر و زیانبار آنها هم اکنون روشن می‌باشد اما علم به رؤیت این مواد حیوی قادر نگردیده است، نه فقط به این دلیل که این اشیاء نهایت کوچک اند، بلکه بیشتر به این دلیل که این مواد اکثراً غیر مرئی می‌باشند. اما در ارتباط با چند و چون این عالم غیر مرئی و عناصر تکوینی آن، باید گفت که: دانشمندان سخت در تلاش‌اند تا بررسی‌هایی را در این میدان به ثمر رسانند. از شمار نخستین کسانی که این بررسی‌ها را آغاز کرده‌اند، دکتور «اوستی» در فرانسه، «لوردالی» و «چارلز هوب» در انگلستان و پروفیسر «جوزیف سل» در آلمان بودند که مجله‌ی انگلیسی «اخبار علم» از سال ۱۹۴۰ به این سو، بررسی‌ها و تحقیقات دانشمندان در این عرصه را پیوسته منتشر نموده است.

و تا شما در قضاوت عجله نکرده‌اید، بگذارید همه با هم بدانیم که تقسیم عالم به دو عالم مرئی و غیر مرئی، تقسیم علم نبوده، بلکه این معجزه‌ی دیگری از معجزات قرآن کریم می‌باشد، جایی که در آیات ۳۸ و ۳۹ از سوره‌ی «حاقّه» با روشنی تمام می‌گوید:

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصَرُونَ ﴿٣٨﴾ وَمَا لَا تُبْصَرُونَ ﴿٣٩﴾ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿٤٠﴾﴾ [الحاقه: ۳۸-۴۰].

«قسم به آنچه که شما می‌بینید و قسم به آنچه که شما نمی‌بینید، همانا قرآن وحی الهی بر رسول بزرگوار است».

البته چون بحث بیشتر در این زمینه فراتر از حوصله‌ی این رساله است، لذا در حوزه‌ی عالم غیر مرئی مادی به همین مقدار اکتفا نموده و به ذکر نمونه‌ی عظیم‌تر از این عالم که عالم «روح» است می‌پردازیم. با یقین به این حقیقت که با پیشرفت‌های علمی و وسیع‌تر شدن افق بینش بشر، روز تا روز اعجاز آیات مبارکه‌ی ۳۸ و ۳۹ از سوره‌ی «حاقّه» روشن‌تر شده و بشر به این حقیقت آشناتر می‌شود که حوزه‌ی موجودات، فراتر از

حوزه‌ی مدرکات اوست.

از عالم روح

از جمله‌ی عوالم غیرمرئی که اخیراً علم ازراه‌های تجربی به وجود آن پی برده است، وجود «روح» است. امروزه علما و دانشمندان زیادی در غرب، دست اندرکار بررسی‌های روحی بوده و جمعیت‌ها و انجمن‌های متعددی را در این زمینه تشکیل داده‌اند. حتی آنها از این محدوده پا را فراتر گذاشته و کوشیده‌اند تا از طریق مدیوم‌ها یا وسیط‌های روحی پاره‌یی از تظاهرات ارواح را عکس برداری نمایند، که نگارنده در کتاب «الانسان روح لا جسد» تألیف دانشمند معروف مصری «دکتور رؤوف عبید» نمونه‌هایی از این تصاویر را مشاهده نموده و ده‌ها شهادت علمی مجامع و گروه‌های «روحی» را در این باره مرور کرده است.

در این کتاب شما با دانشمندان مادی زیادی رو به رو می‌شوید که با شک و انکار تمام به سوی دانشمندان مدعی وجود روح روی آورده، اما پس از مشاهده‌ی مدیوم‌ها و رؤیت عینی آثار و تظاهرات ارواح، خود از مبلغان بزرگ و جود روح گردیده‌اند. اخیراً باخبر شدم که این کتاب به وسیله‌ی دانشمند ایرانی آقای «کاظم خلخالی» به فارسی نیز ترجمه شده و در دو مجلد با قطع بزرگ منتشر گردیده است، که جویندگان این مبحث خود می‌توانند رأساً به آن مراجعه نمایند.

آری، در عالم غیر مرئی می‌توان از عالم «روح» نام برد. اخبار علمیی که بعد از انفجار بمب اتمی در هیروشیما منتشر گردید، حاکی از آن بود که مردم جاپان اشباح پلها و ساختمانهای ویران شده را پس از انفجار بمب اتمی مشاهده می‌کردند. دانشمندان ماوراء طبیعی در مقام تفسیر این اخبار گفته‌اند که این مشاهدات، نشان‌دهنده‌ی وجود پدیده‌یی است که آن را انکسار در اهتزاز روحی می‌نامند. پدیده‌یی که به انسان امکان می‌دهد تا برای چند لحظه، عوالم روحی را مشاهده نماید.

همچنان بسیاری از کسانی که به کثرت در کوه‌های همالیا به کوه‌گردی می‌پردازند، از مشاهده‌ی مناظر معین و پرندگان و اشکال عجیب و غریبی سخن می‌گویند که البته این امر را نمی‌توان به وجود اختلال در اعضای و ظیفوی مغز و حواس آنها نسبت داد، زیرا دستگاه‌های دقیق همراهشان نشان می‌دهد که آنان در حالتی کاملاً طبیعی به سر می‌برند.

از دلایل وجود عالم غیرمرئی، وضعیت شخص در حال احتضار است. انسان در حال احتضار از خود حرکاتی مانند تبسم، یا بدخلقی نشان می‌دهد و احیاناً نام کسانی از دوستان یا اقربای خویش را که قبل از او به دیار اموات شتافته‌اند، بر زبان می‌آورد که این حالت غالباً نشانه‌ی بر فرارسیدن مرگ اوست، زیرا در این هنگام، روح شخص محتضر در میان دو عالم یعنی عالم مرئی و عالم غیر مرئی در حال تردد است.

شهید سید قطب رحمته الله در تفسیری بر آیه‌ی کریمه‌ی ۳۸ از سوره‌ی «الحاقه» می‌گوید:

«این آیه‌ی کریمه با پیش‌کشیدن عالم غیرمرئی، قلب و احساس انسان را با خود به ماورای حدود و ثغور ادراکات محدود بشری وی می‌برد تا از این طریق، آفاق و ابعاد جهانبینی او از هستی و حقیقت را توسعه دهد. این آیه‌ی کریمه به انسان می‌آموزاند که هرگز نباید زندانی دیدنیها و اسیر مدرکات عقلی محدود و بسته‌ی خویش باشد، زیرا هستی وسیع‌تر و حقیقت بزرگتر از این شبکه‌ی محدود شناخت‌های انسانی اوست که از نیروی معین و متناسب با مأموریت خود در این کائنات برخوردار اند و نه بیشتر از آن، این مأموریت همانا خلافت وی در روی زمین است. اما این انسان می‌تواند در عین این محدودیت‌های خویش، به آفاق و عوالم غیر محدود دیگری نیز سیر و سفر داشته باشد آنگاه که به این حقیقت باور نماید که در ورای این محسوسات محدود وی، عوالم و حقایق بسیار بزرگتری هم وجود دارند که اصلاً این عوالم را نمی‌توان با عوالم محسوس او مقایسه کرد. و در این هنگام است که انسان می‌تواند بر تنگنای وجود خویش غلبه نموده و از زندان محدودیت‌های خود بیرون رود و با سرچشمه‌های راستین معرفت و حقیقت رابطه برقرار نماید.

پس آنانی که خویشتن خویش را در حصار محسوسات و مدرکات بشری زندانی می‌سازند، بدون شک مسکین اند. البته ما در مقاطع مختلف تاریخ بشر، با بسیاری از این زندانیان مسکین که زندانبان خویشتن خویش اند، رو به رو می‌شویم، آنانی که نه فقط روزنه‌های نور و معرفت را بر عالم جان و روان خویش بسته‌اند، بلکه حتی می‌کوشند تا دیگران را نیز در این زندان با خود محصور و مقید گردانند.

اما شگفتا که «علم»، یعنی همان چیزی که این زندانیان، قبل از «حقیقت» به آن ایمان آورده‌اند، در قرن بیستم خودش را از حصارهای سنگینی که در خلال دو قرن گذشته با غرور تمام بر گرداگردش کشیده بود آزاد می‌سازد و از طریق آزمایش‌ها و مشاهدات معین خویش به عالم نور و عالم حقیقت می‌پیوندد. البته این آغاز بیداری علم و به هوش آمدن آن از سکرات غروری است که گرفتار آن شده بود.

آری، علم هم اکنون به محدوده‌ی کار خویش آشنا گردیده و با تجربه دریافته است که این ابزارها و ادوات محدود، می‌توانند او را در این گردونه‌ی هستی به عالم غیر محدود رهنمون شوند و در اینجا است که «علم» با تواضعی مؤمنانه و خشوعی عارفانه، پرچم دعوت به سوی «ایمان» را بر می‌افرازد.

به همین دلیل است که دانشمندی چون «الکسیس کاریل» را می‌بینیم که با همه‌ی تبحر در میادین علوم تجربی، سرانجام به این نتیجه می‌رسد که: «دنیا در فراخنای عظیم خویش، پر از عقل‌های فعالی غیر از عقل‌های ما است و عقلی ابدی بر مقدرات همه عوالم مسلط است، چه آن عوالمی که بر ما آشکار می‌باشد و چه آن عوالمی که از دیدگان ما پنهان و در پرده‌ی حجاب قرار دارند. شعور به «قداست» توأم با دیگر نیروهای فعال روحانی، دارای نقش ویژه‌ی در زندگی ما است، زیرا این شعور است که ما را با افقهای پنهان و عظیم عالم روح مرتبط می‌سازد».

دانشمند دیگری مانند «دی.نوی» می‌گوید: «بسیاری از افراد با هوش و دارای حسن نیت را می‌بینیم که در این تخیل به سر می‌برند که گویا نمی‌توانند به خدای عَلَّامُ الْغُیُوبِ ایمان داشته

باشند، به این دلیل که نمی‌توانند او را درک کنند. در حالی که انسان امانتدار که خود را در عرصه‌ی شوق علمی به این میدان افکنده است، لزوماً مجبور نیست تا خدای عز و جل را درک و یا تصوّر نماید، مگر به همان اندازه که یک دانشمند طبیعی ملزم به درک و تصوّر نیروی برق است، زیرا تصوّر و درک انسان در هر دو حالت ناقص و نارسا می‌باشد، چه همان طور که انسان از درک و تصوّر خدای عز و جل ناتوان است، همانسان از درک و تصوّر جوهر مادی نیروی برق نیز عاجز و ناتوان می‌باشد! اما با این حال، آثار وجود برق از آثار وجود یک قطعه چوب که با همه‌ی کیان و جسامت مادی خویش در برابر ما قرار دارد، نیز ثابت‌تر و روشن‌تر است».

دانشمند طبیعی دیگری همچون «سیر آرتر تومسون» مؤلف اسکاتلندی مشهور می‌گوید: «ما در زمانی به سر می‌بریم که در آن کره‌ی زمین کدر، شفاف گردیده و اثر (موج) کیان مادی خویش را از دست داده است، پس زمان ما دیگر برای فروروی در تأویلات مادی، صلاحیت چندانی را دارا نیست».

همین دانشمند در مجموعه‌ی «علم و دین» خود می‌گوید: «عقل متدین امروز نباید برای این امر متأسف باشد که دانشمند طبیعی از طبیعت فارغ نمی‌شود تا به پروردگار طبیعت بپردازد، زیرا پرداختن به ماورای طبیعت بزرگتر از آن است که بتواند وجهی همّت وی قرار گیرد. شاید اگر دانشمندان بخواهند تا از طبیعت مافوق آن را استنتاج نمایند، نتیجه جلاً از مقدمه بزرگتر باشد، مگر انصافاً ما باید به یک حقیقت غبطه‌خوریم و آن این است که دانشمندان علوم طبیعی این زمینه را برای گرایش دینی آماده ساخته‌اند تا این گرایش بتواند در فضای علم نفس بکشد، چرا که همچو امکانی در روزگار پدران و اجداد ما هرگز میسر نبوده است. پس اگر بحث در باره‌ی خداوند عز و جل کار دانشمندان طبیعی نیست، آنچنانکه «مستر لانگدون» در کتاب خود به غلط چنین می‌پندارد، ما بر عکس وی معتقدیم که در حقیقت بزرگترین خدمتی که علم انجام داده است، رهبری و راهنمایی انسان به سمت و سوی یک تفکر برتر و قدسی‌تر از خدای عز و جل است. و اگر

بگوییم که: علم برای انسان، آسمان و زمین جدیدی را ایجاد کرده است و از همین روی وی را به سمت غایه‌ی تلاش‌های عقلی وی برانگیخته است، هرگز سخنی به گزاف نگفته ایم.

آری، تا به خود می‌آییم ناگهان متوجه می‌شویم که این انسان، صلح و سعادت را در نمی‌یابد مگر در آنجا که ماورای میدان فهم اوست و آن هم فقط در آستانه‌ی در ایمان و اطمینان به خدای بزرگ دست یافتنی است و بس!.

دانشمند دیگری مانند «ا. کرسی موریسون» رئیس اکادمی علوم در نیویورک و مؤلف کتاب مشهور «علم به سوی ایمان فرا می‌خواند» را می‌بینیم که می‌گوید: «بدون شک ارتقای حیوانی انسان به سطح یک موجود دارای شعور و تفکر، گامی بسیار بزرگتر از آن است که از طریق تطوّر مادی انجام پذیرفته و در آفرینش وی منظوری ابداعی وجود نداشته باشد. پس اگر به واقعیت این سخن ما را پذیرفته باشید، می‌توانیم بگوییم که انسان با داشتن این صفت، خود یک کارگاه عظیمی است. اما سؤالی که باز لاینحل باقی می‌ماند این است که چه کسی این کارگاه را اداره می‌کند؟ زیرا انسان بدون آنکه اداره شود مفید فایده نیست. باید گفت که علم این علت اداری را، علتی مادی نمی‌پندارد. حقیقتاً ما حالا به درجه‌یی از تقدم رسیده‌ایم که باور کنیم، این خداوند بزرگ است که شعله‌یی از نور خود را به این انسان بخشیده است».

این چنین است که مشاهده می‌کنیم علم آرام آرام برخاسته است تا با گامهای خود از زندان مادّیت و چهاردیوار آن بیرون رفته و در فضای بی‌نهایتی که قرآن کریم در آیه‌ی ۳۸ سوره‌ی «الحاقّه» و آیات مانند آن ترسیم نموده است به سیر و سفر بپردازد. و اگر باز هم در میان ما کسانی از مدّعیان اندیشه وجود داشته باشند که هنوز هم تحت پرچم علم با هر دو دست پنجره‌های نور را بر روی خود و اطرافیان خویش ببندند، ما با باور کامل به آنان می‌گوییم که: شما در ارتجاع و عقب ماندگی کامل قرار دارید از علم، و در عین زمان در تخلف و عقب ماندگی کامل قرار دارید از دین. همچنان در تخلف و

عقب‌ماندگی شعوری قرار دارید از آزادی و ممارست آزادانه‌ی آزادی در شناخت حقیقت، و در تخلف و عقب‌ماندگی کامل قرار دارید از آن جایگاهی که شایسته‌ی شأن موجود با کرامتی مانند انسان است!

شیخ محمد متولی الشعراوی مفسر معاصر قرآن کریم در تفسیری بر آیات سوره‌ی مبارکه‌ی «الحاقه» می‌گوید:

«ثبوت علمی دنیای غیرمرئی، این نتیجه‌ی کلی را به دست می‌دهد که عدم ادراک وجود یک چیز، لزوماً به معنی عدم وجود آن چیز نیست. پس اگر خداوند بزرگ برای ما از فرشتگان و شیاطین و بهشت و دوزخ سخن می‌گوید، ناگزیر باید به وجود این اشیا باور کنیم. نه فقط به این دلیل که او از وجود این اشیا خبر داده است، بلکه به این دلیل نیز که خدای متعال بر وجود عالم غیب برای غیر مؤمنان هم دلیل مادی ارائه کرده و آنان را در این میدان به مبارزه فرا خوانده است.

به عنوان نمونه، از میکروبها این موجودات دقیق و ذره‌بینی یاد می‌کنیم. در حالی که این موجودات در تمام طول عمر بشر همراه وی بوده اند اما ما فقط در این اواخر بعد از آنکه دانشمندان به کشف میکروسکوب‌های الکترونی موفق گردیدند، به وجود آنها پی برده و موجودات عجیبی را دیدیم که نه تنها دارای شکل، حرکت، حیات و توالد و تناسل می‌باشند بلکه به علاوه راه نفوذ به درون جسم انسان را به خوبی بلد اند و می‌دانند که چگونه خود را به خون وی رسانده و با کروییات خون درافتند و غوغایی بزرگ را در وجود انسان بر پا کنند، این دنیای بزرگی که تا صد سال قبل به کلی از دیدهی ما پنهان بود. اما آیا همینکه میکروب از دیدهی ما پنهان بود، به معنی آن است که صد سال قبل وجود خارجی نداشت؟ هرگز! میکروب‌ها وجود داشتند و وظیفه‌ی خود را در کارگاه هستی نیز انجام می‌دادند.

به این ترتیب، ملاحظه می‌کنیم که کشف میکروب دلیلی از دلایل مادی پروردگار متعال بر وجود عالم غیب و عالم غیر مرئی است. پس پروردگار متعال با کشف

پدیده‌هایی از این دست، آشکارا این حقیقت را برای ما بیان می‌کند که ساحه‌ی مدرکات ما بسیار تنگتر از ساحه‌ی موجودات است و عدم ادراک ما از وجود اشیاء، به معنی عدم وجود آنها نیست.

از میکروب می‌گذریم و به یک قطره آب نگاه می‌کنیم. اگر یک قطره آب را در زیر میکروسکوب قرار دهیم، دنیای عجیبی را در اندرون آن مشاهده می‌کنیم، دنیایی از حیات و حرکت و فعالیت و جنب و جوش که ما تا یک قرن قبل حتی از وجود آن هیچ آگاهی نداشتیم. اما آیا این عدم آگاهی ما به معنی عدم وجود این پدیده‌ها بود، یا که این حقایق وجود داشتند، اما ما به درک آنها قادر نبوده‌ایم؟

و اگر باز ساحه‌ی دیدمان را به تمام کائنات گسترش دهیم، می‌بینیم که تمام کائنات گواه بر این حقیقت است که «وجود» یک چیز است، و ادراک ما از آن تماماً یک چیز دیگر. پس برای آنکه یک موجود وظیفه‌ی خود در کارگاه هستی را انجام بدهد، حتماً ضروری نیست که ما از وجود آن درک و آگاهی قبلی داشته باشیم، چرا که کائنات غیرمرئی هرگز حیات و هویت خود را از قوه‌ی مدرکه‌ی ما دریافت نمی‌کنند به طوری که اگر ما از وجود آنها با خبر نباشیم، سر به زانوی عدم بگذارند و از ایفای نقش خود در عرصه‌ی خلقت کنار بروند.

به ماهواره و اقمار مصنوعی می‌نگریم. آیا صد سال قبل کسی فکر می‌کرد که روزی انسان بتواند واقعات روی زمین را در همان لحظه‌ی وقوع آنها، از طریق صفحه‌ی تلویزیون مشاهده نماید؟ طبعاً چنین تصویری بعید از امکان تلقی می‌شد.

لیکن خدای عز و جل جلوه‌یی از علم بی‌کران خود را به سوی ما فرستاد تا بتوانیم بفهمیم که در این کائنات ویژگیها و امکاناتی وجود دارد که حتی به ما امکان مشاهده‌ی یک رویداد را از فاصله‌ی هزاران مایل می‌دهد.

اما سؤال این است که چگونه انسان توانست به این پیشرفت علمی دست یابد و مثلاً ماهواره را به کار گیرد؟ آیا انسان غلاف جوّی جدیدی را خلق کرد که این غلاف جوّی

جدید بتواند تصویر را به سویش انتقال بدهد؟ آیا انسان مواد دیگری را از بیرون کروی زمین به استخدام خویش گرفت تا بتواند چنین اقماری را بسازد؟ طبعاً پاسخ منفی است. و حتی بزرگترین فرد ملحد و مادی گرای روی زمین هم نمی‌تواند ادعا کند که انسان خود خالق این ویژگی‌ها و توانایی‌هاست، بلکه غلاف جوی و مواد مورد ضرورت در ساخت اقمار مصنوعی از هنگام خلقت زمین در آن وجود داشته‌است ولی این ویژگی‌ها و این مواد از حوزه ادراکات ما پنهان بوده و در عالم غیب نسبی قرار داشته‌اند. و هنگامی که خداوند عز وجل اراده کرد تا این حقایق را بر ما مکشوف گرداند، ما توانستیم فرمول‌های آنها را کشف کرده و آنها را به استخدام بگیریم.

بی شک یکی از حکمت‌های اکتشافات جدید علمی از نقطه نظر سنت‌های پروردگار، اثبات عینی این حقیقت برای بشر است که ساحه و گستره‌ی وجود، فراتر از ساحه و گستره‌ی عقل و درک وی می‌باشد و او باید بداند که دنیای غیب یک حقیقت است هرچند که این حقیقت، در ساحه‌ی درک و آگاهی وی قرار نداشته باشد.

و باز اگر به آسمان نگاه کنیم، می‌بینیم که هر زمانی که ما توانسته ایم تلسکوپ‌های قوی‌تر و بزرگتری بسازیم، همانگاه نیز توانسته ایم تا اجرام آسمانی جدیدی را کشف کرده و آنها را برای اولین بار ببینیم. پس آیا این اجرام آسمانی قبل از کشف تلسکوپ‌های ما وجود خارجی نداشته و وظیفه‌ی خود را در کارگاه هستی انجام نمی‌داده‌اند؟ طبعاً هم وجود داشته‌اند و هم مأموریت خویش را در کائنات انجام می‌داده‌اند اما خداوند بزرگ وجود آنها را تا میعاد معینی از دیدگان ما غایب نگه داشت و آنگاه که زمان معین آن فرا رسید، آنها را برای ما مکشوف گردانید تا بدانیم که دنیای غیب، هم وجود داشته و هم مأموریت خود را در کارگاه خلقت پروردگار انجام می‌داده است و ابداً منتظر این باقی نمی‌مانده تا ما از وجود آن درک و آگاهی قبلی پیدا کنیم.

شیخ شعراوی در ادامه‌ی تفسیر آیات ۳۸ و ۳۹ سوره‌ی «الحاقه» می‌گوید: نهایتاً اینکه خدای عز وجل زندگی خود انسان را نیز شاهده‌ی بر موجودیت عالم غیب قرار داده است تا این

انسان در روز قیامت نگوید که: ای بار خدایا! اگر دلیلی عقلی بر وجود عالم غیب را
برایم ارائه می‌کردی، بیشک من ایمان می‌آوردم.

آری، زندگی انسان خود شاهد این حقیقت می‌باشد چرا که خداوند عز و جل فقط به انسان
توانایی آن را داده است که تمدنها را از نسل‌های قبلی تحویل گرفته و خود هم بر آنها
بیفزاید. در حالی که چنین توانایی از تمام مخلوقات دیگر سلب گردیده است. از این
جهت ما می‌بینیم که مثلاً حیات حیوانات از همان ابتدای خلقت تاکنون، همان حیات
اولیه بوده و هیچگونه پیشرفتی در آن رونما نگردیده است. مثلاً هیچ گاه نشنیده ایم که
اجتماعی از بوزینه‌گان برای بررسی راه‌های ارتقای سطح زندگی شان تشکیل شده باشد و
مثلاً در مناطق استوایی که دارای درجه‌ی حرارتی بالاست، وسایل سردکننده را برای رفاه
حال آنان به کار گرفته باشد. همچنان نشنیده‌ایم که گروهی از حیوانات قطبی در یک
گردهمایی، راه‌های مقابله با سرمای کشنده‌ی منطقه‌ی قطبی را بررسی نموده باشند.

لیکن انسان کاملاً یک حقیقت جداگانه است. بدان جهت که خداوند عز و جل فقط برای
عقل بشر این امتیاز را داده است که وارث تمدن بشری باشد. بنابراین نسل‌های جدید
بشری زندگی خود را از همانجایی آغاز می‌کنند که نسل‌های قبلی به آخرین نقطه‌ی آن
رسیده‌اند. سپس این نسل‌های جدید بر حجم و کیفیت مدنیت نسل‌های قبل می‌افزایند.
و از آنجا که توانایی عقلی بشر بر استیعاب و پیمایش میدانهای جدید علمی بسیار
گسترده است پس می‌توانیم بگوییم که هر نسل بشری چیزهای جدیدی را می‌داند که
برای نسل قبلی جزء عالم غیب بوده است و حق تعالی برای هر نسل بشری اسرار و
رموزی از کائنات خود را می‌نمایاند که برای نسل قبل از آن هویدا نبوده است. و اگر
نسل حاضر را نسل کامپیوتر می‌نامند، شما باید باور کنید که خداوند بزرگ برای نسلهای
بعدی اسرار و رموزی از این خلقت خویش را مکشوف خواهد ساخت که نسل کامپیوتر
در آن زمان جزء آثار باستانی به حساب خواهند رفت و به موزه‌ها و بایگانی‌ها گذاشته
خواهند شد. پس هر چه زمان به پیش رود، سرعت سیر تمدن‌های بشری نیز افزایش

خواهد یافت.

اما سؤال این است که چرا خداوند عز و جل تنها به انسان توانایی این همه ارتقای علمی را داده است؟ پاسخ این است که اعطای این موهبت برای انسان یعنی این موجودی که در میان ایمان و کفر مختار آفریده شده، بدان جهت است تا او به خوبی بداند و آگاه باشد که جمود فعلی حاکم بر عقل‌های منجمد در امر انکار عالم غیب، یک خرافه بیش نیست چرا که همین انسان، امروزه اموری را در متن زندگی خود احساس می‌نماید که تا دیروز نسبت به او و نسبت به حوزه‌ی درکش، در عالم غیب قرار داشته اند و او در هر گامی که به سوی کشف محمولات به جلو برمی‌دارد، پرده‌یی از پرده‌های عالم غیب را به عقب می‌زند. بناءً اینها همه دلایل مادیی است که پروردگار متعال بر وجود عالم غیب برای ما ارائه نموده است.

آری، ارائه نموده است تا اگر از عالم عظیم غیب، از جنت و نار و فرشتگان و ... برای ما خبر می‌دهد، بی‌درنگ به انکار آنها برنخیزیم بلکه به وجود آنها ایمان آوریم. و ایمان آوریم به اینکه توانمندیهای فعلی ما، به حقیقت و گنه این عوالم دسترسی ندارد، اما یقیناً بسیاری از این عوالم غیب در دنیای دیگر بر ما مکشوف خواهد گشت، آنگونه که به نیروی علم در این دنیا نیز عوالم غیبی بسیاری بر ما مکشوف گردید.

و اما تصور نکنید که قرآن از این پیشرفت‌های علمی غافل مانده است. توجه کنید به اعجاز علمی آیه‌ی ۵۳ از سوره‌ی «فصلت» که می‌گوید:

﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [فصلت: ۵۳].

«در آینده‌ی نزدیک به انسانها آیات و نشانه‌های قدرت خویش را در آفاق و انفس آشکار خواهیم ساخت تا برای آنها روشن شود که خداوند بر حق است».

«وَمَا تَحْتَ الثَّرَى»

با شیخ شعراوی در بحث عالم غیب و اعجاز علمی قرآن در این میدان باقی می‌مانیم، او می‌گوید:

اگر باز هم می‌خواهید تا از یک دلیل غیبی دیگر که در عین حال جلوه‌ی دیگری از معجزات علمی قرآن کریم را به نمایش می‌گذارد سخن بگوییم پس اینک توجه کنید به آیه‌ی ۶ از سوره‌ی مبارکه‌ی «طه» که می‌گوید:

﴿لَهُ مَا فِي السَّمٰوٰتِ وَمَا فِي الْاَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَى﴾ [طه: ۶].

«هر چه در آسمانها و در زمین و در میان آنها و یا درون کره‌ی خاک موجود است همه ملک اوست».

چنانکه ملاحظه می‌کنیم خدای عزوجل در این آیه‌ی کریمه از موجودات و مخلوقات درون کره زمین به «وَمَا تَحْتَ الثَّرَى» تعبیر نموده است، اگر ما چهارده قرن قبل را که زمان نزول قرآن است در نظر بگیریم، می‌دانیم که در طول این قرنهای متمادی کسی از مفاهیم و مصادیق «وَمَا تَحْتَ الثَّرَى» آگاهی نداشت و همه‌ی آنچه که در «وَمَا تَحْتَ الثَّرَى» و یا در زیر خاک وجود داشت، بر ما غیب و پوشیده بود. سپس خداوند جل جلاله اراده کرد تا با کشف منابع و معادن زیرزمین، عالم غیب را برای ما به اثبات رساند، و در اینجا بود که دنیای عظیم «وَمَا تَحْتَ الثَّرَى» را بر ما مکشوف ساخت، ما دیدیم که زیر زمین انباشته از ذخایر معدنی است، انباشته از پترول، طلا، آهن و معادن نفیس دیگری است. و دیدیم که زیر زمین همچنان انباشته از آبهای جوفی می‌باشد. دنیای عظیم و عوالم غیبی محیر العقولی را در زیر زمین دیدیم که هرگز از وجود آن آگاهی قبلی نداشته‌ایم.

بنابراین پروردگار بزرگ بدینگونه دلیل دیگری بر وجود دنیای غیب را برای ما ارائه کرد زیرا هیچ کس در روی زمین نمی‌تواند ادعا کند که او گنج‌ها و معادن زیر زمین را آفریده است. حتی تمام دانشمندان روی زمین هم نمی‌توانند ادعا کنند که آنها مخترع دریا‌های عظیم پترول در زیر زمین اند. البته ذخایر و معادن عظیم دیگری هم که بشر

هنوز به کشف آنها قادر نگردیده، به یک باره از کتم عدم پدیدار نگشته‌اند بلکه از همان آوان خلقت تکاملی زمین، در بطن آن موجود بوده اند اما پنهان از دیدگان و دریافت‌های ما، تا خداوند عز و جل با دلایل مادی برای ما اثبات کند که عالم غیب موجود است، و با دلایل مادی اثبات نماید که عرصه‌ی موجودات فراتر و بسیار فراتر از ساحه‌ی مدرکات ما می‌باشد.

دمندگان افسون و حسادت حسود

هنوز هم بعضی از مردم را عقیده بر آن است که حسد در واقع نشانه‌گیری مستقیمی است که از چشم حسود به انسان محسود، در وجودش، یا در سرمایه، یا فرزندانش اصابت می‌کند. و هنوز هم داستانهای بسیاری برای تأکید گذاشتن بر اینگونه اعتقادات روایت می‌شود که البته اغلب این داستانها، ساخته و پرداخته‌ی ذهن داستان نویسان است. بفرض اگر داستانی از این دست صحیح هم باشد، فقط از باب تصادف محض است و بس.

گفتنی است که بسیاری از صاحبان این اعتقادات، برای تأیید رأی خود به آنچه که قرآن کریم در سوره‌ی «فلق» ذکر نموده، استناد می‌کنند. پس باید دید که آیا آنچه قرآن کریم در این سوره می‌گوید، نظر این گروه را تأیید می‌کند، یا اینکه قرآن خود نظر دیگری دارد که پیشرفت‌های حاصله در عرصه‌ی علم روانشناسی، آن را روشن ساخته است؟

سوره‌ی «فلق» می‌گوید:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ۝۱ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ۝۲ وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ۝۳ وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ ۝۴ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ۝۵﴾ [الفلق: ۱-۵].

«بگو پناه می‌برم به پروردگار سپیده‌دم، از شر آنچه آفریده و از شر تاریکی چون فرا گیرد و از شر دمندگان افسون در گره‌ها و از شر حسود، آنگاه که حسد ورزد».

ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان در این سوره پیامبر گرامی خویش را توجیه می‌کند تا پناه‌جویی به خدای عَلَّامُ الْغُیُوبِ از شرّ همه‌ی آنچه را که از جنبه‌های بد در انسان و حیوان، نبات و هوا و غیره آفریده است، به مردم آموزش دهد، زیرا هر موجودی، خالی از جنبه‌ی شرّ نیست و این شرّ در هر امری تمثیل می‌شود که به انسان زیان برساند، هر گونه‌ی زیانی! البته بدترین شرّ، شرّی است که در تاریکی شب در رسد. حتی شرّ و بدی خود، در شب بیشتر از روز خطرناک و فاجعه‌بار می‌شود. مثلاً اگر چنانکه آتش سوزی، زلزله، غرق، و امثال آن در شب روی دهند، قطعاً ابعاد خطرتر و هولناکتری به خود می‌گیرند. کما اینکه انواعی دیگر از شرّ نیز وجود دارند که غالباً در شب اتفاق می‌افتند، همانند قتل و دزدی. از این جهت است که انسان مؤمن ناگزیر باید از شرّ تاریکی به خدای عَلَّامُ الْغُیُوبِ پناه ببرد.

مفسّران، شرّ «دمندگان افسون در گره‌ها» را بر شرّ سحر و ساحران تفسیر کرده و گفته‌اند: دمندگان گره‌ها، در حقیقت جادوگرانی‌اند که چیزهایی را خوانده و بر تار گره زده‌ی می‌دمند تا عمل سحر انجام گیرد.

حال اگر ما به این نکته توجه کنیم که واژه‌ی «عقد» در قرآن کریم به معنی «رابطه‌ی محکم و نیرومند» آمده است، مثلاً همین عقد نکاح، در بیشتر از یک آیه به معنی رابطه‌ی از دواج آمده است، پس آیا نمی‌توان ﴿شَرُّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ﴾ «شرّ دمندگان در گره‌ها» را به معنی شرّ دو به هم زنانی تفسیر نمود که با سخن چین‌ها و زمزمه‌های نجواگونه‌ی افسون‌گرانه‌شان، رابطه‌های ازدواج، دوستی‌ها، برادری‌ها و هر رابطه‌ی قوی طرفینی دیگری را به هم می‌ریزند؟ آیا مگر شرّ اینها خطیر و زیانبار نیست؟ چه بسیار رابطه‌های موفق زوجیت را که این وسوسه‌آفرینی‌ها به هم نریخته و بنیاد چه بسا خانواده‌ها را که ویران نموده است؟ چه بسیار دوستی‌هایی را که به دشمنی‌ها مبدّل نکرده‌اند؟

اما انسان حاسد کسی است که در آرزوی زوال نعمت محسود لحظه‌شماری می‌کند. ولی آیا مجرد آرزوی زوال نعمت از کسی، به خودی خود شرّی است؟ قرآن در این

رابطه با کمال صراحت سخن می‌گوید، قرآن نمی‌گوید که به خدای عز و جل از خود حاسد پناه ببرید، بلکه می‌گوید از شرّ حاسد به او پناه ببرید، و باز نه مجرداً از شرّ وی، بلکه از شرّ وی در هنگامی که حسد می‌ورزد. پس گو اینکه از حاسد ضرری متصور نیست مگر اینکه او در هنگام حسدورزی قصد شرّ نموده و در حسد خود فعال و تأثیرگذار باشد.

البته ابعاد عمیق این آیه‌ی کریمه از نقطه نظر روانشناسی و طبّ فقط آنگاه روشن شد که علم، تأثیرات سوء حسد حاسدان و نقش شرورانه‌ی را که بازی می‌کنند و نیز تأثیر منفی حسد را در روان خود حاسدان، کشف نمود. پس ببینیم که علم جدید در تفسیر این آیه‌ی کریمه چه می‌گوید.

دانشمند علوم روانی، دکتور «پتر چانیکرون» می‌گوید: حاسد شبیه به دجال جادوگری است که سه سر دارد، یکی از آنها حسد است و دو تای دیگر، کینه ورزی و دردمندی از مشاهده‌ی نعمت دیگران. پس در هر جایی که یکی از این سه امر را دیدید، حتماً دو رفیق دیگرش را نیز می‌بینید. بنابراین همینکه حسد در روان شخصی پدید آمد، ناگزیر کینه و رشک نیز با آن متولد می‌شود. پس هر جا احساس کردید که انسانی دچار کینه‌ورزی و پیچیدگی درونی است، همانگاه باید بدانید که او از بیماری حسد رنج می‌برد.

دکتور «ویکتور بوشیه» نیز می‌گوید: حسد، رشک و کینه ورزی، سه استوانه از یک پیکره اند. این سه خصلت آفاتی خبیثه می‌باشند که سموم مضره‌یی را تولید می‌کنند، سمومی که برای سلامتی انسان زیانبار بوده و به بخش بزرگی از انرژی و نشاط و شادابی وی که لازمه‌ی اندیشه و عمل سالم است، پایان می‌دهند، زیرا کسی که کینه در درون وی مشتعل است، تمام وقت به این امر می‌اندیشد که چگونه و از چه راهی به فرد کین‌خواه خویش زیان و آسیبی برساند. گاه حتی او فرد کین‌خواه خویش را می‌زند بی‌پروا از اینکه چه خواهد شد.

حسدورز، یعنی کسی که درد پیچیده از رشک درونی، بینایی ظاهر و باطن را از وی

گرفته و او در تمام طول و عرض نگاهش فقط هیولای کسی را می‌بیند که به وی رشک می‌ورزد. او آرام نمی‌گیرد تا آن چیزی را که سبب رشک وی از او شده است، از وی سلب نماید، خواه آن چیز مقام و منصبی باشد، یا مال و ثروتی، یا شهرت و موقعیتی. شخص حاسد از این درد و رنج آنچنان به خود می‌پیچد که در او این اندیشه نهادینه می‌شود تا هر طور که شده، هر چه زودتر فرد محسود را از تخت نعمت به زیر اندازد. و چون در این کشمکش فرسایشگر روان آزار اندرونی خود، بخشی از انرژی و توان خویش را نیز از دست می‌دهد، بناءً فکر وی نیز مختل می‌گردد که این اختلال فکری خود مرحله‌یی از مراحل جنونی است که انسان نمی‌داند که در آن چه کاری می‌کند و چگونه تصمیم می‌گیرد؟

از این جهت است که بسیار می‌شنویم فرد حاسدی محسودش را کشته است و یا کینه‌توزی را کینه‌اش کور ساخته و با شعله‌های سرکش این کینه‌توزی، فرد مورد نظرش را به آن دنیا فرستاده است. اما سخنچینی و بدگویی فرد حاسد از محسود و صرف وقت و توان و حتی سرمایه‌ی خویش در این جهت، در مقایسه با امور فوق الذکر کمترین شرارتی است که می‌توان از وی انتظار داشت.

این است تمثیلی از شرّ حاسد آنگاه که حسد ورزد.

و این همان چیزی است که خدای عز و جل از ما خواسته است تا از آن به ذات پاکش پناه ببریم. پس حاسد شرّی ندارد مگر آنگاه که حسد ورزد و این است ابعاد و جنبه‌های خطر شرّی که در واقع با شرارت‌های همه‌ی خلق مساوی است.

پیشرفت‌های علمی در علوم روانشناسی، بدین گونه از سوره‌ی مبارکه «فلق» تفسیری علمی ارائه می‌کنند تا این حقیقت را اثبات نمایند که قرآن کریم در تمام جهات و میادین علمی پیشاهنگ است. و چنین نیز خواهد بود تا آنگاه که قیامت بر پا گردد، زیرا این کتاب، کتاب ربّ العالمین و وحی جاودانه‌ی وی برای سید المرسلین است.

وسوسه‌ی جن و انس

آخرین سوره‌ی قرآن کریم از انسان مؤمن می‌طلبد تا از وسوسه‌ها و اوهامی که مردم در اندرونش می‌افکنند و یا از آن وسوسه‌ها، اوهام، افکار و تخیلات داخلی که در اثر وسوسه‌ی جن یا انفعالات باطنی خود وی در اندرونش به غوغا برمی‌خیزند، بپرهیزد و از شرّ این وسوسه‌ها و اوهام خارجی و داخلی، به خدای سبحان پناه ببرد. متن این سوره چنین است:

﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ۝١ مَلِكِ النَّاسِ ۝٢ إِلَهِ النَّاسِ ۝٣ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ۝٤ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ۝٥ مِنَ الْغَيْتَةِ وَالنَّاسِ ۝٦﴾ [النساء: ۱-۶].

«بگو پناه می‌برم به پروردگار مردم، پادشاه مردم، معبود مردم، از شرّ وسوسه‌گر نهانی، آن کس که در سینه‌های مردم وسوسه می‌کند، چه از جن و (چه از) انس».

بر اساس مشاهدات عینی، انسان در برابر القآت دیگران خیلی سریع متأثر می‌شود. به ویژه آنگاه که این القآت به امور خصوصی وی ارتباط داشته باشند. چه بسیار انسانهای سالم و سرحالی را می‌یابیم که فردی با ایشان رو به رو شده و این وسوسه را در آنان انداخته است که گویا نشانه‌های ضعف و رنجوری در چهره‌شان پدیدار است، یا رنگ رخساره‌شان تغییر کرده است. و این انسانهای سالم و سرحال بی‌درنگ با تسلیم شدن به این القاء، تن به ضعف و رنجوری سپرده، نشانه‌ها و آثار این ضعف در ایشان برملا و اندکی بعد در بستر بیماری افتاده‌اند. چه بسیار انسانهای سالمی که به ناراحتی و بیماری دیگران گوش فرا داده و چون اعراض و علایم آن بیماری معین را شنیده‌اند، در دم احساس کرده‌اند که ایشان خود نیز به آن بیماری مبتلا می‌باشند. و چه بسیار انسانهایی که وقتی از شیوع یک بیماری آگاه شده‌اند، دیری نپاییده است که خود نیز به آن امراض مصاب گشته‌اند.

چنانچه ملاحظه می‌شود که در زمان شیوع وبا، اعراض و علایم آن در بسیاری از افراد ظاهر می‌شود، بدون آنکه چنین کسانی در واقع امر به خود و با مبتلا گردیده باشند.

که علم طب چنین حالاتی را تحت عنوان «اعراض عصبی و روانی مرض» نامگذاری می‌نماید. مثلاً قی و اسهال عصبی در زمان شیوع کولیرا، یا سردرد و تب لرزه در ایام شیوع ملاریا، اعراض تسمم از غذایی که انسان با دیگران تناول می‌نماید. همه‌ی اینها در واقع امر وجود حقیقی نداشته، بلکه از آفت وسوسه‌یی که مردم در همدیگر می‌افکنند، ناشی می‌شود.

همه‌ی ما -بدون شک- این واقعیت را لمس کرده‌ایم که انسان وقتی در خلوت خویش تنها شده و عنان خیال خویش را رها می‌کند تا در میدان امراض سیر و سفر نماید، مثلاً اینکه چگونه مریض می‌شود، یا اگر به فلان بیماری خطرناک دچار شود چه خواهد شد و چه خواهد کرد، در نتیجه‌ی این تخیلات فوراً اعراضی به وی دست می‌دهد. آری، همه‌ی ما این حالات را لمس کرده‌ایم. در حالی که فی الواقع اینها همه بیش از تخیل چیز دیگری نیستند. شکی نیست که این تخیلات، تمام حس درونی انسان را پر از بیماری، پر از احساس خطر و پر از افکار هول‌انگیز می‌نمایند.

یا اینکه انسان گاهی در خلوت خود وقتی با خیالاتش کلنجار می‌رود، به یکباره در اندیشه‌ی مرور زمان می‌افتد. احساس می‌کند که دارد توان وقوت خویش را از دست می‌دهد. با غلبه‌ی این احساس، واقعاً هم او دچار سستی و ضعف می‌شود و در حالی که سنّ جوان و در بنیاد کاملاً نیرومند است، در یک لحظه احساس ضعف بر او چیره می‌شود. بلکه حتی دانشمندان، عامل خودکشی را به تلاش‌هایی نسبت می‌دهند که انسان برای به اجرا درآوردن اوهامی که بر روان وی در خلوت‌های اندرونی‌اش مسلط گردیده‌اند به عمل می‌آورد، او هام و وسوسه‌هایی که در بدترین اشکال خود ظاهر می‌شوند.

علم جدید به این وسوسه‌های خارجی که مردم در همدیگر می‌افکنند، و نیز به این وسوسه‌های درونی که خود انسانها در خود ایجاد می‌کنند، اهتمام و عنایت بسیار زیادی نشان داده است، از آن جهت که این وسوسه‌ها بر روی حیات فرد و اجتماع اثر زیانباری می‌گذارند.

دکتر «ارنولد هاتستنکو» در کتاب خود «عشق به زندگی» می‌گوید: «بی‌گمان در اندرون وجود هر انسانی دو انگیزه‌ی متضاد وجود دارد که یکی انگیزه‌ی وی برای حفظ حیاتش، و دیگری انگیزه‌اش برای خلاص‌شدن از چنگ این زندگی است. پس اگر انگیزه‌ی نخست بر وی چیره شد، او حیات خویش را حفظ می‌کند و اگر انگیزه‌ی دوم بر وی غالب گردید، تلاش در جهت رهایی از این زندگی در او قوت می‌گیرد. تردیدی نیست که شمار بسیار بزرگی از بیمارانی که معاینه خانه های دکتوران پر از وجود آنهاست، آنانی که علم طب به رغم معالجه‌ی اساسی و درست از درمان آنها درمی‌ماند، و آنانی که از بیماریهای معینی شکایت دارند اما اعراض امراض دیگری در آنها نمودار می‌شود، یا آنانی که از اعراض بیماری‌هایی شکایت دارند که اصلاً وجود خارجی ندارد، همه‌ی این گروه‌ها، قربانی وسوسه‌های خارجی و یا ددرونی هستند که در نتیجه‌ی تخیلات دروغین بر آنان دست داده است. بلکه گاهی تأثیر وسوسه‌های درونی در انسان به حدی است که احساسهای کابوس گونه‌ی خطرناکی را در روانش می‌رویاند، از قبیل این احساس که گویا در اینجا کسی هست که او را به سوی مرگ یا به سوی دیوانگی می‌کشاند».

دکتر ارنولد می‌گوید: «زن پیلوتی به وی حکایت کرد که شبی به تنهایی با طیاره‌ی خود بر فراز مدیترانه پرواز می‌کرده است. در این هنگام اندک اندک این اوهام بر وی چیره گردیده که روزی روزگاری در جوارش دوست خلبان دیگری داشته است که در یک حادثه جانش را از دست داده است. چگونه اکنون او در عالم زیبای بی‌نهایت، فارغ از هر گونه بیماری و نگرانی و ترسی به سر می‌برد، عالمی که همه چیز در آن آرام است. پس آیا او نباید همین اکنون نزد آن دوستش باشد؟ و در حالی که نزدیک است این وسوسه‌ها او و دیگر راکبین این مرغ آهنین را به قعر اوقیانوس بفرستند، ناگهان عشق به زندگی در او بیدار می‌شود. پیلوت زن به دکتر نامبرده گفته است که اگر او سریعاً از این

تخیلات بیرون نمی‌آمد، امروز یکی دیگر از جمله‌ی آن پیلوتانی بود که طیاره هایشان در قعر اقیانوس سرگردانند».

دانشمند روانشناس دیگر «ج. ا. هارویلید» تأثیر وسوسه بر نیروی عضلانی انسان را نیز اثبات نموده است. نگاه که در کتاب خود «سایکولوژی نیرو» می‌گوید: «من برای شناخت تأثیر افکار در نیروی انسانها، بر روی سه تن که هر سه تقریباً دارای نیروی یکسانی بودند، آزمایشی را انجام داده و میزان این نیرو را به وسیله‌ی ابزار «دینامومتر» که دستگاه نیروسنج بدن انسان است با هم مقایسه نمودم. آزمایش نشان دهنده‌ی این امر بود که آنها در کمال بیداری و هوشیاری شان به سر می‌برند. مشاهده کردم که معدل نیروی ایشان «۱۰۱» کیلو است. سپس آنان را به خواب مغناطیسی فرو برده و به ایشان چنین القا کردم که در نهایت ضعف و سستی قرار دارند. بناگاه متوجه شدم که معدل توانشان از «۱۰۱» کیلو به «۲۹» کیلو یعنی (یک برسه) قسمت نیروی عادی‌شان تنزل کرد. در این مرحله‌ی سوم به ایشان چنین القا کردم که در منتهای توان خویش قرار دارند. در این هنگام دیدم که معدل توانشان به «۱۴۲» کیلو رسید. یعنی نیروی آنها نسبت به حالت ضعف‌شان پنج برابر افزایش یافت».

درمان به وسیله‌ی خواب مغناطیسی نیز، کوششی است برای رهاسازی انسان از وسوسه‌هایی که بر وی چیره می‌شوند و تبدیل نمودن آن وسوسه‌ها به افکارخوشی که از دسترس رنج و درد در امان‌اند. پس به قوت می‌توان گفت که عامل درد و مرض در تمام حالات بیماریهایی که درمان در آنها مؤثر واقع نمی‌شود، همان وسوسه‌های داخلی یا خارجی است. بلکه حتی انکشاف حیات مدنی و رقابت بر سر زندگی بهتر، موجب انتشار وسوسه‌های بسیاری گردیده است که به سبب آن شمار بیماران و بیماری‌ها نیز به طور سرسام‌آوری افزایش یافته است.

خانم دکتر «فلاندرز» می‌گوید: «او در یک مرکز طبی در شهر کلمبیا «۱۵۰۰» بیماری را که از بیماری‌های مختلف شکایت داشتند، مورد آزمایش قرار داده و به این نتیجه

دست یافت که عامل اصلی بیماری بیشتر از نصف ایشان، ناشی از وسوسه‌یی بوده است که یا خود آن را آفریده‌اند یا که آن را از دیگران گرفته‌اند». دکتر «روبنسون» استاد دانشگاه «جونز هوبکنز» نیز می‌گوید: «او پنجاه تن بیماری را که از غثیان و درد معده شکایت داشتند، مورد آزمایش قرار داده و از این پنجاه تن فقط شش تن را دارای امراض عضوی واقعی یافته است، اما امراض بقیه همه ناشی از وسوسه‌های روانی بوده است».

«برسی هوایتنگ» مدیر شرکت «دیل کارنگی» در نیویورک می‌گوید:

«مسلماً مرده بودم یا در شرف مرگ قرار گرفته بودم، نه یک بار بلکه ده‌ها بار. ماجرا از این قرار بود که پدرم مالک دواخانه‌یی بود. از این جهت من با دکتران و پرستاران تماس دایمی داشته و به نامها و اعراض بسیاری از امراض نیز آشنا شده بودم. سرانجام به دلیل بسیاری اشتغال به صحبت روی بیماریهای مختلف، به درد «وسوسه» گرفتار گردیدم. پس هنگامی که یک یا دو ساعتی را در خلوت خویش می‌گذراندم، از بعضی امراض با خود سخن می‌گفتم و بعد از اندک لحظه‌یی اعراض و علایم آن امراض را در خود احساس می‌کردم، سپس دیری نمی‌گذشت که دردها و آلام آن را نیز در خود می‌یافتم. از قضا در ایالت ماساچوسس که ما در آن زندگی می‌کنیم، وبای دیفتری شایع گردید. در آن هنگام من معاون پدرم در دواخانه بودم. دیری نپایید که آنچه از آن می‌ترسیدم رونما شد. بلی، من به بیماری دیفتریا مصاب گردیدم یا حد اقل چنین باور کردم که مصاب به آن بیماری هستم. و در حالی که اعراض این بیماری را در مخیله‌ام تمثیل می‌کردم، به معاینه خانه‌ی دکتوری رفتم. پس چون آزمایشم به انجام رسید، گفت: «آری، برسی عزیز! تو به دیفتریا مصاب شده‌ای». این سخن دکتر بعضی از تشویش‌های رنج‌افزایم را که قبلاً احساس آن را می‌کردم اندکی کاهش داد از این جهت در آن شب به خوابی عمیق تسلیم شدم. صبح روز بعد که بیدار شدم کاملاً سالم و سرحال بودم. و بدین گونه به سراغ امراض مختلف می‌رفتم و خطرناکترین آنها را انتخاب می‌کردم، سپس ادعا می‌نمودم که مصاب به آن مرض هستم و پیوسته مخیله‌ام به آن مرض مشغول بود تا

آنکه نهایتاً هجوم این وسوسه‌ها کارم را به آنجا رساند که هرگاه فصل بهار فرا می‌رسید و در ذهنم این اندیشه خطور می‌کرد که به مناسبت نوروز برای خود لباس جدیدی بخرم، با خود می‌گفتم: «آیا درست است لباسی را خریداری کنی که تا پوشیدن آن زنده نخواهی بود؟». امروز که من این حالت را نزد خود مجسم می‌کنم، خنده‌ام می‌گیرد، لیکن این چیزی که اکنون از آن خنده‌ام می‌آید، در وقت خود بسیار دردناک و تلخ بود. سرانجام به این نتیجه رسیدم که محال است بتوان میان شادی و خنده، با امواج نگرانی و دلهره از امراض وهمی، آشتی برقرار ساخت از این جهت است که خنده را ترجیح دادم و تا اکنون هم به خندیدن وفادارم.

همچنان علم طب اثبات کرده است، وسوسه‌هایی که بر انسان چیره می‌شوند، موجب تحریک «استرس» و پریشانی شدیدی می‌گردند و این تحریکات و استرس‌های درونی است که به ناآرامی اعصاب می‌انجامد. در واقع زخم معده، خفقان قلب، فشار خون و غیر آن از امراض خطرناک دیگر در بسیاری از موارد، نتیجه‌ی همین ناراحتی اعصاب است و لاغیر.

این بعضی از شرّ و سواسی است که پیشرفت‌های جدید در دانش روانشناسی و طب، آن را روشن ساخته و عمق ابعاد آنچه را که سوره‌ی «ناس» از حقایق طبی و روانی در برگیرنده‌ی آن می‌باشد، نمایان نموده است تا اعجاز علمی قرآن کریم را به اثبات رسانده و تفسیری علمی برای آن ارائه نماید.

آرامش روان

قرآن کریم اولین کتابی در عالم است که اذهان را به آرامش روان، اهمیت و نتایج آن، متنبه ساخته و این آرامش را از نشانه‌های مؤمنان معرفی کرده است.

آیه‌ی چهارم از سوره‌ی «فتح» می‌گوید:

﴿هُوَ الَّذِي أَنزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَّعَ إِيمَانِهِمْ﴾ [الفتح: ۴].

«اوست آن کس که در دل‌های مومنان آرامش را فرو فرستاد تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند».

و در آیه‌ی ۲۶ از سوره‌ی «توبه» می‌گوید:

﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ [التوبة: ۲۶].

«آنگاه خدا آرامش خود را بر فرستاده‌ی خود و بر مؤمنان فرود آورد».

و در آیه‌ی ۴۰ از همین سوره، از زبان رسول خویش می‌گوید:

﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ [التوبة: ۴۰].

«آنگه که در غار (ثور) بودند، هنگامی که به همراه خود می‌گفت، اندوهگین مباش که خدا با

ما است، پس خدا آرامش خود را بر او فرو فرستاد».

و آیاتی که آرامش روان را به عنوان یک موهبت بزرگ الهی مطرح می‌نمایند، در قرآن

کریم فراوان تکرار می‌شود تا بدانجا که قرآن در توصیف «نفس مطمئنه» می‌گوید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾ [الفجر: ۲۷-۲۸].

«ای نفس مطمئنه! خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد».

اینها و امثال آن از آیات دیگر، آرامش روح و روان را یکی از موهبت‌های الهی معرفی می‌کنند که خدای متعال آن را برای کسانی از بندگان مؤمن خود که بخواهد عنایت می‌کند تا به وسیله‌ی آن بر ایمانشان بیفزاید. پس مؤمن راستین کسی است که به خدای عز و جل طوری که شایسته‌ی ایمان به وی است، ایمان آورده باشد. بناءً اگر به وی خیری رسید، او به آن آرامش یابد و خداوند عز و جل را بر آن سپاس گوید و اگر به وی شری رسید، صبر و شکیبایی در پیش گرفته و بیقراری نکند بلکه از خدا عز و جل بخواهد که آن شرّ و بدی را از وی دفع نماید. مؤمن راستین معتقد است که هر چه در دایره‌ی هستی است از خدای عز و جل و به سوی اوست. او ایمان دارد که رزق و روزی‌اش، عمرش، فرزندانش و... همه و همه، اموری اند که خداوند عز و جل از قبل برای وی مقدر نموده و او را در آنها دخلی نیست. عصاره‌ی آنچه نگارنده از کتب عرفا خوانده یا شنیده است در دو جمله خلاصه می‌شود: عده‌یی برآنند که: «همه اوست». و عده‌یی هم برآن که: «همه از اوست». بناءً نه

شرّ و مصیبت می‌تواند چنین انسانی را از جایش تکان دهد و نه شادی و سرور را یارای آن می‌باشد تا وی را از خود بی‌خود سازد.

چنین انسان مؤمنی، نمونه‌ی آن انسان به تعالی پیوسته‌یی است که خدای عزّوجلّ به وی آرامش روحی بخشیده و بناءً او با این آرامش بر هر چه نگرانی و دلهره است بر می‌شورد و از هر نوع اضطراب عصبی که سبب شدت خوشحالی یا کثرت حزن و پریشانی وی می‌گردند، در ساحل امنی به سر می‌برد.

آری، مؤمنی که ایمان به خدای عزّوجلّ با روح و روان وی در آمیخته است، از ترس و دلهره ایمن است.

دلهره و نگرانی، مرض ویرانگری است که بر هیچ روانی چیره نمی‌شود، جز اینکه آن را پاک درهم می‌شکند و بر هیچ انسانی چنگال نمی‌افکند مگر اینکه سلامتی و خرد وی را می‌رباید. این بیماری که در عصر جدید شیوع و انتشار هولناکی پیدا کرده و علل و اشکال آن متعدد و متنوع گردیده است، عللی چون ترس از مرگ، ترس از مرض، ترس از جنون، ترس از فقر و ترس از اشیاء مجهول و ناشناخته، هر چه می‌خواهد باشد.

صدها سال بعد از آنکه قرآن از آرامش روان سخن گفته و انظار را متوجّه آن گردانیده است، علم بشر پس از پژوهش‌ها و بررسی‌های طبی و سایکولوژیک در این زمینه، به این حقیقت قرآنی که از بیان آن چهارده قرن می‌گذرد، دست پیدا می‌کند و برنامه‌ها و راه‌کارهایی را در رابطه با درمان این آفت پیشکش می‌نماید.

آری، پس از آنکه علم جدید به این نتیجه می‌رسد که آرامش روانی در انسان، و یا عکس آن، تنها به حوزه‌ی معنویات وی محدود نمانده بلکه شامل وظایف عضوی و صحت بدنی و عقلی وی نیز می‌شود، بعد از این امر است که در باره‌ی آرامش روحی و روانی ده‌ها کتاب نوشته می‌شود.

از جدیدترین کتبی که در این رابطه نوشته شده است، کتاب دکتر «ی. لیلمان» تحت عنوان «آرامش روح» است. او در جایی از این کتاب می‌گوید: «آرامش روح در

حقیقت موهبتی است که خداوند متعال آن را برای بندگان برگزیده‌ی خود ذخیره می‌کند. او به بسیاری از بندگان خود هوش و فراست، صحت و سلامت، مال و شهرت موهبت می‌کند، اما آرامش روح شانس است که فقط آن را بر اساس «قَدَر» خویش تفویض می‌نماید. هم او می‌گوید: «بعد از یک ربع قرن از تجارب و آزمایش‌ها، اکنون دریافته‌ام که آرامش روان غایه و هدف برتر یک زندگی متعالی است. این آرامش بدون یاری و مدد پول، بلکه حتی بدون مدد صحت و سلامتی بدن در انسان می‌شکفت. در توان آرامش است که کوخ را به کاخ متحول کند، اما کسی که فاقد آن است، کاخ هم برای وی مبدل به زندان می‌شود».

دانشمندان همچنین به این نتیجه رسیده‌اند که آرامش روح از مهمترین اسباب طول عمر است. چنانکه «ریموند برل» دانشمند زیست‌شناسی می‌گوید: «از جمله‌ی سخنان حکیمانه‌یی که هم اکنون بر سر زبانهاست، یکی این سخن است که می‌گوید: «اگر قرن نهم، روش‌های تعقیب و پیش‌گیری را به ما آموخت، قرن بیستم برای ما ریشه‌ی درد و سرچشمه‌ی شفا - روان و آرامش آن را - آموخت». (همان).

عجیب است که قرآن، این اصل را در قرن ششم میلادی ارمغان بشر نموده است، اما مسلم است که تفسیر علمی این حقایق در قرن بیستم روشن‌تر گردیده است.

شاید نیکوترین سخنی که طب در این باره گفته است در واقع سخن «الکسیس کاریل» باشد که می‌گوید: «کسانی که با دلهره و نگرانی مبارزه نمی‌کنند، مرگ زودرس دارند».

ای کاش موضوع روان و آرامش آن فقط به سر حد بیماری انسان و شفای وی محدود می‌ماند، در حالی که چنین نیست، زیرا علمای جامعه شناسی اثبات کرده‌اند که کمبود بازده تولید در ساحه‌ی کار و صنعت نیز منشأ روانی دارد. از این جهت است که شرکت‌های غربی جدیداً برای داوطلبان کار، فورم آزمایش روانی پر می‌کنند و فقط کسانی را بر می‌گزینند که اطبای روانی بر آرامش روحی و یا علی‌القل قلت اضطراب و نگرانی آنها مهر تأیید بگذارند.

اما در ساحه‌ی تجارت نیز همه‌ی ما می‌دانیم که بسیاری از تاجرانی بوده و هستند که ناآرامیهای روانی موجب بربادرفتن سرمایه و ورشکستگی تجارت‌شان گردیده است. دکتر «هربرت ستاک» مدیر موسسه‌ی مطالعات رانندگی در امریکا معتقد است که بیشتر حوادث رانندگی در امریکا که به مرگ یا جراحت حدود دو میلیون انسان در سال در این کشور منجر می‌شود و بیشتر از یک میلیون موتر را در سال در آن کشور نابود می‌کند، ناشی از نگرانی یا انفعال روانی شخص راننده، همچون ترس، اندوه، خشم و یا حتی شادی لجام‌گسیخته است و برای اینکه راننده بتواند از چنین مهلکه‌یی در امان باشد، تنها راه آرامش روانی است.

آیا بشر می‌تواند بعد از این همه تجارب علمی، به قرآن رو آورد و ببیند که قرآن کریم هزارو چهارصد سال قبل نه تنها آنچه را که علم هم اکنون به آن رسیده، فراراه وی نهاده بلکه حتی خدای عزوجل مقرر داشته است که آرامش و سکون روانی را فقط به بندگان برگزیده‌ی خویش موهبت می‌کند و او فقط زمانی که از بندگان راضی باشد، به آنان آرامش روان می‌بخشد تا این آرامش سپر نجاتشان از همه‌ی شرور و آفات زندگی و هموارکننده‌ی راه صحت و سعادتشان در حیات دنیوی و اخروی‌شان باشد. به همین جهت است که او این سکینه و آرامش را به عنوان «تحفه» پیشکش آن عده از مؤمنانی می‌نماید که در بیعت با پیامبرش، مخلصانه گام نهادند. جایی که در آیه‌ی ۱۸ سوره‌ی «فتح» می‌گوید:

﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا﴾ [الفتح: ۱۸].

«به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند، از آنان خشنود شد و آنچه در دل‌های‌شان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنان پاداش داد».

همچنین توجه و دقت نمایید به این آیات از قرآن عظیم:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [يونس: ۶۲]. ﴿قُلْنَا أَهْبِطُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَن تَبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۳۸]. ﴿لَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۱۱۲]. ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتْبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَنًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۲۶۲]. ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَءَاتَوْا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [البقرة: ۲۷۷].

﴿فَرِحِينَ بِمَا ءَاتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَیَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [آل عمران: ۱۷۵]. ﴿وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ فَمَنْ ءَامَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [الأنعام: ۴۸]. ﴿يَبْنِي ءَادَمُ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِّنكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ ءَايَاتِي فَمَنِ اتَّقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [الأعراف: ۳۵]. ﴿وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [الزمر: ۶۱]. ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [الأحقاف: ۱۳].

﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ [البقرة: ۲۱۶]

از جمله‌ی معجزات عملی قرآن کریم - باز هم در زمینه‌ی روانشناسی - که پیشرفت‌های علمی در زمینه علوم روانی آن را متجلی‌تر ساخته است، حقیقتی است که در آیه‌ی ۲۱۶ سوره‌ی «بقره» چنین بیان گردیده است:

﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ [البقرة: ۲۱۶].

«و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید، و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست

می‌دارید و آن برای شما بد است».

مفسران بر آنند که مراد از امر ناخوش‌آیند در این آیه کریمه، در حقیقت جنگ است، زیرا سیاق آیه که با این عبارت آغاز گردیده است:

﴿كُتِبَ عَلَيْكُمُ الْقِتَالُ وَهُوَ كَرْهٌ لَّكُمْ﴾ [البقرة: ۲۱۶].

«بر شما جنگ فرض گردانیده شده، در حالی که برای شما ناخوش‌آیند است».

با تفسیر فوق همخوانی و هماهنگی دارد.

همچنین در آیه ۱۹ سوره «نساء» آمده است:

﴿...فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُمْ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۱۹].

«...پس چه بسا اینکه شما چیزی را ناخوش دارید در حالی که خداوند در آن خیری بسیار

می‌نهد».

مفسران می‌گویند که آیه فوق در باره‌ی حکم ازدواج است، زیرا در صدر آیه آمده

است که:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرْهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا آتَيْنَهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ﴾ [النساء: ۱۹].

«و با زنان به نیکویی و به طور پسندیده معاشرت نمایید. پس اگر آنان را ناخوش دارید، چه

بسا که شما چیزی را ناخوش دارید و خداوند خیری بسیار در آن قرار می‌دهد».

اما ملاحظه می‌شود که این دو آیه کریمه در معانی و مصادیق خود هیچ محدودیتی ندارند و هدف آنها فقط این نیست که امور به ظاهر ناخوش‌آیند که بر خلاف برداشتهای سطحی، در آنها خیر بسیاری قرار دارد، فقط جنگ یا زنان باشند، بلکه مراد آیه این است که این دو امر نیز در زمره‌ی بسیاری از امور دیگری که شما آنها را ناخوش دارید، اما در آنها خیر بسیاری نهفته است قرار دارند.

بلی، جنگ با همه‌ی ناخوشیهای خود از آن جهت در بردارنده‌ی خیر است که وسیله‌ی رد تجاوز، عامل حفظ عزت و کرامت وطن، سکوی دفاع از مقدسات یک ملت

و سبب نیل به فتوحات و کسب غنائم می‌باشد.

زن نیز گاهی ممکن است به خاطر نارساییهای ظاهری خود، یا نبود مشخصات مورد نظر شوهر در وی، ناخوش‌آیند قرار گیرد اما خدای عز و جل در وی خیر بسیاری می‌نهد مثلاً او را مادر فرزندی صالح می‌گرداند، یا به وی در ناملایماتی که شوهرش با آن روبه رو می‌شود پایداری می‌بخشاید و یا وی را کمک و مدد شوهرش در فکر، مال و یا مشارکت در کار قرار می‌دهد. بر عکس زنان دوست‌داشتنی برخوردار از زیبایی و صاحب نسبی که ممکن است گاهی از چنین ارزش‌هایی بی‌بهره باشند.

قرآن کریم با این دو آیه‌ی کریمه مقرر می‌دارد که امور ناخوش‌آیند، لزوماً و در همه حال فاقد عنصر خیر نیستند، چه بسا که فقط سیمای ظاهر آنها بد باشد، اما در پشت صحنه‌ی این سیمای ظاهر، خیری بس عظیم قرار داشته باشد.

بعد از چهارده قرن، بررسیهای روانشناسی می‌آیند تا بگویند که آنچه را انسان برای خو دشوّر می‌داند، چه بسا که سبب خیر برای وی باشند. کتب و مؤلفاتی منتشر می‌شوند که این حقیقت قرآنی را با ندای بلند تبلیغ می‌کنند، مانند این عناوین: «ناکامی اساس کامیابی است»، «سختیها سازنده‌ی مردان بزرگ اند»، «درد انسان را می‌سازد».

شاید سخت‌ترین چیزی که انسان در زندگی خود از آن بد می‌برد، «بیماری» و «فقر» است. پس بیاییم ببینیم که بررسیهای روانشناسی در باره‌ی آنها چه می‌گویند.

دکتر «لویس پیتچی» می‌گوید: «بیماری برای ما گوهر نایاب زندگی را آماده می‌کند، بیماری برای ما فرصتی دوم می‌بخشد، نه فقط برای بهره‌گرفتن از سلامتی، بلکه برای بهره‌گیری از خود زندگی. بی‌شک بیماری بسیاری از افکار سست و بی‌پایه را از سر ما بیرون رانده، ما را واپس به خویشتن خویش‌مان بر می‌گرداند، حقیقت وجودمان را به ما می‌بیناند، و قدر و ارزش سلامتی را به ما می‌شناساند. بارزترین اثر سودبخش بیماری، آنگاه محقق می‌شود که تحت فشار تهاجم آن، بی‌قرار و مضطرب می‌شویم. چه بسیار اتفاق افتاده است که مثلاً بیماری تیفوئید یا التهاب ریه، حال افراد شرابی، دزد و قاتل را

به اصلاح آورده است.

بی گمان برخی از مردم به خودشناسی، خداشناسی، دنیاشناسی، و شناخت حقیقت هدف و کاری که برای آن آفریده شده اند نایل نمی گردند، مگر آنگاه که بیماری در رسد و دریچه های زندگی را به رویشان تنگ نماید. در واقع بسیاری از انسانها ابعاد و زوایای بسیار زیبا و پُرطراوت زندگی را فقط در بستر بیماری دریافته اند. یکی از همین مبتلایان در این باره می نویسد: «بعد از روزهای اندکی که در بستر بیماری می گذرانی، زمان آن قدر برای لذت بخش می شود که قبلاً چنین تصویری از آن را هرگز در دسترس نداشته ای، زیرا در بستر بیماری است که وقت برای فکرکردن، وقت برای استراحت، وقت برای ابداع و ابتکار و نهایتاً وقت کافی برای تفکر در آنچه که به خیر طبیعت و فطرت انسان است، برای شما آماده می شود. بیماری نگاهی نو از زندگی را فراراه صورتان قرار می دهد. بیماری از بزرگترین مزایای زندگی است، زیرا این بیماری است که در گوش شما زمزمه می کند که مسیر انسان به برترین قوت ها مرتبط است». هم از این روی است که بیماری، پل پیوند بسیاری از عقب ماندگان، به سوی رسیدن به کاروان دین شده است.

«روبرت لوئیس ستیفنسون» یکی از همینهاست که سخت علیه دین در ستیز بود. او دین را بزرگترین تخیل کننده ی نیروهای انسان می دانست و از خود چنین توصیف می کرد: «او جوانی است که به وجود خداوند ایمان ندارد!». از قضا که آقای روبرت بیمار شد و به قول خودش: «در این فرصت بود که سایه های اولیه ی شک در مورد درستی شک در وجود خدا آرام آرام بر وی هجوم آوردند». از آن پس در یکی از نوشته های خود گفت: «حقاً که این عالم، عالم شگفتی است. یقیناً خدا آشکارا در این عالم وجود دارد، برای کسی که بخواهد وی را جستجو کند». بعد از آن نیز او به بیماری سل خطرناکی دچار گردید و همین که بدنش روند بهبودی از این بیماری را آغاز نهاد، چنین نوشت: «حقاً که من اکنون راه راست را پیدا کرده ام، درست همانند کشتی که ناخدا به خوبی و

درستی آن را هدایت می‌کند. حقیقتاً که متولی تمام امور عالم این ذات مرشدی است که بینایها او را در نمی‌یابند، در حقیقت او خدای عَلَمُ است».

دکتور الکسیس کارل می‌گوید: «بی‌گمان نماز و دعا، ژرف‌ترین منابع نیرو و کمال برای ما هستند که ما در حالات سختی به این منابع پناه می‌بریم». «جون فلیفل» اولین دانشمند غربی است که به این حقیقت رسید، زیرا او در قرن هفدهم نوشت: «سختیها و مشکلات راهی به سوی رحمت خدای متعال است». شاعر «ملتون» می‌گوید: «بهترین مردم، بیشترین آنها در تحمل رنج و عذاب اند». دلیل وی در این مقوله‌اش، قصیده‌ی معروفش: «فردوس گمشده» است که بعد از دست دادن بینایی‌اش آن را سرود.

آری، چه بسیار اند رهبران، بزرگان و دانشمندان طراز اولی که بیماری سبب کامیابیهای منحصر به فردشان گردیده است. مثلاً این جوانی که به بیماری فلج اطفال مصاب گردیده و از حرکت عاجز مانده بود و به کمک یکی از مددکارانش، وی را بر روی صندلی معلولین از اینجا به آن جا می‌بردند تا سخنرانی کند و با توده‌های مردم رو به رو شود، آری، این جوان روزی به رغم بیماری‌اش، رئیس ایالات متحده امریکا گردید. جوان دیگری که مبتلا به ناشنوایی گردید، زیباترین پارچه‌های موسیقی دنیا را ساخت... و امثال اینان بسیار اند.

اما فقر...

آمارها نشان می‌دهند که بالاترین میزان کامیابی در آموزشگاه‌ها، در میان فقراء است و فقرا در عرصه‌ی علمی موفق‌ترینهای مؤسسات آموزشی هستند. اما در زندگی عمومی که داستانها دراین باره بیشتر از آن است که بتوان در شمار آورد و یا از همه‌ی آنها آگاه گردید.

مثلاً این آقای گالیله بزرگترین پیش‌کسوت و پیشوای دانش و اختراع، که مهمترین اساس‌گذار علوم نجومی و طبیعی و کیمیاوی است، پدرش شغل ندافی داشت و به تجارت پشم مشغول بود تا غذای خود و خانواده‌ی بزرگش را به زحمت فراهم کند.

گاليله در این کار به پدرش کمک می‌کرد، اما چون پدرش هوش و ذکاوت سرشار وی را دید، بر وی گران آمد که این استعدادش را خفه کند. پس وی را به مؤسسات تعلیمی سپرد. گاليله قدر این ایثار و قربانی را که پدر و خانواده‌اش بر سر این کار نهادند، دانست و نام خود را در کتاب دانشمندان جاویدان جهان ثبت کرد.

نیوتن در راه مدرسه با تجاوز یکی از رفقای همکلاسی‌اش روبه‌رو شد. رفیقش به خاطر فرسودگی لباسهایش ضربه‌ی شدیدی بر شکمش زد. نیوتن خواست تا از وی انتقام بگیرد، پس کمر همت را بر بست و شاگرد اول مدرسه شد و راه تلاش و تکاپو را آنچنان پیمود تا بدانجا رسید که می‌دانیم.

«اوگین اوینیل» داستان‌نویس ادبی معروف، هنگامی که به علت فقر از تلخی گرسنگی به جان می‌آمد، دست اندرکار ساختن بزرگترین تألیفاتی بود که او را سه بار موفق به دریافت جایزه‌ی پولیتز ادبی و سرانجام دریافت جایزه‌ی نوبل ادبی گردانید.

البته ما در اینجا فقط از آنانی نام بردیم که اسامی‌شان بیشتر به ذوق شیفتگان دانش غرب می‌چسبد. و گر نه غالب رجال علم، ادب و عرفان در تاریخ اسلام از بستر فقر برخاسته‌اند. به طور مثال امام ابویوسف رحمته‌الله یکی از بزرگترین تدوین‌کنندگان فقه حنفی در آغاز به حدی فقیر بود که مادرش نان خشک را با آون می‌کوبید و پرتله پرتله بر دهانش می‌نهاد، و او در این حال در زیر نور کمرنگ چراغ الکین، بزرگترین اصول فقه‌ای اسلام را می‌نگاشت و کارش سرانجام بدانجا رسید که هارون‌الرشید خلیفه‌ی عباسی با الحاح و اصرار وی را به سمت قاضی‌القضاة کل امپراطوری اسلامی منصوب ساخت.

پس در اینجا است که ما با مصادیق روشن آیه‌ی کریمه‌ء:

﴿وَعَسَىٰ أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ﴾ رو به رو می‌شویم.

﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ [الضحی: ۱۱]

دیل کارینگی می‌گوید: «سابیل بارتریدگ» دانشمند معروف، روش خاصی را برای بدست آوردن خوشبختی توصیه می‌کند. این روش که تماماً موفق بوده است فقط به تفکر انشائی در باره‌ی خوشبختی یا به عبارتی دیگر تفکر مثبت در باره‌ی آن، یعنی ایجاد تصنعی خوشبختی در اندرون وجود خود و سپس سخن‌گفتن از آن خلاصه می‌شود. آری، این روش اولین قاعده‌ی کسب خوشبختی است و تمام دانشمندانی که خوشبختی و وسایل ایجاد آن را در انسان مورد بررسی قرار داده‌اند، به تأثیر شگرف این روش معترف‌اند، زیرا کاملاً روشن گردیده است که به کارگیری این شیوه، روان انسان را از نگرانی و تشویش نجات داده و سهم وی را در بهره‌گیری از زندگی افزایش می‌دهد.

علم روانشناسی جدید به اثبات رسانده است که انسان دارای چهل و دو الگو یا استعداد است. البته دانشمندان مراکز و مواضع این الگوها را تشخیص داده‌اند. دانشمندان این عرصه، زندگی روانی را به دو طبقه تقسیم کرده‌اند: یکی طبقه‌ی شعور که در برگیرنده تفکر و اراده‌ی انسان است، و دیگری طبقه‌ی لاشعور که مختص احساس وی می‌باشد. لاشعور میدانی است که هرگاه بخواهیم جهت‌گیری جدیدی در عرصه‌ی طبایع و عادات انسان ایجاد نماییم باید راهی این میدان گردیم. شکی نیست که عادات انسان نتیجه‌ی افعالی است که پیوسته، به کثرت و تواتر تکرار می‌شوند، از این رو «تلقین» و «القاء» از مهمترین وسایل کار دانشمندان روانشناس در امر درمان انسان می‌باشد چراکه تلقین و القاء تنها راه منتهی به لاشعور است، لا شعوری که بر سرنوشت انسان و جهت‌گیریهای وی حکومت می‌کند. بناءً تلقین یا القاء «ایحاء» را می‌توان به عنوان اصل و پایه‌ی هر آنچه که انسان از نظر روانی، بلکه حتی عضوی دچار آن می‌شود معتبر شناخت.

مثلاً آنگاه که با شخصی روبه رو می‌شوید، اگر به وی بگویید: شما بسیار سالم و

سرحال به نظر می‌رسید! این تلقین فوراً بر لاشعور وی اثر گذاشته و لاشعورش را در موقعیتی قرار می‌دهد که به نوعی احساس راحتی و اطمینان نماید، امری که تأثیر متقابل قطعی بر بهبود وظایف عضوی وی خواهد داشت.

از این رو اگر ما همیشه به خود تلقین کنیم که اعضای وجودمان به بهترین وجهی به وظایف خویش عمل می‌کنند، رفته رفته این باور در ما رسوخ پیدا کرده و نهایتاً اعضای وجودمان را به سوی کمال آن سوق می‌دهد. این همان شیوه‌ی است که دکتور روانی در درمان این بیماریها به آن متوسل می‌شود. بلکه این روش حتی در بهبود امراض عضوی نیز اثری فعال و سازنده به جا می‌گذارد. اما فراموش نباید کرد که تلقین همان طوری که می‌تواند راه خوشبختی را به روی انسان هموار کند، اگر به گونه‌ی معکوس انجام گیرد، قطعاً می‌تواند راهی به سوی بدبختی وی نیز باشد. به این دلیل است که دانشمندان روانشناسی مردم را از تلقین‌های بد و سلبی برحذر می‌دارند. پس انسان نباید به خود بگوید: اکنون دیگر از پس این مشکل بر نمی‌آیم! شکیبایی‌ام را از دست داده‌ام! بیچاره و بدبخت شدم! ... و از این قبیل. بلکه باید بگوید: من پایدار و صبورم! من مرد عرصه‌های سختی می‌باشم! من توان کافی دارم!... او نباید بگوید: من دیگر به بیماری عادت کرده‌ام! من همیشه بیمارم! بلکه باید بگوید: من اصلاً بیمار نمی‌شوم.

تلقین به خود، گاهی داخلی است، مثل اینکه انسان در باره‌ی خودش و القاتی که به وی می‌شود فکر می‌کند. و گاهی شنیدنی است. مثل اینکه انسان آنچه را که در باره‌ی خود فکر می‌کند با دیگران در میان می‌گذارد. اما مشاهدات نشان داده‌اند که تلقین از طریق سخن گفتن با دیگران، هم بهتر و سریعتر انجام می‌گیرد و هم بهتر تأثیر می‌گذارد و بنا بر همین قاعده است که دانش روانشناسی، تلقین مثبت و سازنده را در این امر می‌داند که: انسان از نعمت‌ها، خوشبختیها و دستاوردهایی که دارد برای دیگران سخن بگوید و بدین وسیله راه سعادت خویش را هموار گرداند.

این همان چیزی است که قرآن کریم در آیه‌ی شریفه‌ی کوتاهی، بهترین و گزیده‌ترین

فورمول آن را که جامع تمام روش‌های تربیت روانی می‌باشد، بیان نموده است. این آیه عبارت است از آیه ۱۱ سوره ی «ضحی» که می‌گوید:

﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ ۝﴾ [الضحی: ۱۱].

«و اما به نعمت پروردگار خویش سخن بگوی.»

سخن گفتن از نعمت خداوند ﷻ در حقیقت تلقین ذاتی خوشبختی برای خود و در عین حال، تلقین یادآوری نعمت‌ها و خوشبختی‌ها برای دیگران است، زیرا کسی که از نعمت‌های خدا ﷻ سخن می‌گوید، او دیگر از بیماری شکوه نمی‌کند و اگر بیمار هم بشود، از صحت و سلامتی که خداوند ﷻ برایش در بقیه‌ی اعضای جسمش عنایت نموده است، سخن می‌گوید. اگر او با نقص و کمبودی از جهت مالی رو به رو شود، از فضل خدای متعال در بقیه‌ی اموال و ثروت خویش سخن می‌گوید. و اگر به وی مصیبتی دست دهد، خدای ﷻ را بر نعمت‌های دیگری که به وی عنایت نموده است، سپاس می‌گوید. پس انسان مؤمنی که به همین یک آیه‌ی کوتاه قرآنی عمل کند، همیشه متفائل است، همیشه خوش می‌گوید، خوش می‌بیند و خوش می‌درخشد. اگر نصف پیاله‌اش پر باشد، می‌گوید: نصف پیاله‌ام پر است و خدا ﷻ به من این چنین نعمتی داده است. او مانند افراد بدبین و نحس اندیش نیست که بگوید: نصف پیاله‌ام خالی است.

این انسان متفائل با فکری باز و چهره‌ی بشاش به زندگی رو به رو می‌شود. او با نگرانی‌ها و دلهره‌ها میانه‌ی خوبی ندارد. او از شوک‌ها و تکانهای روانی و بیماریهای ناشی از آن دور است. به همین دلیل است که دانش روانشناسی امروزه روی این اصل تأکید بسیار می‌گذارد.

دکتر «ویکتور بوشیه» روانشناس معروف، در کتاب خویش: «متفائل باش» می‌گوید: «تفاؤل، خوش‌اندیشی، خوش‌منشی و احساس لذت بردن از زندگی، باید همیشه پیش‌آهنگ انسان در زندگی وی باشند. گاهی ممکن است این سؤال به وجود آید که چگونه انسان می‌تواند خوش‌اندیش و متفاؤل باشد در حالی که رویدادهای پیرامونی بر

وفق مراد وی نیستند. در این حالت باید گفت که انسان باید همیشه آماده باشد تا کانونهای خیری را که در بدترین حالات هم می‌توانند ناخوشی‌های وی را مغلوب خود گردانند، کشف نماید.

شکی نیست که خوشبختی و امید به فرداهای روشن و روشن‌تر، همیشه هم‌رکاب انسان خوش‌اندیش و متفائل است. همچنان رابطه‌ی میان تفائل و سلامتی، امروزه یک اصل مسلم علمی است، از جدیدترین چیزهایی که بر وجود رابطه در میان تفاؤل و سلامتی تأکید می‌گذارد، این کشف طبی است که می‌گوید: یکی از عوامل و فاکتورهای مهم مساعد کننده‌ی ایجاد «کلسترول» که ماده‌ی سمی است و در شرابین رسوب می‌کند و بیماریهایی چون انسداد شرایین، فشار خون، خناق صدری و سکته‌ی قلبی محصول این ماده است، در حقیقت اعتلال فکری، تفکر منفی و تشوشات عقلی است. دکتوران، بیماران مصاب به کلسترول را توصیه می‌کنند که باید حداکثر کوشش‌شان را به خرج دهند تا برای آنها خوش بگذرد. یعنی اینکه باید خوش خیال و خوش‌اندیش و بشاش باشند. و حتی بر این نکته تأکید می‌کنند که خوش‌اندیشی و انبساط، نه فقط به این بیماران کمک می‌کند، بلکه حتی بهترین سپر وقایه‌ی وی از مصاب‌شدن به بیماریها نیز هست.

دانشمند نامبرده در این رابطه یک افسانه‌ی اسپانوی را ذکر می‌کند که مفاد آن این است: جوانی که از زندگی مأیوس شده بود، در گوشه‌ی دیری پناه گرفت و با دنیایی از آه و افسوس و اندوه و دلمردگی شب و روزش را می‌گذراند. همین که چشم باز می‌کرد، خود را در عمق دره‌ی سرازیر می‌دید که پر از بدبختی، سیاهی و وحشت همراه با مردمی نگونبخت همچون خود اوست. شبی از شبها در این گوشه‌ی دنج کلیسای سرد و تاریک، کابوس یأس و دلمردگی، افسرده‌گی و نکبت، سخت بر او هجوم آورد و بر این حال به خواب فرو رفت. در خواب دید که گویی هاتفی وی را ندا می‌کند و می‌گوید: «مأیوس و نا امید نباش، زیرا تو توانایی آن را داری که خوشبختی را در زمین پیدا کنی، و

نعمت‌ها را در آسمان. من اینک طلسمی را به تو می‌دهم که با آن خوشبختی را در زمین پیدا کنی، و نعمت‌ها را در آسمان. من طلسمی را به تو می‌دهم که خوشبختی‌ات را تضمین می‌کند ولی قبل از آنکه این طلسم را به تو بدهم، باید به من قول دهی که مدت شش ماه با کمال امانت داری از ارشاداتم پیروی کنی». در این اثنا آن فرشته به وی آینه‌یی داد و گفت: «این آینه شبیه دنیاست. دنیا فقط همان تصویری را برای ما ارائه می‌دهد که آن تصویر را از خود ما می‌گیرد. تو از این امر که دنیا با چهره‌ی اخمو و عبوس با تو رو به رو شده است، شکوه داری، از تو می‌پرسم، آیا تو خود برای این دنیا چهره‌ی بشاش و درخشانی را نشان داده‌ای؟ لبخند بزنی، دنیا به رویت لبخند می‌زند. توصیه می‌کنم که در تمام طول روز این لبخند از لبانت فرار نکند تا بدین وسیله بتوانی روح لبخند را به محیط ماحولت نیز بگسترانی. اصلاً به چیزهایی فکر نکن که دنیا تو را از آنها محروم گردانیده است. بلکه فقط به چیزهایی بیندیش که دنیا برایت بخشیده است». از آن پس آن جوان به سوی مردم با چهره‌ی بشاش، و قلبی باز می‌نگریست، این بود که زندگی اش دگرگون شد و نیز زندگی اطرافیانش هم با دنیایی از نعمت و سعادت مقرون گردید.

به راستی جایگاه مفاهیم فوق در برابر این آیه‌ی شریفه در کجاست؟

﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ [الضحی: ۱۱].

«و اما به نعمت پروردگار خویش سخن بگوی.»

آیا اگر دنیای دانش، صدها دائرة المعارف را در این رابطه تدوین کند، می‌تواند به تفسیر همین یک آیه‌ی کریمه احاطه نماید.

البته معنی سخن گفتن از نعمت خداوند ﷻ این نیست که انسان آنچه را از مال و ثروت و رفاه و غیره نعمت‌ها به وی عنایت شده است به رخ دیگران بکشد که بیشک این امر گاهی می‌تواند نوعی فخر فروشی به حساب آید. بلکه سخن گفتن از نعمت خدا ﷻ این است که انسان در برابر آنچه که دارد شکر منعم را بنماید و در برابر آنچه که

ندارد، نزد مردم شکایت و بیداد نکند. چه انسان مؤمن علی الدوام سپاسگوی و شکرگزار فضل و نعمت الهی است.

از مظاهر بارز سخن گفتن از نعمت خداوند ﷻ ظهور اثر این نعمت‌ها بر صاحب نعمت، مرفوع ساختن نیاز و حاجت حاجتمندان به وسیله‌ی این نعمت‌ها و عدم بخل و امساک در انفاق بر آنان، و همچنین به کارگرفتن این نعمت‌هاست در راه آنچه که شرع شریف بدان دستور داده است.

البته چنین پنداشته نشود که نعمت همه عبارت از مال و ثروت است، بلکه ملاک‌های صحیح شناخت نعمت - به قول یکی از اطبا - در معاینه خانه‌ی داکتران شناخته می‌شود، زیرا در این معاینه خانه‌هاست که فهمیده می‌شود، هدف مردم در زندگی تماماً پول و ثروت نیست، و توانگری نیز محدود به مال و سرمایه نمی‌باشد. چنانکه خدای ﷻ در سوره‌ی «ضحی» خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى﴾ [الضحی: ۸].

«تو را نادار یافت پس ثروتمند گردانید».

در حالی که روایات به تواتر اثبات نموده اند که پیامبر گرامی اسلام ﷺ حتی یک روز هم از نظر مالی ثروتمند نبوده‌اند. لیکن غنماندی پیامبر اسلام ﷺ در این آیه‌ی کریمه به این معنی است که ایشان قلبی پاک و وارسته، زبانی فصیح و روان، سینه‌ی مطمئن و آرام، ضمیری راحت و وجدانی سالم، جسمی توانمند و تندرست، عقل و خردی برتر و فرهیخته و پروردگاری خشنود و راضی از خویشان داشته‌اند. پس به این دلیل بود که علی رغم فقر مالی و با وجود مشغولیت دائمی به جهاد و رویارویی همیشگی با آزار و اذیت کفار و منافقان، باز هم همیشه از نعمت خداوند ﷻ بر خود سخن می‌گفته‌اند. پس چه قدر شایسته است که ما نیز با اقتدا به ایشان و عمل به قرآن کریم که صدها سال از کاروان علم جلو تاخته است، ارجگذار نعمت‌های الهی و میهماندار سعادت خویش باشیم.

بلی، قرآن پرچمدار دعوت انسان به سوی سعادت و خوشبختی است، این دعوتی که هم اکنون فریاد یکپارچه‌ی همه‌ی مصلحان و دانشمندان و داکتران طب گردیده است. دکتر «ولتر مور» می‌گوید: «یکی از اساتید در آغاز درسش، قطعه‌ی مربع شکل از ورق سفید را بر روی تخته‌ی سیاه ترسیم کرد و سپس در وسط آن قطعه، نقطه‌ی سیاه کوچکی را قرار داد. آنگاه از حاضران پرسید که بر روی تخته‌ی سیاه چه می‌بینند؟ اکثریت آنان پاسخ دادند که نقطه‌ی سیاهی را بر روی آن می‌بینند. در اینجا بود که او گفت: آیا در میان شما یک نفر هم نیست که این مربع بزرگ سفید را نیز ببیند؟» آری، معنی دعوت به سوی سعادت این است: دیدن مربع‌های سفید و چشم‌پوشیدن از نقطه‌های کوچک سیاه و منفی. و عمیق‌تر و همه‌جانبه‌تر از آن این دعوت قرآن پاک که می‌گوید:

﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ [الضحی: ۱۱].

قطعه‌ا احساس خوشبختی از طریق تحدُّث به نعمت، سلامتی، ثروت و عزت را نیز به همراه می‌آورد، چنانکه اخیراً علم طب به اثبات رسانده است که احساس سعادت، موجب شفای امراض می‌گردد.

«سیر هینخ اوگلیفی» جراح جهانی بریتانیایی می‌گوید: «احساس سعادت ممکن است وسیله شود تا امراض بدون معالجه شفا یابند، زیرا خرد ناب و روان آرام می‌تواند بر علل و مسببات امراض غلبه کند. داکتر نامبرده پس از چهل و چهار سال کار پیوسته در معالجه‌ی سرطان و بررسی روی آن، اخیراً به جمله‌ی جاویدان خویش دست یافت آنگاه که گفت: «انسان خوشبخت هر گز به سرطان مبتلا نمی‌شود». هم او گفته است: «در مغز انسان مرکز معینی وجود دارد که رشد و نموی تمام سلول‌های جسم را با نظارتی دقیق، از طریق افراز نوعی از هرمون در خون کنترل می‌کند و همین مرکز است که تمام دستایر را به سلولهای مختلف در تمام قسمت‌های بدن صادر می‌نماید. بررسیها این حقیقت را به اثبات رسانده‌اند که این مرکز - چنانکه ذهن انسان صاف و روشن و آرام

باشد - تعلیمات فوق الذکر را با آگاهی و از روی بینش ارسال می‌نماید. اما اگر ذهن مشوش و آشفته بود، صدور تعلیمات آن برای سلول‌ها توأم با آشفته‌گی و اختلال و در عین حال با شتابزدگی و بدون سنجش و ارزیابی دقیق است. که در این حالت سلول‌ها به صورت غیر طبیعی و نامنظم تکثر یافته و در نهایت پیش زمینه‌ی بروز سرطان می‌گردند. آری، بعد از دقت و نگرش عمیق در این آیه‌ی کریمه، دیگر ما بی‌نیاز از بیان مثال‌ها و نمونه‌هایی از این قبیل هستیم، چرا که آیه: ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ [الضحی: ۱۱]. خود آینه‌ی تمام نمای سعادت انسان است.

﴿يُؤْتِ الْحِكْمَةَ...﴾ [البقرة: ۲۶۹]

خدای عزوجل برای بندگان خود مال و ثروت می‌دهد، فرزندان و عزیزانی عنایت می‌کند و از نعمت‌های گونه‌گون بهره‌مندشان می‌سازد. تجارب زندگی نشان داده است که مال و ثروت گاهی به درد صاحب خود نمی‌خورد. فرزندان نیز گاهی ممکن است جز یک آرایش موقت برای انسان به حساب نیایند بلکه هم ثروت و هم فرزندان، نکبت و مصیبتی برای وی گردیده زندگی را برایش به جهنمی مبدل گردانند. چنانکه قرآن کریم در آیه‌ی ۴۵ از سوره‌ی «کهف» می‌گوید:

﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ [الکهف: ۴۵].

«مال و فرزندان آرایش زندگی دنیا اند.»

و در آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی «تغابن» می‌گوید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ وَأَوْلَادِكُمْ عَدُوًّا لَّكُمْ فَاحْذَرُوهُمْ﴾ [التغابن: ۱۴].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حقیقت برخی از همسران شما و فرزندان شما، دشمن شمايند، از آنان برحذر باشید.»

لیکن در اینجا موهبت دیگری هم هست که خدای سبحان آن را برای هر کس بخواهد می‌بخشد که در این موهبت برای انسان خیر بسیاری نهفته است. این موهبت در

متن آیه ی ۲۶۹ از سوره ی «بقره» چنین بیان می شود:

﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ [البقرة: ۲۶۹].

«خداوند به هرکس که بخواهد، حکمت می بخشد، و به هرکس حکمت داده شود، یقیناً خیری فراوان به وی داده شده است، و جز خردمندان کسی پند نمی گیرد».

در تعریف حکمت گفته اند که حکمت: عقل و خردی است استوار و خلقی است نیکو. و گفته اند: هر کس از موهبت حکمت برخوردار باشد، به وسیله ی آن در دنیا به جایگاهی عالی و موقعیتی ممتاز دست می یابد. لیکن بررسیها نشان داده اند که همه ی آنانی که خدای متعال از این موهبت برخوردار شان گردانیده است، در مراکز سلطه و جاه و مقام قرار ندارند، زیرا چه بسیار اند انسانهای با حکمت و خردی که از زندگی اجتماعی در گوشه ی انزوا قرار گرفته و به همان زندگی منزوی خویش در یک گوشه ی دورافتاده قناعت کرده و درویشانه خوش و خرم اند، پس آیا این گروه - که از اجتماع گوشه گرفته یا به حاشیه ها رانده شده اند- از خیر محروم مانده اند؟ هرگز! بلکه اینان بیشترین و بزرگترین خیر و نعمت را دریافته اند، زیرا کسی که از موهبت الهی مانند حکمت بهره مند است، به هر کار و شغلی که مصروف باشد و در هر مقام و موقعیتی که قرار داشته باشد، بی شک از خیر بسیاری بهره مند است. البته ما این خیر بسیار را فقط آنگاه توانسته ایم بشناسیم که با پیشرفت های علم آشنا شده ایم و حقاً که سخن خدای حکیم راست و زیبا است.

دکتور «الکسیس کارل» می گوید: «کافی نیست که شخص با بدنی سالم زندگی کند تا بتواند از زندگی سالم بهره مند شود، زیرا سلامتی نه منحصر به مقاومت بدن در برابر امراض است، نه محدود به نیروی تحمل جسم، و نه هم منحصر به قدرت انسان بر کار و تولید. بلکه این نیروی اخلاق، استواری و به هنجاری عقل و آرامش خاطر یعنی «حکمت» است که مهمتر از همه ی آنهاست.

شکی نیست که انسان عصر حاضر، از انسانهای عصرهای گذشته به سلامتی کامل

نیازمندتر است، زیرا او باید مشکلات جدیدی را تحمل کند که زاینده‌ی شرایط جدید و معاصر است، مشکلاتی مانند تکانها و شوریده‌گیهای روانی، همه‌ها و هیاهوهای زندگی ماشینی، وجود نگرانیها و دلهره‌های گونه‌گون و مشکلات اجتماعی خطیری که محیط ما از آنها خالی نیست. مشکلاتی که چه بسا اعصاب انسان را درهم کوفته و برای او نفس‌گیر و طاقت‌فرسا می‌شوند. از این جهت، ما نمی‌توانیم به سلامتی فقط از بعد فیزیولوژیک مجرد آن نگاه کنیم، زیرا سلامتی عقل و نیروی اخلاق، ابعاد دیگری از زندگی ما بند که شخصیت تامه‌ی انسان به نضج و بلوغ پیوسته، از آنها بی‌نیاز نیست».

می‌دانیم که جسم انسان در اصل از یک تک سلول به وجود می‌آید که آن تک سلول باز به دو قسمت منقسم می‌شود و هر قسمت به نوبه‌ی خود به دو قسمت دیگر و این چنین است که این سلول تا بدانجا تکثر می‌یابد که نمو و رشد جسم انسان را به کمال و تمام آن برساند. پس جسم انسان به هر پایه‌یی از تکامل هم که برسد، باز همان واحد اولیه‌ی وجودش باقی است. بناءً تمامی اعضای جسم و انکشافات آن، در واقع یک واحد منسجم، هماهنگ و به هم پیوسته‌یی اند که با شبکه‌ی عظیم و هول‌آسایی از سلسله اعصاب و عناصر شیمیایی که غده‌ها آنها را افراز می‌نمایند و ما آنها را به نام هرمونها می‌شناسیم، به هم بافت خورده و ارتباط قایم کرده‌اند. سلامتی، یعنی نگهداری و محافظت از این واحد و حفظ هماهنگی و روابط متعادل میان اعضای وجود. پس چنانکه تصلب شرابین در دوران خون انسان اختلال پدید آورده و سلامتی انسان لطمه می‌بیند، همین طور اگر خشم، ترس و نگرانی در اعصاب انسان اضطرابی ایجاد کند، این سلامتی با لطمه و آسیب جدی روبه‌رو می‌شود.

آری، این حقیقت هم‌اکنون کاملاً ثابت گردیده است که نشاط و فعالیت انسان در یک آن واحد، هم عضوی و هم عقلی است و جسم و روح یک واحد غیر قابل تجزیه می‌باشند. پس آنسانکه ورم مخ یا غده‌ی درقیه، به انحراف عقلی و عصبی انسان می‌انجامد، همین طور اضطراب عقل یا انحراف اخلاق به زخم معده، تصلب شرابین،

امراض قلبی و اختلال در جهاز هاضمه وی می‌انجامند.

بنابراین برای انسان محال است که بتواند روشهای کاربردی حفظ سلامتی را در جسمش کاملاً و از همه جهت کشف کند، زیرا این یک قضیه‌ی گیج‌کننده و حیرت‌آوری است. مگر ما در این عرصه یک سلسله قواعد اساسی داریم که با عنایت به آنها می‌توانیم سلامتی مان را حفظ نماییم و همه‌ی ما کم و بیش با این قواعد اساسی که مربوط به نحوه‌ی پیشگیری از بیماریهای مختلف است و طب قدیم و جدید آنها را توصیه کرده‌اند، آشنا هستیم. لیکن در اینجا ما قواعد نوینی داریم که عبارت از دستاوردهای جدید علم طب اند. این قواعد می‌گویند: برای حفظ سلامتی باید حتماً از سمومهای مختلفه پرهیز کرد. سموم ها یا توکسیدهایی که از خارج بدن می‌آیند و مهمتر از آنها سموم هایی که از داخل وجود متولد می‌گردند.

انسان - مثلاً - به تجارب فیزیولوژیک باور دارد و بر اینکه مثلاً تدخین و باده‌گساری به سلامتی وی مضر تمام می‌شوند، لیکن در عین حال می‌بینیم که بسا افراد هستند که نمی‌توانند از این چیزها دست بردارند و یا حد اقل از میزان مصرف آنها بکاهند مگر آنگاه که خداوند عز و جل به انسان «حکمت» عنایت نماید... و حکمت در این میدان، یعنی خرد و شجاعت.

همینگونه پوست خارجی بدن ما نیازمند تحمل سختیهای باد، باران، خورشید و سایه است، زیرا برای آن ساخته شده تا با این پدیده‌ها رو به رو شود، اما فقط یک ساعت پیاده‌روی بامدادی پرتحرک انسان در هوای آزاد کافی است که پوست و سیمای بدن، بلکه حتی خون و اعضای وی را به اوج سلامتی سوق دهد. لیکن این امر فقط به داشتن یک چیز نیازمند می‌باشد و آن چیز هم فقط «حکمت» است، و حکمت در اینجا یعنی عقل و اراده.

همین طور ما می‌دانیم که عناصر شیمیایی مورد نیاز برای ساختمان انساج و حفظ نشاط و نیرومندی جسم ما، در غذاهای طبیعی مانند سبزیجات، میوه‌ها، لبنیات و حبوبات

موجود اند. لیکن اشتغال مردم به مواد چاشنی‌دار رنگارنگ، گاهی انسان را با چنان حالتی رو به رو می‌سازد که مجبور می‌شود ضعف بدنی خود را با فراورده‌های دیگری که محتوی مواد سبزیجات و میوه‌جات اند، برطرف کند اما به شیوه‌ی شیمیایی و نه به طور طبیعی. پس بازگشت انسان به سوی مواد اصلی، چون سبزیها و میوه‌های تازه و دست‌برداشتنش از مواد پرچرب و انرژی‌زای دیگر، نیاز به یک چیز دارد و آن چیز هم فقط «حکمت» است، و حکمت در اینجا نیز یعنی عقل و تصمیم‌گیری.

همین‌گونه شکایت انسان از امراض جهاز هاضمه و تأثیر منفی آن بر قلب و ریه‌ها و کلیه و کبد، همه و همه ناشی از پرخوری است، زیرا ما قبل از آنکه گرسنه شویم غذا می‌خوریم. وقتی هم که می‌خوریم، آنچنان می‌خوریم که معده‌ی ما به فریاد می‌آید. و البته زیان این کار را هم می‌دانیم. پس باید بنا به فرموده‌ی رسول گرامی اسلام ﷺ تا گرسنه نمی‌شویم، غذا نخوریم و چون غذا خوردیم، فقط چند لقمه‌ی بخوریم که قامت مان را استوار سازد و ما را به کار و تلاش قادر گرداند. پس آیا ممکن است به این توصیه عمل کنیم؟ هرگز! مگر آنگاه که یک چیز داشته باشیم، آنهم فقط «حکمت» یعنی عقل و اراده است.

بلکه حتی در محیط پرتنش اجتماعی ما با همه‌ی کشمکش‌ها، رقابت‌ها و مسابقاتی که در آن بر سر رزق و روزی و چوکی و منصب و قدرت در جریان است، مسابقاتی که در بسا موارد منجر به درگیریها و حوادث المناک می‌شود، به طوری که انسان با کمترین بهانه‌ی برشوریده و با اولین صدمه خود را تا خرخره زیر بار غم و اندوه غرق می‌کند و کوچکترین لطمه را برای خود به فاجعه‌ی مبدل می‌سازد. و البته ما همه می‌دانیم که این امور مولد چگونه امراض خطیری اند، و می‌دانیم که برای مقابله با این وضعیت نا هنجار، قبل از هر چیز دیگر به تحمل، حوصله، اعتماد به نفس و حفظ زبان از پرگویی و بدگویی احتیاج داریم. اما آیا ممکن است که به این خصلت‌ها آراسته باشیم. هرگز! مگر آنگاه که از موهبت «حکمت» بهره‌مند باشیم. یعنی: فرزاندگی و اخلاق نیک.

بی‌گمان از مستلزمات حکمت است، اینکه انسان در دنیای خود چنان رفتار کند که اگر او خداوند عز و جل را نمی‌بیند، خدا عز و جل او را می‌بیند. یقیناً گفتار، کردار و حتی تخیلات موجود در بستر لاشعور ما، در لوحه‌ی هستی ثبت می‌شود و اگر ادیان و کتب آسمانی این حقیقت را تبلیغ نموده‌اند، اینک علم نیز به جمع آنها پیوسته است. پس بر انسان خردمند لازم است تا فقط سخنی را بر زبان آورد که زیانبار نباشد، فقط اندیشه‌ی را در نهاد خود پیروrand که کشنده‌ی روان وی نباشد و فقط عملی را انجام دهد که او را از عذاب خداوند عز و جل دور گرداند.

بی‌شک حکمت ورزانه خواهد بود اگر انسان به حق خویشتن خویش قانع بوده و چشم به حق دیگران ندوزد، زیرا اگر صاحب حق غایب است، خداوند بزرگ همیشه حاضر و ناظر حال بندگان خویش می‌باشد. و هر گاه عدالت زمینی و قوانین موضوعه در آن مجرم را به برگرداندن حق به صاحبش ملزم گردانیده و علاوه‌تاً مجازاتی را نیز برای وی وضع می‌نماید، پس حساب عدل الهی چگونه خواهد بود؟

این چنین است که تجلیات اعجازی آیه‌ی کریمه‌ی فوق، بر تارک همه‌ی علوم انسانی می‌درخشد و ما به تجربه درمی‌یابیم که مفاهیم خیر و حق و عدل، جملگی در مضمون «حکمت» داخل‌اند. و البته همه‌ی آنچه که در تحت این عنوان می‌گنجد، ثواب تلقی می‌شود. پس خوشا به حال آنانی که خدای عز و جل به ایشان «حکمت» ارزانی کرده است، چه هر کس برخوردار از حکمت است، بی‌شک که خیر فراوانی را در دنیا و آخرت فرا آورده است.

﴿وَجَدِلْهُمْ بِآلَتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [النحل: ۱۲۵].

از مهم‌ترین رهنمودهای دانشمندان علم اجتماع در راه ساختن جامعه‌ی خیراندیش که انسانهای آن همه با هم یار و یاور باشند، در حقیقت دوری‌گزیدن همیشگی انسان از زاویه‌ی حادّه‌ی جدال است. آری، این زاویه‌ی حادّه عبارت است از جار و جنجال، خشم

و عصبانیت و هر آنچه که فضای علایق انسانی را مکدر می‌گرداند.

دیل کارنیگی که صاحب مؤلفات بسیار موفقی در علوم روانشناسی و جامعه‌شناسی است می‌گوید: «بی‌گمان نتیجه‌یی که من از بررسیهای ممتد علمی خویش بر گرفته‌ام این است که تنها وسیله‌ی به کرسی‌نشاندن منطق در روابط اجتماعی، دوری‌گزیدن از جدال و کشمکش می‌باشد. بررسیهای من می‌گویند که از هر ده بار مشاجره و جدال میان دو تن، به طور حتم در نه بار آن، هر یک از طرفین نهایتاً با پافشاری شدیدتری از قبل، خود را در آن مجادله برحق‌تر از پیش دانسته‌اند. بر فرض اینکه شما با جدال و مشاجره بر خصم‌تان چیره شوید، این شما هستید که در نهایت بازنده‌اید، زیرا شما ظاهراً توانسته‌اید بر او پیروز شوید، اما نتوانسته‌اید رضا و خشنودی وی را کسب نمایید و این خسارت خود برای شما کافی است».

اما «ولیم» که یکی از مدیران بسیار موفق اجتماعی در امریکا است، در این باره می‌گوید: «قطعاً محال است که شما بتوانید فردجاهلی را با مرافعه و مشاجره مغلوب خود سازید، زیرا تجارب من می‌گویند که مستحیل است بتوان فردی را - قطع نظر از اینکه عالم است یا جاهل - با جدال و مرافعه بر تغییر دادن نظرش داشت».

فرانکلین در کارنامه‌ی زندگی‌اش می‌گوید: «او در جوانی بسیار لغزش‌کار و تند مزاج بود و کسانی که از وی بد می‌بردند، بیشتر از آنانی بودند که وی را دوست می‌داشتند. تا آنکه روزی یکی از دوستانش وی را به گوشه‌یی فرا خواند و برایش گفت: تردیدی نیست که نظریاتت همچون تازیانه‌یی است که بر مخالفان رأیت فرود می‌آید، از این جهت هنگامی که دوستانت از تو دور می‌شوند، نفسی به راحت می‌کشند تا از جدال و بگو مگو با تو در امان باشند». فرانکلین می‌گوید: «از آن روز این سخن را آویزه‌ی گوشم ساختم و به یک قاعده سخت پایبند گردیدم و آن اینکه از معارضه با آراء دیگران بپرهیزم مگر به شیوه‌یی نیکو. از آن وقت به کار بردن الفاظی را که بر رأی قاطع و ثابتی دلالت کرده و عواطف دیگران را بخراشد، بر خود تحریم کردم، مانند این جملات: قطعاً من بر

این نظر هستم! شکی ندارم که واقعیت امر چنین است! تحقیقاً قضیه چنین است! ... و به جای استعمال چنان کلماتی، الفاظی از این قبیل را به کار می‌گرفتم: گمان می‌کنم که چنین باشد! به نظرم می‌رسد که قضیه چنین باشد! در حال حاضر بر این نظر هستم! شاید عقیده‌ام در این باره درست نباشد! ممکن است در این گفته‌ام اشتباه کرده باشم! ... و هر گاه با آراء دیگران هم مخالفتی می‌داشتم، این مخالفت را صراحتاً به رخ ایشان نمی‌کوبیدم و به طور ناگهانی بر آنان اعتراض نمی‌کردم بلکه می‌گفتم آراء شما همیشه درست بوده است، لیکن در حال حاضر ممکن است اندکی به تفکر بیشتر نیاز داشته باشید. از آن زمان هرگز با کسی ستیزه نکرده‌ام و بالمره ستیزه را به کناری افگندم.

کارنیگی در یکی دیگر از حکایاتش می‌گوید: «در یکی از مهمانیهای بزرگ که بنا به مناسبتی برگزار شده بود، یکی از حاضران داستانی را ذکر کرد که حاوی یک جمله‌ی حکیمانه بود. او ادعا کرد که این جمله از کتاب مقدس انجیل است. من که نسبت به قضیه حضور ذهن کافی داشتم، راه را بر وی بسته و گفتم: جمله‌ی ذکر شده نه از کتاب مقدس، بلکه از سخنان شکسپیر است. اما او بر این نکته که آن جمله حتماً از کتاب مقدس است اصرار داشت و من نیز بر رأی خویش اصرار می‌ورزیدم. سرانجام حکمیت در این باره را به فرد سومی وا گذاشتیم که در شناخت شکسپیر بسیار معروف بود و همه‌ی سخنان و وجیزه‌های وی را از حفظ داشت. فرد موصوف که در کنارم نشسته بود، مرا با این گفته‌ی خود وحشت‌زده ساخت: آقای کارنیگی! ایشان درست می‌فرمایند، این وجیزه جمله‌ی از کتاب مقدس است. اما در عین حال با مهربانی، به نوک پای خود آهسته بر من فشاری آورد و با این تلمیح خواست به من نکته‌ی را بفهماند. میهمانی که به آخر رسید، آن مرد در راه به من چنین گفت: شکی نیست که سخن شما کاملاً درست بود و آن وجیزه از شکسپیر است نه از کتاب مقدس. اما ما همه در میهمانی شادی به سر می‌بردیم و شما نمی‌بایست در چنین فضای بهجت‌انگیزی می‌کوشیدید که برای آن مرد این واقعیت را که او اشتباه کرده است، به اثبات برسانید! آیا فکر می‌کردید که این کار

شما او را نسبت به شما بر سر لطف می‌آورد؟ چرا به وی اجازه ندادید تا داستانش را به آخر برساند و با این کار، خوش باشد؟ از این گذشته، مگر او عقیده‌ی شما را در باره‌ی آن جمله جویا شد که با وی به مجادله برخواستید؟ کارنیگی عزیز! همیشه از زاویه‌ی حادثه بپرهیزید!».

آری، چه بسیار صحنه‌ها و لحظه‌هایی در زندگی انسان وجود دارند که ستیز و جدال، صفا و بهجت را از آن لحظه‌ها گرفته و نشئه‌ی سرور و لذت را از سر همگی برپراندہ است! بلکه حتی چه بسیار جار و جنجالهایی که پیوند دو دوست را برای همیشه از هم بگسلانیده و فضای سبز روابط آنها را تیره و تار گردانیده است! از همین رو، علم اجتماع و علم تربیت در جدیدترین نظریات، به پرهیز از ستیز و جدال سفارش اکید کرده اند و اینکه اگر هم در مواردی از ستیز و جدال گریزی نباشد، باید این کار به نیکوترین شیوه صورت گیرد.

رهنمودهایی که این علوم آن را فریاد می‌کنند، با آنچه که قرآن کریم یک هزار و چهارصد سال قبل نه در یک آیه و یک سوره که در آیات و سوره‌های متعدد در این زمینه ارشاد فرموده است، قابل مقایسه نیست. خدای سبحان در آیه‌ی ۸۶ از سوره‌ی «حج» پیامبر امین خویش را چنین توصیه می‌کند:

﴿وَإِنْ جَدَلُوكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ [الحج: ۸۶].

«و اگر با تو مجادله کردند، بگو: خدا به آنچه می‌کنید داناتر است».

و در آیه ۱۲۵ از سوره‌ی نحل می‌فرماید:

﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ [النحل: ۱۲۵].

«با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به شیوه‌ی که نیکوتر است، مجادله نمای، در حقیقت پروردگار تو به حال کسی که از راه او منحرف شده دانا تر، و او به حال راه‌یافتگان نیز داناتر است».

از توصیه‌های قرآن کریم در این رابطه همچنان آیهی ۴۶ از سورهی عنکبوت است که می‌گوید:

﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [العنکبوت: ۴۶].

«و با اهل کتاب مجادله نکنید مگر به آن شیوه که نیکوتر است».

بلکه حتی پروردگار مجادله را در قطار فسق ذکر می‌کند، آنگاه که از ارتکاب آن در مناسک حج منع می‌نماید. و این متن آیهی ۱۹۷ از سورهی بقره است:

﴿فَمَنْ قَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾ [البقرة: ۱۹۷].

«پس هر کس که در این ماه‌ها حج را بر خود فرض گرداند، بداند که در اثنای حج همبستری و فسوق و جدال روا نیست».

از راه‌های متتها به زاویه‌ی حادّه یکی هم کژراهه‌ی خشم است. یکی از دانشمندان روانشناس در این رابطه می‌گوید: «زمانی که ما بر دشمنانمان خشم می‌گیریم، جز این نیست که فرصت غلبه‌ی آنان را بر خود مان آماه کرده‌ایم، غلبه‌ی شان بر خواب‌مان خوراک‌مان و سلامتی و خوشبختی‌مان. و اگر دشمنان ما بدانند که چه قدر همه مسبب نگرانی و تیره‌بختی ما شده‌اند، از شادی به پایکوبی درخواهند آمد. پس مسلماً خشم و کین ما بر آنان، هرگز ایشان را اذیت نمی‌کند بلکه این خود ما هستیم که همیشه به لعنت و آزار آن گرفتار می‌شویم و شبها و روزهایمان را به جهنمی برای خودمان مبدل می‌سازیم».

یکی از نشرات وابسته به اداره‌ی پولیس آمریکا می‌نویسد: «اگر کسانی در اندیشه‌ی آن افتادند که به شما بدی و آزاری برسانند، پس یاد و خاطر آنان را به کلی از صفحه‌ی ضمیرتان پاک گردانید و اصلاً به فکر این نباشید که از آنان انتقام بگیرید، زیرا اگر به فکر انتقام باشید، بیشتر از آنان خودتان را ناراحت کرده‌اید».

از شگرف‌ترین وجیزه‌های حکیمانه‌ی کنفوسیوس یکی این است: «دشنام و بدگویی دیگران اصلاً به تو آسیبی نمی‌رساند، بلکه آنچه به تو آسیب می‌رساند، اندیشیدن تو در

باره‌ی آنان است».

از بهترین سخنان در این باره، سخن علامه «کلاوس وارد» است که گفته است: «به جای اینکه از دشمنان مان کینه به دل بگیریم، بگذار بر آنها دل بسوزانیم و خدای عز و جل را سپاس گوئیم که ما را مانند آنان نیافرید. بگذار به جای اینکه انواع اتهامات را بر دشمنانمان سرازیر سازیم، رحمت و شفقت و یاری و گذشت مان را شامل حال آنان گردانیم».

شاید این داستانها و امثال آن بتواند، آنچه را که آیه‌ی ۱۳۴ از سوره‌ی آل عمران ناظر بر آن است تا حدودی به اذهان مان نزدیک گرداند، جایی که این آیه فروخورندگان خشم و درگذرندگان از مردم را در قطار نیکوکاران ستایش کرده و می‌گوید:

﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكُظُمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۴].

«آنانکه در فراخ دستی و تنگ حالی انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از مردم درمی‌گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد».

به این ترتیب به راز این امر که خدای عز و جل چرا پیامبر امینش را به عفو و گذشت فرا می‌خواند نیز پی می‌بریم، جایی که در آیه‌ی ۱۵۹ از سوره‌ی آل عمران می‌فرماید:

﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

«پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آنان (اصحاب خویش) مشورت کن».

و در آیه‌ی ۱۳ از سوره‌ی مائده می‌فرماید:

﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [المائدة: ۱۳].

«پس از آنان درگذر و چشم‌پوشی کن که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد».

چنانکه خدای عز و جل مؤمنان را نیز به گذشت و چشم‌پوشی فرا می‌خواند، آنجا که در نصّ آیه‌ی ۱۰۹ از سوره‌ی بقره می‌فرماید:

﴿فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرٍ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [البقرة: ۱۰۹].

«پس گذشت کنید، و چشم بپوشید تا خدا فرمان خود را بیاورد».

و اینچنین است که در روشنایی پیشرفت علم، به عمق اهداف این آیات مبارکه که از اصول علم تربیت و علم اجتماع قرن‌ها جلو افتاده است، آشنا می‌شویم.

«اسراف نکنید»

آنگاه که آیه‌ی ۳۱ از سوره‌ی «اعراف» نازل شد و دستور داد که:

﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا﴾ [الأعراف: ۳۱].

«بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید».

بسیاری از کفاری که در آن تدبّر کردند با این آیه اسلام آوردند، زیرا به قول یکی از حکمای بزرگ جاهلیت که با شنیدن آن اسلام آورد: «این آیه، جامع خلاصه‌ی طبّ اوّلین و حکمت آخرین است».

مفسران در تفسیر این آیه‌ی کریمه بر دو نظر اند، بعضی بر آنند که نهی از اسراف در این آیه فقط مخصوص خوردن و نوشیدن است. در حالی که بعضی دیگر نهی از اسراف را مخصوص اکل و شرب ندانسته بلکه همه‌ی اشیاء را مشمول آن می‌دانند، به دو دلیل: نخست آنکه خدای متعال بی‌آنکه اسراف در چیز معینی را خاص بسازد، در تکمله‌ی این آیه می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾ [الأعراف: ۳۱].

«بی‌گمان خداوند مسرفان را دوست ندارد».

دو دیگر آنکه آیه‌ی کریمه نگفته است: (لا تسرفوا فیهما - فقط در اکل و شرب اسراف نکنید) بلکه مطلقاً فرموده است ﴿لَا تُسْرِفُوا﴾ «به طور کلی اسراف نکنید». پس روشن است که نظر تفسیری دوم قوی‌تر می‌باشد.

به هر حال، چه مراد آیه فقط نهی از اسراف در اکل و شرب باشد، و چه نهی از اسراف در همه چیز، آنچه مسلم است مقوله‌ی نهی از اسراف در اسلام، مقوله‌ی عام و کلی است، زیرا منع از اسراف در قرآن کریم فقط محدود به همین یک آیه نبوده بلکه قرآن در آیات مکرر و متعددی، اذهان بشر را به رعایت اعتدال در همه چیز و پرهیز از اسراف و زیاده‌روی در کلیه شئون زندگی، متنبه ساخته است.

اینک توجه کنید به آیات ذیل:

آیه‌ی ۶۷ از سوره‌ی «فرقان» رعایت اعتدال در امر انفاق را از صفات بندگان رحمان معرفی نموده و می‌گوید:

﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ [الفرقان: ۶۷].

«و کسانی‌اند که چون انفاق کنند، نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند و میان این دو روش حد وسط را برمی‌گزینند».

و آیه‌ی ۱۴۱ از سوره‌ی انعام می‌گوید:

﴿وَعَانُوا حَقَّهُ وَیَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا﴾ [الأنعام: ۱۴۱].

«و حق آن را روز بهره‌برداری از آن بدهید، ولی زیاده‌روی نکنید که او اسرافکاران را دوست ندارد».

آیه‌ی ۷۷ از سوره‌ی «مائده» حتی افراط در امور دینی را نیز نهی نموده و می‌گوید:

﴿قُلْ يٰٓأَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ﴾ [المائدة: ۷۷].

«بگو: ای اهل کتاب! در دین خود به ناحق غلو و افراط نکنید».

آیاتی دیگر از قرآن بر این حقیقت که مسرفان از هدایت به دور اند، تأکید می‌نمایند.

به طور نمونه آیه‌ی ۲۸ از سوره‌ی «غافر» می‌گوید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ﴾ [غافر: ۲۸].

«بی‌گمان خدا کسی را که افراط کار دروع‌زن باشد، هدایت نمی‌کند».

آیه‌ی ۳۴ از همین سوره می‌گوید:

﴿كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُرْتَابٌ﴾ [غافر: ۳۴].

«اینگونه خدا هر که را اسرافکار شکاک باشد گمراه می‌سازد».

و آیه‌ی ۱۵۱ از سوره‌ی «شعراء» می‌گوید:

﴿وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ﴾ [الشعراء: ۱۵۱].

«و از دستور مسرفان اطاعت نکنید».

آیه‌ی ۹ سوره‌ی «انبیاء» از هلاک و تعذیب مسرفان چنین بیم می‌دهد:

﴿ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ﴾ [الأنبياء: ۹].

«سپس وعده‌ی خود به آنان را راست گردانیدیم و آنها و هر که را خواستیم نجات دادیم و

اسراف‌کاران را به هلاکت رساندیم».

و در دو آیه‌ی ۳۳ و ۳۴ سوره‌ی «ذاریات» می‌فرماید:

﴿لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ طِينٍ﴾ [۳۳] مُسَوَّمَةً عِنْدَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ ﴿۳۴﴾ [الذاریات: ۳۳-۳۴].

«تا سنگ‌هایی از گل رس بر سر آنان فرو فرستیم، که نزد پروردگارت برای مسرفان

نشانه‌گذاری شده است».

علمای روانشناسی در سالیان اخیر، بخش بزرگی از وقت و توانشان را به بررسی روش‌های مردم در شئون زندگی‌شان وقف کرده‌اند تا آنچه را که اسباب آرامش و فراغت بال بشر می‌شود کشف نمایند. یکی از مهمترین رهیافتهای آنان در این میدان، صدور این رهنمود بود که: «در هیچ کاری افراط و زیاده‌روی نکنید».

البته این توصیه بعد از آن صادر گردید که طب به این نتیجه دست یافت: «پرهیز از

اسراف در خورد و نوش سرچشمه همه‌ی درمانهاست»

به این ترتیب، آیه‌ی کریمه که از اسراف در اکل و شرب نهی می‌نماید، بزرگترین اصل طبّی را به بشر معرفی کرده است، زیرا علم طب ثابت ساخته است که پرخوری معده را از پا درآورده، کبد را از کار می‌اندازد، قلب را فرسوده و تبّل کرده، موجب تصلّب شرایین، خناق صدر، بالارفتن فشارخون و بیماری دیابت می‌گردد. پس یقیناً راه

درمان همه‌ی این آفات، از جاده‌ی اعتدال و میانه‌روی در اکل و شرب می‌گذرد. از نظر علم روانشناسی، اسراف حماسه‌ی نامتوازی است که به نوعی از هوس تبدیل می‌شود، چه این شیوه بدون شک از باب هوس یا جنون است. یکی از دانشمندان این علم نصیحت گرانبهائی را به این ارتباط ارائه نموده و می‌گوید: «چرا ما طبیعت را الگوی خویش نمی‌سازیم؟ مگر نمی‌بینیم که هر آنچه را خدای عز و جل آفریده است، غیر مسرفانه و در حد اعتدال است؟ آیا نمی‌بینیم که به دنبال شب، روز می‌آید و اگر روز برای کار آفریده شده، شب مهیای استراحت و آرامش است؟ قطعاً این حکمتی است که باید آن را الگوی رفتار خویش گردانیم. پس استراحت بعد از خستگی یک امر ضروری است و همین طور اعتدال در همه امور می‌تواند یک نظام به هنجار و متوازن را در زندگی ما ایجاد نماید».

دکتر «والتر کانون» می‌گوید: «بیشتر مردم بر این باور اند که قلب پیوسته و بدون هیچ توقفی کار می‌کند. در حالی که حقیقت امر غیر از این است، زیرا قلب در میان هر تپشی با تپش دیگر، یک لحظه استراحت می‌کند. پس اگر قلب در یک دقیقه به معدل هفتاد بار بتپد که این معدل عادی ضربان قلب است، در این صورت قلب در هر بیست و چهار ساعت فقط نه ساعت کار کرده است. بنابراین، مجموع اوقات استراحت قلب، پانزده ساعت در شبانه روز است که این پانزده ساعت در فواصل میان دو تپش قلب توزیع شده‌اند، لذا این واقعیت هم روشن می‌شود که قلب دشمن اسراف است».

همین طور، اسراف در خوش‌بینی و تفاؤل نیز پسندیده نیست. یا حتی در استراحت و یا در جلوگیری از شهوت، زیرا علم وراثت ثابت کرده است که اگر مرد در دوری از زن، یا زن در دوری از مرد اسراف نماید، این امر از نظر جسمی و روانی بسیار زیانبار خواهد بود. چنانکه اسراف در خوش‌بینی و تفاؤل، انسان را از آمادگی روبه‌روشدن با زندگی محروم می‌گرداند. همانگونه که اسراف در بدبینی به نوبه‌ی خود، موجب از بین رفتن روحیه و معنویات انسان می‌شود.

به همین ترتیب در همه چیزها اسراف مضراتی دارد که بی‌نیاز از توضیح است. البته علم نمونه‌هایی از زیانهای اسراف را در همه‌ی امور ارائه نموده و از عواقب آن به تفصیل سخن گفته است، که این کتاب نیز حوصله‌ی اسراف در این بحث را ندارد. فقط بیایم همراه با آیه‌ی ۱۴۷ از سوره‌ی «آل عمران» همه با هم دست به دعا برداریم که:

﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾
[آل عمران: ۱۴۷].

«پروردگارا! گناهان مان و اسراف‌مان در کارمان را بر ما ببخش و گامهامان را استوار دار و ما را بر گروه کافران یاری ده».

﴿وَالْأَرْضُ مَدَدْنَاهَا﴾ [الحجر: ۱۹].

شیخ محمد متولی الشعراوی در کتاب «الأدلة الهادية على وجود الله» می‌گوید: «قرآن کریم کتابی است که تا روز قیامت تلاوت آن عبادت است. معنی این سخن آن است که نمی‌باید میان قرآن و حقایق علمی در عرصه‌ی هستی تصادمی رونما گردد، چه اگر چنین تصادمی روی دهد، این بدان معنی است که قضیه‌ی دین تماماً از بنیاد ویران شده است، زیرا قرآن تغییرپذیر نیست تا ما بتوانیم به گونه‌ی در آن دست برده و آن را با زبان روز منطبق گردانیم.

بنابراین ایمان قطعی داریم به اینکه در میان قرآن و علم تصادمی وجود ندارد و اگر کسانی باشند که در مواردی برداشتی غیر از این داشته باشند، این برداشت‌شان یقیناً از دو عامل ناشی می‌شود: ۱- یا عدم فهم حقیقت قرآنی. ۲- یا عدم صحت فرضیه‌ی علمی مورد نظر. اما سؤالی که هم اکنون مطرح می‌شود این است که چسان ما حقایق قرآنی را گاه درست نمی‌فهمیم؟ در این باره مثالی می‌زنیم تا مردم بدانند که عدم فهم حقیقت قرآنی، گاهی به تصادم با حقایق هستی می‌انجامد.

خدای سبحان در آیه ۱۹ از سوره ی «حجر» می‌فرماید:

﴿وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا﴾ [الحجر: ۱۹].

«و زمین را گسترانیدیم».

معنای این آیه روشن است: اینکه زمین گسترده و هموار می‌باشد.

اگر ما آیه کریمه را به همین معنی بفهمیم، تمام آنانی که از کرویت زمین سخن می‌گویند، ما را به کفر متهم خواهند کرد، به ویژه اینکه ما هم اکنون توانسته‌ایم به وسیله‌ی سفینه‌های فضایی و اقمار مصنوعی، زمین را از دوردست‌ها به هیئت کروی آن ببینیم. پس می‌گوییم: هر کس آیه کریمه‌ی:

﴿وَالْأَرْضَ مَدَدْنَاهَا﴾

را فقط به معنی لغوی آن یعنی گسترده بودن زمین فهمیده باشد، در واقع حقیقت قرآنی را که این آیه کریمه به بیان آن پرداخته به درستی نفهمیده است، زیرا آیه کریمه جامع اعجاز لغوی و اعجاز علمی هر دو بوده و در عین حالی که گستردگی زمین، یعنی حقیقت محسوس و روشن در برابر دیدگان ما را می‌رساند، در عین زمان در برگرفته‌ی حقیقت علمی کرویت زمین که در هنگام نزول قرآن از ساحه‌ی ادراکات عقلی بشر پنهان بوده است، نیز می‌باشد. حالا چگونه؟

ببینیم، آنگاه که خدای سبحان فرمود: «ما زمین را گسترانیدیم»، او منطقه‌ی معینی از زمین را مشخص نگردانید بلکه از زمین به طور مطلق آن نام برد. این بدان معنی است که شما به هر نقطه و مکانی از زمین که بروید، آن را در برابر خود هموار و گسترده می‌یابید. اگر مثلاً در خط استوا باشید زمین در برابر شما گسترده است. اگر در قطب جنوب یا شمال، در امریکا یا اروپا، در افریقا یا آسیا و در هر ناحیه‌ی دیگری از زمین که قرار داشته باشید، آن را در برابر خود گسترده و هموار می‌بینید. دقت کنید: حالا سؤال این است که آیا کرویت زمین به جز در این وضعیت، یعنی وضعیت گسترده بودن زمین، در وضعیت دیگری هم قابل تصوّر هست؟ یعنی اگر زمین به شکل مربع، یا مثلث، یا

مسدّس و یا به هر شکل هندسی دیگری می‌بود آیا شما می‌توانستید همه جای آن را در برابر خود گسترده ببینید؟ هرگز! بلکه ناگهان به کناره‌ی زمین و در لبه‌ی پرتگاه آن به سوی فضا می‌رسیدید. درست همانند سطح یک بام مربّع یا مثلث یا مسدّس شکل که چون انسان فاصله‌ی سطح آن را بپیماید به لبه‌ی پرتگاه آن می‌رسد. پس بناءً یگانه شکل هندسی که ممکن است زمین در آن گسترده باشد به طوری که انسان به لبه‌ی پرتگاه آن نرسد، در حقیقت شکل کروی بودن آن است. هم از این جهت است که اگر شما حرکت خود را از هر نقطه‌ی معینی از زمین آغاز کرده و چنان ادامه بدهید تا سرانجام به همان نقطه‌ی اولیه برسید، در تمام طول راه خود زمین را در برابر خویش گسترده می‌یابید. و مادامی که چنین است، پس آیه‌ی کریمه‌ی: ﴿وَالْأَرْضُ مَدَدْنَاهَا﴾ که بعضی از مردم از آن هموار بودن زمین را فهمیده‌اند، خود در عین حال دلیلی قاطع بر کرویت زمین نیز می‌باشد.

این همان اعجاز قرآن کریم است که با یک لفظ، هم مناسبت ظاهر اشیاء را رعایت می‌کند و هم حقیقت هستی آن را در متن خویش می‌گنجاند.

به همین جهت آنانی که آیه‌ی کریمه را درست نفهمیده و فقط ظاهر معنی، یعنی گسترده‌بودن زمین را از آن گرفته‌اند، بی‌درنگ در مقام قضاوت قرار گرفته و دین و علم را در تضاد با هم معرفی کرده‌اند. اما آنانی که معنی آیه‌ی کریمه را درست فهمیده‌اند، به این حقیقت اعتراف کرده‌اند که قرآن کریم اولین کتابی در عالم است که از کرویت زمین سخن گفته است. پس فهم این حقیقت به تنهایی کافی است تا معاندان قرآن بدان ایمان آورند، اما هیئات که معاندان ایمان آرند!

آیاتی دیگر در مورد کرویت زمین

قرآن کریم دلایل کرویت زمین را فقط در یک آیه مطرح نکرده، بلکه در آیات متعددی از آن سخن گفته است، برای چه؟ برای اینکه اولاً قضیه‌ی کرویت زمین یکی از

قضایای بزرگ عالم هستی است. و ثانیاً کتب آسمانی قبل از قرآن، مورد تحریف و دستبرد بشری قرار گرفته و بناءً در میان دین و علم، نوعی از تصادم را نشان داده‌اند. از این روی قرآن کریم می‌آید تا دلیلی در پشت سر دلیل دیگر را بر کزویت زمین برای ما ارائه کند.

خدای سبحان در آیه ی ۴۰ از سوره ی مبارکه ی «یس» می‌فرماید: ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ [یس: ۴۰].

«نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید، و هر کدام در سپهری شناورند».

خدای سبحان در این آیه ی کریمه اعتقاد نادرستی را که در عصر نزول قرآن در میان اعراب حاکم بود، رد می‌کند. آن عقیده این بود که ابتدا شب می‌آید، سپس به دنبال آن روز در می‌رسد، یعنی اینکه روز از شب جلو نمی‌افتد. پس قرآن برای تصحیح این باور نادرست می‌گوید:

﴿وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ﴾.

«نه شب بر روز پیشی جوید».

یعنی شما بر این باورید که روز از شب پیشی نمی‌جوید. اما خدای سبحان به شما می‌گوید که: شب نیز از روز پیشی نمی‌جوید. پس معنی اینکه نه روز از شب پیشی می‌جوید و نه شب از روز، این است که شب و روز در کره ی زمین به طور همزمان با همدیگر موجود اند. و از آنجا که بعد از اکمال قضیه ی آفرینش، در قوانین علیای هستی هیچ تغییری رونما نشده بلکه این قوانین تا روز قیامت بر وفق نظام دقیق و ثابتی حرکت می‌کنند از این رو اگر زمین به شکل هندسی دیگری غیر از کزویت می‌بود باید در همان اولین ساعت آفرینش، نخست روز به وجود می‌آمد. پس با هم بودن زمانی شب و روز در سطح کره ی زمین، فقط آنگاه ممکن است که زمین دارای شکل کروی باشد و تنها در این شکل و ترتیب است که در عین وقت که نصف کره ی زمین روشن است، نصف

دیگر آن تاریک می‌باشد.

لیکن خدای سبحان می‌خواهد تا بر این معنی تأکید بیشتری بگذارد. پس آیه‌ی دیگری را نازل می‌کند تا معنی کروییت زمین و دوران آن را بیشتر روشن نماید. بناءً در آیه‌ی ۶۲ از سوره‌ی «فرقان» می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنۢ أَرَادَ أَن يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا﴾ [الفرقان: ۶۲].

«و اوست که برای هر کس که بخواهد عبرت گیرد، یا بخواهد سپاسگزاری نماید، شب و روز را جانشین یکدیگر گردانید».

اگر فرض کنیم که یک کارخانه در تمام طول مدت یک شبانه روز به طور پیوسته کار می‌کند، پس حتماً باید چهار نوبت کاری در آن کارخانه وجود داشته باشد تا یکی جانشین دیگری شود. اما ناگزیر باید متوجه این نکته باشیم که در این نظامهای نوبتی، حتماً یک نوبت اولیه‌ی ابتدایی وجود دارد که آن نوبت جانشین نوبت دیگری نیست. حال اگر ما - مثلاً - کارخانه‌یی را به کار اندازیم، بی‌گمان اولین نوبت گروه کاری در آن کارخانه برای خود جانشینی ندارد، زیرا در آن کارخانه قبلاً کاری وجود نداشته است تا جای خود را به دیگری وا گذار کند. البته همه چیز در این دنیا بر این سنت استوار است. اما حق سبحانه و تعالی در باره‌ی شب و روز می‌فرماید:

﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً﴾.

«اوست که شب و روز را جانشین یکدیگر گردانید».

و مادامی که خدای عزوجل خود نظم کار شب و روز را بر این منوال قرار داده است، پس ناگزیر باید این روال در همان ساعت اولیه‌ی آفرینش این دو پدیده رونما شده باشد. یعنی اینکه از همان لحظه‌ی نخست او تعالی شب و روز را بر روی زمین جانشین یکدیگر قرار داده باشد. لیکن چنانکه توضیح دادیم، ساعت ابتدایی در شروع هر چیز دارای جانشینی نیست در حالی که خدای متعال برای ما می‌گوید که در ساعت ابتدایی و اولیه‌ی آفرینش نیز این دو پدیده جانشین یکدیگر بوده‌اند. بنابراین، ناگزیر باید شب و

روز در ساعت اولیه‌ی آفرینش، هر دو با هم در یک زمان و یک آن واحد آفریده شده باشند به نحوی که هر کدام آنها جانشین یکدیگر قرار گرفته باشد. از این روی، روال آفرینش آنها بدین نحو نبوده است که اولاً روز بیاید و سپس شب جانشین آن گردد، زیرا در این حالت دیگر روز جانشین نیست بلکه خود نقطه‌ی آغاز است. همچنان شب اولاً نیامده است که بعد از آن روز جانشینش شود، زیرا در این حالت شب دیگر جانشین نیست، بلکه خود نقطه‌ی آغاز است. پس به این ترتیب ممکن نیست که شب و روز هر یک جانشین دیگری باشند مگر اینکه هر دو با هم آفریده شده باشند.

ما می‌دانیم که در هر نقطه و محلی از زمین که قرار داشته باشیم، شب و روز در آن نقطه یکی از پی دیگری بر ما فرا می‌آیند و هیچ نقطه‌یی از زمین وجود ندارد که به طور همیشه شب در آن حاکم باشد. چنانکه هیچ نقطه‌ی دیگری نیست که دائماً روز در آن برقرار باشد بلکه همه مناطق زمین دارای شب و روز اند. بناءً اگر زمین ثابت می‌بود و بر مدار خود حرکت دورانی نمی‌داشت، با توجه به اینکه شب و روز در ساعت اولیه‌ی آفرینش با هم آفریده شده‌اند، پس دیگر موضوع جانشینی آنها برای یکدیگر مطرح نبود، بلکه وضع همچنانکه در ساعت اولیه‌ی آفرینش بوده است، ثابت و یکنواخت باقی می‌ماند.

لذا برای اینکه هر یک از شب و روز جانشین دیگری شده بتوانند، ناگزیر باید زمین دارای حرکت دورانی باشد تا به این ترتیب جریان پی در پی آمدن شب و روز در آن رونما شده بتواند.

از این روی، این فرموده‌ی خدای سبحان:

«ما شب و روز را جانشین یکدیگر قرار دادیم».

خود حامل دو معنی است، معنی اول اینکه این دو پدیده با هم آفریده شده‌اند و یکی از آنها در خلقت خود بر دیگری پیشی نگرفته است. و این خود اخباری است از سوی پروردگار سبحان بر این حقیقت که زمین کروی است.

معنی دوم این است که زمین بر مدار خود می‌چرخد و از این دوران است که پیاپی آمدن شب و روز پدیدار می‌شود.

و این چنین است که ما اعجاز قرآن را مشاهده می‌کنیم، زیرا گوینده خدای عزوجل و آفریننده نیز هم اوست. پس آیا دلیل مادی قوی‌تری از این امر بر حقانیت قرآن و اینکه خدای عزوجل آفریدگار این کائنات است، می‌تواند وجود داشته باشد؟

و برای آنکه خدای سبحان بر این حقیقت هستی بیش از پیش تأکید گذاشته و آیات و نشانه‌های وجود و عظمت خویش را بر خلقتش بیشتر و بهتر بنمایاند، در آیه‌ی ۵ از سوره‌ی «زمر» می‌فرماید:

﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ۚ أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّورُ ۝﴾ [الزمر: ۵].

«آسمانها و زمین را به حق آفرید. شب را به روز درمی‌پیچد و روز را به شب درمی‌پیچد و آفتاب و ماه را تسخیر کرد. هر کدام تا مدتی معین روان‌اند. آگاه باش که او همان شکست‌ناپذیر آمرزنده است.»

خدای سبحان در این آیه‌ی کریمه با توصیف خلقت شب و روز می‌گوید: این دو پدیده بر هیئت «تکویر» یعنی درهم پیچیدگی آفریده شده‌اند. و از آنجا که شب و روز بر سطح زمین با هم آفریده شده‌اند، پس ممکن نیست که بر هیئت درهم پیچیده «تکویر» بوده باشند مگر اینکه زمین خود کروی باشد، زیرا اگر شب و روز در مساحت خود به طور غیر متساوی آفریده می‌شدند، به نحوی که یکی از آنها به شکل نوار بلندی ظاهر می‌شد، در حالی که آن دیگری قسمت اعظم مساحت زمین را می‌پوشاند، در این حالت دیگر شب و روز با هم بر هیئت کروی نمی‌بودند، چه آن نوار بلند در این حالت می‌توانست شکل مستطیل، یا مثلث، یا مربع یا هر مساحت دیگری را داشته باشد که بر روی زمین اشغال می‌نماید. لیکن این فرموده‌ی خدای متعال:

﴿يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ﴾ «شب را به روز درمی‌پیچد و روز را

به شب». خود دلیلی قاطع بر این حقیقت است که نصف کره‌ی زمین شب و نیمه‌ی دیگر آن روز است.

و آنگاه که با تقدّم علم انسان به فضا صعود کرد و زمین و اشکال جغرافیایی آن را دید، این واقعیت که نصف زمین روشن و نیمه‌ی دیگر آن تاریک است نیز بالمشاهده برایش ثابت گردید. درست به همان شکلی که خدای سبحان در قرآن کریم به ما از آن خبر داده است.

دوران زمین و حرکت کوه‌ها

اگر بخواهیم در باره‌ی حقیقت دوران زمین بر مدار آن، با دلیل قرآنی دیگری آشنا شویم، باید به آیه‌ی کریمه ۸۸ از سوره‌ی «نمل» توجه کنیم که می‌گوید: ﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنْعَ اللَّهِ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [النمل: ۸۸].

«و کوه‌ها را می‌بینی، می‌پنداری که آنها بی‌حرکت‌اند حال آنکه آنها ابرآسا در حرکت‌اند. این صنع خدایی است که هر چیز را در کمال استواری پدید آورده است».

هنگامی که این آیه را می‌خوانیم و کوه‌ها را در برابر خود ساکن و بی‌حرکت می‌بینیم، در شگفت می‌شویم، زیرا خدای سبحان می‌گوید:

﴿تَحْسَبُهَا جَامِدَةً﴾

«شما می‌پندارید که کوه‌ها بی‌حرکت‌اند».

معنی این سخن آن است که: رؤیت ما از کوه‌ها، رؤیتی پنداری است نه رؤیتی یقینی. بنابر این در اینجا حقیقتی یقینی وجود دارد که خدای سبحان آن را از ساحه‌ی دید ما پنهان ساخته است. یعنی آنچه ما از ثبات کوه‌ها و عدم حرکت آنها می‌بینیم، یک حقیقت هستی نیست. پس در واقع حق تعالی چیزی را آفریده است که ما آن را بر غیر حقیقت آن می‌بینیم. و این خود نشان دهنده‌ی مطلقیت قدرت آن آفریدگار بزرگ می‌باشد، زیرا کوه‌ها به گونه‌ی ضحیم و بزرگ آفریده شده‌اند که از ساحه‌ی دید هیچ انسانی پنهان

نمی‌باشند. پس اگر چنانکه حجم کوه‌ها کوچک می‌بود ما می‌توانستیم بگوییم که چون حجم کوه‌ها کوچک است و دیدگان ما آنگونه که باید قادر به رؤیت آنها نیست پس به این دلیل ملتفت این امر نشده‌ایم که آیا کوه‌ها متحرک‌اند یا ثابت؟ اما خدای عزوجل کوه‌ها را آنچنان بزرگ و نجم‌آسا آفریده است که هر ضعیف‌البصری هم می‌تواند آنها را ببیند. در همچو حالتی است که خدای عزوجل به ما می‌گوید: این کوه‌های ثابت از جلو روی شما همانند ابر مرور می‌کنند.

در اینجا این پرسش به وجود می‌آید که چرا خدای سبحان وقتی می‌خواهد از حرکت کوه‌ها توصیف کند، جریان ابرها را برای ما مثل می‌زند؟ پاسخ این است که ابرها حرکت ذاتی یا خودکار ندارند تا به قدرت ذاتی خودجوش خود، از یک مکان به مکانی دیگر حرکت کنند بلکه ناگزیر باید نیروی خارجی باد پدیدار شود تا آنها را از یک جا به جایی دیگر حرکت دهد لذا اگر باد ساکن شد، ابرها در جای خود بی‌حرکت و ثابت باقی می‌مانند.

پس خدای سبحان در واقع به ما می‌گوید: کوه‌ها نیز چنین‌اند و از خود حرکت ذاتی و خودکار ندارند تا به نیروی درون‌جوش خویش، از جایی به جایی دیگر حرکت کنند. هم از این روی ما نمی‌توانیم کوهی را که امروز در اروپاست، فردا در امریکا یا آسیا بیابیم. و از آنجا که کوه‌ها بر سطح زمین قرار دارند، پس جز حرکت خود زمین، قوه‌ی خارجی دیگری برای حرکت‌دادن آنها وجود ندارد. یعنی اینکه باید زمین خود حرکت کند تا کوه‌هایی را که بر سطح آن قرار دارند، نیز با خود حرکت دهد. و چنین است که کوه‌ها در عین زمانی که به نظر ما ثابت و ساکن جلوه‌گر می‌شوند، اما دارای حرکت می‌باشند از آن رو که زمین خود حرکت می‌کند و کوه‌ها هم جزئی از زمین‌اند. بناءً همان طوری که ما حرکت دورانی زمین را احساس نمی‌کنیم، حرکت کوه‌ها را نیز احساس نمی‌نماییم.

فراگیری اسماء

(۱)

شیخ محمد متولی الشعراوی در فرازی دیگر از تجلیات اعجاز علمی قرآن کریم می‌گوید:

وقتی داستان آدم علیه السلام را در قرآن کریم تلاوت کنیم، می‌بینیم که خدای عز و جل ما را به سرچشمه‌ی علم همه‌ی بشریت راهنمایی نموده است. جایی که در آیه‌ی ۳۱ از سوره‌ی «بقره» می‌فرماید:

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ﴾ [البقرة: ۳۱].

«و خداوند همه اسماء را به آدم تعلیم داد و سپس آنها را بر فرشتگان عرضه کرد.»

خدای سبحان در این آیه دروازه‌ی اولیه‌ی ورودی علم به سوی ذهن بشر را معرفی می‌کند. این دروازه‌ی ورودی اولیه در حقیقت آموزش «اسماء» است، زیرا از همان بدو طفولیت وقتی کودکان به مرحله‌ی سنّی می‌رسد که می‌تواند اشیا را از یکدیگر تمییز دهد، شما ناگزیر باید روند آموزش به وی را از آموزش نامها آغاز کنید و مثلاً برایش بگویید: این فنجان است، این قلم ... و این صندلی است.. این غذا... و الی آخر...

چه اگر ما «نامها» را به طفل آموزش ندهیم، او قطعاً نمی‌تواند چیزی را بفهمد. اما آنگاه که او این نامها را یاد گرفت، بعد از آن است که به فراگیری علم قادر می‌شود. هم از این روی است که ما باید در همه‌ی دنیا و نسبت به همه‌ی بشریت، فراگیری علم را از همین نقطه آغاز نماییم و بعد از این دروازه‌ی ورودی ابتدایی است که باز ممکن است برنامه‌ها و شیوه‌های آموزشی از یک کشور تا کشور دیگر، یا از یک سیستم تا سیستم دیگر متفاوت باشد. از همین جاست که ما به این حقیقت نیز دست می‌یابیم که آغازگر تعلیم علم برای بشریت در حقیقت پروردگار بزرگ است، زیرا او تعالی آغازگر تعلیم اسماء برای انسان بود و این آغاز، هنوز هم سرآغاز همه‌ی نظامهای تعلیمی است. حتی ما

اسماء را فقط در مدرسه به طفل آموزش نمی‌دهیم، بلکه این همان روش فطری است که قبل از رفتن طفل به مدرسه، مادر آن را با او آغاز می‌کند. اعم از اینکه مادر خود از اهل علم و سواد باشد یا نباشد. چه علم فطری نیز همیشه از آموزش «اسماء» آغاز می‌شود و بعد از آن است که شیوه‌های علوم، تطوّر و تغییر می‌یابند. پس آموزش «اسماء» اولین پل تفاهم میان یک مادر با طفلش و میان یک طفل با اطفال دیگر است. لیکن در اینجا در ساحه‌ی علم بشری، معجزه‌ی دیگری نیز وجود دارد که ناگزیر باید به آن التفات داشته باشیم، این معجزه، دلیلی لغوی بر وجود خدای عزّوجلّ را نیز با خود حمل می‌کند. ببینیم:

آدم شنید و سپس سخن گفت

(۲)

شیخ شعراوی در ادامه می‌نویسد:

در این حقیقت که زبان اساس تفاهم میان بشر است شکی نیست. زبان نه اتکایی به محیط دارد، نه به تمدن، نه به نژاد، نه به رنگ و نه به فرهنگ. بلکه اساساً اتکای زبان بر سماع (شنیدن) است. پس اگر انسان بشنود می‌تواند سخن بگوید، اما اگر نشنید سخن گفته هم نمی‌تواند. از این جهت، شما می‌بینید که انسان ناشنوا که قادر به استماع نیست، لال نیز هست و سخن گفته نمی‌تواند. پس همیشه ما واژه‌های کر و لال را مرادف هم داریم، چه اساس نیروی گفتاری، مبتنی بر قدرت شنیداری است.

برای باز کردن این حقیقت که زبان هیچ رابطه‌ی جز با عامل شنیداری ندارد، می‌گوییم که: مثلاً اگر ما یک طفل عرب را بعد از ولادتش به انگلستان ببریم، به گونه‌ی که او زبان دیگری جز زبان انگلیسی را نشنود، خواهیم دید که این طفل همینکه قادر شود تا لب به سخن بگشاید، به زبان انگلیسی تکلم خواهد کرد. و اگر شما بخواهید با او به زبان عربی سخن گوید، او قطعاً قادر به فهم سخنان شما نبوده و چیزی از کلام شما

را درک نمی‌کند. با آنکه او عربی الأصل است و از پدر و مادری عرب زبان و عرب نژاد به دنیا آمده است. چرا او نمی‌تواند زبان عربی را بفهمد؟ چون او آن را نشنیده است. همین طور اگر ما یک کودک انگلیسی را بعد از تولدش با خود به دیار عرب ببریم، او به زبان عربی تکلم خواهد کرد و با زبان انگلیسی بیگانه خواهد بود. و اگر طفل افریقایی را بیاوریم و همین تجربه را با وی تکرار نماییم، نیز به عین نتیجه دست خواهیم یافت. بنابراین، مسلم است که زبان جز عامل شنیدن، هیچ علاقه‌ی به اصل و نژاد و رنگ و منطقه و غیره ندارد.



خدای سبحان آنگاه که آدم و حوا را آفرید، ناگزیر باید میان آنها روشی برای تفاهم وجود می‌داشت و آلا چگونه آن دو می‌توانستند با همدیگر تفاهم داشته باشند؟ سپس فرزندان آدم هم که به دنیا آمدند، میان آن دو و فرزندان نیز زبانی برای تفاهم وجود داشته است. خداوند عز و جل از این زبان تفاهم میان آنها در آیه ۲۷ سوره ی «مائده» چنین سخن گفته است:

﴿وَأَنزَلْنَا عَلَيْهِمْ نَبَأًا بَنِيَّ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنْ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ ﴿٢٧﴾﴾ [المائدة: ۲۷].

«داستان دو پسر آدم را به درستی برایشان بخوان، هنگامی که (هر یک از آن دو) قربانی پیش داشتند، پس از یکی از آن دو پذیرفته شد و از دیگری پذیرفته نشد. (قابیل) گفت: حتماً تو را خواهم کشت، (هابیل) گفت: خدا فقط از تقوایندگان می‌پذیرد».

بنابر این قرآن کریم ثابت می‌سازد که در اینجا و سیله‌ی برای سخن گفتن میان آدم و فرزندان وجود داشته است. پس هرگاه این حقیقت با دلیل مادی روشن شد که امکان سخن گفتن برای انسان فقط بعد از شنیدن میسر است و شنیدن اساس فهم زبان می‌باشد، ناگزیر به این حقیقت نیز می‌رسیم که آدم هم در آغاز شنیده است تا آنکه توانسته است سخن بگوید. از این روی، وقتی خدای سبحان به ما می‌گوید:

«خداوند همه اسماء را به آدم تعلیم داد»

آدم ناگزیر این اسماء را از خدای متعال شنیده و در واقع این شنیدن اسماء از پروردگار متعال بوده است که وی را قادر به تکلم ساخته است. به دلیل اینکه خدای سبحان در آیات ۳۱-۳۳ سوره ی «بقره» می‌فرماید:

﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَنْبِئُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿٣١﴾ قَالُوا سُبْحَنَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿٣٢﴾ قَالَ يَبْنَؤُكُمْ أَنْبِئُهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَنْبَأَهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّْي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ ﴿٣٣﴾﴾ [البقرة: ۳۱-۳۳].

«و خداوند همه (معانی) نامها را به آدم آموخت. سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست می‌گویید از اسامی اینها به من خبر دهید. گفتند: منزه‌ی تو! ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نیست، تویی دانای حکیم. فرمود: ای آدم! ایشان را از اسامی آنها خبر ده. و چون آدم ایشان را از اسماء شان خبر داد، فرمود: آیا من به شما نگفتم که نهفته‌ی آسمانها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان داشتید، می‌دانم؟». حالا توجه کنید:

در اینجا بعضی از مردم هستند که می‌گویند، انسانهای اولیه سخن گفتن را بلد نبوده بلکه به وسیله‌ی اشاره با یکدیگر تفاهم می‌نموده‌اند و بعداً با گذار از این مرحله، تکلم را یاد گرفته‌اند. اما ما می‌گوییم: قطعاً این پنداری است نادرست، زیرا هر انسانی برای اینکه سخن بگوید، ناگزیر باید اولاً بشنود. پس سؤال این است که اولین انسانی که سخن گفتن را آغاز کرد، از چه کسی شنید؟ چه این انسان خود آدم علیه السلام باشد یا به تعبیر شما آدمهای بعد از وی؟ زیرا مسلماً و بی‌هیچ تردیدی، سخن گفتن تنها از طریق شنیدن ممکن می‌گردد و آنانی که به وسیله‌ی اشاره با همدیگر تفاهم می‌کنند، در طول زندگی‌شان نیز به عین روش پای‌بند باقی می‌مانند مگر اینکه باز از غیر خود بشنوند، که در این هنگام ملکه یا استعداد سخن گفتن در آنان به فعالیت آغاز می‌کند. بناءً آدم‌های کر و لالی که از این آفات درمان می‌شوند، اگر نشنوند و یا با طریقه‌ی شنیداری آشنا نشوند، هرگز سخن

گفته نمی‌توانند.

اگر پرسند: پس چرا بشر به لهجه‌ها و گویش‌های مختلف سخن می‌گوید؟ می‌گوییم: این هم دلیلی بر اثبات مدعای ما است، چه قطعاً این تنوع در گویش‌ها از طریق شنیداری پدید آمده و از اختلاف در مکان، نژاد و رنگ ناشی نشده است چون زبان صفتی وراثتی نیست که با انسان متولد شود، بلکه یک صفت سماعی است. بنابراین ابتداءً سماع اساس پدیداری این گویش‌هاست چرا که برای این کار ما ناگزیر از سماع هستیم.

و چنین است که همه‌ی قرائن به ما می‌گویند که خدای سبحان، با تعلیم اسماء به آدم، اولین تعلیم دهنده‌ی بشر است.

آری، علماً و عقلاً هیچ آغاز دیگری برای علم جز این آغازی که خدای سبحان از آن در قرآن کریم یاد نموده، متصور نیست. البته روش‌های علمی و تربیتی جدید نیز این حقیقت را با تمام وضوح و روشنی آن به تصویر کشیده‌اند تا بعد از تقدم چشمگیری که بشر در این عرصه کمایی کرده است، این خود تفسیر علمی دیگری بر اعجاز قرآن کریم در این میدان از میادین علم باشد.

عذاب دوزخ و پوست انسان

در یکی از کشورهای اسلامی کنفرانسی در باره‌ی اعجاز قرآن کریم بر پا گردیده بود. در این کنفرانس دانشمندان مشهوری که به اسلام ایمان نداشتند نیز از اغلب نقاط جهان دعوت شده بودند.

علامه شیخ محمد متولی الشعراوی داستان را اینگونه روایت می‌کند: پروفیسر تایلندی «تا گائاث تاگاسن» که از بزرگترین دانشمندان جهان در زمینه‌ی علم تشریح است در این کنفرانس در باره‌ی اعصاب انسان سخن می‌راند. سخنرانی او بیشتر روی این محور متمرکز بود که اعصاب حسی مستقیماً در زیر پوست انسان قرار دارند به نحوی که اگر پوست انسان بسوزد، دیگر احساس درد هم تماماً از بین می‌رود.

در این هنگام یکی از دانشمندان قرآن پژوه به پا خاست و آیه‌ی ۵۶ سوره‌ی «نساء» را که خداوند ﷻ در آن از عذاب اهل دوزخ سخن می‌گوید، تلاوت کرد:

﴿...كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾ [النساء: ۵۶].

«به زودی کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده‌اند، در آتشی سوزان درآوریم که هر گاه پوستهایشان (بسوزد) و بریان گردد، پوست‌های دیگری را برجایش نهمیم تا عذاب را بچشند، آری خداوند توانا و حکیم است».

و سپس گفت: از آنجا که خدای سبحان می‌خواهد به ما بگوید که عذاب دوزخ برای کافران عذاب دائم و مستمری است که هرگز توقف نمی‌پذیرد، و از آنجا که خدای علیم که خود آفریننده‌ی انسان است می‌داند که وقتی پوست انسان بسوزد، احساس درد در او از بین می‌رود، پس در این آیه ما را به این حقیقت متنبه ساخته است که پوست بدن دوزخیان همینکه بسوزد، دوباره به فرمان وی پوست جدید دیگری جانشین آن می‌گردد تا احساس آنها به عذاب الهی همچنان مستمر و پیوسته باقی بماند.

چون این آیات بر پروفیسر «تاگائاث تاگاسن» تلاوت گردید، او گفت: آیا به راستی

این سخن چهارده قرن قبل گفته شده است؟ گفتند: آری، گفت: آخر این حقیقتی است که علم جدیداً به آن پی برده است. بنابراین ممکن نیست که گوینده‌ی آن بشری باشد و یقیناً این کلام، کلام خدای سبحان است. دانشمندان عزیز! اینک وقت آن فرارسیده که من در محضر شما به این حقیقت گواهی دهم که: خدایی جز معبود یگانه نیست و اینکه محمد ﷺ فرستاده‌ی برحق اوست. آنگاه با ندای بلند شهادتین را تکرار کرد:

«أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمداً رسول الله».

از این داستان که بگذریم شما تصور کنید که اگر خدای ﷻ نحوه‌ی استمرار عذاب دوزخیان را به دقیق‌ترین شیوه‌ی علمی آن برای ما بیان نمی‌کرد، چه اتفاقی می‌افتاد؟ یعنی اگر این حقیقت علمی که اعصاب حسّی مستقیماً در زیر پوست انسان قرار دارد و چون جلد بسوزد، احساس درد در انسان از بین می‌رود کشف می‌شد، اما قرآن کریم برای ما چگونگی استمرار عذاب را بیان نمی‌کرد، آن وقت حتماً کافران می‌گفتند: اکنون دیگر علم مشکل ما را با عذاب خدای شما حل کرد. چرا که پوست بدنهای ما در دوزخ پروردگار شما در کوتاه‌ترین مدت می‌سوزد و بعد از آن دیگر ما به هیچ وجه درد و رنجی را احساس نمی‌کنیم! پس (العیاذ بالله) همه مبانی دین شما بر اساس چنین پندارهایی بنا نهاده شده است! شما تا کنون پی هم از عذاب جاویدان سخن می‌گفتید و اینک علم آمد و این جاودانگی شما را ابطال کرد. حالا دیگر ما بی‌پروا تر از همیشه بر راه کفرمان رهنوردیم.

در اینجا بود که واقعاً میان قرآن کریم و حقایق علمی تصادم رونما می‌شد، از آن روی که پروردگار متعال در آیات ۷۴ و ۷۵ از سوره‌ی «زخرف» می‌فرماید: ﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ ۖ لَا يُفَتَّرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ ۝﴾ [الزخرف: ۷۴-۷۵]. «بی‌گمان مجرمان در عذاب جهنم ماندگار اند. عذاب از آنها تخفیف نمی‌یابد و آنها در آنجا نومیداند».

اما از آنجایی که قرآن کتاب خداوند ﷻ است و دین وی حق است، پس آیه‌ی کریمه

۵۶ سوره‌ی «نساء» آمده است تا این علامات استفهام را برای همیشه از میان بردارد. خوب، آیا فقط همین یک دلیل مادی و علمی بر حقانیت قرآن کریم و بر وجود خالق متعال کافی نیست؟ و هرگاه همین آیه‌ی مبارکه توانست یکی از بزرگترین دانشمندان جهان را به اعلام اسلام آن هم در برابر یک کنفرانس بین المللی در حالی وا دارد که سخت تحت تأثیر اعجاز علمی قرآن کریم قرار گرفته بود، پس آیا فقط همین یک آیه، برای قناعت ایمانی تمام اهالی روی زمین به پذیرش اسلام بزرگ بسنده نمی‌باشد؟!.

عصر یخبندان

در همین کنفرانس بود که پروفیسر «آل فرید کروئر» که یکی از دانشمندان بسیار شکاک و ملحد بود تا بدانجا که می‌کوشید تا از پاسخ دادن به پرسشهای دانشمندان مسلمان طفره رود، نیز به اعتراف به حقانیت اسلام وادار گردید. حتی در آغاز او بر این نکته اصرار می‌کرد که بر آیات قرآن نه کلام پروردگار، بلکه سخنان محمد اطلاق شود! اما دانشمندان مسلمان در برابر این طرز برخورد وی با این قضیه، به وی گفتند: به زودی برایت اثبات خواهیم کرد که محمد ﷺ جز با وحی الهی سخن نمی‌گفتند. مناظره، با این پرسش یکی از دانشمندان مسلمان آغاز گردید: آقای پروفیسر! ما در تعدادی از احادیث نبوی معجزاتی را می‌یابیم که امیدواریم جنابعالی آن را برای ما تفسیر نمایید؟

از آن جمله حدیثی است از رسول خدا ﷺ به روایت ابوهریره ؓ که در بخاری و مسلم آمده است. بخشی از این حدیث می‌گوید: «... قیامت بر پا نمی‌شود تا سرزمین اعراب مجدداً به مزارع و باغها و جویبارها تبدیل نشود». چون از دکتور کروئر سؤال کردند که آیا بر اساس این روایت، سرزمین حجاز روزی پر از باغ و مزارع و جویبارها بوده است؟ گفت: آری! گفتند: در چه عصری؟ گفت: در عصر اول یخبندان که زمین در قرون اولیه شاهد آن بوده است. از وی پرسیدند: در این صورت چه کسی رسول خدا ﷺ را از این

حقیقت تاریخی با خبر ساخت؟ او پاسخ داد: چه بسا که وی این خبر را از رومیان که در این علوم بسیار پیشتاز بوده‌اند، دریافت کرده است! آنگاه از وی پرسیدند: آیا بلاد عرب باز یک بار دیگر به بوستانها و جویبارها مبدل خواهد شد؟ گفت: آری، این هم یک حقیقت علمی است. گفتند: چگونه شما برای پدیده‌یی که در آینده رونما خواهد شد حقیقت علمی می‌گویید؟ گفت: زیرا عصر یخبندان دوم هم اکنون آغاز شده است، و از مقدمات آن یکی هم این زمستانهای بسیار سرد و توفانهای برفی است که در این سالها بر اروپا هجوم می‌آورند. بناءً هر زمستانی که می‌آید، از زمستان قبلی سردتر و سهمگین‌تر خواهد بود. و هم اکنون کتله‌ی عظیم یخ در قطب شمال آرام آرام راه جنوب را در پیش گرفته است و این کتله هر سال به منطقه‌یی که در آن بلاد عرب واقع شده است، نزدیک و نزدیکتر می‌شود، اما با بسیار به کندی و به طور آهسته. و آنگاه که این کتله پس از سالیان متمادی به بلاد عرب کاملاً نزدیک شد، سرزمین عرب مجدداً به جویبارها و بساتین مبدل خواهد شد.

شگفت‌آسا که در زمستان سال گذشته برای نخستین بار پس از قرنهای طولانی، در سرزمین سعودی برف بارید و درجه‌ی حرارت در بعضی از مناطق آن به چندین درجه زیر صفر تنزل یافت.

آنگاه از دکتور کرومر پرسیدند: آیا این خبر را که سرزمین حجاز مجدداً به باغها و انهار و مزارع مبدل خواهد شد نیز رومیان به رسول خدا ﷺ داده‌اند؟ در اینجا بود که دانشمند موصوف درماند و با فریادی از سر عجز و درماندگی گفت: این دیگر هرگز بدون وحیی از آسمان ممکن نیست!

﴿وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾ [الإسراء: ۱۲].

اما با این وجود، دانشمندانی هستند که پیوسته تلاش می‌کنند تا نقش دین را به چالش کشیده و آن را به انکار برخیزند. البته انگیزه‌ی آنها از این کار بیشتر باورشان به خودشان

است. آنها فقط می‌خواهند بگویند: این ما هستیم که کشف کرده‌ایم! و این ما هستیم که آفریده ایم! چنانکه قارون می‌گفت:

﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾ [القصص: ۷۸].

«بی‌گمان من این گنج‌های فراوان را بر اساس دانش (و مهارت) خودم به دست آورده‌ام».

پس با این انگیزه است که آنها از آیات الهی رو بر می‌گردانند:

﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِّنْ آيَةٍ مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾ [یس: ۴۶].

«و هیچ نشانه‌یی از نشانه‌های پروردگارشان بر آنان نمی‌آید مگر اینکه از آن روی‌گردان می‌شوند».

لذا اعراض آنها از آیات الهی مبتنی بر این نیست که گویا دلایل مادی وجود خدای تعالی از دید آنها غایب می‌باشد.

آری، اگر آنها اندک تفکر و تأملی می‌کردند، به عیان می‌دیدند که آیات قرآن کریم همه معجزه است. و اگر آنها به راستی دانشمندان و پژوهشگران منصفی می‌بودند، باید قرآن را به فراغ بال و بی‌هیچ پیشداوری و غرض‌ورزی می‌خواندند و سپس بعد از آن هر کس می‌خواست ایمان می‌آورد و هر کس هم که ایمان نمی‌آورد، خداوند تعالی بی‌نیاز از بندگان خویش و حتی از همه عالمیان است.

از باب مثال اگر آنان فقط به آیه‌ی ۱۲ از سوره‌ی «إسراء» التفات می‌کردند که می‌گوید:

﴿فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾ [الإسراء: ۱۲].

«نشانه شب را تیره‌گون و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم».

به طور حتم به اعجاز علمی قرآن کریم در این آیه‌ی کریمه پی می‌بردند.

ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان در این آیه‌ی کریمه روز را بینابخش معرفی می‌کند که مفهوم دقیق کلمه‌ی «مُبْصِرٌ» همین است. اما این سؤال به وجود می‌آید که آیا چشم انسان است که می‌بیند؟ یا اینکه روز است که می‌بیناند؟

آنچه که ما از باز و بسته‌کردن چشم‌هایمان در اولین نگاه احساس می‌کنیم، مسلماً این

است که چشمان ما می‌بیند. اما حقیقت علمی غیر از این است، زیرا علماً به ثبوت رسیده است که نور خورشید بر اشیاء منعکس گردیده و سپس پرتو آن بر چشم می‌تابد و آن را قادر به رؤیت می‌سازد.

پس بنابراین چشم به خودی خود، یا در جوهره‌ی کیان خود نمی‌بیند بلکه در واقع این نور است که بر اشیاء موجود در برابر خود پرتو افکنده و مظاهر اشیاء را بر چشم می‌تاباند و آن را قادر به رؤیت می‌سازد. و چون این نور از میان رفت و تاریکی جانشین آن گردید، چشم کاملاً از کار افتاده و دیگر نمی‌تواند در عمق تاریکیهای قیرگون چیزی را ببیند، مگر اینکه با چراغ و یا وسیله‌ی روشنی‌بخش دیگری، یک بار دیگر زمینه‌ی انعکاس نور بر چشم آماده شود

در اینجاست که ما به دقت تعبیر قرآن کریم در این آیه:

﴿وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾

آشنا می‌شویم، زیرا ملاحظه می‌کنیم که خدای سبحان عملیه‌ی إِبْصَار (بیناندن) را به روشنی روز نسبت می‌دهد، نه به چشم.

البته آنگاه که این آیه‌ی کریمه نازل شد، هیچ بشری نمی‌دانست که عملیه‌ی بیناندن (إِبْصَار) چگونه رونما می‌شود؟ پس اگر تقدم علمی این نتیجه را به همراه می‌آورد که چشم خود می‌بیند و انعکاس پرتو نور بر اشیاء را در رؤیت آن تأثیری نیست، آیا ما باز هم می‌توانستیم آیه‌ی کریمه: ﴿وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾ را در نماز بخوانیم؟ آیا این امر به خودی خود برای ویران ساختن قضیه‌ی دین از اساس آن کافی نبود؟

و باز اگر این قرآن از جانب خدای عزوجل نمی‌بود، حضرت محمد ﷺ از کجا می‌توانستند این همه معارف و علوم را تبیین کنند؟ پس آیا فقط این یک دلیل بر ایمان به خدای عزوجل کافی نیست؟

از دیاد عددی بشر و معجزاتی دیگر از علم تاریخ

(۱)

خدای سبحان در آیه ۱۳ از سوره ی «حجرات» می فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْوَىٰ﴾ [الحجرات: ۱۳].

«ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است.»

در این آیه کریمه خدای سبحان به ما خبر می دهد که آفرینش نوع انسان از یک مرد و زن یعنی آدم و حوا علیهما السلام آغاز گردیده است و همه ی این بشری را که می بینیم، از آن دو تن به وجود آمده اند. دلیل ایمانی بر این حقیقت فرموده ی خدای متعال است. اما آیا دلیلی مادی و علمی بر اینکه واقعاً آغاز کار خلقت بشر بدین گونه بوده است، نیز وجود دارد؟ در اینجا است که علم آمار به میدان می آید تا این حقیقت قرآنی را با تفسیر علمی بدرقه نماید.

اگر ما نگاهی سطحی به آمار امروزی افراد بشر در دنیا بیاندازیم، می بینیم که شمار بشر هم اکنون از مرز میلیاردها گذشته است. پس اگر فرض کنیم که تعداد ساکنان زمین هم اکنون پنج هزار میلیون نفر است، شمار آنان در یک قرن قبل چه تعداد بوده است؟ با یک نگاه درمی یابیم که تعداد آنها کمتر از این رقم بوده است. و باز اگر سه قرن قبل را در نظر بگیریم، ملاحظه می کنیم که تعداد بشر بالطبع به مراتب کمتر و کمتر می شود.

همین طور اگر بیست قرن قبل را در نظر بگیریم، می توانیم بگوییم که تعداد بشر در آن عصر به حدی تقلیل می یابد که به بیشتر از چند میلیون نفر نمی رسد. و باز اگر سی قرن قبل را تصور کنیم، با اطمینان می توانیم بگوییم که تعداد بشر در آن زمان بیش از دو

یا سه میلیون نفر نبوده است.

بنابراین هر چه از نظر زمانی به عقب برگردیم، می‌بینیم که تعداد بشر در مرزهای زمان گذشته کمتر و کمتر شده می‌رود. و هر چه از نظر زمانی به جلو بیاییم، ملاحظه می‌کنیم که تعداد بشر روز تا روز رو به ازدیاد می‌گذارد. پس آیا این یک حقیقت آماری نیست؟ آیا یکی از مادی‌گرایان می‌تواند منکرا این حقیقت شود که هر چه از نظر زمانی به عقب برگردیم، تعداد بشر کمتر شده می‌رود؟ مسلماً خیر! لذا این قاعده‌ی مسلم و مورد اعتراف همگان بدین معنی است که هر چه به گذشته برگردیم، گام به گام، قرن به قرن، و عصر به عصر، شمار بشر در سیر نزولی خود به جلو می‌رود و می‌رود تا ما به نقطه‌ی می‌رسیم که در آن نقطه، حیات بشر از صفر آغاز گردیده است. و این نقطه‌ی آغاز، دقیقاً از منشأ یک مرد و زن یعنی آدم و حوا می‌باشد.



اما اگر قضیه برعکس می‌بود، یعنی حقایق آماری نشان‌دهنده‌ی این واقعیت می‌بودند که هر چه زمان به پیش می‌رفت تعداد بشر رفته رفته کم می‌شد و به طور مثال دنیا با هزاران میلیون انسان آغاز می‌گردید اما هم اکنون در عصر ما - مثلاً - به صد میلیون نفر می‌رسید، این دیگر برای ما اکیداً اعلام‌کننده‌ی این واقعیت بود که محال است نقطه‌ی آغاز بشریت از یک مرد و زن باشد، زیرا در چنین حالتی ادله‌ی علمی گواه بر این حقیقت بود که چنین چیزی اصلاً امکان عینی ندارد.

پس مادامی که واقعیت کاملاً برخلاف این است و تعداد بشر با مرور زمان افزایش یافته، اما با برگشت به گذشته‌ها این تعداد پیوسته کم و کمتر شده است و حتی بر اساس شواهد و قرائن یقینی، در عصور اولیه زندگی بشر فقط بخش‌های کوچکی از زمین ما مسکونی بوده و در بقیه‌ی این زمین پهناور، احدی زندگی نمی‌کرده است، آری، مادامی که چنین حقیقت روشنی وجود دارد، پس خود این امر، دلیل قاطعی بر اثبات اعجاز علمی آیه‌ی ۱۳ سوره‌ی «حجرات» یعنی خلقت اولیه‌ی بشر از یک مرد و یک زن است.

(۲)

و باز اگر در نگرشی دیگر، سری به یکی از رواقهای تاریخ بزنیم، با یکی دیگر از معجزات قرآنی که نشانه‌ی روشن حقانیت این دین مبین است رو به رو می‌شویم. آنگاه که سوره‌ی مبارکه‌ی «فیل» را می‌خوانیم:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ...﴾

«آیا مگر ندیدی که پروردگارت با دارندگان فیل چه کرد...».

معجزه‌ی فیل، معجزه‌ی است که پیامبری آورنده‌ی آن نیست. همچنان این معجزه برای تثبیت ایمان قومی که پیامبرشان با تکذیب‌شان رو به رو گردیده باشد، فرستاده نشده، بلکه فقط برای اثبات حرمت و قدسیت بیت الله الحرام فرستاده شده است.

رسول خدا ﷺ در عام الفیل یعنی سال وقوع این حادثه متولد گردیدند. و این خود نشانه‌ی است بر اینکه دین خدا ﷻ به زودی بر این پیامبر ﷺ نازل خواهد گردید و اگر تمام بشر هم از آن دست بردارند، پروردگار بزرگ خود آن را حفظ و حمایت خواهد کرد.

داستان فیل معروف است که نیازی به تکرار آن نمی‌بینیم. اما اینکه مرغانی به نام ابابیل بیايند و با حمل سنگریزه‌هایی از جهنم، لشکر بزرگی را با فیل‌های جنگی آن در عرض چند لحظه نابود کنند، عقلیت انسان غیرمؤمن چنین داستانی را نمی‌پذیرد، زیرا از دیدگاه وی، پرندگانی کوچک نمی‌توانند لشکر بزرگی از فیل‌ها را نابود نمایند. چه اگر ده‌ها پرنده بر پیکر پیلی بنشینند، پیل حتی وجود آنها را چندان احساس نمی‌کند!

بعضی از دانشمندان تحت تأثیر این ظاهراندیشی، در برابر این سوره‌ی کریمه توقف نموده و گفته‌اند: خدای ﷻ میکروب‌هایی را فرستاد تا ابرهه و لشکرش را نابود نمایند! گو اینکه اینان می‌خواهند تا کار را بر خدای ﷻ آسان سازند! در حالی که او تعالی بر هر کاری تواناست.

اما ما می‌گوییم، رسول خدا ﷺ در عام الفیل متولد شده و چهل سال بعد از آن تاریخ

به پیامبری مبعوث گردیدند. و این سوره نیز در مکه و در ابتدای دعوت اسلامی نازل شد و کفار مکه در این هنگام دارای قدرت و عزت ظاهری بزرگی بوده و مسلمین متقابلاً در ضعف و اقلیت قرار داشتند و طبیعی بود که کفار از هرگونه ابزاری هم برای ضربه زدن به دین اسلام بهره می گرفتند. پس در حالی که از اهالی مکه در این زمان کسانی به عمر پنجاه و شصت و هفتاد سالگی وجود داشته اند که خود شاهد این معجزه بوده و آن را به چشم سر دیده اند، اگر چنین پرندگانی وجود نمی داشت و لشکر ابرهه در عرض چند لحظه به وسیله ی لشکر ابابیل نابود نمی شد آیا این کفار عنود بیکار می نشستند و اعلان نمی کردند که آنچه را این سوره مطرح کرده نادرست است، به دلیل اینکه ما خود در آن هنگام در مکه بوده ایم، اما نه پرندگی را دیده ایم و نه لشکری را که نابود شده باشد مشاهده کرده ایم. آیا در اینجا و در این نقطه ی به خصوص، آن کفار عنود به طور قطع از این قضیه به عنوان یک حربه علیه حقانیت قرآن کار نمی گرفتند؟

اما از آنجا که این معجزه در واقع امر نیز رونما شده است، کسی از دشمنان اسلام این جرأت را به خود نداد که بر آن طعنی وارد سازد.

و چنین است که حق تعالی برای ما از تاریخ، دلیلی قاطع بر وقوع معجزه ی ارائه می دهد که همگان شاهد و ناظر آن بوده اند و در عین حال، دلیلی روشن بر راستی و درستی آن را نیز با آن همراه می سازد.

(۳)

اگر باز هم به یکی دیگر از دخمه های دورتر تاریخ سری بزنیم، می بینیم که دلیلی دیگر بر معجزات علمی - تاریخی قرآن کریم افزوده می شود.

آری، اگر ما آیاتی از قرآن کریم را که از حاکم مصر در عصر موسی علیه السلام سخن می گوید، مرور نماییم ملاحظه می کنیم که قرآن کریم، حاکم مصر در عصر موسی علیه السلام را «فرعون» و حاکم آن در عصر یوسف علیه السلام را «ملک» نامیده است.

باری، آیه ۵۱ از سوره ی «زخرف» می گوید: ﴿قَالَ يَقَوْمُ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ

أَلَا نَهْرُ تَجْرِي مِنْ تَحْتِ أَفَلَا تُبْصِرُونَ ﴿الزخرف: ۵۱﴾.

«فرعون گفت: ای قوم من! آیا مگر پادشاهی مصر و این نهرها که از فرودست کاخهای من جاری است از آن من نیست؟ مگر نمی بینید؟».

و این، با روایت تاریخ که می گوید: حکام مصر قدیم به لقب فراعنه ملقب بوده اند کاملاً انطباق دارد.

اما چون به سوره ی «یوسف» می آییم، می بینیم که خدای سبحان وقتی داستان یوسف علیه السلام را ذکر می کند، از حاکم مصر نه به لقب «فرعون» بلکه به لقب «مَلِک» یاد می کند. چنانکه در آیه ی ۵۴ از سوره ی «یوسف» می خوانیم:

﴿وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُتُونِي بِهِ أَأَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي﴾ [یوسف: ۵۴].

«مَلِک گفت: او را نزد من آورید تا وی را خاص خود کنم».

و در آیه ی ۴۳ از همین سوره می فرماید:

﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ﴾ [یوسف: ۴۳].

«مَلِک مصر گفت، من در خواب دیدم هفت گاو فربه است که هفت گاو لاغر آنها را می خورند».

بنابراین، قرآن کریم به روشنی می گوید که یوسف علیه السلام در این مقطع مورد بحث در مصر می زیسته است و در زمان وجودش در مصر، لقب حاکم مصر نه «فرعون» بلکه «مَلِک» بوده است.

زمان می گذرد، و «سنگ رشید» کشف می شود تا رموز و معماهای زبان قدیم مصری را حل کند. بر اثر این اکتشافات ثابت می شود که حضرت یوسف علیه السلام در دوره ی می زیسته اند که «هکسوس» کشور مصر را زیر سلطه ی خود درآورده بود و این هکسوس و دودمان وی از فراعنه نبوده اند و بر پادشاه شان نیز نه اسم «فرعون» بلکه اسم «مَلِک» اطلاق می شده است. اما بعد از گذشت مدتی مصریان آل هکسوس را از مصر طرد نموده و در نتیجه یک بار دیگر فراعنه به حکومت مصر برگشته اند.

سؤال این است که چه کسی محمد ﷺ را از این حقایق تاریخی آگاه ساخت؟ حقایقی که دنیا فقط در این اواخر بعد از اکتشاف «سنگ رشید» موفق به شناخت آن گردید؟ محمد ﷺ چگونه دانستند که یوسف علیہ السلام در عهد هکسوس، و موسی علیہ السلام در عهد فراعنه به نبوت مبعوث گردیده بودند؟

این چنین است که خدای عزوجل دلیل قاطع مادی تاریخی دیگری بر اعجاز این قرآن پاک را به ما ارائه می‌کند. و برای آنکه علم خدای عزوجل بر اولین و آخرین برای همه‌ی بشر مسلم گردد، این حقیقت تاریخی را که هیچ یک از افراد بشر در عصر نزول قرآن کریم از آن آگاهی نداشته‌اند، برای ما بیان می‌دارد تا آنکه چون زمان به جلو رود و حق تعالی نهفته‌هایی از این قبیل را با ابزار علم برای بندگان خویش کشف نماید این معجزات علمی تاریخی نیز برایشان مسلم و آفتابی گردد.

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ [الأنعام: ۱۱].

خدای عزوجل در آیه ۱۱ از سوره‌ی «انعام» می‌فرماید:

﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ أَنْظِرُوا كَيْفَ كَانَ عَقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ﴾ [الأنعام: ۱۱].

«بگو در زمین سیر کنید، سپس بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگان چه گونه بوده است».

اینک در برابر اعجاز علمی این آیه‌ی کریمه اندکی درنگ نموده و این سؤال را مطرح می‌نماییم که چرا خدای عزوجل فرمود: ﴿سِيرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ «در زمین سیر کنید». و نگفت که «سِيرُوا عَلَي الْأَرْضِ» «بر زمین سیر کنید»؟

یعنی اینکه آیا ما واقعاً در زمین سیر می‌کنیم یا بر زمین؟ چون در اینجا ما دو حرف با دو ساختار معنایی داریم، یکی حرف «فی - در» و دیگری حرف «علی - بر». اما می‌بینیم که خدای عزوجل در این آیه‌ی کریمه حرف «فی - در» را به کار گرفته است، نه حرف «علی - بر» را و گفته است: ﴿سِيرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ «در زمین سیر کنید». و از آنجا که «فی»

مقتضی ظرفیت است، پس در این ساختار بیانی، معنی توسعه‌ی بیشتری پیدا می‌کند. به این صورت که در این تعبیر، همه‌ی زمین - اعم از سطح و فضای آن - ظرف سیر و سفر ما قرار می‌گیرد.

پس باید دید که حکمت در به کار گیری حرف «فی» به جای حرف «علی» چیست؟ زمانی که علم انکشاف و توسعه پیدا کرد و خدای سبحان رازهای زیادی از ساختار زمین و ساختار هستی را با ابزار علم در معرض شناخت‌های ما قرار داد، ما به این حقیقت نیز رسیدیم که زمین فقط به همین معنی تنگ کلاسیک خود که در مفاهیم متعارف فقط بر آب و خاک و یا کره‌ی خاکی اطلاق می‌شود، محدود نیست بلکه علاوه بر اینها، زمین شامل پوشش جوی نیز می‌باشد. یعنی اینکه پوشش یا غلاف جوی نیز جزئی لاینفک از اجزای زمین است که همراه با زمین حرکت نموده و مکمل زندگی بر سطح آن می‌باشد و بدون آن زندگی بر روی زمین غیر ممکن است. همچنانکه ساکنان زمین از خواصی که خداوند عز و جل در این غلاف جوی نهاده است، در اکتشافات علمی‌شان نیز بهره‌ی وافی می‌گیرند.

و از آنجا که غلاف جوی جزئی از زمین است، شما وقتی سوار طیاره می‌شوید و طیاره شما را مثلاً تا ارتفاع سی هزار پا از سطح زمین بالا می‌برد، نمی‌گویید که از زمین خارج شده‌اید بلکه می‌گویید که در زمین پرواز می‌کنید. پس از نظر واقعی و علمی انسان فقط آنگاه از زمین خارج می‌شود که به وسیله‌ی سفینه‌های فضایی از غلاف جوی آن خارج گردد و مادامی که او در غلاف جوی پیرامونی کره‌ی زمین به سر می‌برد، مسلماً او در خود زمین قرار دارد نه در بیرون آن. بناءً غلاف جوی زمین، جزئی از آن و متلازم با آن می‌باشد که همراه با آن در چرخش و دوران قرار دارد.

اینک برمی‌گردیم به آیه‌ی کریمه، و می‌گوییم: چرا خدای عز و جل در آن لفظ «فی» را به کار برد نه لفظ «علی» را؟

پاسخ روشن است، به این دلیل که ما در زمین سیر می‌کنیم و نه بر زمین. و این یک

حقیقت علمی است که دنیا در وقت نزول قرآن از آن درک روشنی نداشت. لیکن از آنجا که خدای عزوجل خود گوینده و خود هم آفریننده است و اسرار کائناتش را می‌داند، پس می‌داند که انسان در زمین سیر می‌کند، نه بر زمین. یعنی اینکه انسان اگر حتی با پای پیاده هم بر روی زمین راه برود، او باز هم در زمین یعنی در وسط آن میان غلاف جوی که جزئی از زمین است و بر روی سطح آن که جزء دیگری از آن می‌باشد، حرکت می‌کند. این چنین است که ما می‌توانیم دقت تعبیر قرآنی را فقط در محدوده‌ی یک حرف ملاحظه کنیم. و از آنجا که کلام خدای سبحان باید در منتهای دقت باشد، بناءً ما نمی‌توانیم حتی یک حرف زائد و بی‌معنی را در قرآن پیدا کنیم. و نه حتی یک کلمه‌ی مترادف را. و اینجاست که ملاحظه می‌کنیم یکی از بزرگترین معجزات قرآن بعد از گذشت چهارده قرن فقط در یک حرف تمثیل می‌شود. در حرف «فی» و تفاوت معنایی ای که با لفظ «علی» دارد. تفاوتی که در مقیاس‌ها و معادلات علمی، دنیایی از معانی را با خود به همراه می‌کشد.

اعجازی دیگر در عالم نباتات

و تا در زمین سیر می‌کنیم، پس با گلگشتی دیگر در اوجنای حرف «فی» به تماشای اعجاز علمی آیه‌ی ۴ از سوره‌ی مبارکه‌ی «رعد» می‌نشینیم:

ما به دیدن مزارع و بوستانهای زمین رفته و عموماً بر سطح زمین، درختان و نباتات مختلفی را می‌بینیم. ولی آیا یکی از ما روزی در باره‌ی معجزه آفرینش این نباتاتی که هر روز و هر لحظه آنها را می‌بینیم، اندیشیده است؟

می‌دانیم که نباتات، از راه ریشه‌های بسیار باریک و ظریف رشته‌مانند خود تغذیه می‌کنند، ریشه‌هایی که در زمین فرو می‌روند تا عناصر و مواد غذایی خود را که سبب رشد و نمو و نهایتاً ثمردهی آنان می‌شود از آن برگیرند. اما آیا مکانیزم تغذیه‌ی این درختان و نباتات چگونه است؟

دانشمندان می‌گویند: غذا از ریشه‌های نباتات به ساقه‌ها و از ساقه‌ها به برگ‌ها و میوه‌ها می‌دود تا آنها را از مواد لازم و مورد نیازشان بهره‌مند گردانند. این عملیه توسط آنچه که به نام فشار اسموزی یا تئوری موسوم به «لوله‌های موی‌رگ مانند» نامیده می‌شود، انجام می‌گیرد. دانشمندان بر صحت نظریه‌شان چنین استدلال می‌کنند که اگر ما ظرف بزرگی از آب را آورده و در آن چند لوله‌ی مویی قرار بدهیم، خواهیم دید که آب در آن لوله‌ها بالا می‌رود. پس پرچمداران عرصه‌ی دانش بدینگونه می‌خواهند تا به ما بفهمانند که این عملیه، صرفاً عملیه‌ی میخانیکیت غذا می‌باشد بی‌آنکه آیات خلقت و اعجاز آفریننده، در آن نقشی داشته باشد.

اما ما می‌گوییم: برعکس، این اعجاز آفریننده است که همه نقش‌ها را بازی می‌کند، زیرا تفسیر علمی فوق در باره‌ی چگونگی تغذیه‌ی نباتات فقط یک امر را روشن ساخته، در حالی که امور بسیار دیگری از معرض دید آن پنهان مانده است. و اساساً قیاس صعود آب در لوله‌ها با تغذیه‌ی نباتات از ریشه‌ها، قیاس مع الفارق است، زیرا این درست است که در آزمایش فوق، آب عملاً در این لوله‌های موی مانند بالا می‌رود، اما در این عملیه صعود آب با همه‌ی محتویات آن انجام می‌گیرد، زیرا لوله‌های موی مانند آزمایشگاهی، در میان عناصر مختلفه‌ی آب هیچ فرق و تمیزی نمی‌گذارند که یک عنصر را انتخاب نموده و عنصر دیگری را فروگذارند. در حالی که نباتات این چنین نیستند و قضیه در آنها کاملاً فرق می‌کند، زیرا غذای موجود در زمین با عناصر مختلفه‌ی خود یک واحد متجانسی است، لیکن ما می‌بینیم که هر گیاه، یا هر درختی، فقط آن چیزی را از این غذای متجانس بر می‌گیرد که با میوه و محصول آن متناسب است. یعنی اینکه اشجار و گیاهان مختلفه، عناصر خاص مورد نیازشان را از میان عمه‌ی عناصر دیگر با دقتی بی‌مانند انتخاب می‌کنند و به بقیه‌ی عناصر کاری نداشته و از گرفتن آنها صرف نظر می‌نمایند.

از این جهت است که ما می‌بینیم چند گونه‌ی گیاهی از نباتات در یک محل واحد کشت می‌شوند، از یک منبع واحد هم آب می‌خورند، اما هر میوه و محصولی از آنها

شکل، طعم، رنگ، بوی و حجم کاملاً متمایز و جداگانه‌ی خود را داراست. مشاهده می‌کنیم که این یکی شیرین است و آن یکی تلخ، این یکی کوچک است و آن یکی بزرگ، این یکی به رنگ قرمز است، آن یکی به رنگ زرد و آن دیگر به رنگ سفید، این یکی بویی تند و زننده دارد اما آن یکی اصلاً دارای بویی معین نیست، اشکال و الوان مختلفه و رنگارنگ به هزاران گونه و ده‌ها هزار نوع. پس هر گیاه یا درختی از این گیاهان یا درختان، فقط همان عناصری را از زمین برمی‌گیرند که با ساختمان دقیق آنها متناسب است. با تمام تفصیل و جزئیات این کار که اصلاً خود دنیایی است عظیم.

مثلاً شما درخت سیب را می‌بینید که میوه‌ی آن شیرین است و بوی آن هم مطبوع و گیرا. در کنار آن درخت لیمو طعمی ترش دارد و در کنار لیمو، گیاه حنظل دارای میوه تلخ و زهرآگین است. میوه‌ی آن است که آن را می‌خوریم و آنچه را که در داخل آن است به دور می‌اندازیم، مانند زردآلو و آلو و خرما، و میوه‌ی آن است که پوست آن را می‌کنیم و به دور می‌افکنیم و فقط آنچه را که در داخل آن است می‌خوریم، مانند پرتقال و کیوی. و میوه‌ی آن است که دارای پوست بسیار نازکی است، مانند آلوچه. و میوه‌ی آن است که پوست آن خشک و قوی است که نمی‌توانیم آن را با دست خود برکنیم، چون جوز، بادام، فندق و جوز هندی. میوه‌ی آن است که صلاحیت ذخیره‌سازی برای ماه‌های طولانی را داراست، چون جوز و بادام.

و می‌توانیم همین طور در مورد خواص انواع میوه‌جات مختلفی که درختان آنها را می‌رویانند تا سالها سخن بگوییم. لیکن قبل از آنکه این رشته‌ی بی‌سرانجام را پی گیریم و این سفره دراز دامن را بیشتر بگسترانیم، بهتر است که آیه‌ی کریمه ۴ از سوره‌ی «رعد» را مرور نماییم که حق تعالی در آن می‌فرماید:

﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَلَوْرَاتٌ وَمِنْ أَعْنَبٍ وَزُرْعٌ وَنَخِيلٌ صِنْوَانٌ وَعَيْرٌ صِنْوَانٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفْضِلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ [رعد: ۴].

«و در زمین قطعاتی است کنار هم و باغ‌های از انگور و کشتزارها و درختان خرما، چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه، که با یک آب سیراب می‌گردند (و با این همه) برخی از آنها را در میوه (از حیث مزه و نوع و کیفیت) بر برخی دیگر برتری می‌دهیم. بی‌گمان در این (امر نیز) برای مردمی که تعقل میکنند دلایل (روشنی) است».

ولی ما انسان‌های غافل و حقیقت‌گریز بر این چمنزار الهی در تمام نقاط و گوشه و کنار زمین می‌گذریم و این همه آیات و معجزات را می‌بینیم اما باز هم از خود سؤال می‌کنیم: کجاست دلائل مادی بر آفرینندگی پروردگار؟ این معجزات عظیم الهی را می‌خوانیم و انگار که اصلاً حقیقتی را نخوانده و آیتی را نشنیده‌ایم. پس پاک هستی‌ای پروردگار متعال که می‌گویی:

﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾ [الأنعام: ۴].

«و هیچ نشانه‌یی از نشانه‌های پروردگارشان به سوی‌شان نمی‌آید، مگر آنکه از آن روی برمی‌تابند».

و راست گفته‌ای ای خدای عظیم که فرموده‌ای:

﴿قَتَلَ الْإِنْسَنُ مَا أَكْفَرَهُ﴾ [عبس: ۱۷].

«کشته باد انسان، چه ناسپاس است!».

﴿ظَلَمْتُ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ [النور: ۴۰].

باز هم در گلگشت ﴿سِيرُوا فِي الْأَرْضِ﴾ از باغ و چمنزارها و نظاره‌ی جلوه‌هایی از اعجاز قدرت الهی در آنها، به عمق دریاها می‌رویم و همراه با «علم جیولوجی دریا» در برابر اعجاز علمی آیه‌ی ۴۰ از سوره‌ی مبارکه‌ی «نور» درنگ می‌کنیم که می‌گوید:

﴿أَوْ كَظَلَمْتُ فِي بَحْرِ لُجِّي يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظَلَمْتُ بَعْضَهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدُهُ لَمْ يَكْذِبْ يَرْنَهَا وَمَنْ لَّمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ﴾ [النور: ۴۰].

«یا کارهایشان مانند تاریکی‌هایی است که در دریایی ژرف است، که موجی آن را می‌پوشاند و روی آن موجی دیگر است و بالای آن ابری است تاریکی‌هایی است که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است. هرگاه (غرقه) دستش را بیرون آورد، مشکل آن را ببیند و خدا به هر کس نوری نداده باشد، او را هیچ نوری نیست».

وقتی این آیات برای پروفیسر «دورگاروا» استاد علم جیولوجی دریا تلاوت گردید، نام برده مبهوت شد و گفت:

انسان در گذشته بدون استخدام آلات و ابزار، قادر به غواصی بیشتر از بیست متر در عمق آب نبود، ولی ما امروز می‌توانیم با بهره‌گیری از آلات و ابزار جدید به اعماق دریاها فرو رویم و وقتی در این غواصی به عمق دوصد متری آب می‌رسیم، با تاریکی‌های بسیار سختی رو به رو می‌شویم.

آیه‌ی کریمه می‌گوید: «بحر لجی - دریای ژرف» و اینک اکتشافات علمی در اعماق دریاها، برای ما از این فرموده‌ی خدای متعال: ﴿ظَلُمْتُ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ﴾ تاریکی‌هایی که بعضی بر روی بعضی قرار گرفته است ﴿تصویری دقیق ارائه می‌کنند.

بر اساس رهیافت‌های علم، رنگها دارای هفت طیف‌اند که از آن جمله است: قرمز، زرد، آبی، سبز، بنفشه‌ای و غیره. اما وقتی ما در اعماق دریا فرو می‌رویم، این طیفها یکی بعد از دیگری ناپدید می‌شوند و با ناپدیدشدن هر رنگ، بر حجم و ضخامت تاریکی دریا نیز افزوده می‌شود.

اولین رنگی که ناپدید می‌شود رنگ قرمز است، پس از آن رنگ پرتقالی است، پس از آن رنگ زرد است و آخرین رنگی که در عمق دوصد متری آب ناپدید می‌شود، رنگ آبی است. و در اینجا است که ما با افزایش متوالی ظلمت، به تاریکی کامل می‌رسیم.

اما در باره‌ی این فرموده‌ی خدای متعال: ﴿مَوْجٌ مِّنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ﴾ «موجی آن را می‌پوشاند که بر روی آن موج دیگری است» باید گفت: علم این حقیقت را ثابت نموده است که فاصله‌ی میان بخش عمیق دریا و بخش بالایی آن پر از امواج است. پس گو

اینکه در اینجا بر لبه گاه بخش عمیق و نهایت تاریک دریا نیز امواجی وجود دارد که ما آن را نمی بینیم و ما تنها امواجی را که بر سطح بحر وجود دارند می بینیم. بناءً این تعبیر که در دریا موجی است و بر بالای آن موجی دیگر قرار دارد، از نظر علمی تعبیر بسیار دقیقی است که امروزه این حقیقت، با ابزارهای علم تثبیت گردیده است.

از این جهت است که پروفسر دورگاوا در نهایت با فروتنی و اذعان کاملی که از دقت و تأمل در این آیات به وی دست داده بود گفت: قطعاً ممکن نیست که این آیات از علم بشری برخاسته باشد.

﴿وَالْجِبَالُ أَوْتَادًا﴾ [النبا: ۶-۷].

علم جدید امروزه بر این امر تأکید می گذارد که کوهها دارای ریشه هایی در عمق زمین هستند. حقیقت علمی که قبلاً شناخته شده نبود، زیرا در تمام نقشه های جغرافیایی، کوهها بدون ریشه هایی که در درون زمین امتداد یافته باشند نشان داده می شدند. اما ابزارهای علمی اخیراً تصاویری از کوهها را به دست داده است که آنها را دارای میخها یا اهرمهای داخلی نشان می دهد. نقش این میخها، استحکام بخشیدن به کوههاست که دانشمندان آنها را ریشه می نامند و این ریشه ها تا اعماق بسیار زیادی امتداد پیدا می کنند. و اینچنین است که اعجاز آیات کریمه ی ۶ و ۷ از سوره ی «نبا» روشن می شود:

﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهْدًا ۝ وَالْجِبَالُ أَوْتَادًا﴾ [النبا: ۶-۷].

«آیا زمین را گهواره یی نگردانیدیم؟ و کوهها را چون میخ هایی نگذاشتیم؟»

فرودین منطقه ی زمین

سپس حقیقت علمی - تاریخی دیگری در آیت مبارکه ی ۱ - ۳ از سوره ی «روم» تجلی می یابد:

﴿الْم ۝ غُلِبَتِ الرُّومُ ۝ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ﴾ [الروم: ۱-۳].

«الف. لام. میم. رومیان در فرودترین سرزمین شکست خوردند».

کلمه‌ی «أدنی» از دیدگاه بعضی از مفسران قدیم چنین تفسیر شده است: یعنی سرزمینی که میدان شکست رومیان در برابر امپراطوری فارس قرار گرفته، به سرزمین اعراب نزدیک است، زیرا آن نبرد در نزدیک بیت المقدس رونما گردید. اما نقشه‌های ژئولوژیکی که اخیراً به وسیله‌ی اقمار مصنوعی به دست آمده است منطقه‌ی را که صحنه‌ی جنگ میان رومیان و فارسیان قرار گرفته است از نظر چغری و گودی در پایین‌ترین سطح ممکن زمین نشان می‌دهد و کلمه‌ی «أدنی» هم دقیقاً به معنی مکان چغری و پستی است.

بگذریم از اینکه آیه‌ی کریمه بیانگر یکی از پیشگوییها (نبوءات) قرآنی است که پیروزی مجدد رومیان در ظرف چند سال بر فارسیان را اعلام می‌دارد و این اخبار هم دقیقاً به تحقق می‌انجامد.

البته خود این، معجزه‌ی دیگری است که میدان دیگری دارد و آن میدان عبارت از معجزات قرآن در عرصه‌ی تاریخی با اخبار از امور غیبی است. و چون این کتاب تنها به بعد اعجاز علمی قرآن کریم پرداخته و وارد ابعاد دیگر اعجازی آن نشده است بنا براین از طرح مبحث معجزات غیبی قرآن کریم در این کتاب معذوریم.

استخوان‌های انسان

قرآن کریم به هیکل استخوانی انسان اهتمام و عنایت بلیغی نشان داده و از این حقیقت که کالبد استخوانی، اصل و قاعده‌ی ساختمان وجود انسان را تشکیل می‌دهد در بیشتر از یک سوره سخن گفته است. مثلاً در آیه‌ی ۱۴ سوره‌ی «مؤمنون» می‌خوانیم:

﴿فَكَسَوْنَا الْعِظْمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ [المؤمنون: ۱۴].

«بعداً استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم، آنگاه (جنین را در) آفرینشی دیگر پدید آوردیم،

آفرین باد بر خدای بهترین آفریننده».

بنابراین استخوان‌ها محافظ وجود انسان اند و هم از این روی است که استخوان‌ها قاعده‌ی رستاخیز مجدد انسان نیز به شمار می‌روند. چنانکه در آیه‌ی ۷۸ از سوره‌ی «یس» می‌خوانیم:

﴿وَصَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَبِيٌّ خَلَقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظَمَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾ [یس: ۷۸].

«و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد؟ گفت: چه کسی این استخوان‌ها را که چنین پوسیده‌است، زندگی (مجدد) می‌بخشد؟».

و در آیه‌ی ۹۸ سوره‌ی «إسراء» می‌خوانیم:

﴿وَقَالُوا أَءِذَا كُنَّا عِظَامًا وَرُفَاتًا أَوْنَا لَمُبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا﴾ [الإسراء: ۹۸].

«و کافران گفتند: آیا ما وقتی استخوان و خاک شدیم، باز در آفرینش جدیدی برانگیخته خواهیم شد».

و در آیه‌ی ۳ از سوره‌ی «قیامت» می‌خوانیم:

﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُجْمَعَ عِظَامُهُ﴾ [القیامة: ۳].

«آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوانهای وی را جمع نخواهیم کرد؟».

بنا براین، از منظر قرآن گردآوردن و زنده‌ساختن استخوانها، مفید اعاده‌ی تکوین و تجدید بنای انسان است.

اکنون باید دید که موضع علم جدید در باره‌ی آنچه که قرآن کریم گفته است چیست؟ علم «نژادشناسی بشری» می‌گوید: استخوانها موجودات ناطقی اند که نه تنها از تسلسل تاریخی حیات انسانی به درستی سخن می‌گویند بلکه حتی آنچه را که یک انسان در زندگی و بعد از مرگ خویش با آن روبه رو می‌شود، بازگو می‌نمایند.

هیکل یا ساختمان استخوانی انسان در زندگی و بعد از مرگش نیز، جنسیت صاحب خود و همچنان سن، تبار و نژاد وی را مشخص می‌سازند. یا اگر چنانکه در میان پدر و مادر شخص یا پدر بزرگ و مادر بزرگش از نظر نژادی خلطیتی به وجود آمده باشد،

بررسی روی استخوانها از این راز نیز پرده برمی‌دارد.

استخوانها همچنین عمر دقیق انسان، امراضی را که با آنها رو به رو شده است و عامل مرگش را نیز مشخص می‌سازند. به عبارتی دیگر، استخوانها پاسخ هر آنچه را که ممکن است به فکر هر سؤال کننده‌یی در باره‌ی اوصاف و ویژگی‌های یک انسان خطور کند، به بسیار سادگی ارائه می‌نمایند.

از همین روی است که در علم تشریح (اناتومی)، نه تنها استخوانها موقعیت و اهمیت بس شایانی را احراز نموده‌اند بلکه حتی استخوانها به دانشمندان باستان‌شناس کمک کرده‌اند تا بتوانند با بررسی علمی روی استخوانها، تاریخ تمدنهای بشری، تاریخ و تحولات در نژادهای بشر و تطوّر را که کائنات با آن رو به رو شده است را به کاوش گیرند. همینگونه دستگاه استخوانی انسان، به دانشمندانی که دست اندرکار مبارزه با جرایم جنایی می‌باشند کمک کرده است تا با یک نظر اندازی بر استخوانهای مردگان به علل مرگ و میرها و حوادث قتل‌ها پی ببرند.

همچنان دانش تبارشناسی می‌گوید: بی‌گمان شناخت یک موجود و شناخت تاریخ آن از راه بررسی استخوانها، از ساده‌ترین امور است. مثلاً جمجمه‌ی انسان افریقایی دراز و پهن، فاصله‌ی دو چشمش دور و بازوهایش از دو ساقش نسبتاً درازتر اند. بدینسان بسیار سهل است که نژاد صاحب استخوان و اینکه او رنگین پوست است یا سفیدپوست یا دورگه، و کلاً همه چیز در این زمینه را دقیقاً تشخیص داد.

پس از شناخت اصل و نژاد صاحب هیكل استخوانی، آیا آگاهی از جنسیت وی نیز که مرد یا زن است، با کاوش روی استخوانها ممکن است؟ البته بعد از آنکه نشانه‌های ظاهری مشخص کننده‌ی مردانگی یا زنانگی وی کاملاً از میان رفت؟

علم جدید در این رابطه نیز می‌گوید: شناخت جنسیت از ساده‌ترین کارهای یک کارشناس و متخصص امور استخوان می‌باشد و فقط جمجمه‌ی یک انسان می‌تواند جنسیت وی را معرفی کند، زیرا اتساع جمجمه‌ی مرد از اتساع جمجمه‌ی زن بیشتر است.

همین طور لبه‌ی استخوانی ابروها در مرد نسبت به زن برآمده‌تر می‌باشد. از دیگر علائم فارقہ اتساع بیشتر استخوانهای لگن خاصره‌ی زن نسبت به مرد می‌باشد و کلاً هیکل استخوانی زن ظریفتر و زیباتر از هیکل استخوانی مرد می‌باشد.

بنابراین، با یک نگاه اجمالی به هیکل استخوانی انسان، می‌توان به این امر پی برد که آن هیکل به زن مربوط است یا به مرد.

اما در مورد اوصاف تفصیلی استخوان نیز باید گفت: در اینجا علایم و نشانه‌هایی وجود دارد که از این راز نیز پرده برمی‌دارد. مثلاً طول استخوان ران، درازای قامت مرد را مشخص می‌کند، به این ترتیب که درازای استخوانی ران را در (۱۸۸) ضرب نموده و رقم (۳۰۶ و ۸۱) سانتی متر را بر حاصل ضرب می‌افزاییم تا طول قامت یک مرد مرده را مشخص کنیم. اما طول قامت زن عبارت از طول استخوان ران وی ضرب در (۹۴۵ و ۱) که رقم (۸۴۴ و ۷۲) سانتی متر را بر حاصل ضرب می‌افزاییم.

و چنین است که استخوانها از اصل و نژاد انسان، نوعیت، جنسیت و دیگر اوصاف وی پرده برمی‌دارند.

اما در مورد تشخیص سن باید گفت که دانش اناتومی این راز را از همه‌ی رازهای دیگر به شیوه‌ی ساده‌تری مکشوف ساخته است، زیرا هم دندانها، مراکز و حلقات آنها و درجه‌ی رشد و نموّ این مراکز، سن انسان را به طور قاطع مشخص می‌سازند و هم فواصل استخوانهای سر و چگونگی ساختمان آن و همین طور ساختار کلی استخوان بندی انسان، عمر وی را دقیقاً معرفی می‌نمایند.

و سر انجام این امر روشن شده است که استخوانها به تنهایی و بدون کمک سایر اعضای جسم می‌توانند ویژگیهای هویتی یک انسان را در قبرش تا هزاران سال حفظ نمایند. و دانشمندان از این طریق توانسته اند تاریخ زندگی قدما را تدوین نموده، داستانهای زندگی شان را در فرازهای عمرشان به رشته‌ی تحریر در آورند. از این روی، استخوانها امروزه، مشکلات و پرابلم‌های عدیده‌ی را که بر محور وراثت و نزدیکی نسبی

انسانها به همدیگر وجود دارد، نیز حل نموده اند.

دانشمند روسی «أ. بوزینا» تحت عنوان «سخنی با اسلاف مان» می نویسد:

«در روند پرداختن به عملیه‌ی بازسازی و ترمیم کاتدرائیه‌ی «سانت صوفیا» در شهر «کیف» تابوتی بازگشایی شد، مرمین و مزین به نقش و نگارهای تزئینی. عقیده بر آن بود که این تابوت، استخوانهای درهم فرو ریخته‌ی امیر «یاروسلاف» حکیم، واضع اولین مجموعه‌ی قوانین مدون «حق روسی» را در خود حمل می‌کند. مگر مستحیل بود که با اطمینان بشود گفت که این استخوانهای پوسیده از آن وی است، زیرا تابوت یاد شده چندین بار باز و بسته شده و از جای خود انتقال داده شده بود. ولی این امر مانع از آن نگردید که بعد از گذشت ده قرن، باز هم برای اطمینان از شناخت شخصیت صاحب این استخوانهای مدفون در تابوت مرمین، اقدامی مجدد صورت نگیرد. سرانجام این عملیه با مهارت تمام به دست «دمتری روخین» عضو اکادمی علوم طبی روسیه انجام گرفت. روخین با دلایلی که اصلاً جای هیچگونه شکی را در زمینه باقی نمی‌گذاشت، ثابت کرد که آن تابوت آخرین اقامتگاه امیر «یاروسلاف» بوده است.

آری، و داستانها پیرامون این وقایع، بیش از آن است که در حوصله‌ی این کتاب بگنجد. همچنان ابعاد و جزئیات این علم، وسیع‌تر از آن است که بتوان برای آن در اینجا محلی را باز کرد. و چنین است که علم بعد از گذشت قرن‌ها خود را به تفسیر آنچه که قرآن کریم در این رابطه مطرح نموده است، نزدیک می‌نماید.

همین طور قرآن کریم یک هزار و چهار صد سال قبل از آن که علم به خود بجنبند، از زنده بودن استخوانها و اهمیت آنها در انجام وظایف انسان سخن گفته است، زیرا علوم بشری در گذشته استخوانها را ستونهای سخت و فاقد حیاتی که فقط برای حفظ توازن و ترکیب اندامهای جسم آفریده شده‌اند، می‌پنداشتند. در حالی که قرآن مقرر می‌دارد که قضیه بسیار مهم‌تر از اینهاست، زیرا آیه‌ی ۴ از سوره‌ی «مریم» می‌گوید: سیدنا زکریا علیه السلام از پروردگار خود خواست که به رغم یائسه بودن زنش و سستی استخوانهای خودش، به

وی فرزندی عنایت نماید: ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ شَقِيًّا﴾ [مریم: ۴].

«گفت: پروردگارا! من استخوان‌هایم سست گردیده و موی سرم از پیری سفید گشته است. ای پروردگارا! اما من هرگز در دعای تو ناامید نبوده‌ام!». ملاحظه می‌کنیم که قرآن کریم رابطه‌ی میان استخوان را با تولد فرزند مطرح می‌کند. و بعد از این است که علم جدید می‌آید تا این حقیقت قرآنی را با ابزارهای خود نشان دهد. «ج. راتکلیف» می‌گوید: «با انکشاف بررسی‌های طبی در عصر جدید، پژوهشگران از اسرار زنده‌بودن استخوانها آگاه گردیدند، بعد از آنکه تا همین اواخر آنها را اشیای جامد و غیر زنده‌بی می‌پنداشتند».

بلی، علم اخیراً به این نتیجه رسیده است که استخوانها وظایف حیاتی بس مهمی را بر عهده دارند که حیات انسان بر آنها متوقف می‌باشد، زیرا نه تنها استخوانها حاوی همان عناصری‌اند که جسم انسان بدان نیاز دارد بلکه آنها عملیه‌ی توزیع این مواد حیاتی را نیز به گونه‌ی تنظیم می‌نمایند که سیستمهای وجود از جمله ضربان قلب و حرکات عضلات بدان دقیقاً عیار می‌شود. همین طور استخوانها در طول دوران زندگی انسان تولید کننده‌ی کرویات سرخ و سفید خون می‌باشند و کافی است بدانیم که در هر دقیقه نزدیک به (۱۸۰) میلیون از کرویات سرخ خون انسان می‌میرند که استخوانها باید به فوریت آنها را تعویض نمایند. همین طور، استخوانها به عنوان ذخیره‌گاههای مواد غذایی زائد از نیاز بدن انسان می‌باشند تا بدن در هنگام نیاز، از آنها بهره‌برداری نماید.

چنانکه علم اخیراً روشن ساخته است که وضعیت استخوانها بر دستگاه عصبی انسان نیز تأثیر مستقیم دارد و هم از این روی است که استخوانها بر توانمندی انسان در تکثیر اولاد نیز مستقیماً دخیل می‌باشند. یعنی همان چیزی که قرآن کریم در آیه‌ی فوق صراحتاً آن را مطرح نموده است.

«کتاراکتا»

چشم انسان به بیماری‌های بسیاری مصاب می‌شود که از آن جمله بعضی از آنها عارضه‌های بسیط، اما بعضی دیگر عوارضی خطیر و بس مهم هستند. این امراض خطیر در دو بیماری شایع که عبارت از بیماری «گلوکاما» یا آب سیاه و «کتاراکتا» یا آب سفید است تمثیل می‌شوند. این بیماری ماده‌ی شفاف عدسیه‌ی چشم را به ماده‌ی سفید تیره‌ی بدل می‌سازد. درست همانند سفیده‌ی تخم مرغ قبل و بعد از پخته‌شدن آن، سفیده‌ی مایع تخم مرغ قبل از پختن آن شفاف و زلال است، اما همین که در آب جوش افکنده شود، زلالیت آن به رنگ سفید تیره‌ی غلیظی بدل می‌گردد.

عامل بیماری گلوکوما معمولاً پیری است. اما در بیماری آب سفید یا کتاراکتا، فقط پیری عامل آن نبوده بلکه علم طب در عصر حاضر اثبات کرده است که در ضمن اسباب و علل این بیماری، یکی هم بالارفتن فشار خون، بسیاری گریه و اندوه و اضطرابات و تشوشات روحی و روانی است.

علائم این بیماری در آغاز همان ضعف دید است که رفته رفته بیشتر شده و به تدریج سفیدی در عدسیه‌ی چشم به ظهور می‌رسد و چون این سفیدی فراگیر شد، دید انسان دیگر تماماً از بین می‌رود.

علم طب تا اواخر قرن نهم بر این پندار بود که علت این بیماری نزول ماده‌ی سیال سفیدی است که از مغز انسان سرازیر گردیده و در پشت عدسیه‌ی چشم وی جای می‌گیرد و لذا مانع دید وی گردیده و او را به کوری مبتلا می‌گرداند. از این جهت این مرض را به نام «کتاراکتا» یا «آب مروارید» نامیده‌اند.

عجیب این است که قرآن کریم چهارده قرن قبل در سوره‌ی «یوسف» اعراض این مرض را توضیح داده و در آیه‌ی ۸۴ از این سوره، در باره‌ی حضرت یعقوب علیه السلام می‌گوید:

﴿وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسْفَىٰ عَلَىٰ يُوسُفَ وَأَتَيْتُ عَيْنَاهُ مِنَ الْحَزَنِ فَهُوَ كَظِيمٌ﴾ [یوسف: ۸۴].

«و از آنان روی گردانید و گفت: ای دریغ بر یوسف، و در حالی که اندوه خود را فرومی‌خورد، چشمانش از اندوه سپید گردید».

اما آیه ۹۳ از همین سوره توضیح می‌دهد که چگونه سیدنا یوسف علیه السلام با افگندن پیراهنش بر رخساره‌ی پدر، در جهت درمان وی کوشید:

﴿أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾ [یوسف: ۹۳].

«این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره‌ی پدرم بیفکنید تا بیان شود».

آری، بعد از آنکه حضرت یعقوب علیه السلام احساس کرد که فرزندش یوسف زنده و سلامت است، غم و اندوه عمیق وی برطرف گردیده فشارخون وی پایین آمد و حالتی از سعادت و شادمانی بر وی مستولی گردید. درست در این هنگام بود که بینایی وی مجدداً به وی باز گشت، چنانکه آیه ۹۶ این سوره می‌گوید:

﴿فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا﴾ [یوسف: ۹۶].

«و چون مژده‌رسان آمد، آن پیراهن را بر چهره‌ی او انداخت، پس بینا گردید».

و این چنین است که قرآن کریم قرن‌ها قبل، اعراض این بیماری را توصیف نموده، اسباب و عللش را روشن می‌سازد و نهایتاً روش درمان آن را نیز بازگو می‌نماید. بیماری که بالارفتن فشار خون به علت حزن و اندوه بسیار، سبب آن می‌شود و پایین آمدن فشار خون بر اثر خوشحالی و سرور نیز آن را از بین می‌برد.

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ﴾ [البقرة: ۲۲۲].

اعراب جاهلی عادت ماهیانه‌ی زن را یک نوع افزاز داخلی بدن وی دانسته و بیشتر از این در باره‌ی آن معلوماتی نداشتند. پس برای آنکه نسبت به این موضوع آگاهی بیشتر کسب کنند، از رسول خدا صلی الله علیه و آله در باره‌ی آن سؤال نمودند. همان بود که آیه ۲۲۲ از سوره‌ی «بقره» نازل شد و با دستور کناره‌گیری از زنان در مدت حیض، روشن ساخت که حیض یک نوع ناراحتی و رنجی برای زنان است:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذًى فَأَعْتَزِلُوا النِّسَاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّى يَظْهَرْنَ فَإِذَا تَظَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ﴾ [البقرة: ۲۲۲].

«از تو در باره‌ی عادت ماهیانه زنان می‌پرسند. بگو: آن رنج و ناراحتی است، پس در هنگام عادت از آمیزش با زنان کناره‌گیری کنید، و به آنان نزدیک نشوید تا پاک شوند». اما حکمت و حقیقت علمی این آیه‌ی مبارکه فقط آنگاه روشن شد که طب و قایوی به پیشرفت‌هایی نایل آمد.

طیب معروف مصری، مرحوم دکتور «عبدالعزیز اسماعیل» می‌گوید: «حقیقت این است که افرازات جسم بر دو نوع اند، نوعی از آنها برای جسم مفید فوایدی هستند، مانند افرازات غدد هاضمه، غده‌ی تناسلی و همه‌ی افرازات غدد داخلی که کار دستگاه‌های مختلفه وجود و انساج آن را تنظیم می‌نمایند. البته شکی نیست که این نوع از افرازات برای زندگی انسان ضروری می‌باشند.

اما نوع دیگر، افرازاتی هستند که افراز آنها در داخل جسم دارای هیچ فایده‌ی نبوده بلکه بر عکس، افراز آنها به خارج از جسم بسیار ضروری است، زیرا این افرازات مواد زهریه‌ی هستند که جسم باید خود را از شر آنها نجات دهد و چنانچه در جسم باقی بمانند، به آن زیانی بلیغ می‌رسانند. بلکه چه بسا که به هلاکت انسان منجر گردند. نمونه‌ی این افرازات عبارت است از پیشاب، مدفوع، عرق و خون قاعدگی.

علم طب می‌گوید که وقتی دختر متولد می‌شود، تخمدان وی حاوی حدود هفتاد هزار کیسه است که هر کیسه حامل یک تخمک می‌باشد. این تخمک‌ها در سن بلوغ دختر به درجه‌ی نضج و پختگی خود می‌رسند و سپس در هر نوبت از نوبت‌های عادت ماهیانه، یکی از این تخمک‌ها رشد کرده و در یکی از ساعات ما بین روز چهاردهم و شانزدهم، یعنی آغاز میعاد حیض، از کیسه‌ی خود جدا می‌شود و بعد از جداشدن از کیسه، دیواره‌های آن فرسایش پیدا نموده و در اثر پایین آمدن فشار داخلی آن، بعضی از

موی رگ‌های دموی منفجر می‌گردد و تخمک در داخل رحم به انتظار آنکه حیوان منوی آن را بارور گرداند، باقی می‌ماند. در اینجاست که به جای تخمکی که از کیسه‌ی حامل آن بیرون گردیده، سلول‌های جدیدی در داخل آن کیسه شروع به تکثیر می‌کنند که دارای ماده زردرنگی هستند. پس اگر آن تخمک با حیوان منی مرد متحد نشد و باروری انجام نگرفت، در این هنگام است که آن جسم زردرنگ خود را درهم کشیده و بر اثر این انکماش، سلولهای آن به جان همدیگر می‌افتند که در نتیجه غشاء باطنی رحم که دارای انساج بسیاری است و موی رگهای خون‌زای زیادی دارد که دائماً در حال احتقان به سر می‌برند، پاره می‌شود. سپس این غشاء مخاطی از رحم فاصله می‌گیرد که بر اثر این انفصال، موی رگها، خون ریزی را آغاز می‌کنند، خونی که با افرازات غدد متمدد با افرازات آن جسم زردرنگ همراه است. و اینها در مجموع عناصر سازنده‌ی خون حیض اند.

آری، حکمت خدای عز و جل اقتضا نمود که این افرازات از جسم زن خارج شوند، زیرا در غیر آن از طریق تسمم برای وی کشنده تمام می‌شدند. پس آیا حیض واقعاً ناراحتی و رنج نیست؟

اما قرآن کریم اولین کتابی است که حکمت کناره‌گیری از آمیزش با زنان در حال حیض را نیز با خلاصه نمودن آن در واژه‌ی «أذی» بیان نموده است.

البته علم جدید می‌آید تا در مقام توضیح این حکمت چنین بگوید:

اعضای تناسلی زن در اثنای حیض به علت افرازات غدد داخلی در حالت احتقان (انقباض و تجمع) و اعصاب و نیز در حالت اضطراب به سر می‌برند که این حالت، با اعراض معین بیمارگونه‌یی چون سردرد و احساس کسالت در کل جسم همراه است. گاهی این اعراض ازدیاد یافته و به حدی شدت می‌یابند که به بیماری واقعی مبدل می‌شوند. بنابراین، اختلاط و آمیزش جنسی در این حالت، زیانهای بسیاری را متوجه زن ساخته و چه بسا که مانع جریان خون حیض، یا عامل اضطراب عصبی وی گردند.

چنانکه آمیزش در این مدت نیز، به التهاب اعضای تناسلی زن می‌انجامد که گاهی ممکن است معالجه‌ی آن دشوار باشد، زیرا وضعیت زن در زمان حیض، وضعیت بیمارگونه‌ی غیر عادی است. البته روشن است که داکتر هم نمی‌تواند او را در این مدت به درستی معاینه کند.

همچنان زیانهایی که از آمیزش با زن حائضه متوجّه مرد می‌گردد، نیز روشن است. از آن جمله امراض التهابی سختی است که ممکن است مرد به آن مبتلا گردد.

علم طب همچنان بر ضرورت غسل زن بعد از حیض نیز تأکید نهاده است. البته پس از آنکه قرآن کریم چهارده قرن قبل آن را مشروع گردانید. این از جنبه‌ی بهداشتی با هدف دورساختن پلیدیها، میکروبها و افزازات حاصل از حیض در بدن زن می‌باشد. اما از نظر سایکالوژی نیز علم طب این ضرورت را اثبات نموده است که زن باید پس از ختم میعاد حیض، با بدنی نظیف و آراسته در برابر مرد خویش ظاهر شده و با سرازیر ساختن موجی از خوشحالی و سرور در روان وی، آثار بد مشاهدات او را از دوره‌ی قبل، از ساحه‌ی ذهنش بزدايد.

قرآن کریم همچنان ضرورت غسل جنابت را نیز مطرح نموده است، چنانکه در آیه‌ی ۶ از سوره‌ی «مائدة» می‌گوید:

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَأَطْهَرُوا﴾ [المائدة: ۶].

«چنانچه جنب بودید پس خود را با غسل پاکیزه نمایید».

علم طب می‌آید تا بگوید: از آنجا که عملیه‌ی مقاربت جنسی موجب به هم چسبیدن اجسام مرد و زن در بیشتر از یک موضع با همدیگر می‌شود، طبیعی است که افزازات مختلفه از بدن آن دو در اثر این عمل با هم درآمیزد که عدم شستن آنها به امراضی خطیر و از آن جمله امراض جلدی منجر می‌گردد. پس غسل بعد از عملیه‌ی آمیزش یک امر حتمی است. چنانکه این امر نیز ثابت گردیده است که غسل پس از جنابت، عامل تحرک بیشتر دوران خون و نشاط اعصاب می‌گردد.

و چنین است که آیه‌ی کریمه فقط با چهار کلمه، اصول طب وقایوی و معالجوی را هر دو با هم یکجا نموده است.

و چنین است که علم طب می‌آید تا هر چه را که در این عرصه گفته است و خواهد گفت، در راستای تفسیر علمی این باب از قرآن کریم قرار دهد.

اتم و کوچکتر از آن

آنگاه که در نیمه‌ی اول قرن بیست «اتم» کشف گردید، دانشمندان بر این پندار بودند که اتم کوچکترین جزء ماده است که از آن اجزای کوچکتری منقسم نمی‌شوند.

اما قرآن کریم این حقیقت را روشن ساخته است که اتم کوچکترین جزء ماده نیست بلکه کوچکتر از اتم هم وجود دارد، جایی که در آیه‌ی (۳) از سوره‌ی «سبأ» می‌گوید:

﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ [سبأ: ۳].

«از خداوند هموزن ذره‌ی نه در آسمانها و نه در زمین پوشیده نیست، و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر از آن است مگر آنکه در کتابی روشن درج شده است».

همچنین در آیه‌ی ۶۱ از سوره‌ی «یونس» می‌فرماید:

﴿...وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ [یونس: ۶۱].

«و وزن ذره‌ی در زمین و نه در آسمان از پروردگارت پوشیده نیست و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر از آن است مگر آنکه در کتابی روشن درج شده است».

البته تجزیه‌ی اتم به واحدهای کوچکتر - همانگونه که قرآن کریم بیان کرده است - علماً نیز آنگاه به ثبوت رسید که پژوهشگران کشف کردند، اتمها از ذرات کوچکتری ترکیب یافته اند که عبارت از پروتونها، الکترون‌ها و نیوترون‌ها می‌باشند.

با پیشرفت علم در زمینه‌ی پژوهش اتم و ترکیبات آن، بشر به نتایجی دست یافت که

عقلها را به حیرت در آورد، حیرت از چگونگی ساختار این کائنات دقیق، نظام پیچیده‌یی که بر آنها حکمفرماست و نهایتاً قدرت عظیمی که در آنها نهفته می‌باشد. بررسی‌ها نشان دادند که هسته‌ی اتم حاوی (۹۹/۹) از وزن مجموعه‌ی شمس‌ی است. در اینجا بود که دانشمندان به این حقیقت پی بردند که «هسته» در «اتم» به مثابه‌ی «خورشید» در «مجموعه‌ی شمس‌ی» می‌باشد. همین‌گونه به ملاحظه رسید که چنانکه سیارات بر محور خورشید می‌چرخند، الکترون‌ها نیز بر محور هسته‌ی اتم می‌چرخند. بلکه حتی دقیق‌تر از آن نیز کشف گردید و آن اینکه مسافت میان الکترون‌ها نسبت به قطر اتم، تماماً معادل با عین مسافت میان سیارات و قطر مجموعه‌ی شمس‌ی است.

توازن در همه چیز

و در اینجا است که اعجاز علمی آیه‌ی ۳ از سوره‌ی مبارکه‌ی «ملک» و آیاتی دیگر که از توازن و هماهنگی بی‌مانند خلقت پروردگار سخن می‌گویند بر ما مبرهن می‌گردد:

﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوتٍ فَأَرْجِعِ الْبَصَرَ هَلْ تَرَىٰ مِن فُطُورٍ﴾ [الملک: ۳].

«همانکه هفت آسمان را طبقه به طبقه آفرید و در آفرینش آن خدای بخشایشگر، هیچ‌گونه اختلاف و تفاوتی نمی‌بینی. باز بنگر، آیا خلل و نقصانی می‌بینی؟».

«ثعلب» در تفسیر قرطبی می‌گوید: اصل تفاوت از فوت است و آن این است که چیزی از جایی نادیده گرفته شود و بر اثر نادیده گرفتن آن، خلل و اضطرابی به وجود آید. علامه «الوسی» در تفسیر «روح المعانی» می‌گوید: شما هیچ‌گونه تفاوت، یعنی اختلاف، ناهماهنگی و عدم تناسبی را میان خلقت پروردگار نمی‌بینید.

چنانکه آیه‌ی کریمه‌ی ۲ از سوره‌ی «فرقان» نیز می‌گوید:

﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقْدَرَهُ وَّتَقْدِيرًا﴾ [الفرقان: ۲].

«و هر چیزی را آفرید و بدان گونه که در خور آن بود آن را به اندازه و میزان (دقیق) آن

اندازه‌گیری کرد».

و از آنجا که این توازن و هماهنگی فراگیر تمام عرصه‌ی خلقت پروردگار می‌باشد بناءً در این کتاب فقط به ذکر نمونه‌هایی از آن بسنده می‌کنیم.

بحث کوچکترین ذره‌ی کائنات یعنی «اتم» را در عنوان قبل باز کردیم. اکنون علاوه می‌داریم که توازن در نظام داخلی اتم، در واقع سند توازن در همه‌ی ذرات کائنات است، چه کائنات در کل مجموعه‌ی اتمهاست.

اکنون بشر دریافته است که در درون اتم پروتونها دارای بار الکتریسته‌ی مثبت و الکترونها دارای بار منفی هستند، در حالی که نوترونها دارای باری متعادل می‌باشند. این خود نشان دهنده‌ی حتمی بودن توازن در میان طبایع موجودات است، زیرا هر مثبتی در مقابل خود منفی دارد و هر منفی در برابر خود مثبتی را و در میان این دو است که بار متعادل و متوازنی ایجاد می‌شود که نه خود جذب دیگری شود و نه هم دیگری را جذب خود نماید. بلکه در واقع نیروی تجاذب به وجود آمده از بار مثبت پروتون و بار منفی الکترون است که الکترونها را و می‌دارد تا بر محور هسته‌ی اتم شناور گردند. درست همانند معادلات حسابی که دقیقاً در میان نیروهای جاذبه‌ی خورشید و سیارات مجموعه‌ی خورشیدی حاکم است. حتی نیروی تجاذبی که الکترونها را و می‌دارند تا در مدارهای دایروی و بیضوی خود شناور باشند، خود همین نیروها هستند که سیارات مجموعه‌ی شمسی را نیز و می‌دارند تا در مدارهای معینه خود شناور گردند.

بیگمان میزان نیروهای ویرانگری که از درهم شکستن اتم به وجود می‌آیند - که امروز بشر این نیروها را در وجود بمب‌های اتمی می‌بیند - در خورشید به همان اندازه وجود دارد که موازی با تعداد اتمهای آن است. این خود عامل پدیدآمدن انرژی عظیم و بی حد و مرزی است که خورشید از گرما و نور به سوی طبیعت و انسان سرازیر می‌سازد، قضیه‌ی که در شمار ادله‌ی قاطع بر قدرت و وحدانیت خدای عز و جل قرار دارد.

«کمیل فالاماریون» در حالی که از مشاهده‌ی توازن و هماهنگی عظیم در گستره‌ی

خلقت پروردگار متحیر گردیده است می گوید:

«بیگمان خدای عزوجل در حقیقت هر چیز بر ما تجلی می کند. پس او فقط شاهنشاهی نیست که از بلندای آسمانها بر ما حکومت کند، بلکه او نظامی است که در متن همه‌ی موجودات و همه‌ی حادثات، مسلط و مراقب است. او هرگز در بهشتی پر از فرشتگان و نیکوکاران مقیم نیست، بلکه فضای لایتناهی همه پر از وی می باشد. او در هر نقطه‌یی از فضا و در هر لحظه‌یی از زمان حضور دارد. پس این نظام عام حاکم بر طبیعت و حکمت بالغه‌یی که در همه چیز متجلی است، کلاً دلیل بر آن است که فقط قدرت مطلقه‌ی الهی، سامان دهنده‌ی نظم حقیقی و مصدر اصلی همه‌ی قوانین طبیعی و کافه‌ی اشکال و مظاهر آن می باشد».

اما «هنری یونکاری» که یکی از بزرگترین دانشمندان ریاضی دان است می گوید: «قطعاً این هماهنگی و نظمی که در عالم متجلی است، ممکن نیست که زائیده‌ی تصادف باشد». این شواهد همه می روند تا در شعاع تفسیر آیه‌ی کریمه‌ی: ﴿مَا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِن تَفَوتٍ﴾ [الملک: ۳]. فریادگر اعجاز علمی قرآن کریم بوده باشند.

توازن محیر العقول در کره‌ی زمین

به بیان یک نمونه‌ی دیگر از نمونه‌های توازن بی مانند در کائنات پروردگار اکتفا می کنیم.

استاد وحیدالدین خان مؤلف کتاب عظیم «الإسلام يتحدی» با تکیه بر ره‌آوردهای علم، پیرامون تفسیر اعجاز علمی آیه‌ی کریمه‌ی ۲ سوره‌ی «فرقان» و آیه‌ی کریمه‌ی ۱۹ سوره‌ی «حجر» از نظم محیرالعقول زمین سخن گفته، می نویسد:

زمین مهمترین عالمی است که ما آن را شناخته‌ایم، زیرا در آن احوال و اطواری را می بینیم که در هیچ جای دیگری از این کائنات بزرگ قادر به رؤیت آنها نگردیده‌ایم. در حالی که زمین در ضخامت خود با ذره‌یی از این کائنات عظیم الهی برابری کرده

نمی‌تواند. پس چه عظیم است نظم و اعجاز خلقت در این کائنات بزرگ!!
از باب نمونه به مواردی از نظم خارق‌العاده در همین سیاره‌ی کوچک ما توجه
نمایید:

اگر حجم زمین کمتر و یا بیشتر از آنچه هم اکنون است می‌بود، زندگی بر روی آن
محال بود. مثلاً اگر زمین در حجم کره‌ی ماه یعنی به اندازه‌ی یک چهارم قطر فعلی آن
می‌بود، قوه‌ی جاذبه‌ی آن به یک ششم جاذبه‌ی فعلی کاهش می‌یافت. در نتیجه زمین
نمی‌توانست آب و هوای پیرامون خود را نگه دارد. چنانکه وضعیت در کره‌ی ماه اینچنین
است که نه آبی در آن وجود دارد و نه هم پوشش هوای، که البته دلیل آن فقط ضعف
قوه‌ی جاذبه در آن می‌باشد.

از جهت دیگر پایین‌آمدن قوه‌ی جاذبه در زمین به اندازه‌ی قوه‌ی جاذبه در ماه، به
بالارفتن درجه‌ی برودت هوا از طرف شب منجر می‌گردید، در حدی که تمام اشیای
موجود در زمین به انجماد کامل می‌پیوست. به موازات آن درجه‌ی حرارت در روز تا
بدانجا بالا می‌رفت که تمام آنچه را بر روی زمین است، پاک می‌سوخت.

از سوی دیگر، نقص حجم زمین به مستوای حجم قمر، سبب آن می‌گردید که زمین
مقادیر بزرگی از آب را در خود نگه داشته نتواند، در حالی که کثرت آب برای استمرار
اعتدال موسمی در زمین، یک امر ضروری است. از این جهت است که یکی از دانشمندان
این وضع را به «گردونه‌ی بزرگ توازن - Great Balance Wheel» لقب داده‌است.

از نتایج دیگر کمبود حجم زمین به مستوای حجم قمر، بالارفتن پوشش هوایی زمین
در فضا و سپس متلاشی شدن آن بود. چنین وضعی به بالارفتن درجه‌ی حرارت زمین تا
نهایت معدل ممکن آن و سپس پایین‌آمدن آن تا پایین‌ترین درجات آن می‌انجامید.

برعکس اگر قطر زمین دوچند قطر حالیه‌ی آن می‌بود، نیروی جاذبه‌ی فعلی آن نیز به
همان اندازه مضاعف می‌گردید و در این حالت پوشش جوّی زمین - که هم اکنون در
فاصله‌ی پنجم مایلی آن قرار دارد - پایین می‌آمد. نتیجه‌ی این وضعیت آن بود که فشار

هوا در هر اینچ مربع، از پانزده رطل به سی رطل می‌رسید و این فشاری است که بدترین اثر را بر زندگی موجودات حیه می‌گذارد.

همین طور اگر حجم زمین مثلاً به اندازه‌ی حجم کره‌ی خورشید می‌بود، قوه‌ی جاذبه‌ی کنونی آن یکصد و پنجاه برابر فعلی مضاعف می‌گردید و پوشش هوایی آن نیز به جای پنجمصد مایل، فقط به فاصله‌ی چهار مایلی زمین می‌رسید و فشار جوّی به معدل یک تن در یک اینچ مربع ازدیاد می‌یافت. که دراین وضعیت قطعاً پیدایش اجسام حیه بر روی زمین مستحيل بود. و این از بُعد نظری به معنی آن است که وزن حیوان یک کیلویی در اثر غلظت هوا به پنجمصد کیلو افزایش می‌یافت. چنانکه حجم انسان به حد حجم یک موش بزرگ کم می‌گردید که در این حالت، موجودیت عقل در انسان مستحيل بود، زیرا وجود عقل در انسان به بافت‌های عصبی بسیاری در جسم نیازمند است که این امر محقق نمی‌شود مگر آنگاه که حجم جسم به مقدار معینی از رشد خود قرارداشته باشد.



ما انسانها ظاهراً بر روی زمین ایستاده‌ایم. لیکن صحیح‌تر آن است که بگوییم: ما با پاهای خود در آن معلق و بر سرهای خود در آن افکنده‌ایم. برای توضیح این امر باید گفت: زمین در واقع مانند کره‌ی معلق است که انسان ساکن آن است. پس وضعیت بعضی از مردم نسبت به بعضی دیگر در این کره‌ی معلق در فضا این است که مثلاً ساکنان امریکا در زیر پای ساکنان هند به سر می‌برند و ساکنان هند در زیر پای ساکنان امریکا زندگی می‌کنند، زیرا ما می‌دانیم که گردونه‌ی ما به جای خود ثابت نیست، بلکه با سرعتی که مقدار آن هزار مایل در ساعت است، حرکت دورانی دارد. این امر وضعیت ما را در سطح زمین همانند وضعیت یک سنگ ریزه‌ی نهاده شده بر کناره‌ی یک چرخ گاری که با سرعت زیادی در حال چرخش باشد قرار می‌دهد. سنگ‌ریزه‌ی که نزدیک است سرعت حرکت چرخ، آن را به فضای بی‌نهایت پرتاب کند. اما زمین ما را به فضای بی‌نهایت پرتاب نمی‌کند بلکه ما در آن بر قرار هستیم، چرا و چگونه؟

به این دلیل که زمین از یک سو دارای قوه‌ی جاذبه‌ی غیر عادی است که با این جاذبه همه چیز را به خود محکم می‌بندد، و از سوی دیگر زمین دارای فشار هوا است. بناءً جاذبه‌ی زمین از یک سو و فشار هوا از سوی دیگر، همچون دو تسمه‌ی قوی ما را به نسبت معینی بر روی زمین نگه می‌دارند. یعنی در واقع با این دو تسمه‌ی محکم است که ما از هر سو به این کره‌ی زمین بسته شده‌ایم.

فشار هوا در هر اینچ مربع، نزدیک به ۱۵ رطل است، به این معنی که: هر انسان نزدیک به (۲۲۸.۴۰) رطل از فشار جوی را بر جسم خود تحمل می‌کند. لیکن انسان این وزن را احساس نمی‌کند، از آن روی که هوا نه از یک ناحیه بلکه از تمام نواحی بر او به طور متوازن فشار می‌آورد. چنانکه وقتی ما در آب شنا می‌کنیم همین عملیه رونما می‌شود. از این کفه بگذریم، هوا خود - که نام رسمی ترکیب‌های مختلفی از گازهاست - دارای فواید بسیاری است که حصر آن در یک کتاب ممکن نمی‌باشد.



نیوتن از خلال مطالعات و مشاهدات خود به این نتیجه دست یافت که بعضی از اجسام بعضی دیگر را به سوی خود می‌کشند. اما او نتوانست علت این امر را بشناسد لذا اعتراف کرد که برای این عملیه تفسیری را ارائه کرده نمی‌تواند.

«هایت هید» با ذکر این قضیه می‌گوید:

«نیوتن با این اعتراف خود، از یک حقیقت فلسفی بزرگی پرده برداشت، آن حقیقت این است که اگر طبیعت بدون روح می‌بود، هرگز خود را تفسیر کرده نمی‌توانست. چنانکه شخص مرده هرگز نمی‌تواند برای ما واقعیه‌ی را حکایت کند. پس بیگمان تمام تفسیرهای طبیعی و منطقی نهایتاً مفید این حقیقت هستند که هدفی را اظهار نمایند، زیرا مرده نمی‌تواند حامل هدف بوده باشد».

استاد وحیدالدین خان می‌گوید: «من این سخن هید را یک گام جلوتر برده و می‌گویم: اگر این کائنات تحت سلطه‌ی ذات صاحب ادراکی نیست، پس چرا این روح

عجیب در آن وجود دارد؟».



قطعاً زمین در هر بیست و چهار ساعت یک بار بر محور خود می‌چرخد. معنی این امر آن است که زمین به سرعت یک هزار مایل در ساعت بر محور خود حرکت می‌کند. پس اگر فرض کنیم که این سرعت به دو صد مایل در ساعت پایین آید، در آن صورت اوقات شب و روز ما ده برابر بیش از حالت کنونی می‌شود و در این صورت نتیجه آن خواهد بود که خورشید با گرمای شدید خود همه چیز را بر روی زمین خواهد سوخت و آنچه هم که در پایان روز باقی بماند، سرمای شدید شب به حیات آن خاتمه خواهد داد. گرمای سطح خورشید دوازده هزار درجه فارنهایت، و مسافت میان آن با زمین در حدود (۹۳۰۰۰۰۰۰) مایل است و این فاصله‌ی هولناک هیچگاه کم و زیاد نمی‌شود. قطعاً در این امر درس عبرتی بزرگ برای ما نهفته است، زیرا اگر این فاصله کمتر از آنچه هم اکنون است می‌بود و خورشید مثلاً به اندازه نصف این فاصله به زمین نزدیک می‌گردید، در نتیجه‌ی حرارت زیاد، بی‌درنگ تمام برگ‌های درختان می‌سوخت. و اگر این فاصله دورتر می‌شد و مثلاً به دو چند حد فعلی خود می‌رسید، برودت شدید حاصله از این وضع دامن‌های حیات را از کره‌ی زمین برمی‌چید.

از اینکه بگذریم، زمین دایره‌یی در فضا است که کارش را با زاویه‌ی (۳۳) درجه انجام می‌دهد. امری که از آن چهار فصل به وجود می‌آید و در نتیجه‌ی آن اکثریت مناطق زمین آماده‌ی سکونت و زراعت می‌گردد. پس اگر زمین بر این زاویه‌ی معینه خود قرار نمی‌داشت تاریکی هر دو قطب را در تمام سال می‌پوشانید و بخار دریاها به شمال و جنوب می‌رفت و نتیجتاً بر روی زمین جز کوه‌های برف و بیابانهای پهن خالی از سکنه، چیز دیگری باقی نمی‌ماند. به همین ترتیب عوامل تأثیر گذار زیاد دیگری نیز به وجود می‌آمد که حیات را بر روی این کره مستحیل می‌گردانید.

جیولوجیست‌ها می‌گویند: اگر ضخامت قشر زمین به مقدار ده قدم بیشتر از وضع

کنونی می‌بود، اکسیژن آن که به نوبه‌ی خود اعصاب زندگی است، به کلی ناپدید می‌گشت و به هیچ وجه ممکن نبود که در غیاب اکسیژن زندگی بر روی زمین پابرجا بماند.

و اگر پوشش هوایی زمین از آنچه هم اکنون هست نازک‌تر می‌بود، شهابسنگها و نیازکها هر لحظه غلاف جوی را می‌شکافتند و در آن هنگام زمین بدون تردید میدان برخورد اجرام سرگردان آسمانی و یا اجسام پرتاب شده از فضای بی‌نهایت می‌گردید و علاوه بر آنکه ممکن بود این امر قیامتی بر روی زمین بر پا گرداند، خود سبب می‌شد تا ما زمین را در شب تماماً نورانی ببینیم.

آری، این توازن در کمیت‌های حیاتی ای که ما در زندگی خود بدان نیاز داریم، جداً در همه چیز اعجاب انگیز است. و از آنجا که ما نمی‌توانیم همه اگرها در این رابطه را در اینجا و در این رساله مطرح کنیم، از آن که خود این مثنوی هفتاد من کاغذ خواهد شد پس به آخرین مثال در این رابطه توجه نمایید:

غلاف یا پوشش جوی دورادور زمین از شش گاز مختلف النوع ترکیب گردیده است که از آن جمله (۷۸) درصد گاز نیتروژن، (۲۱) درصد گاز اکسیژن و بقیه گازهای دیگری اند که به نسبت‌های بسیار کمتری در آن وجود دارند. این پوشش یا غلاف جوی در هر اینچ مربع به میزان (۱۵) رطل بر زمین فشار می‌آورد که میزان اکسیژن در این فشار (۳) رطل در هر اینچ مربع است و مقادیر دیگر اکسیژن موجود، جذب زمین می‌شود. پس اکسیژن فقط وسیله‌ی حیات زنده جانهای روی زمین نیست، بلکه وسیله‌ی تنفس حیوانات موجود در دریاها و حتی لایه‌های خاکی زمین نیز می‌باشد. حالا سؤال در اینجا است که این گازهای شدید الحركت، چگونه با حفظ مقادیر معین و متناسب خود در فضا جمع شده اند؟

جواب این است که: اگر نسبت اکسیژن به جای (۲۱٪) مثلاً (۵۰٪) یا بیشتر از آن می‌بود، قابلیت احتراق به همان پیمانانه افزایش می‌یافت و اگر تصور کنیم که با نسبت

(۲۱٪) اکسیژن یک درخت در جنگلی بسوزد، ارتفاع این نسبت تا (۵۰٪) انفجار برق آسایی ایجاد می‌کند که تمام آن جنگل را فقط در یک لحظه به آتش می‌کشاند. و اگر این نسبت مثلاً به (۱۰٪) پایین می‌آمد، ممکن بود که حیوانات در امتداد قرن‌ها با این مقدار از سطح پایین اکسیژن عادت بگیرند، اما محال بود که تمدن انسانی در چنین نسبت پایینی شکوفا گردد. چه بر فرض اینکه انسان در این وضعیت قدرت ادامه حیات را می‌داشت، هرگز نمی‌توانست کارهای عادی روزانه‌ی خود را به طور معمولی پیش ببرد، زیرا مستحیل بود که بافتها و سلولهای بدنی و عقلی آن تحت چنین شرایطی رشد و نمو نمایند.

پس بیگمان اکسیژن، هیدروژن، اکسید کاربن دوم و گازهای کربونیک دیگر با اختلاف اشکال و انواع خود، با هم ترکیب گردیده و عناصری را می‌سازند که برای حیات موجودات حیه و نیز برای اساسیات حیات انسانی، دارای اهمیت بس عظیمی است و بنا بر این، به میزان (۱ بر ۱۰۰۰۰۰۰۰) احتمال این امر وجود ندارد که این گازها به تناسب مطلوب و معین خود و با تمام ویژگیهایی که برای حیات لازم و ضروری است از طریق تصادف برسیاره‌ی معینی وجود پیدا کنند، از این جهت یکی از بزرگان عرصه‌ی دانش طبیعی می‌گوید:

«Science has no explanation to offer for the facts, is to say it is, accidental, is to defy mathematics»

یعنی: «علم هرگز قادر به ارائه‌ی هیچگونه تفسیری برای حقایق نیست و این سخن که این حقایق به طور اتفاقی به وجود آمده‌اند، نیز یک نوع تصادم با ریاضیات محسوب می‌شود».

بنابراین، در اینجا و درهمه جای این خلقت بی‌کرانه‌ی منظم و موزن الهی است که در برابر خالق عظیم متعال آفریننده سرعجز و نیاز و انکسار بندگی فرود می‌آوریم. و همچنان در برابر اعجاز علمی خیره‌کننده‌ی آیات قرآنی که با ندایی بلند بر نظم،

توازن و دقت در همه چیز کائنات تأکید می‌گذارند، با تمام خضوع و فروتنی می‌ایستیم و می‌گوییم:

«سُبْحَانَكَ مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا». «پاکی تو ای پروردگارا! این همه را که به باطل نیافریده‌ای».

و در اینجاست که خاضعانه در برابر آیه‌ی ۲ سوره‌ی «فرقان» قرار می‌گیریم که می‌گوید:

﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾ [الفرقان: ۲].

«و هر چیز را آفرید و بدانگونه که در خور آن بود، آن را به اندازه و میزان دقیقش اندازه‌گیری کرد».

و در برابر آیه‌ی ۳ سوره‌ی مبارکه‌ی «اعلی» که می‌گوید:

﴿الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ ۖ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ ۖ﴾ [الأعلى: ۳].

«همانکه آفرید و هماهنگی بخشید و آنکه اندازه‌گیری کرد و راه نمود».

و آیه‌ی ۳ از سوره‌ی «طلاق» که می‌گوید:

﴿إِنَّ اللَّهَ بَلِّغَ أَمْرِهِ ۖ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدَرًا﴾ [الطلاق: ۳].

«خدا فرمانش را به انجام رساننده است، به راستی خدا برای هر چیزی اندازه‌ی مقرر کرده است».

و آیه‌ی ۲ سوره‌ی «فرقان» که می‌گوید:

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾ [الفرقان: ۲].

«و برای او شریکی در فرمانروایی نبوده است و هر چیزی را آفریده و بدان گونه که درخور آن بوده اندازه‌گیری کرده است».

و آیه‌ی ۳۸ سوره‌ی «احزاب» که می‌گوید:

﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا﴾ [الأحزاب: ۳۸].

«و فرمان خدا همواره به اندازه مقرر و متناسب است».

و آیه ی ۸ سوره ی «رعد» که می گوید:

﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾ [الرعد: ۸].

«و هر چیزی نزد او اندازه یی دارد».

و آیه ی ۲۱ سوره ی «حجر» که می گوید:

﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَّعْلُومٍ﴾ [الحجر: ۲۱].

«و هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه های آن نزد ما است و ما آن را جز به اندازه ی معین فرو نمی فرستیم».

و آیه ی ۴۹ سوره ی «قمر» که می گوید:

﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ [القمر: ۴۹].

«مایم که هر چیزی را به اندازه معین آن آفریده ایم».

و آیه ی ۱۷ سوره ی «رعد» که می گوید:

﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا﴾ [الرعد: ۱۷].

«همو که از آسمان آبی فرو فرستاد پس رودخانه هایی به اندازه روان شدند».

و اخیراً آیه ی ۱۹ سوره ی «حجر» که عنوان این مبحث قرار گرفته است و می گوید:

﴿وَأَنْتَبِتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ﴾ [الحجر: ۱۹].

«و از هر چیز به طور سنجیده در زمین رویانیدیم».

شکی نیست که هر پرزه ی ناچیزی از پرزه های این کائنات بزرگ، از اتم گرفته تا افلاک، همه به دقت در نظام موزون و مناسب خود آفریده شده اند. حقیقتی که قرآن کریم یک هزار و چهارصد و بیست سال قبل آن را نه فقط در این چند آیه، بلکه در آیات زیاد دیگری نیز اعلام نموده است اما امروز علم در خوشه چینی از این خوان الوان آستینها را برزده ولی تا به کجا خواهد رفت و تا کجا خواهد رسید؟ پاسخ این است که شمعی است کم سو، افروخته در یک کائنات بی نهایت!

بلی، و همه ی این ها فریادگر حضور آن حی قیوم قدیر، و وجود آن معبود مسجود اند

اما عقلی در کار باید که بیندیشد، دلی باید که با آهنگ یکپارچه خلقت آن خالق بزرگ هماوا گردد و ذره ای می‌باید آگاه که به این بیکرانه پیوندد.

شنود از آسمان

علم «نجوم بی‌سیمی» از جدیدترین علوم می‌رود که تقدم علمی در عصر جدید به آن دست یافته است.

در یکی از شبهای تابستان سال ۱۹۳۱ دانشمند نجومی «کارل جانسکی» برای گذراندن رخصتی کوتاهی که داشت، در مزرعه‌ی خود واقع «نیوجرسی» نشسته بود. او در این حال با دستگاه بیسیم خود که سیستمهای رادیویی مختلف جهان را در معرض شنود وی قرار می‌داد، همین طور بی‌هدف مشغول بود. ناگهان متوجه شد که دستگاه وی صداهای مبهم و رمزهای مبهمی را که او قبلاً آنها را شنیده است دریافت می‌کند. برای وی جالب بود که در شب دوم نیز او امکان شنود این صداهای مجهول را پیدا کرد. پس به این موضوع علاقه‌مند گردیده، شب‌های پی در پی همت خود را صرف این کار نمود تا بلکه برای این صداهای غامض تفسیر قابل قبولی بیابد.

البته توجه او به این امر بعد از آن بود که او اولاً مطمئن گردید، صداهایی را که می‌شنود با صداهای امواج و توفانهای کهربایی تفاوت دارد. ثانیاً متوجه گردید که این صداها را به طور پیوسته از یک جهت معین و روی طول موج واحدی می‌شنود. که این امر او را سخت تکان داد، زیرا این کشف، بُعد مهم دیگری بود که وی را نسبت به این قضیه جدی‌تر می‌ساخت.

سرانجام پس از مواظبت‌های پیوسته‌یی که بیش از هشت ماه طول کشید، او دریافت که این صداها با برنامه و نظام فرستاده می‌شوند. و از جمله‌ی دریافت‌های وی یکی این بود که آن صداها تا وقت معینی از سال هر شب نسبت به شب قبل، چهار دقیقه جلوتر دریافت می‌شوند. و از آنجا که دوران زمین بر محور خورشید ستارگان را و می‌دارد تا

هر روز چهار دقیقه جلوتر از روز قبل طلوع و غروب نمایند، در اینجا بود که جانسکی به اولین حقایق علم جدیدی که آن را «علم نجوم بیسیمی» نامیدند دست یافت. چه این حقایق به روشنی بازگو کننده‌ی این واقعیت بودند که در آسمان صداها و امواجی وجود دارد.

در پایان سال ۱۹۳۳ همایشی دایر گردید که دانشمندان علم نجوم بی سیمی را گرد هم آورد. جانسکی در این همایش ضمن تقدیم گزارش خود چنین گفت: «قطعاً در آسمان نجوم و کهکشانهایی وجود دارند که پیوسته سخن می گویند و این سخنان که دریافت آنها با تلسکوپ‌های بیسیمی امکان پذیر است، معلومات بسیار بیشتری از آنچه که هم اکنون در عرصه‌ی کونی وجود دارد را در اختیار بشر قرار می دهد».

گزارش جانسکی اولین خشت بنای علم نجوم بی سیمی گردید. به دنبال آن بود که این علم موفقیت‌های دیگری را نیز احراز کرد تا آنکه سرانجام اولین نقشه‌ی بی سیمی آسمان در سال ۱۹۴۰ ترسیم گردید.

در فیروری سال ۱۹۴۲ دلایل بیشتری بر صحت نظریه جانسکی آنگاه به دست آمد که دانشمندان صحت پخش آن امواج را در حالی مورد تأکید قرار دادند که سلسله‌ی از صداها بی سیمی، عملیه‌ی منظم دریافت رادار را در انگلستان مختل گردانید و بعد از کوششهای نفس گیر دانشمندان برای آگاهی از اسباب و علل تعطیل رادارها، آنان به این نتیجه رسیدند که این امر به علت وصول رمزهای بی سیمی از مکانهای مجهولی در نجوم بوده است.

و در اینجا بود که دانشمندان دانشگاه‌های مختلف دنیا و در رأس آنها دانشگاه‌های کمبریج، مانچستر، هاید و بیشتر رصدخانه‌های جهان، به تأسیس تلسکوپهای بی سیمی اقدام نمودند. و با پیشآهنگی رصدخانه‌ی بالومار، نیرومندترین تلسکوب بی سیمی جهان که رمزهای بی سیمی را از مسافت هشت هزار میلیون سال نوری دریافت می کرد، بر پا گردید. و با در نظر داشت اینکه سال نوری حوالی (۵۷۸۵۳۴۳۰۰۰۰۰۰) مایل است، به اعتبار اینکه سرعت نور (۱۸۶) هزار مایل در ثانیه می باشد، پس تلسکوب فوق از مسافت

آری، قرآن کریم چهارده قرن قبل به ما گفته است که: جنیان در کمینگاه‌هایی از آسمان برای شنیدن صداهایی که در آن وجود دارد می‌نشستند. و سپس خدای عزوجل اراده کرد که آنان صدای ملکوت آسمانها را نشنوند. اینک توجه کنید به آیه ی ۹ از سوره ی «جن» که می‌گوید: ﴿وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقْعِدُ لِّلسَّمْعِ فَمَن يَسْتَمِعُ الْآنَ يَجِدْ لَهُوْ شَهَابًا رَّصَدًا ۝۹﴾ [الجن: ۹].

«و ما (جنیان) در آسمان برای شنیدن به کمین می‌نشستیم، اما اکنون هر که بخواهد به گوش باشد، تیر شهابی در کمین خود می‌یابد».

پس آیا جنیان نیز به همان کوششی برخاسته بودند که اکنون دانشمندان بشر به آن برخاسته اند تا چیزی از رموز آسمان را شناخته و از آفرینش آسمان و آنچه در آن است سر در آورند؟

اما آنانی که می‌گویند، تلاش جنیان برای شنیدن از آسمان، تلاش در جهت استماع وحی بوده است، پس این تواتر که وحی را جز خود انسانی که بر وی وحی فرستاده می‌شود شنیده نمی‌تواند، نظرشان را ابطال می‌کند. بناءً فقط خود پیامبر ﷺ است که می‌تواند وحی را بشنود و حتی آنانی که در جوار وی اند، نیز وحی را شنیده نمی‌توانند. حتی آنگاه که رسول خدا ﷺ در بستر خواب خویش قرار داشتند، همسر ایشان که در جوارشان قرار داشت، نه وحی را می‌شنید و نه هم از آن با خبر می‌شد. کما اینکه جنیان بعد از نزول قرآن بر پیامبر ﷺ نیز در کمینگاه‌های شنود خود در آسمان می‌نشستند، به دلیل اولین آیه از سوره ی «جن» که می‌گوید:

﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا ۝۱﴾ [الجن: ۱].

«بگو ای پیامبر! به من وحی شده است که تنی چند از جنیان گوش فرا داشتند و گفتند: راستی ما قرآنی شگفت‌آور شنیدیم».

و این نشان می‌دهد که آنان قرآن را بعد از نزول آن بر پیامبر ﷺ شنیدند و به آن گوش فرا دادند، چنانکه انسانها به آن گوش فرا می‌دادند. از آن گذشته خبر دادن از تلاش برای شنود از آسمان و آنچه در آن است، محدود به همین یک آیه هم نیست، توجه کنید به

آیه ۱۸ از سوره «حجر» که می‌گوید:

﴿إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُبِينٌ﴾ [الحجر: ۱۸].

«و به یقین ما در آسمان برجهایی قرار دادیم و آن را برای تماشاگران آراستیم، و آن را از هر شیطان رانده شده حفظ کردیم، مگر آن کس که دزدیده گوش فرا دهد، که شهابی روشن او را دنبال می‌کند».

و آیه ۸ از سوره «صافات» که می‌گوید:

﴿لَا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى وَيُقَذُّونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ﴾ [الصافات: ۸].

«ما آسمان این دنیا را به زینت اختران آراستیم، و آن را از هر شیطان سرکشی نگاه داشتیم، بهطوری که نمی‌توانند به انبوه (فرشتگان) عالم بالا گوش فرا دهند و از هر سوی پرتاب می‌شوند».

و آیه ۳۸ از سوره «طور» که می‌گوید:

﴿أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلَيَاتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطَنِ مُبِينٍ﴾ [الطور: ۳۸].

«آیا نردبانی دارند که بر آن (بر شوند و) بشنوند؟ پس باید شنونده‌ی آنان برهانی آشکار بیاورد».

بی‌گمان این آیات و آیات مشابه آن، توجیهی است از سوی قرآن کریم برای آن کوشش‌ها و تلاش‌هایی که جنیان در راه ترصد آسمان و اطلاع از چگونگی اوضاع و احوال آن به راه انداخته بودند تا به شناخت بیشتری از رازهای کائنات الهی نایل گردند. قرآن کریم در بیشتر از یک سوره، انظار را متوجه این حقیقت می‌سازد که در آسمان آیات و نشانه‌های روشنی برای باورمندان وجود دارد. و نیز در آفرینش آسمان و آفرینش زمین آیات و نشانه‌های بسیار دیگری است. بلکه حتی قرآن ما انسانها را به صراحت به سوی آسمان و مطالعه در آن می‌کشانند، آنجا که آیه ۱۰۱ از سوره مبارکه «یونس» می‌گوید: ﴿قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُعْنِي الْأَيُّهُ وَالْذُّرُّ عَنْ قَوْمٍ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [یونس: ۱۰۱].

«بگو بنگرید که در آسمانها و زمین چیست؟ ولی نشانه‌ها و هشدارها، گروهی را که ایمان نمی‌آورند، سود نمی‌بخشد».

رازهای دیگری در آسمانها و زمین

بلی، قرآن کریم انظار را به سوی آسمانها و زمین جلب نموده و اعلام می‌دارد که در آفرینش آنها آیات و نشانه‌های قاطعی بر وحدانیت و مطلقیت قدرت الهی وجود دارد چنانچه بندگان در آنها تفکر کنند. در آن هنگام است که آنها ناگزیر به این حقایق باورمند خواهند گردید.

مثلاً در آیات (۱۹۰ و ۱۹۱) از سوره‌ی «آل عمران» می‌گوید:

﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ۚ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَنَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾ [آل عمران: ۱۹۰-۱۹۱].

«مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز برای خردمندان نشانه‌های (قانع‌کننده‌ای) است، هم آنانکه خدا را در همه احوال ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند، که پروردگارا! اینها را بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان دار.»

آیات مشابه دیگری که انسانها را به بررسی و تأمل در آسمانها و آنچه که در آنها وجود دارد فرا می‌خوانند کم نیستند. بهترین دلیل برای این مدعا این است که لفظ «سما» و «سماوات» (۳۱۹) بار در قرآن کریم تکرار شده است.

پس از ۱۴۰۰ سال از این دعوت قرآن، امروزه ما شاهد پاسخگویی مثبت دانشمندان در نقاط مختلف جهان به این فراخوان الهی هستیم و ملاحظه می‌کنیم که دانشمندان با تمام جد و جهد خویش به این میدان آمده‌اند تا با پژوهش‌ها و مطالعات خود، به امور ناشناخته‌یی در آسمانها پی ببرند.

البته با هماهنگی‌هایی که میان دانشمندان در این زمینه انجام گرفت، آنها برای این مطالعات خود برنامه‌یی وضع نموده و توافق کردند تا روز اول ماه جولای سال ۱۹۵۷ به عنوان آغاز سال جیو فیزیکی اعلام گردد و دانشمندان علوم طبیعی، جغرافیه، نجوم و ما فوق الطبیعه از کشورهای مختلف برای آغاز این مطالعات گرد هم آیند.

در اجرای این فیصله عملاً ده هزار دانشمند از سی کشور جهان برای انجام این بررسیها و پژوهشها گرد هم آمدند. همایشی که در نوع خود، بزرگترین اجتماع تاریخی به حساب می‌آمد. این همایش، به ترتیب و تنسيق موضوعات و مسایلی که باید در جدول بررسیها و پژوهشها قرار گیرند پرداخته، کمیسیونهای مختلفی را به این منظور تشکیل دادند. از نخستین کمیسیونهای تشکیل شده، کمیسونی بود که عهده‌دار پژوهش روی طبقه‌ی «ایونوسفیر» گردید. این طبقه، مستقیماً با طبقه‌ی جوی پیرامونی زمین پیوسته است و با تأثیر پذیری از دگرگونیهای پدید آمده در سطح خورشید، به سهم خود در ارتباطات بی‌سیم تأثیر می‌گذارد.

اما در مورد طبقات مافوق این طبقه باید گفت که انتظار می‌رفت بعد از دستیابی به نتایج کمیسیون موظف بررسی در اولین طبقه‌ی بعد از جو زمین، کمیسیونهای مختلف دیگری برای بررسی روی فضا تشکیل گردد. اما این جمعیت نتوانست منتظر دریافت نتایج کمیسیون فوق‌الذکر بنشیند لذا کمیسیون فرعی بخش موشک‌های صنعتی روسیه توصیه کرد که هر چه زودتر، سفینه‌یی فضایی با هدف بحث و بررسی رازهای آسمان به فضا فرستاده شود، رازهایی از این قبیل که آسمان چیست و چه چیزهایی در آن وجود دارد؟ سیارات در چه وضعیتی قرار دارند؟ و آیا وجود حیات در آنها محتمل است؟ و چنانچه زنده‌جانهایی در آنها به سر می‌برند، آنها چگونه زندگی می‌کنند؟ زیرا احتمال اینکه در این سیارات زنده‌جانهایی وجود داشته باشند، احتمال بسیار نیرومندی است، اما این احتمال که حیات آنها شبیه حیات ما بوده باشد، بسیار ضعیف به نظر می‌رسد. پس باید به سراغ این رازها رفت و دید که آیا اشکال اینها چگونه است؟ آیا این موجودات حیه دارای تنفس اند؟ اگر چنین است، چه گازی را استنشاق می‌نمایند؟ آیا خورد و نوش هم دارند؟ رشد آنها چگونه انجام می‌گیرد؟ و همچنان حرکت، حیات، مرگ و کلاً همه چیز آنها؟

آری، این فراخوان علمی ده‌هزار نفره، نخستین فراخوان بزرگ علمی بود که می‌خواست تا در این عرصه‌ها به تحقیق و پژوهش پرداخته و نتایج مطالعات و بررسیهای

خود را به دنیا ارائه کند، نتایجی که بدون شک خیزشگاه و خاستگاه هدایت خلق به سوی خالق متعال و آفریننده‌ی بزرگ بی‌مثل و مثال بوده و خواهند بود. چه در بستر همین مطالعات و بررسیهاست که عظمت آفریننده در عرصه‌ی آفرینش تجلی می‌یابد. کمیسیون مرکزی این همایش بین المللی در پایان منشوری را صادر کرد که در آن آمده بود: بیگمان اعلام سال جیوفیزیک بزرگترین تلاش انجام شده در گذار تاریخ بشر را برای بررسی وضعیت کره‌ی زمین و پدیده‌های طبیعی ماحول آن، به راه انداخته است. دانشمندان در گذار این سال برای دستیابی به نتایج مطلوب و مقتضی در این عرصه‌ی بزرگ، بررسیها و مطالعات فشرده‌یی را انجام دادند. آنها در این راستا و برای انجام موفقانه‌ی این مأمول به ستیغ کوه‌ها شتافتند، به حفر خاک زمین پرداختند، سوار سفینه‌ها گردیده و به فضا پرواز نمودند، در اعماق آب فرو رفتند و اکنون و تا فردا و فرداهای بسیار دور دیگر، تا هزاران سال آینده، بررسی اوجگاه آسمانها و اعماق اقیانوس‌ها و سیر و سفر با وسایل میکانیکی میان سیارات مختلف، وجهه‌ی همت و مقصد اساسی انسان جستجوگر خواهد بود.

و اما ما مسلمانان باید سپاسگزار پروردگار متعال خویش باشیم، آنگاه که به سوی ما پیامبری را فرستاد، پیامبری که بشر در عصر حاضر به بررسی و پژوهش روی حقایق و معارف عظیم آیتی برخاسته است که چهارده قرن قبل بر آن حضرت نازل گردید. یقیناً هر تلاشی که در این میدان سامان یابد، در راستای خدمتگزاری به این دین بزرگ و این اسلام عظیم خواهد بود. چه آنها بدانند، یا که از این حقیقت غافل باشند. و راست گفت پروردگار بزرگ و ذوالجلال ما که فرمود:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لْعِبَيْنِ﴾ [الدخان: ۳۸].

«و ما آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازی نیافریده‌ایم».

سفر به سوی فضا

اگر انسان به دعوت قرآن کریم لبیک می‌گفت و در آیات شریفه‌ی آن تدبّر و تأمل

می‌کرد و به ویژه در آیات کریمه‌یی که افق نگاه و اندیشه‌ی انسان را به سوی عوالم آسمانی توجیه می‌نمایند، بدون شک عصر فضا، چهارده قرن از زمان جلو می‌افتاد و بی‌تردید، باید این مسلمانان می‌بودند که عصر نهضت فضا را رهبری می‌کردند، آنسان که حرکت‌های علمی جهان در عصرهای اولیه‌ی تاریخ اسلام را رهبری کردند.

همه‌ی ما می‌دانیم که انسان در اکتبر سال ۱۹۵۷ با فرستادن اولین قمر مصنوعی وارد اسباب و مقدمات این سفر گردید. لیکن در زمانهای دور، قبل از آنکه حتی بشر در این باره فکر کند، یعنی هزار و چهارصد سال قبل، قرآن کریم نگاه انسان را به سوی آسمانها جلب کرده و او را به بررسی آنچه که در آنهاست، فراخواند و سپس آشکارا اعلام کرد که جنیان در این عرصه از انسان پیشی گرفته و در راهپیماییهای فضایی‌شان تا به آنجا پیش رفتند که سخنان ساکنان آسمانها را می‌شنیدند. چنانکه در سوره‌ی «جن» این واقعیت به روشنی مطرح گردیده است، از جمله در آیات ۸ و ۹ این سوره که می‌فرماید:

﴿وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَاهَا مُلِئَتْ حَرَسًا شَدِيدًا وَشُهَبًا ۝ وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقْعِدَ لِّلسَّمْعِ ۖ فَمَنْ يَسْمَعُ ۚ أَلَمْ يَحْذَرِ لَهُ شُهَابًا رَّصَدًا ۝﴾ [الجن: ۸-۹].

«جنیان گفتند: و ما بر آسمان دست یافتیم و آن را پر از نگهبانان توانا و تیرهای شهاب یافتیم و در (آسمان) برای شنیدن به کمین می‌نشستیم، (اما) اکنون هر که بخواهد به گوش باشد، تیر شهابی در کمین خود می‌یابد».

قرآن کریم از این حد فراتر رفته و می‌گوید: این فقط جنیان نیستند که آهنگ تسخیر آسمان را کردند بلکه بشر نیز در این میدان به کوشش برخواهد خواست. کما اینکه جنیان نیز در راه دستیابی به آسمان از کوشش‌های خویش دست برندخواهند داشت، اما کامیابی در این سفر فقط و فقط منوط به یافتن سلطه و ابزار، یعنی قدرت علمی و توان تخنیکی خواهد بود. این حقیقت را متن آیه‌ی شریفه‌ی ۳۳ از سوره‌ی مبارکه‌ی «رحمن» اینگونه بیان می‌کند:

﴿يَمْعَشَرُ الْجِنَّ وَالْإِنْسُ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَن تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا

تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ ﴿٣٣﴾ [الرحمن: ۳۳].

«ای گروه جنیان و انسیان! اگر می‌تونید از کرانه‌های آسمانها و زمین به بیرون رخنه کنید، پس رخنه کنید (ولی) جز با (به دست آوردن سلطه) و تسلطی رخنه کرده نمی‌توانید».

اما از دیدگاه قرآن، میدان و ابعاد این کامیابی محدود است و هرچند قرآن حدّ و مرزی دقیق را در این رابطه مطرح نکرده است اما دستیابی بشر به فضا، فراتر از کل و یا بعضی از مجموعه‌ی شمسی را در بر نخواهد گرفت، زیرا آیات شریفه به روشنی می‌گویند که بعد از پیمایش فاصله‌ی معین در این مسیر، امکان پیشروی بیشتر برای انسان و جن موجود نیست. چه در آنجا شراره‌های گداخته از آتش و عناصری بسیار اشتعال‌زا وجود دارند که جلو پیشروی انسان و جن را می‌گیرند. این حقیقت از متن آیه‌ی ۳۵ سوره‌ی «رحمن» دانسته می‌شود که می‌گوید:

﴿يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شُوَاظٌ مِّن نَّارٍ وَنُحَاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ ﴿٣٥﴾﴾ [الرحمن: ۳۵].

«بر سر شما شراره‌هایی از (نوع) تفته‌ی آهن و مس فرو فرستاده خواهد شد و (از کسی) یاری نتوانید طلبید».

قطعاً تعمق در این آیات نشان می‌دهد که قرآن کریم انسان را در دنیا و نه در آخرت - چنانکه بعضی بر آنند - به راهپیمایی و گشودن قلمروهای آسمان تحریک می‌کند، از آن رو که در روز حساب امکان این امر هرگز وجود ندارد که انسان به سیر در قلمروهای آسمان و زمین بپردازد، چه در آن روز آسمان و زمین دگرگونه می‌شوند. چنانکه متن آیه‌ی شریفه ۴۸ از سوره‌ی «ابراهیم» می‌گوید:

﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ﴿٤٨﴾﴾ [ابراهیم: ۴۸].

«روزی که زمین به غیر این زمین، و آسمانها (به غیر این آسمانها) مبدل گردد و (مردم) در برابر خدای یگانه‌ی قهار ظاهر شوند».

و در آن روز آسمانها درهم پیچیده می‌شوند، پس برای نفوذ در آنها جایی موجود نبوده و هیچ کوششی هم برای رخنه‌کردن در آنها معنی و موضوعیت ندارد. این حقیقت

از نصّ آیهی ۱۰۴ سورهی «انبیاء» استنباط می‌شود که می‌گوید:

﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ وَعْدًا عَلَيْنَا إِنَّا كُنَّا فَاعِلِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۴].

«روزی که آسمان را همچون در پیچیدن صفحه‌ی نامه‌ها در می‌پیچیم. همانگونه که بار نخست آفرینش را آغاز کرده‌ایم، دو باره آن را باز می‌گردانیم. وعده‌ی است بر عهده‌ی ما که ما انجام‌دهنده‌ی آنیم».

به علاوه قرآن کریم در آیاتی دیگر، اعراض صعود به فضا را به روشنی توصیف نموده است. چنانکه در آیهی ۱۲۵ از سورهی «انعام» می‌گوید:

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصْعَعُدُ فِي السَّمَاءِ﴾ [الأنعام: ۱۲۵].

«پس کسی را که خدا بخواهد هدایتش نماید، دلش را به سوی پذیرش اسلام می‌گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می‌گرداند، چنانکه گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود».

بلی، این حقیقت علمی که قرآن هزار و چهارصد سال قبل به آن اشاره نموده، اساس علم جدیدی است که فتح قلمروهای فضا آن را پدید آورده و این علم، به نام علم طب فضایی نامیده می‌شود. این علم می‌گوید که انسان در حال صعود به فضا به دلایلی چون کمبود فشار هوا، نبود یا کمبود اکسیژن، عدم ثبات درجه‌ی حرارت در طبقات بالایی جو و از دست دادن وزنش در بلندای سیر و سفرهای فضایی، سخت در فشار و تنگنا قرار می‌گیرد.

همچنان آیات کریمه‌ی سورهی «انشقاق» گشودن فضا را توصیف نموده و مراحل آن را بازگو می‌نماید. جایی که می‌گوید:

﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ ۖ وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ ۖ وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ ۖ لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ ۖ﴾ [الانشقاق: ۱۶-۱۹].

«نه، نه، سوگند به شفق، سوگند به شب و آنچه شب فرو پوشاند، سوگند به ماه آنگاه که بدر تمام شود، که قطعاً شما از حالی به حالی (و از مرحله‌یی به مرحله‌یی) برخواید نشست». شفق: سرخی افق در هنگام غروب است، اما شب و آنچه که شب آن را فرو می‌پوشاند: ستارگان درخشان اند که شب آنها را پوشش می‌دهد.

ملاحظه می‌کنیم که آیات مبارکه‌ی فوق، نگاه انسان را به سوی آسمان معطوف می‌نماید، به سوی آنچه که در آن از ستارگان و سیارگان و ماه است آنگاه که بدر تمام می‌شود. اما همه‌ی اینها در نصّ آیه به صیغه‌ی سوگند مطرح می‌شود تا بر یک حقیقت بزرگ تأکید بگذارد، آن حقیقت عبارت است از:

﴿لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ﴾ [الانشقاق: ۱۹].

بلی، و در اینجا است که این آیات شریفه حقیقت علمی را تثبیت می‌کند که علم فضا اخیراً به آن دست یافته است. و آن عبارت از ضرورت راه‌پیمایی به سوی فضا از طریق پیمودن مرحله‌یی به سوی مرحله‌ی بعدی و از طبقه‌یی به سوی طبقه‌ی دیگر است. چنانکه امروز ایستگاه‌های فضایی ساخته می‌شود که دانشمندان آنها را توقف‌گاه‌های ضروری برای پیمایش مراحل دورتر فضایی می‌دانند.

﴿لَتَرْكَبَنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ﴾ [الانشقاق: ۱۹].

شما طبقه طبقه، مرحله به مرحله و ایستگاه به ایستگاه، بر دایره‌های فضا بر می‌نشینید و در نتیجه‌ی مشاهدات خود آیات قاطع وجود و وحدانیت خداوند بزرگ را می‌بینید، زیرا آیه‌ی بعدی بی‌درنگ می‌گوید:

﴿فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ [الانشقاق: ۲۰].

«پس آنان را چه شده است که ایمان نمی‌آورند».

بلی، چرا این انسان‌هایی که آثار قدرت و عظمت الهی را در کیهان مشاهده می‌کنند، چرا این انسان‌هایی که می‌بینند قرآن کریم صدها سال قبل این حقایق علمی را با این همه وضوح و روشنی بیان نموده است، ایمان نمی‌آورند؟

و چرا این انسانهایی که می‌بینند خدای سبحان اینگونه قرآن عظیمی را نازل نموده است، در هنگام قرائت آن در پیشگاه خدای عَلَّامٌ به سجده نمی‌افتند؟

﴿وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ﴾ ﴿٢١﴾ [الانشقاق: ۲۱].

«و چون بر آنان قرآن تلاوت شود، چهره بر خاک نمی‌سایند؟».

زندگی و زندگان در آسمان

استاد عبدالرزاق نوفل در کتاب «الله والعلم الحديث» تحت عنوان «ساکنان کواکب» این حقیقت را روشن ساخته است که قرآن کریم اولین کتابی است که از وجود موجودات زنده در آسمانها خبر داده است.

و بعد از انتشار این کتاب، اخبار و اطلاعات علمی در این عرصه به حدی از تواتر رسید که هیچ مجالی را برای شک در این حقیقت باقی نمی‌گذاشت.

قرآن کریم به روشنی و به تکرار بر این حقیقت تأکید می‌گذارد که در کواکب آسمانها زندگان و موجودات آگاهی وجود دارند که حمد و تسبیح خداوند عَلَّامٌ را می‌گویند و از او آمرزش می‌طلبند.

روایات و مشاهدات شبه علمی در باره‌ی وجود موجودات زنده در کواکب دیگر و از جمله داستان «بشقاب پرنده‌ها» که احیاناً نقل محفل مجلات داستانی و علمی می‌شود، موضوعی نیست که ما بتوانیم در مساحت اندک این کتاب برای آن جایی بیاییم، پس ناگزیر به اشاراتی گذرا در این باره اکتفا می‌کنیم:

دانشمند بزرگ روسی «پروفسر لیابانوف» بعد از پژوهش و بررسی ممتد چهل و پنج ساله‌ی خویش، اثبات کرد که انفجار هولناک حاصله از سقوط شهاب آسمانی در سیبری به تاریخ ۳۰ جنوری ۱۹۰۸ در نتیجه‌ی برخورد سفینه‌یی بوده است که از سیاره‌ی دیگری راهی زمین گردیده بود.

بعد از گذشت مدت نسبتاً اندکی، یعنی دقیقاً در مارچ سال ۱۹۵۹ کتابی در روسیه

متشر گردید که به طور قاطع می‌گفت: انفجار مهیب فوق الذکر در اثر برخورد سفینه‌یی بوده است که از سیاره‌ی زهره وارد زمین شده بود و قربانیان این حادثه، با اعراض بیماری مبهمی که از نظر وصفی با مرگ در اثر اشعاع اتمی «Atimic Reduation» منطبق است، از بین رفته اند و آهن باقی مانده از آن سفینه نیز هیچگونه شباهتی با آهن زمین یا آهنک نیازکهای شهاب ندارد.

نظیر چنین حادثه‌یی در ایالات متحده‌ی امریکا دقیقاً در سال ۱۹۵۶ آنگاه رونما گردید که کره‌ی معدنی به قطر یک متر در ایالت کنتاکی به دست آمد. در داخل آن کره استوانه‌یی قرار داشت که آن استوانه با سرعت بسیار زیادی در حال چرخش بود. دانشمندان علوم طبیعی و شیمی پس از آزمایش دقیق آن به نتیجه‌یی رسیدند که چون صاعقه‌یی بر سرشان فرود آمد و همه را وحشت‌زده ساخت، این نتیجه گیری می‌گفت که: کره‌ی فوق الذکر از ماده‌ی کوبالت خالص و طبیعی ساخته شده و این معدن در این حالت طبیعی و خالص اصلاً در کره‌ی زمین وجود ندارد. پس هیچ تفسیر و تعلیلی برای این پدیده غیر از این فرضیه نمی‌توان داشت که این کره، از سیاره‌ی دیگری به زمین سقوط کرده باشد.

اخیراً دانشمندان علم نجوم به این باور قطعی رسیده‌اند که در این کائنات بزرگ، میلیونها سیاره‌ی دیگر وجود دارند که محل سکونت مخلوقات عاقل و دارای فهم و ادراکی هستند. چنانکه دانشمند نجومی مشهور ژاپنی «چوینوساهیکی» به این عقیده است که دلایلی قاطع بر وجود مخلوقاتی که به درجه‌ی عالی از ذکاوت قرار دارند، در سیارات دیگر موجود است.

همچنان دانشمندان اتفاق نظر دارند بر اینکه دو سیاره‌ی مریخ و زهره، از نظر سازگاری با شرایط حیات بیشترین شرایط و ظروف واقعی را دارا هستند. از جمله‌ی دلائلی که بر این باورمندی ارائه می‌نمایند، یکی هم وجود کربن، نیتروژن و سلکونها در این سیارات است. جیولوجیست‌ها می‌گویند که اتم کربن و مشتقات آن در حقیقت اصل

و جوهره‌ی حیات می‌باشد، زیرا کربن دارای مرکبات متعدد و حلقات و زنجیره‌های طولانی و پیچیده‌یی است «Compex Chains» که به پایان نمی‌رسند و در سوائل دیگری غیر از آب نیز به سهولت ذوب می‌شوند.

ساختمان سلولی جسم بشر یا هر موجود زنده‌ی دیگری، از نیتروژن نیز بی‌نیاز نتوان بود. چنانکه سلیکونها «Silicons» مرکبات پایان ناپذیری اند که درجات بالایی از حرارت را تحمل می‌کنند. و از آنجایی که این سلیکونها در آن سیارات وجود دارند، پس این خود از قرائن نیرومند وجود موجودات حیه در آن سیارات است.

واقعیت دیگر، دریافت رمزهای صوتی است که دانشمندان آنها را از فضای خارجی اخذ کرده‌اند.

دکتر عبدالرزاق نوفل در کتاب «القرآن و العلم الحدیث» می‌گوید:

به تاریخ ۳۱ جنوری سال ۱۹۷۱ جریده‌ی «الأهرام» مصر پژوهش علمی را تحت عنوان «جستجوگران حیات در سیارات دیگر» منتشر کرد که در آن آمده است: «دانشمند امریکایی پروفسر «روبرت گنگاک» استاد دانشگاه پنسلوانیا در این هفته مقدمات خبری را با خود به قاهره آورد که شاید از هبوط انسان بر کره‌ی ماه تکان‌دهنده‌تر باشد.

او می‌گوید: قبل از آنکه به قاهره بیاید، در رصدخانه‌ی «گودریک» با دانشمندان انگلیسی، رمز صوتی را از فضای خارجی دریافت کرده است. تصور قطعی بر آن است که این رمز از موجودات عاقلی صادر گردیده باشد که در یکی از سیارات دوردست خورشیدی به سر می‌برند. این رمز صراحتاً می‌گوید: «ما در اینجا هستیم. پس شما کیستید؟».

چنانکه این دانشمند امریکایی می‌گوید: تاکنون هیچ کسی نمی‌داند که این رمز صوتی از کجا آمده و کدام نوع از موجودات زنده‌ی عاقل آن را فرستاده‌اند؟ البته این نخستین تماس از جانب آنهاست و نه از جانب ما. یعنی تماس یک جانبه از موجودات عاقلی که ما از آنها شناختی نداریم و آنها در یکی از سیارات مجموعه‌ی شمسی بسیار دور از ما زندگی می‌کنند. و شاید هم این رمز صوتی، در پاسخ رمزهای صوتی باشد که از پانزده

سال قبل دانشمندان در طول ۲۴ ساعت به طور پیوسته آن را به فضای خارجی می‌فرستند.

پس باید دید که عقل الکترونیکی این رمز صوتی را چگونه تفسیر می‌کند؟
 پروفیسر نامبرده می‌گوید: من خود به کمک عقل الکترونیکی این صدا را شنیده‌ام، این صدا از نوع «بیب. بیب. بیب» بود که دانشمندان آن را به خوبی می‌فهمند و لی نکته‌ی بدیع در اینجا این است که این آهنگ صوتی به گوش آنان کاملاً جدید بود.

از پروفیسر سؤال شد: آیا ممکن نیست این رمز از یکی از صدها قمر مصنوعی که در فضای دورادور زمین شناور اند، و یا از یکی از موشک‌های فضایی فرستاده شده باشد؟ او در پاسخ گفت: مؤکداً نه! زیرا اقمار و سفینه‌های فضایی رمزهای معینی را که دارای طول موج‌های به خصوصی اند، صادر می‌نمایند. پس از آنجا که دانشمندان هر رمزی از این قبیل را با دقت تمام می‌شناسند، بناءً در قبال دریافت رموز غیر عادی که از فضای خارجی ارسال می‌شود حساسیت ویژه‌ی دارند. شایان ذکر است که این پروفیسر در نهایت می‌گوید: از آنجا که سیارات مجموعه‌ی شمسی میلیون‌ها سال نوری با زمین فاصله دارند، بناءً دانشمندان بر این باور اند که رمزهای صوتی از این قبیل که از سیارات دیگر به سوی زمین می‌آید، بر اساس سنجش‌های عقل الکترونیکی، ممکن است کم یا بیش هزار سال قبل از آن ارسال شده باشند. عین این وضعیت نسبت به دانشمندان زمین نیز که رموزی را ارسال می‌کنند مصداق دارد. یعنی ممکن است رمزی را که ما اکنون می‌فرستیم، بعد از هزار سال بیش یا کم به موجودات عاقل در فضای خارجی برسد و باز پاسخ آن نیز در یک هزار سال آینده دریافت شود. بناءً دانشمندان انتظار دارند که چنانچه بر فراز این سیارات موجودات عاقلی همچون انسان وجود داشته باشند، ما باید پاسخ رموز ارسال‌شده‌ی خود در پانزده سال قبل را در حوالی سال ۳۹۷۲م دریافت نماییم، و این مقوله‌ی ۱۰۰٪ علمی.

اما ما هرگز نمی‌گوییم که ارزیابیها و دستاوردهای مطالعات دانش نوین بشری با تمام

طول و عرض خود صد در صد صحیح اند و باحقایق انطباق دارند، ولی اگر پای علم در این میدان می‌لنگد و بالهای آن از پرواز تا دوردست‌های این افق ناتوان است، ما را باکی نیست، چراکه قرآن کریم هر گونه ابهامی را در این عرصه از جلو ما به کنار زده و در آیات متعددی وجود زندگی و زندگان در آسمانها را اعلام نموده است. و از آنجا که این آیات بسیار اند، ما از باب نمونه فقط چند آیهی کریمه از این باب را در اینجا نقل می‌نماییم.

آیهی ۱۵ از سوره مبارکه‌ی «رعد» می‌گوید:

﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا﴾ [الرعد: ۱۵].

«و هر که در آسمانها و زمین است، خواه و ناخواه برای خدا سجده می‌کند».

آیهی ۴۹ از سوره‌ی «نحل» می‌گوید: ﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ

دَابَّةٍ وَالْمَلَكُوتُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾ [النحل: ۴۹].

«و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین از جنبندگان و فرشتگان است، برای خدا سجده می‌کنند

و تکبر نمی‌ورزند».

آیهی ۴۴ از سوره‌ی «إسراء» می‌گوید:

﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾ [الإسراء: ۴۴].

«آسمانهای هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست او را تسبیح می‌گویند».

آیهی ۵۵ از همین سوره می‌گوید:

﴿وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [الإسراء: ۵۵].

«و پروردگار تو به هر که (و هر چه) در آسمانها و زمین است، داناتر است».

آیهی ۹۳ از سوره‌ی «مریم» می‌گوید:

﴿إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا عَائِيَ الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾ [مریم: ۹۳].

«هر که در آسمانها و زمین است، جز بنده‌وار به سوی (خدای) رحمان نمی‌آید».

آیهی ۴ از سوره‌ی «نبا» می‌گوید:

﴿قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ [النبا: ۴].

«پیامبر گفت: پروردگارم هر گفتاری را در آسمان و زمین می‌داند».

آیه‌ی ۹ از همین سوره می‌گوید:

﴿وَلَهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [النبا: ۱۹].

«و هر چه (و هر که) در آسمانها و زمین است، از آن اوست».

آیه‌ی ۲۹ از سوره‌ی «رحمن» می‌گوید:

﴿يَسْأَلُهُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ [الرحمن: ۲۹].

«هر که در آسمانها و زمین است از او سؤال می‌کند. هر زمان او در کاری است».

یعنی اینکه در آسمانها زندگانی اند که در آن حرکت می‌کنند، سخن می‌گویند، خدا را یاری می‌طلبند و در این امر همانند زندگان روی زمین‌اند.

اما آیا اهالی آسمانها و اهالی زمین گرد هم نیز می‌آیند؟

بلی، خدای سبحان براین امر نیز تواناست و هر گاه که اراده کند این گردهمایی را دایر می‌کند. این حقیقت در نص آیه‌ی ۲۹ از سوره‌ی «شوری» چنین بیان شده است:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَى جَمْعِهِمْ إِذَا يَشَاءُ قَدِيرٌ﴾ [الشوری: ۲۹].

«و از نشانه‌های (قدرت) اوست، آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از (انواع) جنبنده در میان آن دو پراکنده است و او هر گاه بخواهد، بر گردآوردن آنان توانا است».

البته آیات مبارکه‌ی فوق به حدی از صراحت و روشنی برخوردار اند که از هر گونه تبصره و تعلیقی بی‌نیاز می‌باشند.

فسبحان ربنا رب الملك والملكوت!

اتساع مستمر کائنات

خدای متعال در آیه ۴۷ از سوره ی «ذاریات» می‌فرماید:

﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾ [الذاریات: ۴۷].

«و آسمان را به قدرت خود برافراشته‌ایم، و بی‌گمان ما توسعه‌دهنده (آسمان) ایم».

چنانکه ملاحظه می‌کنید، قرآن به صراحت می‌گوید که کائنات و آسمانها مستمراً راه توسعه را می‌پیمایند.

و امروزه علم جدید با روش‌های پیشرفته‌ی خویش، در روشنایی این حقیقت به جلو گام برمی‌دارد.

دانشمندان برای به تصویرکشیدن ذهنی اتساع مستمر کائنات می‌گویند: اگر ما طیاره‌ی خیالی را تصوّر کنیم که با سرعت (۱۸۶۰۰۰) مایل در ثانیه به ما در پیمودن دورادور کائنات کمک می‌کند، بدون شک این پرواز مدت زمانی در حدود (۱۰۰۰۰۰۰۰۰۰) یک هزار میلیون سال را در بر خواهد گرفت. اما از آنجا که کائنات ما جامد و ساکن نبوده بلکه دائماً در حال اتساع می‌باشد، پس مسافتهای هولناک هستی فوق‌الذکر، بعد از گذشت (۱۳۰۰۰۰۰۰۰۰) سال دوچندان خواهد شد. هم از این رو، طیاره‌ی خیالی ما هرگز نمی‌تواند دورادور کائنات را بپیماید، زیرا همینکه بخواهد بعد از یک هزار میلیون سال به پایان کائنات برسد، باز در برابر یک مرحله‌ی مضاعف دیگر قرار می‌گیرد. و این سیر مضاعف و توسعه‌ی مستمر و پایان‌ناپذیر همچنان پیوسته ادامه دارد.

استاد وحیدالدین خان در کتابش: «الإسلام يتحدّى» می‌گوید:

«امروزه این حقیقت به ثبوت رسیده است که فضای هستی، بی‌نهایت پربهنا و وسیع است. در این فضای هستی بینهایت وسیع، سیارگان و کواکب بی‌شماری با سرعت خارق‌العاده‌ی در حال حرکت اند که هرگز نمی‌توان آنها را در تحت حصر و شمار درآورد. بعضی از این کواکب به تنهایی رهسپار سفر خویش می‌باشند، بعضی از آنها به صورت جفت‌های دوتایی در فضای بی‌نهایت شناور اند و بعضی هم در گروه‌های دسته جمعی مسیرهای معینه‌ی خویش را می‌پیمایند.

اگر شما به پرتو خورشید که از پنجره به اطاق شما می‌تابد خیره شوید، در آن ذرات بسیار زیاد غبارگونه‌یی را می‌بینید که در هوا دست اندرکار سیر و حرکت اند. حال اگر شما این کائنات بی‌انتها را که به هر سو گسترده است، به این ذرات غبار مانند مشاهده شده در پرتو شعاع خورشید مقایسه کنید، تصویر تخیلی کمرنگی از این کائنات بزرگ در ذهن شما ایجاد می‌شود. البته با در نظر داشت فرق بزرگی که میان واقعیت اول و واقعیت دوم وجود دارد، زیرا مجموعه‌ی ذرات غبار در مسیرهای حرکت وسیر و سفر خود، سرگردان، مضطرب و بی‌برنامه اند، بعضی با بعضی دیگر تصادم می‌کنند و در عین حال میدانی برای توسعه‌ی خویش ندارند، در حالی که مجموعه‌های کهکشانی و سیارات موجود در فضای هستی اولاً با همدیگر تصادم نمی‌کنند، زیرا که این مجموعه‌ها قهراً و بر اساس برنامه‌ی دقیق در مسیرها و مدارهای معینه‌ی خود رهنوردند و در غیر آن، در نظام هستی خلل و فروپاشی رونما می‌گردید. ثانیاً این مجموعه‌ها، پیوسته در حال توسعه می‌باشند».

دانشمندان نجومی توسعه‌ی کائنات را به بالون مصنوعی‌ای تشبیه کرده‌اند که چون بادکنکی که بر آن بدمید، دائماً از درون و از همه جهات بر آن دمیده شود. حقا که دست قدرت لایزال الهی، آفرینشگر این نظام همیشه توسعه‌پذیر است که می‌فرماید:

﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾ [الذاریات: ۴۷].

نظر شیخ محمد عبده و مناقشه‌ی آن

مفسر توانای قرآن کریم شیخ محمد عبده در تفسیر آیه‌ی ۲۷ از سوره‌ی «نازعات»:

﴿عَأْنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَمْ السَّمَاءُ بَنَاهَا﴾ [النازعات: ۲۷].

«آیا آفرینش شما دشوارتر است، یا آفرینش آسمان که خداوند آن را بنا کرد».

می‌گوید:

«از مفهوم جمله‌ی «بَنَاهَا - آن را بنا کرد»، چنین استنباط می‌شود که حق تعالی هر سیاره‌یی از سیارگان کائنات را به مثابه‌ی خشتی از بنای یک سقف یا یک گنبد قرار داده است. و آنگونه که ما در ترکیب مواد ساختمانی با همدیگر از مواد و مصالحی چون سیمان و غیره استفاده می‌کنیم، حق تعالی در اتصال این خشتهای کوبی به همدیگر نیز نیروی جاذبه‌ی زمین یا امثال آن از نیروهای دیگر را به کار گمارده است.

شکی نیست که رأی امام محمد عبده برخاسته از تخیلات و تصورات اندرونی وی نیست، بلکه نظرش در این رابطه، گزیده و عصاره‌ی آن حقایق علمی می‌باشد که او با آگاهی از تطورات جدید علمی و در روشنایی آنها، بدان پرداخته است.

شیخ محمد عبده در توضیح رأیش می‌گوید: بنا، عبارت است از چسباندن اجزای متفرقه به همدیگر به وسیله‌ی مواد کمکی دیگری که بتواند آن اجزاء را با هم به گونه‌یی پیوند دهد که با هم درهم آمیخته و از یکدیگر نگسلند تا در نتیجه از این اجزای متفرقه، یک بنیه و ساختمان واحد اعمار شود.

و از آنجا که خدای تعالی در اعمار کائنات و آسمانها واژه‌ی «بنا» را به کار گرفته است پس او مسلماً کواکب را با این شیوه ساخته است. یعنی اینکه او هر کدام از آنها را در فاصله‌ی معینی از یکدیگر قرار داده است همراه با وسایل نگه دارنده‌یی که آنها را در یک مجموعه‌ی منظم در ارتباط با هم نگه دارد تا در همان مدار معینه‌ی خود سیر نمایند و نهایتاً همه‌ی این مجموعه‌های هستی، در نماد یک عالم واحد در نظر آیند و به نام واحدی که ما آن را آسمان می‌نامیم، نامیده شوند، همین آسمان پرنقش و نگاری که بالای سر ما قرار دارد.

جلّ الخالق! آیا تعجب برانگیز نیست که باز این انسان می‌آید و از دشواری اعاده‌ی آفرینش خود سخن می‌گوید در حالی که «آفرینش» فرمانبر امر الهی است؟ و مگر آفرینش انسان دشوارتر است یا آفرینش این کائنات عظیم بی‌نهایت؟!.

کاستن از اطراف زمین

خدای عزوجل در آیه‌ی ۴۱ از سوره‌ی «رعد» می‌فرماید:

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقِّبَ لِحُكْمِهِ وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ [الرعد: ۴۱].

«آیا ندیده‌اند که ما (همواره) می‌آییم و از اطراف این زمین می‌کاهیم؟ و خدا است که حکم می‌کند. برای حکم او بازدارنده‌یی نیست، و او به سرعت حسابرسی می‌کند».

بعضی از قدمای مفسرین در تفسیر کاستن از اطراف زمین گفته‌اند: «مراد از آن مرگ صالحان دانشمندان و پارسایان است». بعضی دیگر گفته‌اند: «مراد از آن فتوحات لشکریان اسلام است، چه به اندازه‌یی که مسلمانان ظفر می‌یابند، به همان اندازه از موجودیت کفار و محدوده‌ی سرزمین‌های‌شان کاسته می‌شود».

البته تفاسیر و برداشت‌های مفسران از آیه‌ی کریمه در عصور متقدم و قبل از انکشافات جدید علمی، محمل و معنای روشن خود را دارد و ما را در مورد آن هیچ مجالی برای مناقشه نیست. لیکن دانشمندان علم جدید آمده‌اند تا از آیه‌ی کریمه تفسیر علمی جدیدی ارائه نمایند.

آری، جیولوجیست‌ها در نتیجه‌ی مطالعات خود به قضیه‌ی نجومی بسیار مهمی رسیده‌اند، و آن این است که: کره‌ی زمین در منطقه‌ی قطبین گسترده و منبسط شده ولی در موقعیت خط استوا از هم شکافته شده است که عامل این امر، سرعت دوران آن بر مدار خود بوده است. در نتیجه، کمیت‌های بسیار بزرگی از گازها و عناصری که کره‌ی زمین را در احاطه‌ی خود دارند، به وسله‌ی نیروی دافعه مرکزی موجود پیرامون خط استوا، از سطح زمین به خارج از آن طرد گردیده و رها شده‌اند، امری که به نوبه‌ی خود، منجر به شکافتگی زمین در موقعیت خط استوا و کاهش دو طرف آن در مناطق قطبی شمال و جنوب گردیده است. بدین گونه است که مشاهده می‌شود، زمین از اطراف خود پیوسته کاهش می‌یابد.

پس اگر این همان نظریه ای است که امروزه دانشمندان این عرصه به صحت آن مطمئن گردیده و آن را قطعی می‌پندارند، ما نیز می‌توانیم بگوییم که این نظریه می‌تواند در تأویل آیه‌ی کریمه‌ی فوق‌الذکر، در جایگاه بررسی قرار داده شود.

وسائل ترانسپورتی جدید

قدیمیان تفسیر و تأویل بسیاری از معجزات علمی قرآن کریم را که در عصرهای قدیم فهم آنها دشوار بوده است به خدای سبحان تفویض نموده‌اند، در حالی که به حقایق آنها ایمان راسخ داشته‌اند. در مواردی هم که به تأویل پاره‌ای از این حقایق در حد ظن قریب به یقین دست یافته‌اند، برصحت تأویلات خود به طور قطع حکم نکرده‌اند، زیرا حکم قاطع نسبت به یک امر، دستیابی به نتیجه‌ی قطعی از آن را می‌طلبد. از جمله‌ی این امور غیبی، یکی هم اخبار قرآن کریم از وسایل حمل و نقل جدید در آیات ۴۱ و ۴۲ از سوره‌ی مبارکه‌ی «یس» است که می‌گوید:

﴿وَعَايَةُ لَهُمْ أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ﴾ [یس: ۴۱-۴۲].

«و نشانه‌ی دیگر برای آنان اینکه: ما نیاکانشان را در کشتی انباشته سوار کردیم، و برای ایشان به مانند آن مرکب‌های دیگری خلق کردیم».

اما امروز در سایه‌ی انکشافات جدید به طور قطع می‌توانیم بگوییم که مراد آیه‌ی شریفه، وسایل دیگری شبیه کشتی است که انسانها در خشکه از آنها استفاده می‌کنند. همانند موتر، قطار و دیگر وسائل که اختراع گردیده است تا خلقی بسیار را با امتعه و اثاثیه‌ی شان در روی زمین جا به جا نمایند.

مأموریت بادها

تجربیات جدید به اثبات رسانده‌اند که بادها، از مهمترین وسائل بارورسازی نباتات

اند. بدینگونه که بادهای بارور کننده را از گیاه مذکر به سوی گیاه مؤنث حمل می‌کنند تا عملیه‌ی باروری انجام گیرد و این عملیه، در بسیاری از گیاهان و درختان یک عملیه‌ی ضروری بلکه حتمی می‌باشد.

قرآن کریم، یک هزار و چهار صد سال قبل در آیه‌ی ۲۲ از سوره‌ی «حجر» گفته است:

﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَافِحَ فَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ﴾ [الحجر: ۲۲].

«و بادهای را بارور کننده فرستادیم، و از آسمان آبی نازل کردیم، پس شما را بدان سیراب نمودیم و شما خزانه‌دار آن نیستید».

همچنان در آیه‌ی ۵۷ از سوره‌ی «اعراف» می‌گوید:

﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ ۖ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ۚ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ [الأعراف: ۵۷].

«و اوست که بادهای را پیشاپیش رحمتش مژده‌رسان می‌فرستد تا آنگاه که ابرهای گرانبار را بردارند آن را به سوی سرزمینی مرده برانیم و از آن باران فرود آوریم. و از هر گونه میوه ای (از خاک) برآوریم. بدینسان مردگان را (نیز از قبرها) خارج می‌سازیم. باشد که شما متذکر شوید».



نتیجه گیری

بلی، این قرآن کریم است...

در روشنی آنچه گذشت می‌توانیم بگوییم که به نتایج آتی دست یافته ایم:

۱- نقش علم در قضیه‌ی اعجاز قرآن، میسر ساختن زمینه برای مشاهده‌ی این اعجاز از طریق حقایق ملموسی است که بشر با در پیش گرفتن راه علم، در کوران پژوهش و کاوش بدان دست یافته است. به عبارتی دیگر، علم شاه کلید دروازه‌ی ام القرای اعجاز می‌باشد.

۲- از مشاهده‌ی تطابق حقایق علم با آیات قرآن، این نتیجه به وضوح بر می‌آید که قرآن حقیقتی سیال و همیشه جاری است. و بنابراین در این داعیه که کتاب پروردگار متعال برای همه‌ی زمان و همیشه‌ی تاریخ است، برهانی به وسعت اوقیانوس علم را در اختیار دارد.

۳- میان اینکه حقایق قطعی چندی را به علم نسبت داده و بناءً لباس مرجعیت بر آنها بپوشانیم و بین اینکه آن حقایق را مانند غیر آنها از محسوسات و موجودات با تجلیل از نقشی که علم در آرایش دهی به آنها بر عهده دارد بپذیریم، فرق وجود دارد. به تعبیری دیگر، معرفت علمی (اعم از آنکه نظری باشد یا حقیقی) تا آنگاه به علم منسوب خواهد ماند که صحت آنها به اثبات رسد، اما پس از آنکه صحت آنها به اثبات رسید، دیگر از محیط علم به محیطی فراتر از آن که محیط حسّ است قدم خواهند گذاشت.

بنابراین، حقایق علمی قرآن نیز با آنکه از دریچه‌ی علم عبور می‌کنند، ولی در انحصار محیط علم باقی نمانده بلکه مطلقیت غیر محدود خود را دارا می‌باشند.

نقش علم در دستیابی به این شهود را می‌توانیم به روزنامه‌ای مثال بزنیم که اخبار روز

را به ما می‌رساند. روشن است که در این روزنامه هم اخبار صحیح وجود دارد، هم اخبار نسبتاً صحیح و هم اخبار دروغ. پس اگر این روزنامه - مثلاً - از تصادم چند موتر در تونس سالنگ به ما خبر داد و سپس در نتیجه‌ی معاینات حسی خود از صحت این خبر آگاه شدیم، در آن صورت این خبر برای ما به یک حقیقت مشهود که امکان تردید در آن وجود ندارد، تبدیل می‌شود. وانگه دیگر برای ما تصور این امر که آن روزنامه فردا آن خبرش را تکذیب خواهد کرد، از اساس منتفی است. مسلماً ریشه‌ی این اطمینان نزد ما، پایبندی روزنامه نگاران آن روزنامه به اصل راستی و درستی، یا دقت آنها در انعکاس اخبار نیست بلکه منشأ این اطمینان، مشاهده‌ی ملموس خود ما از جریان واقعه می‌باشد. حال مشاهده‌ی ما از صحت این واقعه ما را در موقعیتی قرار نخواهد داد که نظر خویش را در مورد اخبار آن روزنامه به شکل عام تغییر داده و چنین حکم نماییم که دیگر هرگز و برای همیشه اخبار آن قابل تکذیب نیست.

قضیه‌ی علم بشر نیز چنین است. قطعاً نقش آن در کشف بعضی از حقایق علمی قرآن ما را بر آن نمی‌دارد که به مطلقیت معارف آن باور کنیم و در گام بعدی همه‌ی مطلقیت‌های قرآن را به یافته‌های نسبی آن گره بزنیم.

بهترین گواه این حقیقت، جریان غالب بر رویکرد کاوش‌های علمی در عصر ما است. این رویکرد به علاوه‌ی آنکه همیشه دستخوش تغییر بوده است، از جهتی گروگان مؤسسات، نهادها یا حکومت‌هایی نیز قرار گرفته است که علم را نه برای قدسیت نتایج آن بلکه برای منافع خودشان می‌خواهند. به همین جهت توجه علم در عصر حاضر بیشتر توجهی پراگماتیستی است تا توجه انتولوژی فلسفی.

از همین روی، علم - که در واقع نماینده‌ی تکنولوژی است - در میدان پاسخگویی به نیازها و جاذبه‌های مادی بشر کامیاب ولی در میدان پاسخگویی به بسیاری از پرسش‌های موجود در ضمیر انسان درمانده است، پرسش‌هایی که بیشتر به وظیفه‌ی انسان در دایره‌ی هستی و نقش وی در گاه عالم ارتباط می‌گیرند تا این مقدمات که بشر در تب و تاب

روزمهره گی حیات چه می خورد و چگونه از لذت های شکم و شهوت برخوردار می شود. با در نظر داشت همین واقعیت است که این کتاب ناگزیر بوده است تا عناوین خود در قضیه ی اعجاز قرآنی را به حوزه ی حقایق حسی - مادی وابسته نموده و اعجاز آن را فقط از همین دریچه ی محدود بنگرد و هرچند در عناوینی چند به قلمروهای روحی غیر محدود نیز سرک کشیده ولی غلبه ی نیروی ماده بر پهنای ذهن بشر عصر حاضر، عمده و غالب مباحث آن را در اختیار خود گرفته است.

۴ - آنچه در این کتاب باز گفتیم، گذری سریع و بسیار شتابزده بر بخشی از آیات علمی قرآن کریم بود.

البته در هر آیه ی قرآن معجزه و بلکه معجزاتی وجود دارد و برای همیشه نیز چنین خواهد بود. و آن روز که علوم جدید در آن به اوجگاه پرواز خود دست یابند، در آن روز است که ابعاد علمی قرآن به گونه یی متجلی خواهد شد که همه ی مردم را با اختلاف ادیان و باورهایشان، فوج فوج و دسته دسته به سوی دین خداوند ﷻ راهنمون خواهد شد.

و در اینجا است که با همه ی ایمان و اذعان خویش در پیشگاه آیه ی ۹۳ از سوره ی «نمل» قرار می گیریم و به شکوه و جلال و حقانیت قرآن کریم، این کتاب جاویدان پروردگار حی سبحان تسلیم می شویم، آنجا که می فرماید:

﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سِيرُكُمْ ءَايَتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا﴾ [النمل: ۹۳].

«بگو: ستایش از آن خدا است. به زودی آیاتش را به شما نشان خواهد داد، و آن را خواهید شناخت».

و نیز آیه ی ۵۳ از سوره ی «فصلت» که می گوید:

﴿سُرِّيهِمْ ءَايَتُنَا فِي الْآفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾ [فصلت: ۵۳].

«به زودی نشانه های خود را در آفاق و انفس بدیشان خواهیم نمود تا برایشان روشن گردد

که او خود حق است، آیا کافی نیست که پروردگارت شاهد هر چیزی است؟». ستایش باد تو را پروردگارا! که آیات خویش را به ما نمودی، و ما نیز آنها را شناختیم. ستایش باد تو را که آیات خود را به آیندگان مان نیز می‌نمایی، و ایشان نیز آنها را می‌شناسند.

ستایش بر تو را پروردگارا! که تو خود حقی، و این روشن‌ترین حقیقت زمان ما است.

پروردگارا! از ما بپذیر و اعمالمان را به زیور اخلاص بیارای.
پروردگارا! ما را به راه حق، به راه ایمان و رضای خویش هدایت بفرما.
پروردگارا! ما را از رحمت و مغفرت بی‌پایان خود برخوردار گردان
پروردگارا! دل‌های بندگان را به نور ایمان منور ساز تا دیگر میان آنها و میان حقیقت هیچ حجابی حایل نگردد.

إِنَّكَ قَرِيبٌ سَمِيعٌ مَجِيبٌ، يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ

پایان

فهرست آیات

- ۱- ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۸۲].
- ۲- ﴿لَكِنَّ اللَّهَ يَشْهَدُ بِمَا أَنْزَلَ إِلَيْكَ أَنْزَلَهُ بِعِلْمِهِ وَالْمَلَكُ يَشْهَدُونَ وَكَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا﴾ [النساء: ۱۶۶].
- ۳- ﴿كَتَبَ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ﴾ [ص: ۲۹].
«این کتابی مبارک است که آن را به سوی تو نازل کرده ایم تا در باره‌ی آیات آن بیندیشند».
- ۴- ﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾ [محمد: ۲۴].
«آیا مگر به آیات قرآن نمی‌اندیشند، یا که بر دل‌هایشان قفل‌هایی نهاده شده است؟».
- ۵- ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِأُولِي الْأَلْبَابِ﴾ [آل عمران: ۱۹۰-۱۹۱].
«مسلماناً در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز، برای صاحبان خرد نشانه‌های (قانع‌کننده) است. همانان که خدا را (در همه احوال) ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند. (که): پروردگارا! اینها را ببوده نیافریده‌ای، منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان بدار».
- ۶- ﴿إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ﴾ [فاطر: ۲۸].
«و از بندگان خدا فقط علمایند که از او پروا دارند».
- ۷- ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْرَجْنَا بِهِ ثَمَرَاتٍ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهَا وَمِنَ الْجِبَالِ جُدَدٌ بَيَضٌ وَحُمْرٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهَا وَغَرَابِيبُ سُودٌ﴾ [فاطر: ۲۷-۲۸].
«آلوه، کَذَلِكَ إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ غَفُورٌ» [فاطر: ۲۷-۲۸].

«آیا ندیده‌ای که خدا ﷻ از آسمان آبی فرود آورد و (به وسیله) آن میوه‌هایی که رنگ‌های آن گونه گون است بیرون آوردیم؟ و از برخی کوه‌ها راه‌ها (و رگه‌های) سپید و گلوگون به رنگ‌های مختلف و سیاه پر رنگ آوردیم. و از بنده‌گان خدا فقط علما (و دانایان اند) که از او می‌ترسند. آری! خدا ارجمند آمرزنده است».

۸- ﴿شَهِدَ اللَّهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَالْمَلَائِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَابِئًا بِالْقِسْطِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [آل عمران: ۱۸].

«خدا که همواره به عدل قیام دارد، گواهی می‌دهد که جز او هیچ معبودی نیست و فرشتگان (او) و دانشوران (نیز گواهی می‌دهند که) جز او که توانا و حکیم است، هیچ معبودی نیست».

۹- ﴿سَنُرِيهِمْ آيَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ﴾ [فصلت: ۵۳].

«به زودی آیات و نشانه‌های خود را در آفاق و در نفس‌هایشان بدیشان خواهیم نمود، تا برایشان روشن گردد که او خود حق است».

۱۰- ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ﴾ [الأنبياء: ۱۰۷].

«و ما نفرستادیم تو را ای پیامبر، مگر رحمتی برای عالمیان».

۱۱- ﴿وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا﴾ [سبأ: ۴۸].

«ما نفرستادیم تو را، جز بشارتگر و هشداردهنده برای تمام مردم».

۱۲- ﴿قُلْ يَأَيُّهَا النَّاسُ إِنِّي رَسُولُ اللَّهِ إِلَيْكُمْ جَمِيعًا﴾ [الأعراف: ۱۵۸].

«بگو ای مردمان! بی‌گمان من فرستاده‌ی خدایم به سوی تمامی شما».

۱۳- ﴿وَمَا كُنْتَ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكَ إِذَا لَأَزْتَابُ الْمُبْطِلُونَ﴾

﴿[العنکبوت: ۴۸].﴾

«و تو هیچ کتابی را پیش از این نمی‌خواندی و با دست راست خود کتابی را نمی‌نوشتی، و گرنه باطل‌اندیشان قطعاً به شک می‌افتادند».

۱۴- ﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا﴾ [الرعد: ۲].

«خداوند ذاتی است که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که شما آنها را ببینید، برافراشت».

۱۵- ﴿وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ [یس: ۴۸].

«هر کدام آنها در سپهری شناوراند».

۱۶- ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ

يَسْبَحُونَ﴾ [یس: ۴۸].

«نه در گردش منظم عالم، خورشید را شاید که به ماه فرا رسد و نه شب بر روز سبقت

می گیرد و هر یک در مدار معینی در فضای بی پایان شناورند».

۱۷- ﴿وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا

وَجِجْرًا مَحْجُورًا﴾ [الفرقان: ۵۳].

«و اوست ذاتی که دو دریا را به هم درآمیخت که این یکی دارای آب گوارا و شیرین و آن

دیگر، شور و تلخ است و بین این دو آب در حین به هم آمیختن آنها واسطه و حایلی قرار دارد

تا همیشه از هم جدا باشند».

۱۸- ﴿مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ ﴿١٩﴾ بَيْنَهُمَا بَرْزَخٌ لَا يَبْغِيَانِ﴾ [الرحمن: ۱۹-۲۰].

«اوست ذاتی که دو دریای شور و شیرین را به هم درآمیخت، به نحوی که در میان آنها

پرده‌ی حایلی قرار داد که به هم در نمی‌آمیزند».

۱۹- ﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ﴾ [الشعراء: ۲۸].

«پروردگار مشرق و مغرب».

۲۰- ﴿رَبُّ الْمَشْرِقَيْنِ وَرَبُّ الْمَغْرِبَيْنِ﴾ [الرحمن: ۱۷].

«پروردگار مشرقین و مغربین».

۲۱- ﴿رَبِّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ إِنَّا لَقَدِرُونَ﴾ [المعارج: ۴۰].

«پروردگار مشرق‌ها و مغرب‌ها».

۲۲- ﴿وَمِنْ كُلِّ شَيْءٍ خَلَقْنَا زَوْجَيْنِ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ [الذاریات: ۴۹].

«و از هر چیزی دو گونه (نر و ماده) آفریدیم، تا شاید که شما عبرت گیرید».

۲۳- ﴿سُبْحَنَ الَّذِي خَلَقَ الْأَزْوَاجَ كُلَّهَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ وَمِنْ أَنْفُسِهِمْ وَمِمَّا لَا

يَعْلَمُونَ ﴿٣٦﴾ [یس: ۳۶].

«پاک خدایی که از آن چه زمین می‌رویاند و نیز از خودشان، و از آنچه نمی‌دانند، همه را نر و ماده گردانیده است».

۲۴- ﴿أَوَلَمْ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا﴾ [الأنبياء: ۳۰].

«آیا کافران ندیدند که آسمان‌ها و زمین بسته بودند و ما آنها را بشکافتیم و توسعه دادیم».

۲۵- ﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ﴾ [الأنبياء: ۱۰۴].

«روزی که آسمان‌ها را مانند طومار درهم پیچیم و به حال اول آفرینش آن بازگردانیم».

۲۶- ﴿ثُمَّ أَسْتَوِي إِلَى السَّمَاءِ وَهِيَ دُخَانٌ فَقَالَ لَهَا وَلِلْأَرْضِ ائْتِيَا طَوْعًا أَوْ كَرْهًا قَالَتَا

أَتَيْنَا طَائِعِينَ ﴿١١﴾ [فصلت: ۱۱].

«و آن گاه به خلقت آسمان‌ها توجه کامل نمود و در حالی که آسمان‌ها دودی بیش نبود، پس به امر تکوینی خویش فرمود که ای آسمان و زمین همه به سوی خدا در اطاعت فرمان حق به شوق و رغبت یا به جبر و کراهت بشتابید، آنها عرضه داشتند، با کمال میل به سوی تو می‌شتابیم».

۲۷- ﴿يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجْلِ لِلْكِتَابِ﴾ [الأنبياء: ۱۰۴].

«روز هنگامی بزرگ، آسمان‌ها را مانند طومار درهم می‌پیچیم».

۲۸- ﴿وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ ﴿٦﴾ إِنَّ عَذَابَ رَبِّكَ لَوَاقِعٌ ﴿٧﴾﴾ [الطور: ۶-۷].

«قسم به دریا‌های آتش فروزان، البته عذاب پروردگارت بر کافران واقع خواهد شد».

۲۸- ﴿وَإِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ ﴿٦﴾﴾ [التکویر: ۶].

«و هنگامی که دریاها چون آتش شعله‌ور گردند».

۲۹- ﴿وَإِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ ﴿٣﴾﴾ [الأنفطار: ۳].

«و هنگامی که دریاها منفجر گردند».

۳۰- ﴿فَإِذَا أَنْشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ ﴿٣٧﴾﴾ [الرحمن: ۳۷].

«آن گاه که آسمان شکافته شود تا چون گل سرخ گون و چون روغن مذاب و روان گردد».

۳۱- ﴿يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ ۝ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ ۝﴾ [المعارج: ۸-۹].

«روزی که آسمان فلز گداخته شود و کوه‌ها چون پشم زده شود».

۳۲- ﴿كَلَّا إِنَّهَا لَأَطْلَى ۝ نَزَّاعَةً لِّلشَّوَى ۝﴾ [المعارج: ۱۵-۱۶].

«نه چنان است که می‌پندارند، بلکه آتش دوزخ بر آنها شعله‌ور است تا سر و صورت و اندامشان را بسوزاند».

۳۳- ﴿وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ ۚ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ ۝﴾ [النحل: ۷۷].

«و کار قیامت به مانند چشم بر هم زدن، یا نزدیک‌تر از آن بیش نیست و البته خداوند بر همه چیز توانا است».

۳۴- ﴿إِذَا السَّمَاءُ أَنْشَقَّتْ ۝ وَأَذْنَتْ لِرَبِّهَا وَحُقَّتْ ۝ وَإِذَا الْأَرْضُ مُدَّتْ ۝ وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَتَخَلَّتْ ۝﴾ [الأنشاق: ۱-۴].

«هنگامی که آسمان شکافته شود و به فرمان حق گوش فرا دهد و سزد که فرمان او را پذیرد و هنگامی که زمین منبسط ساخته شود و هر چه درون دل داشته همه را بیرون افکند».

۳۵- ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ أَتَقُومُوا رَبَّكُمْ إِنَّا زَلَّزَلْنَا السَّاعَةَ شَيْءٌ عَظِيمٌ ۝ يَوْمَ تَرَوْنَهَا تَذْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا أَرْضَعَتْ وَتَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمَلٍ حَمْلَهَا وَتَرَى النَّاسَ سُكَرَىٰ وَمَا هُمْ بِسُكَرَىٰ وَلَٰكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ ۝﴾ [الحج: ۱-۲].

«ای مردمان! خداترس و پرهیزگار باشید که زلزله‌ی روز قیامت حادثه‌ی بسیار بزرگ و واقعه‌ی سختی خواهد بود، آن روز هنگامه‌ی بزرگ و سختی را مشاهده می‌کنید. روزی که هر زن شیرده از هول طفل خود را فراموش کند و هر آبستن بار حمل خود را بیفکند و مردم را از وحشت آن روز بیخود و مست بنگری. در صورتی که مست نیستند و لیکن عذاب خداوند بسیار سخت است».

۳۶- ﴿يَوْمَ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِهِ بَنِيهِ ۝ وَصَلَحِيَّتِهِ ۝ وَأَخِيهِ ۝ وَفَصِيلَتِهِ ۝﴾

الَّتِي تُؤْوِيهِ ﴿١٣﴾ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ ﴿١٤﴾ [المعارج: ۱۱-۱۴].

«مجرمین در آن روز دوست دارند و آرزو می‌کند که کاش توانستی فرزندان، همسر، برادر و هم خویشان قبیله‌اش را که همیشه حمایتش کردند و هم هر که را که در روی زمین است، فدای خود گرداند و از آن عذاب نجات یابد».

۳۷- ﴿فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاخَّةُ ﴿٣٧﴾ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ ﴿٣٨﴾ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ ﴿٣٩﴾ وَصَحْبَتِهِ وَبَنِيهِ ﴿٤٠﴾ لِكُلِّ أُمَرٍ مِّنْهُمْ يَوْمَئِذٍ شَأْنٌ يُغْنِيهِ ﴿٤١﴾﴾ [عبس: ۳۳-۳۷].

«آن گاه که آن فریاد و صدای تکان‌دهنده به گوش ایشان رسید، آن روز روزی است که هر شخص از برادرش می‌گریزد و از مادر و پدرش و از زن و فرزندان، در آن روز هر کس چنان گرفتار کار خود است که به هیچ کس نپردازد».

۳۸- ﴿وَالْأَنْعَمَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنْفَعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ ﴿٣٨﴾ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ ﴿٣٩﴾ وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بَلِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرءُوفٌ رَّحِيمٌ ﴿٤٠﴾ وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ ﴿٤١﴾﴾ [النحل: ۵-۸].

«و چهارپایان را برای انتفاع نوع بشر خلق کرد، برای شما در آن رفاهیت و منافی است و از گوشت آنها غذا می‌خورید و در آنها برای شما زیبایی است، آن گاه که آنها را از چراگاه برمی‌گردانید و هنگامی که آنها را به چراگاه می‌برید. و بارهای شما را به شهری می‌برند که جز با مشقت بدن‌ها بدان نمی‌توانستید برسید، قطعاً پروردگار شما رؤوف و مهربان است و اسب و شتر و الاغ را برای سواری و تجمل مسخر شما گردانید و چیزهایی دیگری هم که هنوز نمی‌دانید برای (سواری) شما می‌آفریند».

۳۹- ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَّكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ ﴿٣٩﴾ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ ﴿٤٠﴾﴾ [النحل: ۱۰-۱۱].

«اوست خدایی که از آسمان برای شما آب نازل کرد تا از آن بیاشامید و درختان را پرورش دهید تا شما از میوه‌ی آن و حیوانات از برگ و سبزه‌اش برخوردار شوند و هم زراعت‌های شما

از آن آب باران بروید، درختان خرما و زیتون و انگور و از همه انواع میوه‌جات».

۴۰- ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنَّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ [النحل: ۱۴].

«و هم شب و روز و خورشید و ماه را برای زندگانی شما در گردون مسخر ساخت و ستارگان آسمان را به فرمان خویش مسخر ساخت، در این کار نشانه‌های قدرت خدا برای اهل خرد پدیدار است».

۴۱- ﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا﴾ [النحل: ۱۴].

«و اوست خدایی که دریا را برای شما مسخر کرد تا از گوشت (آبزیان حلال) آن تغذیه کنید و از زیورها و مواد موجود در آن استخراج کرده و تن را بیارایید».

۴۲- ﴿وَالْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَّعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ ﴿۱۵﴾ وَعَلَّمَتْ بِالْجَمِّ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾ [النحل: ۱۵-۱۶].

«و نیز کوه‌های بزرگ در زمین بنهاد تا از اضطراب و ناامنی در روی زمین برهید و جویبارها و راه‌ها را آفرید تا شما را رهنمون باشند و نشانه‌های رهنمای دیگر و همچنین آنها با ستارگان رهنمون می‌شوند».

۴۳- ﴿الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ بِحُسْبَانٍ﴾ [الرحمن: ۵].

«خورشید و ماه بر اساس نظام و محاسبه‌ی دقیق حرکت می‌کنند».

۴۴- ﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ الشَّمْسُ ضِيَاءً وَالْقَمَرَ نُورًا وَقَدَّرَهُ مَنَازِلَ لِتَعْلَمُوا عَدَدَ السِّنِينَ وَالْحِسَابَ مَا خَلَقَ اللَّهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْحَقِّ يُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ﴾ [یونس: ۵].

«اوست خدایی که آفتاب را رخشان و ماه را تبان نمود و سیر و سفر ماه را در منازل معین کرد تا بدین وسیله شماره‌ی سالها و حساب ایام را (برای امر معاد و نظم معاش خود) بدانید. این‌ها را خدا جز به حق و مصلحت نظام خلق نیافریده و خداوند آیات خود را برای اهل علم و معرفت به تفصیل بیان می‌فرماید».

۴۵- ﴿أَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ﴾ [القمر: ۱].

«قیامت نزدیک شد و قمر شق گردید».

۴۶- ﴿أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾ [النحل: ۱].

«قیامت آمد و شتابزده آن را جویا مشوید».

۴۷- ﴿وَأَلْقَىٰ فِي الْأَرْضِ رَوْسًا أَن تَمِيدَ بِكُمْ﴾ [لقمان: ۱۰].

«و در روی زمین کوه‌های بزرگ بنهاد تا از اضطراب برهید».

۴۹- ﴿وَالْأَرْضُ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَلَتْهَا﴾ [۳۰] أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا [۳۱] [النازعات: ۳۰-۳۱].

«و زمین را بعد از خلقت آسمان، بگسترانید و از آن آب و گیاه پدید آورد».

۴۸- ﴿وَالْجِبَالُ أُرْسِلَتْهَا﴾ [النازعات: ۳۲]. «سپس کوه‌ها را استوار گردانید»

۴۹- ﴿وَأَنَّ مِنَ الْحِيَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَأَنَّ مِنْهَا لَمَّا يَشَقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ﴾

[البقرة: ۷۴].

«و از برخی سنگ‌ها آب نهرها می‌جوشد و نیز از بعضی دیگر که بشکافند آب بیرون

می‌آید».

۵۰- ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَتْهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَىٰ ذَهَابٍ بِهِ لَقَادِرُونَ﴾

[المؤمنون: ۱۸].

«و ما برای زنده‌گی شما آب را از آسمان به قدر معین به زمین نازل و (در اندرون زمین)

مسکن دادیم و محققاً در نابودساختن آب هم توانائیم».

۵۱- ﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يُرْجِي سَحَابًا ثُمَّ يُؤَلِّفُ بَيْنَهُ ثُمَّ يَجْعَلُهُ رُكَّامًا فَتَرَىٰ الْوَدْقَ يَخْرُجُ

مِنْ خَلِيلِهِ وَيُنْزِلُ مِنَ السَّمَاءِ مِثْرًا مِثْرًا فِيهَا مِنْ بَرَدٍ﴾ [النور: ۴۳].

«آیا ندیدی که خدا ج از هر طرف ابر را می‌راند تا به هم می‌پیوندند باز آنها را انبوه و

متراکم می‌گرداند آنگاه می‌بینی که قطرات باران از میان ابر فرو می‌ریزد و نیز از کوه‌های آسمان

تگرگ فرو می‌باراند».

۵۲- ﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَسْكَنَتْهُ فِي الْأَرْضِ وَإِنَّا عَلَى ذَهَابٍ بِهِ لَقَدِيرُونَ﴾ [المؤمنون: ۱۸]. «و آب را به اندازه‌ی معین از آسمان نازل کردیم و سپس آن را در زمین اسکان دادیم، و محققاً که بر بردن آب از «فضای» زمین نیز قادر و تواناییم».

۵۳- ﴿وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنْفَعٌ لِلنَّاسِ﴾ [الحديد: ۱]. «و ما آهن را فرود آوردیم که در آن نیرویی سخت شدید و منافع بسیار برای مردم هست».

۵۴- ﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فَيُمْسِكُ الَّتِي قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأُخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ [الزمر: ۴۲].

«خداوند تعالی در وقت مرگ ارواح را قبض می‌نماید و آن کس که نمرده است، قبض می‌کند روح آن را در وقت خواب. پس نگاه می‌دارد آن را که حکم مرگ کرده است بر آن. و رها می‌کند آن دیگر را تا وقت معین، بی‌شک در این حقیقت نشانه‌های روشنی است برای کسانی که تفکر کنند».

۵۵- ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ وَالنَّهَارِ﴾ [الروم: ۲۳]. «و از نشانه‌های قدرت پروردگار، خواب شما است در شب و روز».

۵۶- ﴿الَّذِينَ يَأْكُلُونَ الرِّبَا لَا يَقُومُونَ إِلَّا كَمَا يَقُومُ الَّذِي يَتَخَبَّطُهُ الشَّيْطَانُ مِنَ الْمَيْمَنِ﴾ [البقرة: ۲۷۵].

«آن کسانی که رباخوار اند، در روز قیامت برنخیزند جز به مانند آنانی که در اثر مساس و وسوسه‌ی شیطان دیوانه شده‌اند».

۵۷- ﴿يُذِبرُ الْأَمْرَ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ ثُمَّ يَعْرُجُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ أَلْفَ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾ [السجدة: ۵].

«خداوند امر عالم را (به نظام احسن و اکمل) از اسمان تا زمین تدبیر می‌کند، سپس روزی که به (حساب و نسبت به شما بندگان) مقدارش هزار سال است، باز (ارواح) را به سوی خود

بالا می‌برد».

۵۸- ﴿تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ﴾ ﴿٤﴾

[المعارج: ۴].

«فرشتگان و جبریل به سوی عرش خدا بالا روند، در روزی که مدت آن پنجاه هزار سال

است».

۵۹- ﴿فَكَيْفَ تَتَّقُونَ إِنْ كَفَرْتُمْ يَوْمًا يَجْعَلُ الْوِلْدَانَ شِيبًا﴾ ﴿١٧﴾ [المزمل: ۱۷].

«پس اگر کافر شوید، باز چه گونه از عذاب حق نجات یابید در روزی که کودک را پیر

می‌سازد».

۶۰- ﴿وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ﴾ ﴿٤٧﴾ [الحج: ۴۷].

«همانا یک روز (در قیامت) نزد خدا چون هزار سال به حساب شماس».

۶۱- ﴿وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا

﴿١٣﴾ أَقْرَأُ كِتَابِكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾ ﴿١٤﴾ [الإسراء: ۱۳-۱۴].

«و ما مقدرات و نتیجه‌ی اعمال نیک و بد هر انسان را طوق گردن او ساختیم و روز قیامت

کتاب اعمال او را بیرون آریم، در حالی که آن نامه چنان باز باشد که همه اوراق آن را به یک بار

ملاحظه نماید. بخوان نامه‌ی اعمال خود را، امروز نفست نفست بر خودت برای حسابگری

بسند و کافی است».

۶۲- ﴿وَوُضِعَ الْكِتَابُ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ وَيَقُولُونَ يَوَيْلَتَنَا مَا لَ هَذَا

الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظْلُمُ رَبُّكَ

أَحَدًا﴾ ﴿٤٩﴾ [الكهف: ۴۹].

«و در آن روز کتاب اعمال نیک و بد خلق را پیش نهند و اهل عصیان را از آنچه در نامه‌ی

اعمال آنها است هراسان بینی در حالی که با خود گند وای بر ما این چه گونه کتابی است که

اعمال کوچک بزرگ ما را سر مویی فرو نگذاشته جز آنکه همه را در شمار آورده است و از آن

کتاب همه اعمال خود را حاضر بینند و خداوند به هیچ کس ستم نخواهد کرد».

۶۳- ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾ [ق: ۱۶].

«و به تحقیق که ما انسان را آفریدیم و می دانیم آنچه نفسش به او وسوسه می نماید (لاشعور) و ما نزدیکتریم به او از رگ گردن».

۶۴- ﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾ [ق: ۱۸].

«انسان هیچ سخنی را تلفظ نمی نماید مگر اینکه بر ن ناظر و رقیبی گماشته است».

۶۵- ﴿وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ [فصلت: ۳۱].

«و آنها به اعضای بدن خود گویند، چگونه بر اعمال ما شهادت دادید و آن اعضا جواب گویند، خدایی که همه موجودات را به نطق آورد، ما را نیز گویا گردانید».

۶۶- ﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾ [یس: ۶۵].

«امروز بر دهان کافران مهر خموشی نهیم و دست‌های‌شان با ما سخن می گویند و پاهای‌شان به آنچه کرده‌اند گواهی دهند».

۶۷- ﴿يَوْمَ نَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾ [النور: ۲۴].

«و باید بترسند از روزی که زبان و دست‌ها و پاهای‌شان بر اعمال آنان گواهی می دهند».

۶۸- ﴿يَوْمَ نَبْلَسُ نَارًا أَلَمْ نَكُنْ مَالًا هَذَا أَلَمْ نَكُنْ لَكُمْ آيَاتٍ فَذُرُونَا﴾ [الکهم: ۴۹].

«ای وای بر ما این چگونه کتابی است که هیچ کار کوچک و بزرگی را رو نگذاشته است، مگر آنکه آن را در شمار و حساب آورده است».

۶۹- ﴿مُتَكِّينَ عَلَىٰ رَقَفٍ خَضِرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ﴾ [الرحمن: ۷۶].

«در حالی که بهشتیان بر رقف سبز و بساط زیبا تکیه زده‌اند».

۷۰- ﴿عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَإِسْتَبْرَقٌ وَحُلُّوا أَسَاوِرَ مِنْ فِضَّةٍ وَسَقَمُ رُبُّهُمْ شَرَابًا

ظُهورًا ﴿٢١﴾ [الإنسان: ۲۱].

«بر بالای بهشتیان دیبای سبز لطیف و حریر سطر است و بر دست‌هاشان دستبند نقره‌فام و خدای‌شان آنان را شرابی پاک و گوارا بنوشاند».

۷۱- ﴿وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَإِسْتَبْرَقٍ﴾ [الكهف: ۲۱].

«بهشتیان لباس‌های حریر سبز و دیبا از سندس و استبرق در پوشند».

۷۲- ﴿يَتَأَخَذَتِ هُنَّ مَا كَانَ أَبُوكَ أَمْرًا سَوِيًّا وَمَا كَانَتْ أُمُّكَ بَغِيًّا﴾ [مریم: ۲۸].

«ای مریم! ای خواهر هارون! تو را نه پدری ناصالح بود و نه مادری بدکار».

۷۳- ﴿وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ النِّسَاءِ...﴾ [النساء: ۲۳].

۷۴- ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ بِهِ لِغَيْرِ اللَّهِ﴾ [البقرة: ۱۷۳].

«به تحقیق که حرام گردانید خدا بر شما گوشت حیوان خود مرده، و خون و گوشت خوک را و هر چه را که به اسم غیر خدا کشته باشید».

۷۵- ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالْدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَمِ ذَلِكَ فِسْقٌ الْيَوْمَ يَبْسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَحْشَوْهُمْ وَأَحْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنِ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمِهِ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿٣﴾ يَسْأَلُونَكَ مَاذَا أُحِلَّ لَهُمْ قُلْ أُحِلَّ لَكُمْ الطَّيِّبَاتُ وَمَا عَلَّمْتُمْ مِنَ الْجَوَارِحِ مُكَلِّبِينَ تُعَلِّمُونَهُنَّ مِمَّا عَلَّمَكُمُ اللَّهُ فَكُلُوا مِمَّا أَمْسَكْنَ عَلَيْكُمْ وَادْكُرُوا اسْمَ اللَّهِ عَلَيْهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ ﴿٤﴾﴾ [المائدة: ۳-۴].

۷۶- ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنِ

اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ ﴿١١٥﴾﴾ [النحل: ۱۱۵].

۷۷- ﴿قُلْ لَا أَجِدُ فِي مَا أُوحِيَ إِلَيَّ مُحَرَّمًا عَلَى طَاعِمٍ يَطْعَمُهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ مَيْتَةً أَوْ دَمًا مَسْفُوحًا أَوْ لَحْمَ خِنزِيرٍ فَإِنَّهُ رِجْسٌ أَوْ فِسْقًا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ فَمَنْ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ رَبَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ [الأنعام: ۱۴۵].

۷۸- ﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي أَحْسَنِ تَقْوِيمٍ﴾ [التین: ۴].

«هر آینه ما انسان را در نیکوترین ساختار (در نیکوترین صورت و مراتب وجود) بیافریدیم».

۷۹- ﴿فَلْيَنْظُرِ الْإِنْسَانُ مِمَّ خُلِقَ﴾ [الطارق: ۵].

«انسان باید بنگرد که از چه چیز آفریده شده است؟».

۸۰- ﴿خُلِقَ مِنْ مَّاءٍ دَافِقٍ﴾ [الطارق: ۶].

«او از آب جهنده‌ی نطفه آفریده شده است».

۸۱- ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى ۝ الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّى ۝ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَى ۝﴾ [الأعلى: ۳-۱].

«نام پروردگار والای خود را به پاکی بستی، همانکه آفرید و هماهنگی بخشید. و آنکه اندازه گیری کرد و راهنمود».

۸۲- ﴿يَتَأْتِيهَا النَّاسُ إِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ تُرَابٍ ثُمَّ مِنْ نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنَبِّينَ لَكُمْ وَنُقَرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلًا ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشُدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئًا وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأُثْبِتَتْ مِنْ كُلِّ زَوْجٍ بَهِيجٍ﴾ [الحج: ۵].

۸۳- ﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾ [الإنسان: ۲].

۸۴- ﴿قَتَلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ ۝ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ۝﴾ [الإنسان: ۱۸].

﴿ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ ۖ ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ۖ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنشَرَهُ﴾ [عبس: ۱۷-۲۲].
 ۸۵- ﴿وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا﴾ [الفرقان: ۵۴].

«اوست ذاتی که از آب، انسانی را آفرید، سپس او را نسب و سبب قرار داد و پروردگار تو همواره توانا بوده است».

۸۶- ﴿لِلَّهِ مُلْكُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ يَخْلُقُ مَا يَشَاءُ يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنثًا وَيَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذَّكَورَ ۖ أَوْ يَزْوِجُهُمْ ذُكْرَانًا وَإِنثًا وَيَجْعَلُ مَن يَشَاءُ عَقِيمًا إِنَّهُ عَلِيمٌ قَدِيرٌ﴾ [الشوری: ۴۹-۵۰].

«ملکیت آسمانها و زمین فقط از آن خدا است، هر چه را که بخواهد می‌آفریند، به هر که خواهد فرزند اناث و به هر که خواهد فرزند ذکور عطا می‌کند، یا در یک رحم بیشتر از دو فرزند دختر و پسر قرار می‌دهد و هر که را بخواهد عقیم و نازاینده می‌گرداند زیرا او دانا و توانست».

۸۷- ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ سُلَالَةٍ مِّن طِينٍ ۖ ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نُطْفَةً فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ۖ ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظًا فَكَسَوْنَا الْعِظَ لَحْمًا ثُمَّ أَنشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾ [المؤمنون: ۱۲-۱۴].

«همانا آفریدیم انسان را از سلاله‌ی گل خالص، پس آنگاه او را نطفه گردانیده و در جای استوار (صلب و رحم) قرار دادیم، آنگاه نطفه را علقه (پاره‌ی خون) و علقه را مبدل به پاره‌ی گوشت، و سپس آن گوشت را تبدیل به استخوان نمودیم، و سپس بر استخوانها گوشت پوشانیدیم و پیکر آن را کامل کردیم و پس از آن با دمیدن روح، خلقتی دیگر انشاء نمودیم، آفرین بر قدرت کامل بهترین آفریننده».

۸۸- ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَلٍ كَالْفَخَّارِ﴾ [الرحمن: ۱۴].

«انسان را از سلاله‌ی گل خالص آفرید».

۸۹- ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِن كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن تُرَابٍ ثُمَّ مِّن

نُطْفَةٍ ثُمَّ مِنْ عَلَقَةٍ ثُمَّ مِنْ مُضْغَةٍ مُخَلَّقَةٍ وَغَيْرِ مُخَلَّقَةٍ لِنَبِّينَ لَكُمْ وَنُقِرُّ فِي الْأَرْحَامِ مَا نَشَاءُ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى ثُمَّ نُخْرِجُكُمْ طِفْلاً ثُمَّ لِتَبْلُغُوا أَشَدَّكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُتَوَفَّى وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَى أَرْدَلِ الْعُمُرِ لِكَيْلَا يَعْلَمَ مِنْ بَعْدِ عِلْمٍ شَيْئاً وَتَرَى الْأَرْضَ هَامِدَةً فَإِذَا أَنْزَلْنَا عَلَيْهَا الْمَاءَ اهْتَزَّتْ وَرَبَتْ وَأُتْبِتَتْ مِنْ كُلِّ رَوْحٍ بِهِيجٌ ﴿٥﴾ [الحج: ٥].

«ما شما را نخست از خاک آفریدیم، آنگاه از آب نطفه و سپس از خون بسته، و بعداً از پاره‌ی گوشت تمام و ناتمام...».

۹۰- ﴿قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ ﴿٧﴾ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ﴿١٨﴾ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ﴿١٩﴾ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرُهُ ﴿٢٠﴾﴾ [عبس: ۱۷-۲۰].

«ای کشته باد انسان! چرا تا این حد کفر و عناد می‌وردد، از چه چیز خلق شده است؟ از نطفه‌یی، خدا این نطفه را آفرید و به دقت همه چیز را در آن گنجانید، سپس راه کمال را بر او سهل و آسان ساخت.».

۹۱- ﴿وَإِذْ قُلْتُمْ يَمُوسَىٰ لَنْ تَصْبِرَ عَلَىٰ طَعَامٍ وَاحِدٍ فَادْعُ لَنَا رَبَّكَ يُخْرِجْ لَنَا مِمَّا تُثْبِتُ الْأَرْضُ مِنْ بَقْلِهَا وَقِثَّائِهَا وَفُومِهَا وَعَدَسِهَا وَبَصَلِهَا قَالَ أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ...؟﴾ [البقرة: ۶۱].

«ای بنی‌اسرائیل! زمانی را به یاد آورید که به موسی (اعتراض کرده) و گفتید: ما هرگز به یک نوع غذا صبر نخواهیم کرد، پس از خدای خود بخواه تا برای ما از زمین نباتاتی مانند باقلا، خیار، سیر، عدس و پیاز را برویاند. موسی گفت: آیا می‌خواهید غذای بهتری را که دارید، به پست‌تر از آن تبدیل کنید؟...».

۹۲- ﴿سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَىٰ ﴿١﴾ الَّذِي خَلَقَ فَسَوَّىٰ ﴿٢﴾ وَالَّذِي قَدَّرَ فَهَدَىٰ ﴿٣﴾ وَالَّذِي أَخْرَجَ الْمَرْعَىٰ ﴿٤﴾ فَجَعَلَهُ غُثَاءً أَحْوَىٰ ﴿٥﴾﴾ [الأعلى: ۱-۵].

«به نام خدای خود که برتر از همه وجود است، تسبیح بگوی، آن خدایی که عالم را خلق کرد و آن را به سامان رسانید و آن خدایی که همه چیز را به اندازه و نظام آفرید و سپس در طریق کمال هدایت کرد و آن خدایی که گیاهان را از زمین برویاند و سپس آنها را خشک و

سیاه گردانید».

۹۳- ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ [الفاتحة: ۱].

«شنا و ستایش جملگی از آن خدای پرورش دهنده عالمیان است».

۹۴- ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِمَا تُبْصِرُونَ ﴿۳۸﴾ وَمَا لَا تُبْصِرُونَ ﴿۳۹﴾ إِنَّهُ لَقَوْلُ رَسُولٍ كَرِيمٍ ﴿۴۰﴾

[الحاقة: ۳۸-۴۰].

«قسم به آنچه که شما می بینید و قسم به آنچه که شما نمی بینید، همانا قرآن وحی الهی بر رسول بزرگوار است».

۹۵- ﴿سَنُرِيهِمْ ءَايَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنْفُسِهِمْ حَتَّىٰ يَتَبَيَّنَ لَهُمْ أَنَّهُ الْحَقُّ ۖ أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ ﴿۵۳﴾﴾ [فصلت: ۵۳].

«در آینده‌ی نزدیک به انسانها آیات و نشانه‌های قدرت خویش را در آفاق و انفس آشکار خواهیم ساخت تا برای آنها روشن شود که خداوند بر حق است».

۹۶- ﴿لَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا وَمَا تَحْتَ الثَّرَىٰ ﴿۱﴾﴾ [طه: ۶].

«هر چه در آسمانها و در زمین و در میان آنها و یا درون کره‌ی خاک موجود است همه ملک اوست».

۹۷- ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ ﴿۱﴾ مِنْ شَرِّ مَا خَلَقَ ﴿۲﴾ وَمِنْ شَرِّ غَاسِقٍ إِذَا وَقَبَ ﴿۳﴾ وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ ﴿۴﴾ وَمِنْ شَرِّ حَاسِدٍ إِذَا حَسَدَ ﴿۵﴾﴾ [الفلق: ۱-۵].

«بگو پناه می برم به پروردگار سپیده دم، از شر آنچه آفریده و از شر تاریکی چون فرا گیرد و از شر دمنده‌گان افسون در گره‌ها و از شر حسود، آنگاه که حسد ورزد».

۹۸- ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ ﴿۱﴾ مَلِكِ النَّاسِ ﴿۲﴾ إِلَهِ النَّاسِ ﴿۳﴾ مِنْ شَرِّ الْوَسْوَاسِ الْخَنَّاسِ ﴿۴﴾ الَّذِي يُوَسْوِسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ ﴿۵﴾ مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ ﴿۶﴾﴾ [الناس: ۱-۶].

«بگو پناه می برم به پروردگار مردم، پادشاه مردم، معبود مردم، از شر وسوسه گر نهانی، ان کس که در سینه‌های مردم وسوسه می کند، چه از جن و (چه از) انس».

۹۹- ﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ السَّكِينَةَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لِيَزْدَادُوا إِيمَانًا مَعَ إِيْمَانِهِمْ﴾ [الفتح: ۴].

«اوست آن کس که در دل‌های مومنان آرامش را فرو فرستاد تا ایمانی بر ایمان خود بیفزایند».

۱۰۰- ﴿ثُمَّ أَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَى رَسُولِهِ وَعَلَى الْمُؤْمِنِينَ﴾ [التوبة: ۲۶].

«آنگاه خدا آرامش خود را بر فرستاده‌ی خود و بر مؤمنان فرود آورد».

۱۰۱- ﴿إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ﴾ [التوبة: ۴۰].

«آن گه که در غار (ثور) بودند، هنگامی که به همراه خود می‌گفت، اندوهگین مباش که خدا

با ما است، پس خدا آرامش خود را بر او فرو فرستاد».

۱۰۲- ﴿يَأْتِيهَا النَّفْسُ الْمُظْمِئَةُ ﴿٢٧﴾ أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَرْضِيَّةً ﴿٢٨﴾﴾ [الفجر: ۲۷-۲۸].

«ای نفس مطمئنه! خشنود و خداپسند به سوی پروردگارت بازگرد».

۱۰۳- ﴿لَقَدْ رَضِيَ اللَّهُ عَنِ الْمُؤْمِنِينَ إِذْ يُبَايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ فَعَلِمَ مَا فِي قُلُوبِهِمْ

فَأَنْزَلَ السَّكِينَةَ عَلَيْهِمْ وَأَثَبَهُمْ فَتْحًا قَرِيبًا ﴿١٨﴾﴾ [الفتح: ۱۸].

«به راستی خدا هنگامی که مؤمنان زیر آن درخت با تو بیعت می‌کردند، از آنان خشنود شد و

آنچه در دل‌های‌شان بود بازشناخت و بر آنان آرامش فرو فرستاد و پیروزی نزدیکی به آنان

پاداش داد».

۱۰۴- ﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٦٦﴾﴾ [يونس: ۶۲].

۱۰۵- ﴿فَلَنَأْهَبُوا مِنْهَا جَمِيعًا فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ تَّبِعَ هُدَايَ فَلَا خَوْفٌ

عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٣٨﴾﴾ [البقرة: ۳۸].

۱۰۶- ﴿بَلَىٰ مَنْ أَسْلَمَ وَجْهَهُ لِلَّهِ وَهُوَ مُحْسِنٌ فَلَهُ أَجْرُهُ عِنْدَ رَبِّهِ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ

وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿١١٢﴾﴾ [البقرة: ۱۱۲].

۱۰۷- ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ثُمَّ لَا يُتَّبِعُونَ مَا أَنْفَقُوا مَتًّا وَلَا أَذًى لَهُمْ

أَجْرُهُمْ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٦٢﴾﴾ [البقرة: ۲۶۲].

۱۰۸- ﴿إِنَّ الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ لَهُمْ أَجْرُهُمْ

عِنْدَ رَبِّهِمْ وَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ ﴿٢٧٧﴾﴾ [البقرة: ۲۷۷].

- ۱۰۹- ﴿فَرِحِينَ بِمَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ وَيَسْتَبْشِرُونَ بِالَّذِينَ لَمْ يَلْحَقُوا بِهِمْ مِنْ خَلْفِهِمْ أَلَّا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [آل عمران: ۱۷۰].
- ۱۱۰- ﴿وَمَا نُرْسِلُ الْمُرْسَلِينَ إِلَّا مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ فَمَنْ ءَامَنَ وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [الأنعام: ۴۸].
- ۱۱۱- ﴿يَبْنَئِي عَادَمَ إِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ يَقُصُّونَ عَلَيْكُمْ ءَايَاتِي فَمَنْ أَتَقَى وَأَصْلَحَ فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [الأعراف: ۳۵].
- ۱۱۲- ﴿وَيُنَجِّي اللَّهُ الَّذِينَ اتَّقَوْا بِمَفَازَتِهِمْ لَا يَمَسُّهُمُ السُّوءُ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾ [الزمر: ۶۱].
- ۱۱۳- ﴿وَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَهُوَ خَيْرٌ لَكُمْ﴾ [البقرة: ۲۱۶].
- «و بسا چیزی را خوش نمی‌دارید، و آن برای شما خوب است و بسا چیزی را دوست می‌دارید و آن برای شما بد است».
- ۱۱۴- ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا لَا يَحِلُّ لَكُمْ أَنْ تَرِثُوا النِّسَاءَ كَرِهًا وَلَا تَعْضُلُوهُنَّ لِتَذْهَبُوا بِبَعْضِ مَا ءَاتِيَتْموهُنَّ إِلَّا أَنْ يَأْتِيَنَّ بِفَحِشَةٍ مُبَيَّنَةٍ وَعَاشِرُوهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ فَإِنْ كَرِهْتُمُوهُنَّ فَعَسَى أَنْ تَكْرَهُوا شَيْئًا وَيَجْعَلَ اللَّهُ فِيهِ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ [النساء: ۱۹].
- «...پس چه بسا اینکه شما چیزی را ناخوش دارید در حالی که خداوند در آن خیری بسیار می‌نهد».
- ۱۱۵- ﴿وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ﴾ [الضحی: ۱۱].
- «و اما به نعمت پروردگار خویش سخن بگوی».
- ۱۱۶- ﴿وَوَجَدَكَ عَائِلًا فَأَغْنَى﴾ [الضحی: ۸].
- «تو را نادار یافت سپس غنی گردانید».
- ۱۱۷- ﴿الْمَالُ وَالْبَنُونَ زِينَةُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا﴾ [الكهف: ۴۵].
- «مال و فرزندان آرایش زندگی دنیا اند».
- ۱۱۸- ﴿يَتَأْتِيهَا الَّذِينَ ءَامَنُوا مِنْ أَزْوَاجِهِمْ وَأَوْلَادِكُمْ وَعَدُوًّا لَكُمْ فَأَحْذَرُوهُمْ﴾ [التغابن: ۱۴].

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، در حقیقت برخی از همسران شما و فرزندان شما، دشمن شمايند، از آنان برحذر باشید».

۱۱۹- ﴿يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا﴾ [البقرة: ۲۶۹].

«خداوند به هرکس که بخواهد، حکمت می‌بخشد، و به هرکس حکمت داده شود، به یقین خیری فراوان به او داده شده است، و جز خردمندان کسی پند نمی‌گیرد».

۱۲۰- ﴿وَإِنْ جَدَلُواكَ فَقُلِ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُونَ﴾ [الحج: ۸۶].

«و اگر با تو مجادله کردند، بگو: خدا به آنچه می‌کنید داناتر است».

۱۲۱- ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحِكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ

رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾ [النحل: ۱۲۵].

«با حکمت و اندرز نیکو به راه پروردگارت دعوت کن و با آنان به شیوه‌ی که نیکوتر است، مجادله نمای، در حقیقت پروردگار تو به حال کسی که از راه او منحرف شده دانا تر، و او به حال راه‌یافتگان نیز داناتر است».

۱۲۲- ﴿وَلَا تُجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾ [العنکبوت: ۴۶].

«و با اهل کتاب مجادله نکنید، مگر به آن شیوه که نیکوتر است».

۱۲۳- ﴿فَمَنْ فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلَا رَفَثَ وَلَا فُسُوقَ وَلَا جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾ [البقرة: ۱۹۷].

«پس هر کس که در این ماه‌ها حج را بر خود فرض گرداند، بداند که در اثنای حج همبستری و فسوق و جدال روا نیست».

۱۲۴- ﴿الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْكُظُمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ

يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [آل عمران: ۱۳۴].

«آنانکه در فراخ دستی و تنگ حالی انفاق می‌کنند و خشم خود را فرو می‌برند و از مردم درمی‌گذرند و خداوند نیکوکاران را دوست دارد».

۱۲۵- ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ [آل عمران: ۱۵۹].

«پس از آنان درگذر و برایشان آمرزش بخواه و در کارها با آنان (اصحاب خویش) مشورت

کن».

۱۲۶- ﴿فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاصْفَحْ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ﴾ [المائدة: ۱۳].

«پس از آنان درگذر و چشم‌پوشی کن که خدا نیکوکاران را دوست می‌دارد».

۱۲۷- ﴿فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهَ بِأَمْرِهِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾ [البقرة: ۱۰۹].

«پس گذشت کنید، و چشم‌پوشید تا خدا فرمان خود را بیاورد».

۱۲۸- ﴿وَكُلُوا وَاشْرَبُوا وَلَا تُسْرِفُوا إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾ [الأعراف: ۳۱].

«بخورید و بیاشامید و اسراف نکنید بی‌گمان خداوند مسرفان را دوست ندارد».

۱۲۹- ﴿وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا﴾ [الفرقان: ۶۷].

«و کسانی‌اند که چون انفاق کنند، نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند و میان این دو

روش حد وسط را برمی‌گزینند».

۱۳۰- ﴿وَعَاثُوا حَقَّهُ يَوْمَ حَصَادِهِ وَلَا تُسْرِفُوا﴾ [الأنعام: ۴۱].

«و حق (بینوایان از) آن را روز بهره‌برداری از آن بدهید، ولی زیاده‌روی نکنید که او

اسرافکاران را دوست ندارد».

۱۳۱- ﴿قُلْ يَٰأَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ﴾ [المائدة: ۷۷].

«بگو: ای اهل کتاب! در دین خود به ناحق غلو و افراط نکنید».

۱۳۲- ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ كَذَّابٌ﴾ [غافر: ۲۸].

«بی‌گمان خدا کسی را که افراطکار دروغزن باشد، هدایت نمی‌کند».

۱۳۳- ﴿كَذَٰلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَنْ هُوَ مُسْرِفٌ مُّرْتَابٌ﴾ [غافر: ۳۴].

«این گونه خدا هر که را اسراف‌کار شکاک باشد گمراه می‌سازد».

۱۳۴- ﴿وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُسْرِفِينَ﴾ [الشعراء: ۱۵۱].

«و از دستور مسرفان اطاعت نکنید».

۱۳۵- ﴿ثُمَّ صَدَقْنَاهُمُ الْوَعْدَ فَأَنْجَيْنَاهُمْ وَمَنْ نَشَاءُ وَأَهْلَكْنَا الْمُسْرِفِينَ﴾ [الأنبياء: ۹].

«سپس وعده‌ی خود به آنان را راست گردانیدیم و آنها و هر که را خواستیم نجات دادیم و

اسراف کاران را به هلاکت رساندیم».

۱۳۶- ﴿لِنُرْسِلَ عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِّن طِينٍ ﴿٣٣﴾ مُسَوَّمَةً عِندَ رَبِّكَ لِلْمُسْرِفِينَ ﴿٣٤﴾﴾ [الذاریات: ۳۳-۳۴].

«تا سنگ‌هایی از گل رس بر سر آنان فرو فرستیم، که نزد پروردگارت برای مسرفان نشانه‌گذاری شده است».

۱۳۷- ﴿رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَإِسْرَافَنَا فِي أَمْرِنَا وَثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَانصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ﴾ [آل عمران: ۱۷۴].

«پروردگارا! گناهان مان و اسراف‌مان در کارمان را بر ما ببخش و گام‌هایمان را استوار دار و ما را بر گروه کافران یاری ده».

۱۳۸- ﴿وَالْأَرْضُ مَدَدْنَاهَا﴾ [الحجر: ۱۹].

«و زمین را گسترانیدیم».

۱۳۹- ﴿لَا الشَّمْسُ يَنْبَغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ الْقَمَرَ وَلَا اللَّيْلُ سَابِقُ النَّهَارِ وَكُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ﴾ [یس: ۴۰].

«نه خورشید را سزد که به ماه رسد و نه شب بر روز پیشی جوید، و هر کدام در سپهری شناورند».

۱۴۰- ﴿وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَن أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ شُكُورًا﴾ [الفرقان: ۶۲].

«و اوست که برای هر کس که بخواهد عبرت گیرد، یا بخواهد سپاسگزاری نماید، شب و روز را جانشین یکدیگر گردانید».

۱۴۱- ﴿خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ يُكَوِّرُ اللَّيْلَ عَلَى النَّهَارِ وَيُكَوِّرُ النَّهَارَ عَلَى اللَّيْلِ وَسَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ كُلٌّ يَجْرِي لِأَجَلٍ مُّسَمًّى ۖ أَلَا هُوَ الْعَزِيزُ الْغَفَّورُ﴾ [الزمر: ۵].

«آسمانها و زمین را به حق آفرید، شب را به روز درمی‌پیچد و روز را به شب درمی‌پیچد و آفتاب و ماه را تسخیر کرد. هر کدام تا مدتی معین روان‌اند، آگاه باش که او همان شکست‌ناپذیر آمرزنده است».

۱۴۲- ﴿وَتَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَهِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ صُنِعَ اللَّهُ الَّذِي أَتَقَنَ كُلَّ

شئٍ» [النمل: ۸۸].

«و کوه‌ها را می‌بینی، می‌پنداری که آنها بی‌حرکت‌اند حال آنکه آنها ابرآسا در حرکت‌اند. این صنع‌ خدایی است که هر چیزی را در کمال استواری پدید آورده است».

۱۴۳- ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ﴾ [البقرة: ۳۱].

«و خداوند همه اسماء را به آدم تعلیم داد و سپس آنها را بر فرشتگان عرضه کرد».

۱۴۴- ﴿وَأَنزَلَ عَلَيْهِمْ نَبَأَ ابْنَى آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا فَتُقْبِلَ مِنْ أَحَدِهِمَا وَلَمْ يُتَقَبَّلْ مِنَ الْآخَرِ قَالَ لَأَقْتُلَنَّكَ قَالَ إِنَّمَا يَتَقَبَّلُ اللَّهُ مِنَ الْمُتَّقِينَ﴾ [المائدة: ۲۷].

«داستان دو پسر آدم را به درستی برای‌شان بخوان، هنگام که (هر یک از آن دو) قربانی پیش داشتند، پس از یکی از آن دو پذیرفته شده و از دیگری پذیرفته نشد. (قابیل) گفت: حتماً تو را خواهم کشت، (هابیل) گفت: خدا فقط از تقوایپسگان می‌پذیرد».

۱۴۵- ﴿وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ فَقَالَ أَتَشْعُرُونِي بِأَسْمَاءِ هَؤُلَاءِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ ﴿۳۱﴾ قَالُوا سُبْحَنَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ ﴿۳۲﴾ قَالَ يَبْنَؤُمْ أَتَشْعُرُونِي بِأَسْمَائِهِمْ فَلَمَّا أَتَبَّاهُمْ بِأَسْمَائِهِمْ قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ إِنِّي أَعْلَمُ غَيْبَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَأَعْلَمُ مَا تُبْدُونَ وَمَا كُنْتُمْ تَكْتُمُونَ﴾ [البقرة: ۳۱-۳۳].

«و خداوند همه (معانی) نامها را به آدم آموخت. سپس آنها را بر فرشتگان عرضه نمود و فرمود: اگر راست می‌گویید از اسامی اینها به من خبر دهید. گفتند: منزهی تو! ما را جز آنچه خود به ما آموخته‌ای، هیچ دانشی نیست، تویی دانای حکیم. فرمود: ای آدم! ایشان را از اسامی آنها خبر ده. و چون آدم ایشان را از اسماء شان خبر داد، فرمود: آیا من به شما نگفتم که نهفته‌ی آسمانها و زمین را می‌دانم و آنچه را آشکار می‌کنید و آنچه را پنهان داشتید، می‌دانم؟».

۱۴۶- ﴿...كُلَّمَا نَضَجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ﴾ [النساء: ۴۵].

«به زودی کسانی را که به آیات ما کفر ورزیده‌اند، در آتشی سوزان درآوریم، که هر گاه پوست‌شان (بسوزد) و بریان گردد، پوست‌های دیگری را بر جایش نهیم تا عذاب را بچشند، آری خداوند توانا و حکیم است».

۱۴۷- ﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ﴾ ﴿٧٤﴾ ﴿٧٥﴾ لَا يُقْتَرُ عَنْهُمْ وَهُمْ فِيهِ مُبْلِسُونَ﴾ ﴿٧٥﴾ [الزخرف: ۷۴-۷۵].

«بی گمان مجرمان در عذاب جهنم ماندگار اند. عذاب از آنها تخفیف نمی یابد و آنها در آنجا نومیداند».

۱۴۸- ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾ [القصص: ۷۸].

«بی گمان من این گنج های فراوان را بر اساس دانش (و مهارت) خودم به دست آورده ام».

۱۴۹- ﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِّنْ آيَةٍ مِّنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾ [یس: ۴۶].

«و هیچ نشانه یی از نشانه های پروردگارشان، بر آنان نمی آید مگر اینکه از آن روی گردان می شوند».

۱۵۰- ﴿فَمَحَوْنَا آيَةَ اللَّيْلِ وَجَعَلْنَا آيَةَ النَّهَارِ مُبْصِرَةً﴾ [الإسراء: ۱۲].

«نشانه شب را تیره گون و نشانه روز را روشنی بخش گردانیدیم».

۱۵۱- ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ﴾ [الحجرات: ۱۳].

«ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را ملت ملت و قبیله قبیله گردانیدیم تا با یکدیگر شناسایی متقابل حاصل کنید. در حقیقت ارجمندترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است».

۱۵۲- ﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ...﴾

«آیا مگر ندیدی که پروردگارت با دارندگان فیل چه کرد...».

۱۵۳- ﴿قَالَ يَاقَوْمِ أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَهَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي أَفَلَا تُبْصِرُونَ﴾ [الزخرف: ۵۱].

«فرعون گفت: ای قوم من! آیا مگر پادشاهی مصر و این نهرها که از فرودست کاخهای من جاری است از آن من نیست؟ مگر نمی بینید؟».

۱۵۴- ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتُونِي بِهِ أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي﴾ [یوسف: ۵۴].

«ملک گفت: او را نزد من آورید تا وی را خاص خود کنم».

۱۵۵- ﴿وَقَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ﴾ [یوسف: ۴۳].

«ملک مصر گفت، من در خواب دیدیم هفت گاو فربه است که هفت گاو لاغر آنها را می‌خورند».

۱۵۶- ﴿قُلْ سِيرُوا فِي الْأَرْضِ ثُمَّ أَنْظِرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكَذِّبِينَ﴾ [الأنعام: ۱۱].

«بگو در زمین سیر کنید، سپس بنگرید که فرجام تکذیب‌کنندگانچه گونه بوده است».

۱۵۷- ﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَبَّرَةٌ وَجَنَّتْ مِنْ أَعْنَبٍ وَزَرْعٍ وَنَخِيلٍ صُنُونٌ وَغَيْرُ صُنُونٍ يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَنُفْضِلُ بَعْضَهَا عَلَى بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾ [الرعد: ۴].

«و در زمین قطعاتی است کنار هم و باغ‌های از انگور و کشتزارها و درختان خرما، چه از یک ریشه و چه از غیر یک ریشه، که با یک آب سیراب می‌گردند (و با این همه) برخی از آنها را در میوه (از حیث مزه و نوع و کیفیت) بر برخی دیگر برتری می‌دهیم. بی‌گمان در این (امر نیز) برای مردمی که تعقل میکنند دلایل (روشنی) است».

۱۵۸- ﴿وَمَا تَأْتِيهِمْ مِنْ آيَةٍ مِنْ آيَاتِ رَبِّهِمْ إِلَّا كَانُوا عَنْهَا مُعْرِضِينَ﴾ [الأنعام: ۴].

«و هیچ نشانه‌یی از نشانه‌های پروردگارشان به سوی‌شان نمی‌آید، مگر آنکه از آن روی برمی‌تابند».

۱۵۹- ﴿قُتِلَ الْإِنْسَانُ مَا أَكْفَرَهُ﴾ [عبس: ۱۷].

«کشته باد انسان، چه ناسپاس است!».

۱۶۰- ﴿أَوْ كَظُلُمَتٍ فِي بَحْرِ لُجِّيٍّ يَغْشَاهُ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ مَوْجٌ مِنْ فَوْقِهِ سَحَابٌ ظُلُمَتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكْدِ يَرُهَا وَمَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَمَا لَهُ مِنْ نُّورٍ﴾ [النور: ۴۰].

«یا کارهای‌شان مانند تاریکی‌هایی است که در دریایی ژرف است، که موجی آن را می‌پوشاند و روی آن موجی دیگر است و بالای آن ابری است تاریکی‌هایی است که بعضی بر روی بعضی

قرار گرفته است. هرگاه (غرقه) دستش را بیرون آورد، مشکل آن را ببیند و خدا به هر کس نوری نداده باشد، او را هیچ نوری نیست».

۱۶۱- ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهْدًا ۖ وَالْحِبَالَ أَوْتَادًا ۖ﴾ [النبا: ۶-۷].

«آیا زمین را گهواره‌ی نگردانیدیم؟ و کوه‌ها را چون میخ‌هایی نگذاشتیم؟».

۱۶۲- ﴿غُلِبَتِ الرُّومُ ۖ فِي أَدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلِبِهِمْ سَيَغْلِبُونَ ۖ﴾ [الروم: ۱-۳].

«الف. لام. میم. رومیان شکست خوردند، در نزدیک‌ترین (فروترین) سرزمین».

۱۶۳- ﴿فَكَسَوْنَا الْعِظَمَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ ۖ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾

[المؤمنون: ۱۴].

«بعداً استخوانها را با گوشتی پوشانیدیم، آنگاه (جنین را در) آفرینشی دیگر پدید آوردیم، آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است».

۱۶۴- ﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَنَسِيَ خَلْقَهُ ۖ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَمَ وَهِيَ رَمِيمٌ ۖ﴾ [یس: ۷۸].

«و برای ما مثلی آورد و آفرینش خود را فراموش کرد؟ گفت: چه کسی این استخوانها را که چنین پوسیده‌است، زندگی (مجدد) می‌بخشد؟».

۱۶۵- ﴿وَقَالُوا أَإِذَا كُنَّا عِظْمًا وَّرُفَّتًا أَوْنَا لِمَبْعُوثُونَ خَلْقًا جَدِيدًا﴾ [الإسراء: ۹۸].

«و گفتند: آیا ما وقتی استخوان و خاک شدیم، باز در آفرینش جدیدی برانگیخته خواهیم شد».

۱۶۶- ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ ۖ﴾ [القیامة: ۳].

«آیا انسان می‌پندارد که هرگز استخوانهای او را جمع نخواهیم کرد؟».

۱۶۷- ﴿قَالَ رَبِّ إِنِّي وَهَنَ الْعَظْمُ مِنِّي وَاشْتَعَلَ الرَّأْسُ شَيْبًا وَلَمْ أَكُنْ بِدُعَائِكَ رَبِّ

شَقِيًّا ۖ﴾ [مریم: ۴].

«گفت: پروردگارا! من استخوانم سست گردیده و موی سرم از پیری سفید گشته و ای پروردگار من هرگز در دعای تو ناامید نبوده‌ام».

۱۶۸- ﴿وَتَوَلَّى عَنْهُمْ وَقَالَ يَا أَسَفَى عَلَى يُوسُفَ وَابْيَضَّتْ عَيْنَاهُ مِنَ الْحُزَنِ فَهُوَ

كَظِيمٌ ﴿٨٥﴾ [یوسف: ۸۴].

«و از آنان روی گردانید و گفت: ای دریغ بر یوسف، و در حالی که اندوه خود را فرو می خورد، چشمانش از اندوه سپید گردید».

۱۶۹- ﴿أَذْهَبُوا بِقَمِيصِي هَذَا فَأَلْقُوهُ عَلَىٰ وَجْهِ أَبِي يَأْتِ بَصِيرًا﴾ [یوسف: ۹۳].

«این پیراهن مرا ببرید و آن را بر چهره ی پدرم بیفکنید تا بیان شود».

۱۷۰- ﴿فَلَمَّا أَن جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَىٰ وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا﴾ [یوسف: ۹۶].

«پس چون مزده رسان آمد، آن (پیراهن) را بر چهره ی او انداخت، پس بینا گردید».

۱۷۱- ﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْمَحِيضِ قُلْ هُوَ أَذَىٰ فَأَعْتَزِلُوا التَّبَسَّاءَ فِي الْمَحِيضِ وَلَا تَقْرَبُوهُنَّ حَتَّىٰ يَظْهَرَنَّ فَإِذَا تَطَهَّرْنَ فَأْتُوهُنَّ مِنْ حَيْثُ أَمَرَكُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ ﴿٢٢٢﴾﴾ [البقرة: ۲۲۲].

«از تو در باره ی عادت ماهیانه زنان می پرسند، بگو: آن رنج و ناراحتی است، پس در هنگام عادت از آمیزش با زنان کناره گیری کنید، و به آنان نزدیک نشوید تا پاک شوند».

۱۷۲- ﴿وَإِنْ كُنْتُمْ جُنُبًا فَاطَّهَّرُوا﴾ [المائدة: ۶].

«چنانچه جنب بودید پس خود را با غسل پاکیزه نمایید».

۱۷۳- ﴿لَا يَعْزُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾ [سبأ: ۳].

«از (خداوند دانای نهان) که هموزن ذره ی نه در آسمانها و نه در زمین از وی پوشیده نیست، و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر از آن است، مگر اینکه در کتابی روشن درج شده است».

۱۷۴- ﴿...وَمَا يَعْزُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ وَلَا أَصْغَرُ مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ ﴿٦١﴾﴾ [یونس: ۶۱].

«و وزن ذره ی از پروردگارت در زمین و نه در آسمان پوشیده نیست و نه کوچکتر از آن و نه بزرگتر از آن است مگر اینکه در کتابی روشن درج شده است».

۱۷۵- ﴿الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَوَاتٍ طِبَاقًا مَّا تَرَىٰ فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَوُّتٍ فَارْجِعْ

الْبَصَرَ هَلْ تَرَى مِنْ فُطُورٍ ﴿٣﴾ [الملک: ۳].

«همانکه هفت آسمان را طبقه به طبقه بیافرید و در آفرینش آن خدای بخشایشگر هیچگونه اختلاف و تفاوتی نمی‌بینی، باز بنگر، آیا خلل و نقصانی می‌بینی؟».

۱۷۶- ﴿وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾ [الفرقان: ۲].

«و هر چیزی را آفرید و بدان گونه که در خور آن بود آن را به اندازه و میزان (دقیق) آن اندازه‌گیری کرد».

۱۷۷- ﴿إِنَّ اللَّهَ بَلِّغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا﴾ [الطلاق: ۳].

«خدا فرمانش را به انجام رساننده است، به راستی خدا برای هر چیزی اندازه‌ی مقرر کرده است».

۱۷۸- ﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَخَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ فَقَدَرَهُ تَقْدِيرًا﴾ [الفرقان: ۲].

«و برای او شریکی در فرمانروایی نبوده است و هر چیزی را آفریده و بدان گونه که درخور آن بوده اندازه‌گیری کرده است».

۱۷۹- ﴿وَكَانَ أَمْرُ اللَّهِ قَدَرًا مَّقْدُورًا﴾ [الأحزاب: ۳۸].

«و فرمان خدا همواره به اندازه مقرر و متناسب است».

۱۸۰- ﴿وَكُلُّ شَيْءٍ عِنْدَهُ بِمِقْدَارٍ﴾ [الرعد: ۸].

«و هر چیزی نزد او اندازه‌ی دارد».

۱۸۱- ﴿وَإِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا عِنْدَنَا خَزَائِنُهُ وَمَا نُنْزِلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ﴾ [الحجر: ۲۱].

«و هیچ چیز نیست مگر آنکه گنجینه‌های آن نزد ما است و ما آن را جز به اندازه معین فرو نمی‌فرستیم».

۱۸۲- ﴿إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ﴾ [القمر: ۴۹].

«مایم که هر چیزی را به اندازه معین آن آفریده‌ایم».

۱۸۳- ﴿أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَسَالَتْ أَوْدِيَةٌ بِقَدَرِهَا﴾ [الرعد: ۱۷].

«هم او که از آسمان آبی فرو فرستاد پس رودخانه‌هایی به اندازه روان شدند».

۱۸۴- ﴿وَأَثْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ مَّوْزُونٍ﴾ [الحجر: ۱۹].

«و از هر چیز به طور سنجیده در زمین رویانیدیم».

۱۸۵- ﴿وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقْعِدًا لِّلسَّمْعِ فَمَنْ يَسْمِعْ أَلاَّ يَحِذُّ لَهُ شِهَابًا رَّصَدًا﴾ [الجن: ۹].

«و ما (جنیان) در آسمان برای شنیدن به کمین می‌نشستیم، اما اکنون هر که بخواهد به گوش باشد، تیر شهابی در کمین خود می‌یابد».

۱۸۶- ﴿قُلْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّهُ اسْتَمَعَ نَفَرٌ مِّنَ الْجِنِّ فَقَالُوا إِنَّا سَمِعْنَا قُرْءَانًا عَجَبًا﴾ [الجن: ۱].

«بگو ای پیامبر! به من وحی شده است که تنی چند از جنیان گوش فرا داشتند و گفتند: راستی ما قرآنی شگفت‌آور شنیدیم».

۱۸۷- ﴿إِلَّا مَنِ اسْتَرَقَ السَّمْعَ فَأَتْبَعَهُ شِهَابٌ مُّبِينٌ﴾ [الحجر: ۱۸].

«و به یقین ما در آسمان برجهایی قرار دادیم و آن را برای تماشاگران آراستیم، و آن را از هر شیطان رانده شده حفظ کردیم، مگر آن کس که دزدیده گوش فرا دهد، که شهابی روشن او را دنبال می‌کند».

۱۸۸- ﴿لَّا يَسْمَعُونَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَىٰ وَيُقَذَّفُونَ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ﴾ [الصافات: ۸].

«ما آسمان این دنیا را به زینت اختران آراستیم، و آن را از هر شیطان سرکشی نگاه داشتیم، بهطوری که نمی‌توانند به انبوه (فرشتگان) عالم بالا گوش فرا دهند و از هر سوی پرتاب می‌شوند».

۱۸۹- ﴿أَمْ لَهُمْ سُلَّمٌ يَسْتَمِعُونَ فِيهِ فَلَيَأْتِ مُسْتَمِعُهُمْ بِسُلْطٰنٍ مُّبِينٍ﴾ [الطور: ۳۸].

«آیا نردبانی دارند که بر آن (بر شوند و) بشنوند؟ پس باید شنونده‌ی آنان برهانی آشکار بیاورد».

۱۹۰- ﴿قُلْ أَنْظَرُوا مَاذَا فِي السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَمَا تُغْنِي الْآيٰتُ وَالنُّذُرُ عَنْ قَوْمٍ لَّا

يُؤْمِنُونَ﴾ [یونس: ۱۰۱].

«بگو بنگرید که در آسمانها و زمین چیست؟ ولی نشانه‌ها و هشدارها، گروهی را که ایمان نمی‌آورند، سود نمی‌بخشد».

۱۹۱- ﴿إِنَّ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَاخْتِلَافِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ لَآيَاتٍ لِّأُولِي الْأَلْبَابِ ۝ الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَمًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَطْلًا سُبْحَنَكَ فَقِنَا عَذَابَ النَّارِ ۝﴾ [آل عمران: ۱۹۰-۱۹۱].

«مسلماً در آفرینش آسمانها و زمین و در پی یکدیگر آمدن شب و روز برای خردمندان نشانه‌های (قانع‌کننده) است، هم آن‌آنکه خدا را در همه احوال ایستاده و نشسته و به پهلو آرمیده یاد می‌کنند و در آفرینش آسمانها و زمین می‌اندیشند، که پروردگار! اینها را بیهوده نیافریده‌ای، منزهی تو! پس ما را از عذاب آتش دوزخ در امان دار».

۱۹۲- ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لِعَيْنٍ ۝﴾ [الدخان: ۳۸].

«و ما آسمانها و زمین و آنچه را که میان آن دو است به بازی نیافریده‌ایم».

۱۹۳- ﴿وَأَنَّا لَمَسْنَا السَّمَاءَ فَوَجَدْنَهَا مِْلَتْ حَرًّا شَدِيدًا وَشُهْبًا ۝ وَأَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقْعِدَ اللَّسَمِ فَمَنْ يَسْمَعُ الْآنَ يَجِدْ لَهُ شُهَابًا رَّصَدًا ۝﴾ [الجن: ۸-۹].

«جنیان گفتند: ما بر آسمان دست یافتیم و آن را پر از نگهبانان توانا و تیرهای شهاب یافتیم و در (آسمان) برای شنیدن، به کمین می‌نشستیم، (اما) اکنون هر که بخواهد، به گوش باشد، تیر شهابی در کمین خود می‌یابد».

۱۹۴- ﴿يَمْعَشَرُ الْجِنَّ وَالْإِنْسُ إِنِ اسْتَطَعْتُمْ أَن تَنْفُذُوا مِنْ أَقْطَارِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ فَانْفُذُوا لَا تَنْفُذُونَ إِلَّا بِسُلْطَانٍ ۝﴾ [الرحمن: ۳۳].

«ای گروه جنیان و انسیان! اگر می‌تونید از کرانه‌های آسمانها و زمین به بیرون رخنه کنید، پس رخنه کنید (ولی) جز با (به دست آوردن سلطه) و تسلطی رخنه کرده نمی‌توانید».

۱۹۵- ﴿يُرْسَلُ عَلَيْكُمَا شَوَاظٌ مِّن نَّارٍ وَنَحَّاسٌ فَلَا تَنْتَصِرَانِ ۝﴾ [الرحمن: ۳۵].

«بر سر شما شراره‌هایی از (نوع) تفته‌ی آهن و مس فرو فرستاده خواهد شد و (از کسی) یاری نتوانید طلبید».

۱۹۶- ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ ۝ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ ۝﴾ [ابراهیم: ۴۸].

«روزی که زمین به غیر این زمین، و آسمانها (به غیر این آسمانها) مبدل گردد و (مردم) در برابر خدای یگانه‌ی قهار ظاهر شوند».

۱۹۷- ﴿يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾ [الأنبياء: ۱۰۴].

«روزی که زمین به غیر این زمین، و آسمانها (به غیر این آسمانها) مبدل گردد و (مردم) در برابر خدای یگانه‌ی قهار ظاهر شوند».

۱۹۸- ﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيِّقًا حَرَجًا كَأْتَمَّا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ﴾ [الأنعام: ۱۲۵].

«پس کسی را که خدا بخواهد هدایتش نماید، دلش را به سوی پذیرش اسلام می‌گشاید و هر که را بخواهد گمراه کند، دلش را سخت تنگ می‌گرداند، چنانکه گویی به زحمت در آسمان بالا می‌رود».

۱۹۹- ﴿فَلَا أُقْسِمُ بِالشَّفَقِ ۖ وَاللَّيْلِ وَمَا وَسَقَ ۖ وَالْقَمَرِ إِذَا اتَّسَقَ ۖ لَتَرْكَبُنَّ طَبَقًا عَن طَبَقٍ ۖ فَمَا لَهُمْ لَا يُؤْمِنُونَ ۖ وَإِذَا قُرِئَ عَلَيْهِمُ الْقُرْآنُ لَا يَسْجُدُونَ ۝﴾ [الانشقاق: ۱۶-۲۱].
«نه، نه، سوگند به شفق، سوگند به شب و آنچه شب فرو پوشاند، سوگند به ماه چون بدر تمام شود، که قطعاً از حالی به حالی (و از مرحله‌ی به مرحله‌ی) برخواید نشست».

۲۰۰- آیه ۱۵ از سوره مبارکه‌ی «رعد» می‌گوید:

﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ طَوْعًا وَكَرْهًا﴾ [الرعد: ۱۵].

«و هر که در آسمانها و زمین است، خواه و ناخواه برای خدا سجده می‌کند».

۲۰۱- ﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾ [النحل: ۴۹].

«و آنچه در آسمانها و آنچه در زمین از جنبندگان و فرشتگان است، برای خدا سجده می‌کنند و تکبر نمی‌ورزند».

۲۰۲- ﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَوَاتُ السَّبْعُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ﴾ [الإسراء: ۴۴].

«آسمانهای هفتگانه و زمین و هر کس که در آنهاست او را تسبیح می‌گویند».

۲۰۳- ﴿وَرَبُّكَ أَعْلَمُ بِمَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [الإسراء: ۵۵].

«و پروردگار تو به هر که (و هر چه) در آسمانها و زمین است، داناتر است».

۲۰۴- ﴿إِنَّ كُلَّ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا عَاتِيَ الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾ [مریم: ۹۳].

«هر که در آسمانها و زمین است، جز بنده وار به سوی (خدای) رحمان نمی آید».

۲۰۵- ﴿قَالَ رَبِّي يَعْلَمُ الْقَوْلَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ﴾ [الأنبياء: ۴].

«پیامبر گفت: پروردگارم هر گفتاری را در آسمان و زمین می داند».

۲۰۶- ﴿وَلَهُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾ [الأنبياء: ۹].

«و هر چه (و هر که) در آسمانها و زمین است، از آن اوست».

۲۰۷- ﴿يَسْأَلُهُ مَن فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾ [الرحمن: ۲۹].

«هر که در آسمانها و زمین است از او سؤال میظکند هر زمان او در کاری است».

۲۰۸- ﴿وَمِنْ عَائِيَتِهِ خَلْقُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهِمَا مِن دَابَّةٍ وَهُوَ عَلَىٰ جَمْعِهِمْ إِذَا

يَشَاءُ قَدِيرٌ﴾ [الشوری: ۲۹].

«و از نشانه های (قدرت) اوست، آفرینش آسمانها و زمین و آنچه از (انواع) جنبنده در میان

آن دو پراکنده است و او هر گاه بخواهد، بر گردآوردن آنان توانا است».

۲۰۹- ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾ [الذاریات: ۴۷].

«و آسمان را به قدرت خویش برافراشته ایم، و بی گمان ما توسعه دهنده (آسمان) ایم».

۲۱۰- ﴿عَآنْتُمْ أَشَدُّ خَلْقًا أَم السَّمَاءَ بَنَاهَا﴾ [النازعات: ۲۷].

«آیا آفرینش شما دشوارتر است، یا آفرینش آسمان که خداوند آن را بنا کرد».

۲۱۱- ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا نَأْتِي الْأَرْضَ نَنْقُصُهَا مِنْ أَطْرَافِهَا وَاللَّهُ يَحْكُمُ لَا مُعَقَّبَ لِحُكْمِهِ

وَهُوَ سَرِيعُ الْحِسَابِ﴾ [الرعد: ۴۱].

«آیا ندیده اند که ما (همواره) می آییم و از اطراف این زمین می کاهیم؟ و خدا است که حکم

می کند. برای حکم او بازدارنده نیست، و او به سرعت حسابرسی می کند».

۲۱۲- ﴿وَعَايَةٌ لَهُم أَنَّا حَمَلْنَا ذُرِّيَّتَهُم فِي الْفُلْكِ الْمَشْحُونِ﴾ [وَحَلَقْنَا لَهُم مِّن مِّثْلِهِ مَا

يَرْكَبُونَ ﴿٤٢﴾ [یس: ۴۱-۴۲].

«و نشانه‌ی دیگر برای آنان اینکه: ما نیاکان‌شان را در کشتی انباشته سوار کردیم، و برای ایشان به مانند آن مرکب‌های دیگر خلق کردیم».

۲۱۳- ﴿وَأَرْسَلْنَا الرِّيحَ لَوَّاحٍ فَأَنْزَلْنَا مِنْ السَّمَاءِ مَاءً فَأَسْقَيْنَاكُمُوهُ وَمَا أَنْتُمْ لَهُ بِخَازِنِينَ﴾ [الحجر: ۲۲].

«و باده‌ها را بارور کننده فرستادیم، و از آسمان آبی نازل کردیم، پس شما را بدان سیراب نمودیم و شما خزانه‌دار آن نیستید».

۲۱۴- ﴿وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُقْنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَٰلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَىٰ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾ [الأعراف: ۵۷].

«و اوست که باده‌ها را پیشاپیش رحمتش مژده‌رسان می‌فرستد تا آنگاه که ابرهای گرانبار را بردارند آن را به سوی سرزمینی مرده برانیم، و از آن باران فرود آوریم. و از هر گونه میوه‌ی (از خاک) برآوریم، بدینسان مردگان را (نیز از قبرها) خارج می‌سازیم. باشد که شما متذکر شوید».

۲۱۵- ﴿وَقُلِ الْحَمْدُ لِلَّهِ سَيُرِيكُمْ ءَايَاتِهِ فَتَعْرِفُونَهَا﴾ [النمل: ۹۳].

«بگو: ستایش از آن خدا است. به زودی آیاتش را به شما نشان خواهد داد، و آن را خواهید شناخت».

فهرست منابع

- ۱- نوفل، عبدالرزاق. القرآن والعلم الحديث. نوبت چهارم، ۱۹۹۸ م. جای چاپ: بیروت، لبنان. دار الكتاب العربی.
- ۲- نویسندہ بہ زبان اردو: خان، وحیدالدین. گزارنده بہ عربی: خان، ظفرالإسلام. مراجعہ و تحقیق: شاہین، عبدالصبور، دکتور. الإسلام يتحدی. نوبت ششم، ۱۹۹۶ م. جای چاپ: قاہرہ، مصر. دارالبحوث العلمیة.
- ۳- الشعراوی، متولی، محمد. معجزة القرآن الکریم. نوبت سوم، ۲۰۰۰ م. جای چاپ: دمشق و بیروت. دارالنصر.
- ۴- نوفل، عبدالرزاق. المسلمون والعلم الحديث. نوبت اول، ۱۹۷۸ م. جای چاپ: بیروت، لبنان. دار الكتاب العربی.
- ۵- شہید قطب، سید. فی ظلال القرآن، تفسیر. نوبت ہفدہم، ۱۹۸۹ م. جای چاپ: قاہرہ. دارالشروق.
- ۶- عطا، عبدالقادر. عظمة القرآن. نوبت سوم ۲۰۰۱ م. جای چاپ: بیروت - لبنان. دارالکتب العلمیہ.
- ۷- الزرقانی، الشیخ، عبدالعظیم، محمد. مناهل العرفان فی علوم القرآن. نوبت دہم ۱۹۹۵ م. جای چاپ: بیروت - لبنان. دار احیاء التراث العربی.
- ۸- الزحیل، وہبہ، الاستاذ الدکتور. القرآن الکریم بنیتہ الشریعیہ وخصائصہ الحضاریة. نوبت نہم ۲۰۰۳ م. جای چاپ: دمشق. دارالفکر.
- ۹- الشعراوی، متولی، محمد. الأدلة الهادیة علی وجود اللہ. نوبت اول، ۱۹۷۷ م. جای چاپ: قاہرہ. مکتبہ التراث الاسلامی.

- ۱۰- رافعی، صادق، مصطفی. إعجاز القرآن والبلاغة النبوية. نوبت دوم، ۱۹۹۳م. جای چاپ: بیروت - لبنان. دار الكتاب العربی.
- ۱۱- جمیلی، السید، الدكتور. الاعجاز العلمي في القرآن الكريم. نوبت سوم، ۲۰۰۱م. جای چاپ: بیروت - لبنان. دار و مكتبة الهلال.
- ۱۲- سلجوقی، صلاح الدین. تقویم انسان. نوبت اول، ۱۳۴۸ش. جای چاپ: کابل - افغانستان. مطبعة دولتی.
- ۱۳- فؤاد عبدالباقي، محمد. المعجم المفهرس لألفاظ القرآن. ۱۳۸۰ش. استانبول - ترکیه - المكتبة الاسلامية.
- ۱۴- ابن منظور. لسان العرب. سلسلة المعاجم. ۱۳۸۵ش. دار احیاء التراث العربی.
- ۱۵- دکتر جرّ، خلیل، مترجم: طیبیان، سید حمید. فرهنگ لاروس. ۱۳۸۶ش. مؤسسه انتشارات امیر کبیر - تهران.
- ۱۶- الدكتور عبيد، عبدالرؤوف. الإنسان روح لاجسد. ۲۰۰۷. مكتبة بولاق. قاهره.
- ۱۷- د. کارم السید غنیم. عرض: الصاوي، محمود. الإشارات العلمية في القرآن الكريم بين الدراسة والتطبيق ۱۹۹۸م. دار الرشید.
- ۱۸- السيوطي الإمام، جلال الدين. معترك الأقران في إعجاز القرآن. تحقيق: أحمد، شمس الدين. الطبعة الأولى ۱۴۰۸هـ دار الكتب العلمية.
- ۱۹- الإمام الباقلاني، محمد بن الطيب. إعجاز القرآن - تحقيق: الشيخ، أحمد حيدر عماد الدين. ۲۰۰۲م. مؤسسة الكتب الثقافية.
- ۲۰- الزركشي، بدر الدين - البرهان في علوم القرآن. ۲۰۰۴م. تحقيق: أبو الفضل إبراهيم، محمد. المكتبة العصرية.
- ۲۱- الإمام القرطبي، محمد. الجامع لأحكام القرآن. الطبعة الأولى - ۱۴۰۸هـ. دار

الكتب العلمية.

٢٢- الفخر الرازي- التفسير الكبير (مفاتيح الغيب). الطبعة الأولى - ١٤١١هـ دار الكتب العلمية، دمشق.

٢٣- قطب، سيد. التصوير الفني في القرآن. الطبعة الثالثة- ١٤١٠هـ دار الشروق، المكتب الإسلامي. قاهره.

٢٤- د. بن لطفی الصباغ، محمد - لمحات في علوم القرآن. الطبعة الثالثة- ١٤١٠هـ المكتب الإسلامي.

٢٥- علي الصابوني، الشيخ محمد. التبيان في علوم القرآن. الطبعة الأولى- ١٤٠٥هـ عالم الكتب.

٢٦- أنس، عبد الحميد القوز. وفي أنفسكم أفلا تبصرون. الطبعة الأولى ١٤٠٩ هـ مجهول.

٢٧- د/ عبد العليم، عبد الرحمن خضر. الطبيعيات والإعجاز العلمي في القرآن الكريم. الطبعة الأولى- ١٤٠٩هـ الدار السعودية للنشر والتوزيع.

٢٨- د/ زغلول النجار. الإعجاز العلمي في القرآن الكريم. نوار صوتي. تسجيلات مكتبة الاسلامية.

٢٩- الزنداني، عبد المجيد بن عزيز. توحيد الخالق. الطبعة الرابعة- ١٤١١ هـ مؤسسة الكتب الثقافية.

٣٠- د/ عبد العليم، عبد الرحمن خضر. الظواهر الجغرافية من العلم والقرآن. الطبعة الثالثة- ١٤٠٧ هـ الدار السعودية للنشر والتوزيع.

٣١- الشيخ مناع القطان. مباحث في علوم القرآن. الطبعة الثالثة. مكتبة المعارف.

٣٢- دلائل الإعجاز - عبد القاهر الجرجاني - تعليق وشرح: محمد عبد المنعم

- خفاجی. الطبعة الأولى - ۱۳۸۹هـ مكتبة القاهرة.
- ۳۳- الحافظ السيوطي، جلال الدين. الإتقان في علوم القرآن. تقديم وتعليق د. ديب، مصطفى البغا. ط: أولى ۱۴۰۷هـ دار ابن كثير، بيروت.
- ۳۴- چد. عائشة، عبد الرحمن. الإعجاز البياني للقرآن الكريم. ط: ثانية ۱۹۸۷ م. دار المعارف، مصر.
- ۳۵- الحافظ أبو الفداء إسماعيل بن كثير، عماد الدين. تفسير القرآن العظيم. ۱۴۰۳هـ دار المعرفة، بيروت.
- ۳۶- الألوسي البغدادي، شهاب الدين. روح المعاني. ط: ثانية بدون تاريخ، دار التراث العربي، بيروت.
- ۳۷- القاضي بن موسى اليحصبي، عياض. الشفا بتعريف حقوق المصطفى. بدون تاريخ، مكتبة دار التراث بالقاهرة.
- ۳۸- الإمام البخاري، أبي عبد الله، محمد بن إسماعيل. صحيح البخاري مع فتح الباري. بدون تاريخ. دار المعرفة، بيروت.
- ۳۹- الإمام أبي الحسين، مسلم بن الحجاج القشيري. صحيح مسلم - حققه ورقم أحاديته: عبد الباقي، محمد فؤاد. ۲۰۰۵م - دار إحياء التراث العربي.
- ۴۰- الإمام أبو زهرة، محمد. المعجزة الكبرى. ۱۹۹۸م. دار الفكر العربي - مصر.
- ۴۱- د. جمال العمري، أحمد. مفهومات الإعجاز القرآني حتى القرن السادس الهجري ۱۹۸۴م. - دار المعارف - مصر.
- ۴۲- د. قطب فرغلي، د. السيد زيدان. من أوجه الإعجاز العلمي للقرآن في عالم النبات. ط: أولى ۱۴۱۷هـ هيئة الإعجاز العلمي في القرآن والسنة - مكة المكرمة.
- ۴۳- الشيخ الغزالي، محمد. نظرات في القرآن. ط: ثالثة بدون تاريخ، من المجلات

العلمية، دار الكتب الحديثة.

www.nooran.org - ۴۴

www.Islahweb.org - ۴۵

<http://www.harunyahya.com/arabic/index.php> - ۴۶

<http://www.almeshkat.net/books/index.php> - ۴۷

<http://www.saaaid.net/book/index.php> - ۴۸

<http://www.islamacademy.net/mawsoah.asp> - ۴۹

<http://www.douralquran.com/arabic> - ۵۰

<http://www.khayma.com/islam-links> - ۵۱